

وضع طبقه کارگر

-۱-

مقدمه مترجم

"من درباره دوران آغاز صنعت بزرگ تا ۱۸۴۰ جنظور گنوا صحبتی نمی‌کنم. برای اطلاعات بیشتری در این مورد به کتاب فرید ریش انگلستان عنوان "وضع طبقه کارگر در انگلستان" چاپ لایپزیک ۱۸۴۵ مراجعه شود. واقعا انگلستان روح شیوه تولید سرمایه داری را در یافته است. برای بی بردن باین حقیقت به گزارش‌های کارخانجات و گزارش‌هایی درباره معادن که از ۱۸۴۰ به بعد انتشار یافته مراجعه شود. یک مطالعه سطحی نوشته انگلس با گزارش‌های رسمی ای ۱۸ تا ۲۰ سال پس از انتشار اثرش از طرف کمیسیون تحقیق درباره کار کودکان ۱۸۶۳/۶۷ منتشر گردیده. نشان می‌دهد که وی بجه نحو شکفت انگیزی وضع را در جزئیات آن ترسیم نمود است."

کار مارکس - سرمایه نجلک اول صفحه ۲۴۷ ترجمه فارسی

"وضع طبقه کارگر در انگلستان" که ترجمه فارسی آن اینک در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرد و قول نمی‌کنم از بهترین آثار ادبیات سوسیالیسم و ادعای نامه ای پس‌سنگین علیه سرمایه داری و بی‌وزوایی است. یکی از آثار اولیه بانیان سوسیالیسم علمی است، و همانسان که انگلس خود خاطرنشان کرده از جمله آثار است که بازتاب مراحل اولیه تکامل مارکسیسم می‌باشند. بنابراین خواننده با برخی نظرات و بویژه واژه‌هایی مبهم مواجه خواهد شد. خواننده باید در نظر داشته باشد که بسیاری از نقطه نظرهای بانیان مارکسیسم در روند تکاملی این علم پخته تر و دقیق تر و دانش‌آزموده علمی آن نیز بتدریج در روند همین تکامل ساخته و پرداخته شده است. دیگر اینکه مارکس و انگلس در این مرحله ندیده اند تحت تاثیر ماتریالیسم فئودرال باخ قرار داشتند، و بینش علمی ماتریالیسم دیالکتیک در این اثر و آثار دیگر این دوره در حال پیدایش و تفریح بود. ولی هیچیک از اینها از اهمیت کتاب درمای نمی‌کاهد. انگلس در این کتاب یک سلسله از قانونمندیهای تولید سرمایه داری را با بررسی سامان اقتصادی و سیاسی انگلستان - بشرفته ترین و تکامل یافته ترین کشور سرمایه داری آنزمان - کشف نموده و تمام زرقای تحول صنعتی را، که برای پیدایش پرولتاریای صنعتی ضروری بود، آشکار ساخته و بر تناقض آشتی ناپذیر منافع کارگران و منافع سرمایه داران تاکید مینماید. انگلس ثابت میکند که در نظام سرمایه داری بصورت اجتناب ناپذیری یک ارتش ذخیره کارآزمیگران وجود می‌آید. که بحرانیها بصورت شتاب‌بروز کرده و استثمار طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش بهمان نسبت افزایش تولید سرمایه داری افزایش می‌یابد.

انگلس در این کتاب نشان می‌دهد که پرولتاریا همانا بعلمت وضع خود بچاره برای رهشائی خود و انهدا نظام سرمایه داری سوق داده میشود. مارکس و انگلس پیش از تقریر این کتاب در "خانواده مقدس" نوشته بودند: "از آنجا که انتزاع از هر گونه انسانیت، حتی از انسانیت صوری در پرولتاریای فوأم یافته عملاً به پایان رسیده است.

در انگلستان

فرید ریش انگلس

از آنجا که در شرایط زندگی پرولتاریا کلیه شرایط زندگی جامعه امروزی در نقطه اوج غیر انسانی خود جمع آمده اند، از آنجا که بشر در این شرایط خود را گم کرده ولی در عین حال نه فقط شناخت تشویک این گم کردگی دست یافته، بلکه بوسیله استیصال - این بیان عملی ضرورت - این فرمانروای مطلق که نمیتوان نادیده گرفت یا تنیشت کرد، بلاواسطه بشوریدن علیه این وضع غیر انسانی نیز مجبور میگردد، پس پرولتاریا میتواند و باید خود را آزاد سازد. ولی پرولتاریا قادر به آزاد کردن خود نیست بی آنکه شرایط زندگی خود را نفی کند و شرایط زندگی خود را نمیتواند نفی کند، بی آنکه شرایط زندگی غیر انسانی جامعه امروزی را، که در وضع وی جمع آمده اند نفی نماید. پرولتاریا بیپرده آموزنگاه شاق ولی قول دین کننده کار را طی نمی نماید.

"وضع طبقه کارگر در انگلستان" مؤید این گفته و بیانگر آن بود و راه رهایی را نیز نشان میداد. انگلس در جمع بندی تجربیات جنبش کارگری انگلستان باین نتیجه رسید که اعتصاب و اتحادیه کارگری هر چند که وسیله موثری برای سازمان دهی و تربیت طبقه کارگری باشند ولی برای نجات از بردگی سرمایه کافی نیستند و از همیروی نیز برای چارتریسیم بعنوان یک حرکت سیاسی مستقل پرولتاریا ارزش بسیار قائل بود، ولی در عین حال اهداف محدود آنرا مورد انتقاد قرار داده و ضرورت استزاج چارتریسیم و سوسیالیسم را تأکید نمود. و علیرغم رهبرینویست ها این گفته امروزه بیش از هر زمان دیگری معتبر است. تمام تجربیات جنبش جهانی کارگری شاهد این بوده است که تردیونیستی و مبارزات سوسیالیستی (مبارزاتی که این مناسبات را درهم می شکنند) راه بجائی نبرده، نخواهد بود. اشاره به نکته ای دیگر را نیز در ارتباط با این کتاب ضروری میدانیم. هستند اندیشمندان بورژوا و مارکسیستهای مرتدی که تصویر وضع طبقه کارگر انگلستان را در شرایط آنروز و مقایسه آنرا با وضع امروز "دلیلی" بر نادرستی مارکسیسم و ویژه تئوری تفکر چمپارند! انگلس که خود همواره جنبش کارگری انگلستان را در مدتها داشت در نامه ای به مارکس (۷ اکتبر سال ۱۸۵۸) نوشت: "پرولتاریای انگلستان عملاً بطور افزونی جنبه بورژوا بخود میگیرد و بنظر میرسد که این بورژوازمین ملتها میخواهد سرانجام کار راجائی برساند که در کنار بورژوازی یک اشرافیت بورژوا و یک پرولتاریای بورژوا داشته باشد. بدیهی است این امر در مورد ملتی که تمام جهان را استثمار میکند تا حدودی منطقی است" و برآستی هم بورژوازی میتواند با غارت میلیونها زحمتکش در سراسر جهان "تکه استخوانی" هم پیش طبقه کارگر برآید. پرتاب کند و بطریق اولی این را در عصر امپریالیسم بهتر میتواند. البته وضع کارگران انگلیسی و دیگر کشورهای پیشرفته سرمایه داری نسبتاً خوب است ولی در عین حال امروزه در هر ساعت حدود ۳۰۰ الی ۴۰۰ نفر در جهان در اثر گرسنگی میمیرند، و حدود یک میلیارد از جمعیت جهان از گرسنگی مزمن رنج میبرند. روند تفکر - ابعادی جهانی یافته است و تازه این یک روی سکه است. فقر نه پدیده ای مطلق بل نسبی است. معیار سنجش فقر قدرت تولید اجتماعی و چگونگی تقسیم آن است و با در نظر داشت این نسبت، کارگران انگلیسی در مقام مقایسه با سال ۱۸۴۵ اگرچه بطور مطلق ولی بطور نسبی فقیر تر شده اند. و نیز تا گفته نمائیم که فقر معنوی انسان از خود بیگانه نیز فقر است. کارگری که در نظام سرمایه داری به ماشین تولید و مصرف منسوخ شده، نام دیگری جز یک انسان فقیر ندارد.

مارکس و انگلس در دنباله آنچه که در بالا آوریم (خانواده مقدس) مینویسند: "مسئله این نیست که این پسا آن پرولتاریا حتی همه پرولتاریا چه چیزی را برای مدتی بعنوان هدف تصور میشود. مسئله اینست که وی چیست و این بودن او را بچه اقدام تاریخی و امید دارد. هدف وی و اقدام تاریخی وی بصورت اجتناب ناپذیری و برای اولین در شرایط زندگی خود وی و نیز در تمام سازمان جامعه بورژوائی امروزی از پیش تعیین شده است. ؟"

در خاتمه لازم میدانیم توجه خواننده را به جنبه بر ارزش دیگر نوشته انگلس جلب کنیم و آن اسلوب بررسی کتاب است که میتواند و باید در بررسی طبقات بطور اعم و طبقه کارگر بطور اخص سر مشق قرار گیرد و امید داریم که روزی چنین کتابی در مورد وضع طبقه کارگر ایرانی نیز برشته تحریر در آید. آنروز دیگر بسیار.

انتشارات کمیونسیم

توضیح ناشر

- کلیه مطالب و اشارتی که در همین دو هلال () آمده از نویسنده می باشد.
- کلیه مطالب و اشارتی که در همین گروه [] آمده از ناشر یا مترجم است.
- کلیه اسامی افراد و امکنه، جز اسامی معروف، در گیومه قرار داده شده است و با در پاورقی بزبان لاتین آمده است.
- در پاورقی همه آن اشارات و حواشی که با علامت * مشخص شده اند از نویسنده می باشند (تاریخ قید شده بین دو هلال تاریخ توصیف اشاره یا حاشیه مربوط است) و آنها که با ارقام مشخص شده اند از ناشر یا مترجم میباشند.
- تأکید روی مطالب همه جا از نویسنده فاست.
- کلیه اصلاحاتی که انگلس در چاپهای ۱۸۸۷ و ۱۸۹۲ و انگلیسی و ۱۸۹۲ - آلمانی بعمل آورده در این ترجمه رعایت شده اند.
- درست دانستیم که در آغاز پیشگفتاری را که انگلس بر چاپ دوم آلمانی ۱۸۹۲ نوشته و در آن توضیحاتی داده است بیاوریم، تا مطالب عنوان شده در طی مطالعه تمام کتاب در مد نظر خواننده باشد.
- ترجمه از متن روی آلمانی، کلیات آثار مارکس - انگلس جلد دوم از انتشارات بنگاه انتشاراتی دیپس - برلین، جمهوری دمکراتیک آلمان صورت گرفته است.
- بهتر میبود که برای برخی اصطلاحات فنی بویژه در رابطه با صنایع نساجی، اسامی فارسی یا اسامی فارسی مشابه بکار گرفته میشد و بهر حال مترجم سعی کرد حتی المقدور معادل درستی بجای آنها بگذارد، همین دژ - مورد اصطلاحات پزشکی نیز صدق میکند. در همه موارد نام لاتین مربوطه در پاورقی آورده شده است.
- عدم آشنائی مترجم بزبان انگلیسی اشکالاتی در نوشتن اسامی افراد یا امکنه بزبان فارسی ایجاد کرده، که امید است خود خوانندگان در صورت امکان اصلاح نمایند.

وید بن ترتیب بیش از پیش این واقعیت اساسی بزرگ آشکار میگردد ، که علل فقر طبقه کارگر را نباید در آن عیوب کوچک بلکه در خود نظام سرمایه داری جستجو نمود . کارگر نیروی کار خود را در قبال مبلغ معین روزانه ای به سرمایه داری می فروشد . ولی پس از چند ساعت ارزش مبلغ مربوطه را تجدید تولید کرده است . ولی قرار داد کار وی از این قرار است ، که او مزید بر این باید سلسله ساعات دیگری نیز جان بکند تا کار روزانه اش تمام شود . حال ارزشی که در این ساعات اضافه کار تولید میشود ، اضافه ارزش است ، که برای سرمایه دار خرجی برنی دارد ولی با وجود این به جیب او میریزد مابین است بنیان نظامی که بیش از پیش اجتماع متحد را از یکسویه تعداد معدودی " روتجیلد ها " و " وان در بیسل " ها صاحبان همه وسایل تولید و معاشرواز سوی دیگر به انبوه عطشی از کارگران مزدور صاحبان هیچ بجز نیروی کار خود ، منسحب میسازد . و اینکه این نتیجه نه گناه این یا آن نکه فرعی شکوه انگیز ، بلکه تنها گناه خود نظام است ، این واقعیت امروزه بدنیال تکامل سرمایه داری در انگلستان چون آفتاب عیان است .

ساز شیوع مکرر وبا ، تیفوس ، آبله و سایر بیماریهای سری و ضرورت سالم سازی شهرها رابه مغز بورژوازی بریتانیا در صورتیکه می نخواهد با خانواده خود قربانی این آفت ها شود ، فروگردند بنابراین نایسامانهای وحشتناکی که در این کتاب توصیف شده اند امروزه یا بر طرف شده یا حداقل کمتر چشمگیرند . فاضل آب های نامتعیه و اصلاح شده خیابانهای عزیز از وسط بدترین " بدترین محلات " کشیده شده اند ، " ایرلند کوچک " ناپدید شده است و بزودی نوبت به " سون دیل " ۳۰ ها میرسد ؟ ولی این بچه معنی است ؟ نواحی یکپارچه ای که در سال ۱۸۴۴ من - می توانستم تقریباً شاعرانه و خیال انگیز بنام ، امروزه بارشد شهرها به همان وضع خراب ، غیر قابل سکونت و فقر سقوط کرده اند . البته خوکها و انبوه زباله ها دیگر تحمل نمیشوند . بورژوازی در هنر استتار فلاکت طبقه کارگر پیشرفت بیشتری کرده است . ولی اینرا که در مورد مسکن کارگری پیشرفت قابل توجهی رخ نداده است ، گزارش کمیسیون سلطنتی " در مورد مسکن مستمندان - ۱۸۸۵ " تمام کمال ثابت می نماید . این امر در سایر موارد هم صادق است . امروزه پلیس بقدریک بیابان افزایش یافته اند . ولی آنها صرفاً قادرند فقر کارگران را محصور کنند ولی نمی توانند آنها را از میان بردارند .

ولی در همان حال که انگلستان از دوران شباب بهره کنی سرمایه داری مورد توصیف می گذشته است ، کشورهای دیگر تازه با آن پاگذاشته اند . فرانسه ، آلمان و قبل از همه آمریکا رضای تهدید کننده ای هستند ، که بیشتر از پیش ، همانسان که من در سال ۱۸۴۴ پیش بینی کرده بودم ، انحصار صنعتی انگلستان را می شکنند .

صنعت آنها در مقام مقایسه با صنعت انگلیس جوان است ، ولی با سرعتی بیشتر از آن رشد می کند ، و امروزه تقریباً بهمان درجه ای از تکامل رسیده ، که صنعت انگلستان در سال ۱۸۴۴ قرار داشت . شباهت بویژه در رابطه با آمریکا شکنده است . البته شرایط بیرونی برای طبقه کارگر آمریکا بسیار متفاوت می باشد ، ولی قوانین عمل کننده همانها می باشند و لاجرم نتایج ، اگر در همه موارد مشابه نباشند ، از یک قماش اند . از همینرو ، مادر آمریکا با همان تبلیغ و مبارزه برای کار روزانه کوتاه تر و قانوناً تعیین شده در کارخانه ها ، بویژه برای زنان و کودکان روبرو میشویم . ما با سیستم ماده له جنس با جنس در شکوفاترین صورت خود و سیستم کرایه آلونک ها ، در مناطق روستائی روبرو میشویم ، که توسط " روسا " و سرمایه داران نمایندگان آنها برای سلطه بر کارگران مورد استفاده قرار میگیرد . هنگامی که من در سال ۱۸۸۶ نشریات آمریکائی را با اخبار مربوط به انحصار بزرگ معدنچیان " پنسیلوانیا " در ناحیه " کونلس ویل " دریافت کردم ، چنین بنظر آمد ، که توصیف خودم را از نظام معدنچیان در شمال انگلستان در سال ۱۸۴۴ سخاوتم . همان فریب کارگران با وزن های غلط ، همان سیستم ماده له جنس را جنس ، همان کوشش برای درهم شکستن مقاومت معدنچیان بوسیله آخرین و کینه دهنده ترین وسیله

سرمایه دار بزرگ آمریکائی J. J. Landwehr 2- پایه گذاران روتجیلد Natham Mayer Rothschild 1836-1777 - 1
3-Sundill 4 - Cottage system 5- Moser

سرمایه داران : اخراج کارگران از مسکن خود ، که به اداره معدن متعلق اند . من نه در طبع انگلیسی و نه در اینجا کوشیدم کتاب را بر اوضاع امروزی منطبق سازم ، یعنی تغییرات رویداده بعد از ۱۸۴۴ را جزیره جزیر شطرم . و آنهم بدو دلیل : اولاً من مجبور میشدم حجم کتاب را دو برابر سازم ، دوماً جلد اول " سرمایه " مارکس توصیف مشروعی از وضع طبقه کارگر بریتانیا برای زمان بعد از ۱۸۶۵ ، یعنی زمانی که شکوفائی صنعتی انگلستان به نقطه اوج خود رسیده است ، بدست میدهد . بنابراین من می بایستی آنچه را که مارکس گفته تکرار میکردم .

شاید لازم به تذکر نباشد که موضع تئوریک عام این کتاب - از نقطه نظر اقتصادی و سیاسی - بهیچوجه با موضع امروزی من مطابق نیست . در سال ۱۸۴۴ سوسیالیسم بین الطالی نوین وجود نداشت ، که از آن پس قبل از هر کس و تقریباً منحصراً به همت مساعی مارکس بیک علم تکامل یافته است . کتاب من تنها یک مرحله از تکامل جنبی آنرا منعکس می کند . و همانطور که چنین بشری در حد اوج اولیه تکاملی خود آب نشهای پیشینیان ما ، یعنی ماهیها را هنوز هم تجدید تولید می کند ، همانطور هم این کتاب همه جا علامت اصل و نسب سوسیالیسم علمی از پیشینیان خود - فلسفه کلاسیک آلمانی - را بروز میدهد . از جمله - مشخصاً در آخر کتاب - روی . این دعوی تکیه میشود که کمونیسم فقط یک آموزه حزبی طبقه کارگر نیست ، تئوری است که هدف نهایی بشرهاست همه جامعه ، از جمله سرما - به داران ، از قید مناسبات محدود کننده فعلی می باشد . این دعوی از نقطه نظر انتزاعی درست ولی در عین حال اغلب ضرر است تا بی فایده . تا زمانی که طبقات حاکم نه تنها هیچگونه نیازی به رهائی احساس نکرده ، بلکه به باتمام نیرو با خود رهائی طبقه کارگر مخالفت میورزند ، تا آن زمان بهررو طبقه کارگر مجبور است تنهایی درگرونی اجتماعی را آغاز کند و انجام دهد . بورژواهای فرانسوی سال ۱۷۸۹ هم رهائی بورژوازی را رهائی همه بشریت می خواندند ، ولی اشراقیت و روحانیت حاضر به قبول این نبودند . این دعوی با وجودی که در آن زمان ، تا آنجا که خود الیسم در حد نظر قرار داشت یک حقیقت تاریخی انتزاعی و انکار ناپذیر بود ، بزودی بیک شعار احساساتی ناب تفسیر یافته و در آتش بارزه انقلابی تماماً دود شد . امروزه هم باندازه کافی هستند کسانی که برای کارگران در مورد بیطرفی وضع والای خود و سوسیالیسمی که مافوق همه تضادهای طبقاتی و مبارزات طبقاتی قسار دارند وعظه می کنند . ولی آنها یا تازه وارد بینی هستند که هنوز باید خیلی چیزها بیاموزند ، و باید ترین دشمنان کار - گران می باشند ، هرگانی در لباس حد . در متن ادوار جرحی بحران های بزرگ صنعتی پنج سال ذکر شده بود این تعیین زمانی ظاهراً از مسیر رخداد های ۱۸۴۲-۱۸۲۵ بدست میآید ، ولی تاریخ صنعت از ۱۸۴۲ ثابت کرد ، که دوره واقعی ده ساله است و بحرانهای بینابینی فرضی بوده و از سال ۱۸۴۲ بعد بیست و پنج سال گذشته اند ، از سال ۱۸۶۸ این جرحش باز تغییر کرده است . باین در پائین برخوردار خواهد شد .

من بر این نظر نمودم که پیش بینی های زیادی را که در متن موجودند ، حذف کنم ، منحصراً پیش بینی مربوط به نزدیک بودن یک انقلاب اجتماعی در انگلستان ، بدانسان که شورجوانی در آن زمان من تلقین میشود . من هیچ لزومی نمی بینم ، که خود و کارم را بهترین آنچه ماهر در آن زمان بودیم .

جلوه دوم . جالب این نیست که بسیاری از این پیش بینیها نادرست از آب درآمدند ، بلکه اینست که بسیاری تحقق یافتند ، و اینکه وضع حساس صنعت انگلستان در نتیجه رقابت اروپای شرقی و مشخصاً آمریکا ، که من در آنرا برای آینده نزدیک پیش بینی میکردم ، برآستی حادث گشته است . در رابطه با این نکته من موقظم کتاب را با اوضاع فعلی هماهنگ سازم ، و اینکار را بوسیله بازگویی مقاله ای که در نشریه لندن " کامون ویل " ۱ مورخ اول مار

1 - Little Irland 2 - Seven Devils 3 - On the of the Poor

۱۸۸۵ بریان انگلیسی و در "نویه سایت" ۲ ژوئن همانسال (د فتر ششم) بزبان آلمانی منتشر شده انجام میدهد. "جهل سال پیش انگلستان با بحرانی روبرو بود، که بنابه همه ظواهر حل آن تنها توسط تهر میسر بود. تکامل عظیم و سریع صنعت از توسعه بازارهای خارجی و افزایش تقاضا پس پیشی گرفته بود. هر ده سال یکبار سیر تولید بوسیله یک بحران تجاری عمیق قهرا قطع میشد و نهال آنرا، پس از یک دوره طولانی کساد، یک رونق چند ساله میگرفت، تا مجددا و مدام در سرریز تولیدی تب دار و عاقبت در یک فروپاشی جدید به پایان برسد. طبقه سرما - به دار با صدای بلند خواستار تجارت آزاد غلات بود و تهدید میکرد، که آنرا با بازس فرستادن جمعیت گرسنه شهرها به نواحی روستائی، بجای آنجا آمده بودند، تحمیل خواهد نمود، و همانطور که "جان برایت" ۲ می گفت: نه چندان نیاز شدائی که نان گدائی می کنند، بلکه جوان ارتش که در منطقه دشمن اطراق کرده است، توده های کارگر شهرها سهم خود را از قدرت سیاسی من طلبیدند، یعنی مشور خلق ۳ را: اکثریت خرد و بورژواها از آنها حمایت میکرد و تنها تفاوت بین ایند و این بود که مشور قهرا یا از راه قانونی باید یا جبرا در آید. در این میان بحران تجاری ۱۸۴۷ و قحطی ایرلند فرارسید و با همد و این ها چشم انداز انقلاب.

انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه بورژوازی انگلستان را نجات داد. بیانیه های سوسیالیستی کارگران پیروزمند فرانسه و خرد و بورژوازی انگلیس را بهراس افکند و جنبش کارگران انگلیسی را، که در محدود و مرزهای تنگ ولی مستقیما علی جریان داشت، از هم پاشید. درست در همان لحظه ای که چارترسم ۵ می بایست تمام نیروی خود را شکوفا سازد، خود در خود فرو ریخت، همانا پیش از آنکه در ۱۰ آوریل ۱۸۴۸ در صورت ظاهر نیز درهم ثرو ریزد. فعالیت سیاسی طبقه کارگر و پس رانده شد. طبقه سرمای دار در تمام سطوح پیروز شده بود.

اصلاح قانون انتخابات ۱۸۳۱ بمثابة پیروزی کل طبقه سرمای دار بر اشرافیت مالک زمین بشمار میرفت. انحاء گمرکات غله بمثابة پیروزی سرمای داران صنعتی، نه فقط بر زمین داران بزرگ، بلکه بر آن جناحی از سرمای داران هم بود، که منافعتشان کمابیش با منافع مالکیت زمین همسان یا آمیخته بود: نهانکه اران، بورس چمان، گبر - ندگان بهره و غیره تجارت آزاد بمعنای درگون ساختن کل سیاست عالی و تجاری داخلی و خارجی انگلستان در هماهنگی با منافع سرمای داران صنعتی، یعنی طبقه ای که اکنون طلت را نمایندگی میکرد، بود. و این طبقه بسا جدیت شروع بکار کرد. هرگونه مانع تولید صنعتی بیرحمانه از پیش پای برداشته شد. تفرقه گمرکی و کل سیستم مالیاتی درگون گشت. همه چیز تحت الشعاع تنهایی هدف قرار گرفت: اولی هدفی که برای سرمای داران صنعتی بنیایت مهم بود: ارزان کردن همه مواد خام و پیروز وسایل معیشت طبقه کارگر، تولید مواد خام و پائین نگاه داشتن، گرچه هنوز نتاگتن، دستمزد، انگلستان می بایست "کارگاه جهان بشود" و کلیه کشورهای دیگر برای انگلستان می بایستی همان شوند که ایرلند بود - بازار محصولات صنعتی انگلستان و منبع کسب مواد خام و مواد غذایی وی. انگلستان مرکز صنعتی بزرگ یک جهان زراعی و با اقاری فزاینده که به تولید غله و پنبه پیروز از نسد و بد در آفتاب صنعتی بگردند، چه چشم انداز باشکوهی.

سرمایه داران صنعتی با عرف غامقی پرتوان و حفر شمردن اصول موروثی، که با آن همواره خود را از رضای تنگ نظر خویش در اروپای بری متمایز کرده اند، بتحقیق این هدف بزرگ خویش پیرداختند. چارترسم در حال زوال بسود. بازگشت رونق تجاری، که پس از تمام بحران ۱۸۴۷ طبیعی و تقریبا بدیهی بود، مطلقا بحساب تجارت آزاد گذاشته شد. در تمام این هرد و حالت طبقه کارگر از لحاظ سیاسی بصورت زانده ای از "حزب بزرگ لیبرال"، که تحت رهبری کارخانه داران قرار داشت، درآمده بود.

و این امتیاز یکبار بدست آمده می بایست ابدیت یابد. کارخانه داران از مخالفت شدید چارترسمت ها، نه علیه تجارت آزاد، بلکه علیه تبدیل تجارت آزاد به تنها مسئله حیاتی ملت، درک کردند و هر روز بیشتر درک میکردند، که بورژوازی بدون کمک طبقه کارگر هیچگاه بسط اجتماعی و سیاسی کامل بر ملت دست نخواهد یافت. بدینسان رفتار دو طبقه نسبت بیکدیگر بتدریج تغییر یافت. قوانین کارخانه، که زمانی جن خبیثه همکارخانه داران بود، حال نه تنها با میل از جانب آنان پیروی میشد، بلکه کمابیش بتمام صحت تعمیم داده شد.

اتحادیه های کارگری که تا چندی پیش یک پدیده شیطانی بد نام بود، حال مورد تعلق و ستایش کارخانه داران قرار گرفته و مشابه مؤسسهائی برحق و وسیله ای مفید برای اشاعه آموزش های سالم اقتصادی در بین کارگران، از حمایت آنان برخوردار میشدند. محنی اعتصابات، که قبل از ۱۸۴۸ مورد لعن و نفرین قرار میگرفتند، حال گاه بگاه مفید تشخیص داده میشدند. بهیروزه آنگاه که آقایان کارخانه داران در زمان مناسب خود موجب پیروز آنها شده بودند. از قوانینی که حق برابر کارگر را در مقابل کارفرمایش نصب کرده بودند، وحد اقل نفرت انگیزترین و شورنده ترینشان لغو شدند. و مشور خلق هشتاد گشته، حال در هسته اصلی خود برنامه سیاسی همان کارخانه دارانسی شد. که تا پیروز با آن مبارزه میکردند. انحاء حق انتخاب شدن بر اساس دارائی و رای گیری مخفی قانونی شده اند. اصلاحات قانون انتخابات سالهای ۱۸۶۷ و ۱۸۸۴ بسیار به حق رای عمومی نزدیک شدند، وحد اقل بنحوی که سه امروزه در آلمان مقرر است. پیشنهاد مربوط به حوزه های انتخاباتی که امروزه مورد مشور مجلس می باشد، حوزه های انتخاباتی برابری بوجود می آید، که حد اقل از فرانسه آلمان نابرابر تر نیستند. پرداخت حقوق به نمایندگان و طول مدت کونه نمایندگی، حتی اگر نه مجلس هائی که سالیانه انتخاب شوند، بمثابة دستاورد های بلاترید آینده در افق چشم میخورند، با وجود این برخیها میگویند که چارترسم مرده است.

انقلاب ۱۸۴۸ چونان برخی از پیشینیان سر نوشت عجیبی داشت. همانکسانی که آنرا سرکوب کردند، آنسان که کارل مارکس میگفت، اوصیا آن شدند. "لویی ناپلئون" ۱ مجبور بود یک ایتالیای یکبارچه مستقل بوجود آورد. "بیسمارک" ۲ مجبور بود آلمان را بگونه خود متحول سازد و به معارستان دوباره نا اندازه ای استقلال دهد و کارخانه داران انگلیسی کاری بهتر از این ندارند. که به مشور خلق قدرت قانونی ببخشند.

تاثيرات این سلطه سرمای داران صنعتی در آغاز حیرت انگیز بودند. معامله جانی تازه گرفت و وحدی گسترش یافت، که حتی در این گهواره صنعت جدید بی مانند بود. همه مخلوقات سترگ بخار و ماشین هر مقام مقایسه باشکوه فانی عظیم تولید در طی بیست سال ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰، با ارقام افسانه ای صادرات و واردات و ثروتی کسه در درست سرمای داران گرد آمد و نیروی کار انسانی که در شهرهای غول آسا متراکم گشت، دوشیدند، البته پیشرفت چونان قبل توسط بحرانهای که هر ۱۰ سال یکبار رخ میدادند، متوقف میشد: در سال ۱۸۵۷ و هم در سال ۱۸۶۶، ولی این شکست ها حال بمثابة رخدادها طبیعی و اجتناب ناپذیر تلقی میشدند، که باید از سر گذراند، چرا که آخر الامر جریان بصیر طبیعی خود باز میگشت.

وضع طبقه کارگر در طی این دوره ۲ برای مدتی، حتی برای اکثریت وضع بهتر شد. ولی این بهبود بهعلت هجوم انبوه عظیم ذخیره غیر مشغول، رانده شدن مدام کارگران توسط ماشین آلات نو و مهاجرت کارگران زراعی - که آنها هم حال پیش از پیش توسط ماشین کنار زده میشدند - همواره باز بسطح سابق باز می گشت.

تنها در دو شاخه محفوظ طبقه کارگر یک ارتقا مدام چشم میخورد.

اولین آنها کارگران کارخانه ها هستند. تعیین قانونی مقدار کار روزانه ای طبیعی و حد اقل نسبتا عاقلانه بتفیع

1-Louise Bone Parte Napoléon III (1815-1898) ونوه ناپلئون اول، ریاست جمهوری دوم (1898-1815)
 2-Otto, Fürst vom Bismark (1815-1898) صدراعظم آلمان (1871-1890)
 1- Commowal 2 - Neuezeit 3 - John Bright 4- People - Charte
 5 - Chartism

1- Commowal 2 - Neuezeit 3 - John Bright 4- People - Charte
 5 - Chartism
 مشورون در مورد چارترسم به متن کتاب مراجعه شود.

آنها ساختن بدنیشان را نسبتا طبیعی ساخته و علت تمرکز محلی بر تری اخلاقی بیشتری بآنها داده است. وضع آنها بدون تردید بهتر از سالهای پیش از ۱۸۴۸ می باشد.

بهترین دلیل این امر اینست که از ده اعتصابات که آنها انجام میدهند، و اعتصاب را خود کارخانه داران و در جهت منافع خود بمثابة بهترین وسیله تجدید تولید موجب میشوند. شما هیچگاه نمیتوانید کارخانه داران را قانع کنید، که با توافق یکدیگر کارخانه هایشان را مدت کمتری بکار گیرند، هر قدر هم که محصولاتشان غیر قابل فروش باشد. ولی کارگران را با اعتصاب وادارید آنگاه کارخانه داران در کارخانه های خود رهاست و آخرین نفر اهرام بیرون می اندازند.

دوین اتحادیه های کارگری بزرگ می باشند. آنها تشکیلات آن رشته کارهایی هستند، که در آنها تنها کارمندان بالغ میتوانند بکار گرفته شود. یا کارمندان بالغ غالب است در این رشته ها نه رقابت کار زنها و بچه ها و نه ماشین قادر بدرد هم شکستن قدرت سازمان یافته آنها بوده اند. ماشین چینی ها، توغال کوبها، درودگران، بنایان مسر یکبرای خود قدرتی هستند، و چنان قدرتی که قادرند در مقابل کارست ماشین آلات ایستادگی کنند، کاری که بنایان انجام میدهند. وضع آنها از سال ۱۸۴۸ بعد بدون تردید و بصورت قابل توجهی بهتر شده است. بهترین دلیل این امر اینست که در طی بیش از ۱۰ سال گذشته نه فقط کارفرمایانشان از آنها، بلکه آنها هم از کار فرمایانشان بغایت راضی بودند. آنها اشرافیتی را در درون طبقه کارگر تشکیل میدهند. آنها قادر شده اند وضع نسبتا راحتی برای خود بدست آورند، و اینوایماتابه وضعی اندی پذیرفته اند. آنها کارگران نمونه آقایان "لئون لوی" و "گیفن" ۲ (و نیز "بوجورتا نووی" ۳ تجیب زاده) می باشند، و برآستی برای هر سرمایه دار عادل و بویژه برای طبقه سرمایه دار بطور اعم مردمانی مهربان و سست مهار می باشند.

ولی آنچه که به انبوه عظیم کارگران مربوط میشود، آنها در همان جنرالی می شایستی زندگی گذشت میبرند، اگر وضعیتشان بدتر نشده باشد. بختر شرقی لندن یک مرداب بیست و نه مایه یابنده فقره پنهار ناامیدی و گرسنگی در صورت عدم اشتغال و تحقیر حسی و اخلاقی در صورت اشتغال است. با استثنای اقلیت ممتاز، در تمام شهرهای بزرگ دیگر همین است. در شهرهای کوچک تر و نواحی روستائی نیز غیر از این نیست. قانونی که ارزش نیروی کار را به سبای وسایل ضروری معیشت محدود میکند، و قانون دیگری که میانگین سبای آنرا قاعدتا تا حد اقل ایمن وسایل معیشت کاهش میدهد، این دو قانون که با قدرت مقاومت ناپذیر یک ماشین خود کار آنها را در میان چرخها، و خود میفشرد، بر آنها تاثیر میگردد.

پس این بود وضعی که بوسیله سیاست تجارت آزاد ۱۸۴۷ و بوسیله سلطه ۲۰ ساله سرمایه داران صنعتی بوجود آمده بود. ولی بعد رجعتی رخ داد. بدنیال بحران ۱۸۱۶ برآستی یک رونق کوتاه و آرام در حدود ۱۸۲۳ رخ بروز کرد ولی نهایی نشد. ما برآستی در زمانی که بحران می بایست حادث میگشت، ۱۸۷۲ یا ۱۸۷۸، با بحران تمام تمامی روبرو نشدیم، اما از سال ۱۸۷۶ در یک کساد و مزمن تمام رشته های صنعتی حاکم بسر میبریم. نه فروریختگی تمام و کمال میبخواهد سر برسد و نه شکوفائی بازاری که مدت هاست امید تریبورد و ما در چه قبل وجه بعد از بحران - سر رسیدن آنرا حق خود گمان میکردیم. فشاری مرگبار، سرریزی مزمن همه بازارها و برای همه محصولات، علت چیست؟ اساس ثوری تجارت آزاد این یک فرض بود: انگلستان می بایست تنها مرکز صنعتی بزرگ یک جهان زراعسی باشد. اما واقیعات تاریخی این فرض را نشان دادند. پیش شرط های صنعت نوین و نیروی بخار و ماشین، در همه جا هائی که مواد سوخت، و خصوصا ذغال وجود دارد، میتواند تحقق یابد. در کنار انگلستان، فرانسه، بلژیک، آلمان، آمریکا و حتی روسیه هم ذغال دارند. و مردمان در آنجا بر این عقیده نبودند، که تبدیل شدن به اجاره کارگر سینه ایرلندی، صرفا برای افتخار و ثروت بیشتر سرمایه داران انگلیس و منفع آنهاست. آنها تولید صنعتی

1 - Leonlevi 2 - Giffen 3 - Lujo Berentano

را شروع کردند و نه فقط برای خودشان، بلکه برای سایر جهان هم. و نتیجه اینست که انحصار صنعتی، که انگلستان حدود یکصد سال در اختیار داشت، حال بصورت غیر قابل رجعتی در هم شکسته است.

ولی انحصار صنعتی انگلستان نقطه اتکالی نظام اجتماعی موجود انگلیس است. حتی وقتی که این انحصار وجود داشت بازارها قادر به حفظ همگانی با با آآوری فزاینده صنعت انگلستان نبودند. نتیجه بحران های ده ساله بود. و امروز بازارهای جدید هر روز نادرتر میشوند و بقدری که حتی به رنگیان کنگو نیز تجدیدی بایستی تحصیل کردند، که از کتانهای "منچستر" ظروف سفالین "اسنافورد شایر" ۱ و محصولات فلزی "بیرنگهام" ۲ جاری است. و حتی کالاهای اروپای شرقی و آمریکا بصورتی فزاینده هجوم آورند، و حتی که سهم اساسی متع بحران، که هنوز در دست کارخانه های انگلیسی است، سال بمال کفر شود، نتیجه چه خواهد شد؟ جواب بده این تجارت آزاد است که دوا می دهد در دهائی ۱ من اولین کس نیستم که باین نکته اشاره میکنم.

همانا در سال ۱۸۸۳ در کنگاج "بریتیش آسوسی ایشن" ۳ در "سات پورت" ۴ آقای "انگلیس پالگریو" رئیس دایره اقتصادی، با صراحت گفت ایام معاملات پرسود در انگلستان بگذشته متعلق اند، و در ادامه تکامل برخی رشته های صنعتی بزرگ رکودی پذیرفته شده، حتی میتوان گفت که انگلستان به موقعیتی که دیگر قادر به پیشروی نیست، وارد میشود. ولی فرجام همه اینها چه خواهد بود؟ تولید سرمایه داری قادر نیست در جایزنده، یا باید رشد کند و خود را توسعه دهد و یا محکوم به مرگ است همانا تجدید صرفا سرمایه عمده انگلستان در تفتح بازار جهانی اکنون بمعنی کساد و فقر و سرریز سرمایه در اینجا و سرریز کارگران غیر منتظر در آنجا است. پس اگر رشد مالیانه بکسی توقف شود چه پیش خواهد آمد؟ این نقطه ضربه پذیر تولید سرمایه داریست. ضرورت گسترش دام شرط ادامه حیات آن است، و این گسترش دام امروز غیر ممکن میشود. تولید سرمایه داری به بن بست میرسد. انگلستان هر سال در مقابل این سؤال قرار میگیرد: آیا ملت باید از هم بیاشد یا تولید سرمایه داری. کدام یک باید قربانی شود؟ و طبقه کارگر؟ و حتی حتی در شرایط گسترش بیانتند تجارت و صنعت طی ۱۸۴۸ تا ۱۸۶۸ طبقه کارگر مجبوره تحمل چنین فقری بود، و حتی حتی در آن هنگام وضع توده انبوه این طبقه در بهترین حالت بهبودی گذرانی بخود دید، و فقط یک اقلیت ممتاز و محفوظ کوچک نفع پایداری داشت، آنگاه که این دوران درخشان به پایان برسد - به بدون برور گردد میرسد - آنگاه که فشار رکود امروزی نه فقط بیشتر شده، بلکه این حالت فشار مرگ آفرین به حالت دیر پا و طبیعی صنعت انگلیس در آید، آنچه خواهد شد؟

حقیقت اینست: نازمانی که انحصار صنعتی انگلیس ادامه داشت طبقه کارگر هم تاحدی در منافع این انحصار شریک نبود. این منافع بصورتی بر تابرار در میان این طبقه تقسیم میشد. اقلیت ممتاز قسمت اعظم را بحیثیت میسران اما توده انبوه هم حتی، حد اقل گاه بگاه و بصورتی گذار. قسم خود را دریافت میکرد. این است دلیل اینکه چرا پس از زوال اونیسم ۶ در انگلستان سوسیالیسی وجود نداشت. آنگاه که انحصار در هم فروریز طبقه کارگر انگلیس این موقعیت ممتاز را از دست خواهد داد. این طبقه بطور عام - همراه با اقلیت ممتاز و راهبر روزی بسا نزول بهمان سطح کارگران خارج از کشور مراحه خواهد شد. و اینست دلیل اینکه چرا در انگلستان دوباره سوسیالیسم وجود خواهد داشت.

تا اینجا مقاله مربوط به سال ۱۸۸۵. در پیشگفتار طبع انگلیسی مورخ ۱۱ ژانویه ۱۸۹۲ آنگاه من ادامه دارم:

1- Staffordshire 2- Birmingham 3-British Association
4- Southport 5- Robert Owen

۱۸۵۸ - ۱۷۷۷ سرمایه داری که به طبقه خود پشت کرده بود حائث کارگران را گرفت، او نوبتی از سوسیالیسم تخیلی و پایه گذاری کرد که به اونیسم معروف شد. برای توضیح بیشتر بعضی کتاب مرجمه شود.

تکات زیادی برای افزودن باین توصیف اوضاع، آنگونه که در سال ۱۸۸۵ با آن روبرو بودم، ندارم. لازم بگفتن نیست که امروزه در انگلستان براساس انواع سوسیالیسم وجود دارد، و آن هم بوفور. همه گونه سوسیالیسم، سوسیالیسم آگاه و نا آگاه، سوسیالیسم در نشر و در شعر، سوسیالیسم طبقه کارگر و سوسیالیسم طبقه متوسط: زیرا سوسیالیسم این دهه هشتاد هشتاد براساسی نه فقط قابل احترام باشد بلکه خود را در اطای بزرگ جامعه پختن پختن کرده و روی گناهی لم دارد است. این یکبار دیگر ثابت می کند که مستبدان دهشتناک جمع خاصگان به چه بی ثباتی علاج نا پذیر می دچار است. و بار دیگر حقارتی را که ما سوسیالیست های نسل گذشته برای این افکار عمومی طبقه متوسط قایل بودیم، تأیید مینماید. ولی جز این ما بلیلی برای شکایت از این علائم نوین نداریم.

آنچه که من برایش اهمیت بیشتر از این خود نمائی بایک سوسیالیسم رنگ بروریده در معاف بورژوازی و حتی بیش از پیشرفت کلی سوسیالیسم در انگلستان، قائل می باشم، بیداری مجدد بخش شرقی لندن است.

این اردوگاه بی حد و مرز فقر دیگر آن گنداب ایستای شش سال پیش نیست. بخش شرقی نا امیدی سخت و سخت خود را از سر واکرده و دوباره به زندگی بازگشته است و میهن "انینیم نوین" یعنی سازمان دادن انبوه عظیم کارگران "ناآزوده" گشته است. باشد که این سازمان در برخی جوانب صورت اتحادیه های کارگران "آزوده" را بخود بگیرد، ولی خصلتاً و ماهراً با آن ها فرق دارد. اتحادیه های کهن سنن سالهای پایه گذاری خود را حفظ می کنند. آنها سیستم مزد را واقعیتی ازلی و ابدی می پندارند، که آنها در بهترین حالت قادر به ملایم تر ساختن آن برای اعضا" خویش می باشند. برعکس اتحادیه های جدید زمانی تشکیل شدند که ایمان به ابدی بودن سیستم مزد شدت دستخوش تزلزل شده بود. پایه گذاران و سرچشمگان آن یا سوسیالیست های آگاه و یا سوسیالیست های احساسی بودند. "توده های که بسوی آنها هجوم آوردند - و قدرت آنها در این نهفته است - خشن بود همورد سامحه اشرافیت طبقه کارگر، که از گوشه چشم نگاه می افکند، قرار گرفته بودند. ولی این توده هانسبت باینان امتیاز برهمی دادند: روح آنها هنوز دست نخورده است و از پیشداوریهای موروثی بورژوازی و قابل احترام" که دفاع "انینیم نوین" های کهن" را، که وضع بهتری دارند چنین آشفته میسازد، بکسل آزادند. بدینسان سوسیالیسم بینم، که اکنون چگونه این اتحادیه های نوین رهبری جنبش کارگری را بطور اعم بدست گرفته و بیش از پیش اتحادیه ها "کهن" مفرور را بدنیال خود می کنند.

بدون تردید مردمان بخش شرقی اشتباهات عظیمی مرتکب شده اند. ولی این در مورد اسلاف آنها صادق است و حتی امروز در مورد سوسیالیست های آموزه گرا هم که با چشم حقارت بآنها مینگرد، صادق می باشم. یک طبقه بزرگ چونان یک ملت بزرگ هیچگاه سر بهتری نمی آموزد، مگر از طریق اشتباهات خویش. و با وجود همه اشتباهات مکنه گذشته، حال و آینده بیداری بخش شرقی لندن یکی از بزرگترین و بیارترین رخداد های این قرن بشمار می آید، و من از اینکه آنرا دیدم خوشحال و سرفرازم.

از زمانی که من سطور فوق را شش ماه پیش نوشتم، جنبش کارگری انگلستان یازد یگزگام قابل توجهی به پیش نهاد است. انتخابات مجلس که چند روزی پیش از آنها نگذشته است، بار سبب هر چه تا ماضی با اطلاع و حزب بزرگ رسمی، محافظه کاران و لیبرال هارساند، که ایند و از هم اکنون باید روی یک حزب سوم، حزب کارگر حساب کنند. این حزب کارگر تازه در حالی شکل است عناصر آن هنوز باین مشغولند که پیشداوریهای کهن از هر گونه - بورژوازی - سندیکائی قدیمی، آری حتی سوسیالیستی آموزه گرا - را از سر واکند، تا اینکه بالاخره بر زمینه مشترک همگانی خود، گرد هم جمع شوند. و با وجود این غریزه ای که آنها را بهم نزدیک می کند، هم اکنون بقدری قوی بود، که نتایج بی مانند برای انگلستان بوجود آورد. در لندن و دیگر کارگر خود را گاندید کردند و آنها اشکارا بعنوان سوسیالیست: لیبرالها جرات علم کردن یکی از خودشان را در مقابل آنها نداشتند. و سوسیالیست با اکثریت شکننده و غیر قابل انتظار انتخاب شدند. در "میدلس براو" (۱)

یک گاندید ای کارگر علیه یک لیبرال و یک محافظه کاریا خاست و طبرغم آمد و انتخاب شد. ولی برعکس گاندید ا های کارگر جدیدی که بالیبرالها اتحادی ضعف کرده بودند، با استثنای فقط یک نفر بصورت مشغز کننده ای رد شدند. از بین نمایندگان با اصطلاح کارگری تا بآن زمان، یعنی آنهاست که میتوان کیفیت کارگريشان را برایشان بخشید، زیرا که مایلند خود را در اختیار سوسیالیسم غرق کنند، "هنری براد هارست" (۱) مهمترين نماینده انینیم کهن، با شکوه تمام ردد شد، زیرا با هشت ساعت کار روزانه مخالفت کرده بود.

در حوزه انتخاباتی "گلاسگو" (۲)، در یک حوزه "سالفورد" (۳) و در چند حوزه دیگر گاندید ا های مستقل کارگر علیه گاندید ا های هر دو حزب کهنه برخاستند. آنها شکست خوردند، ولی گاندید ا های لیبرال هم ایضا، سخبن کوتاه، در تعدادی از حوزه های انتخاباتی شهرهای بزرگ و صنعتی کارگران هرگونه ارتباطی با هر دو حزب کهن را با قاطعیت تمام قطع کرده و بدین ترتیب موفقیت های مستقیم و غیر مستقیم کسب کردند، که در هیچیک از انتخابات قبلی سابقه نداشت. و خوشحالی در این باره در بین کارگران بی اندازه است. برای اولین بار آنها دیدند و احساس کردند، که اگر از حق رای خود بنبغ طبقه خود استفاده کنند چه کارها که میتوانند انجام دهند، اقتصاد خرابی به "حزب بزرگ لیبرال" که حدود چهل سال بر کارگران انگلیسی مسلط بود، شکسته است. آنها نمونه های بارزی دیدند، که آنها، کارگران، اگر فقط بخواهند و بداند که چه میخواهند، در انگلستان قدرت تعیین کننده می باشند. و انتخابات ۱۸۹۲ - از آغاز این دانستن و خواستن بود. دیگر کارها را جنبش کارگری اروپای بری خواهد کرد. آلمانی ها و فرانسوی ها در مجلسها و شوراهای محلی نماینده های کثیری دارند و موفقیت های بی حد و همجسی و همگانی انگلیسی ها را باندازه کافی تحریک خواهند کرد. و آنگاه که در آتی نه چندان دور معلومند، که این مجلس نوین با آقای "گلاستون" (۴) و آقای "گلاستون" با این مجلس قادر بکاری نیستند، آنگاه حزب کارگر هم باندازه کافی انسجام یافته است، تا آلاکتک و حزب کهنه را، که جای یکدیگر را در دولت میگیرند و درست از این راه سلطه بورژوازی را ابدی میسازند، در آینده خاتمه بخشد.

۱ - ف. انگلس لندن ۲۱ ژوئیه ۱۸۹۲

1- Henry - Broadhurst 2- Glasgow 3- Salford 4- William Ewart

1891 - 1898 در نیمه دوم قرن نوزدهم رهبر حزب لیبرال و بهنگام نوشتن سطور فوق نخست وزیر

انگلستان بود.

قابل خواندن تنظیم کنند و تا هر کس بتواند بدون زحمت مداری چند در مورد وضع زندگی اکثریت عظیم "بریتانیا" -
 بی های آزاد بدنی آمده "بدست آورد ؟ طبیعتا خیر ؛ این ها چیزهایی هستند که آنها دوست ندارند در مورد
 شان صحبت کنند . آنها این را بیک بیگانه واگذار کردند تا در مورد وضع تحقیر کننده ای که شما مجبوره زندگی
 در آید خبر دهد .

بیگانه برای آنها و امیدوارم نه برای شما بگذرانگلیس من سلیس نباشد ، ولی امید است قبول کنید که انگلیسی
 سلیس صریح است . هیچ کارگری در انگلستان - اشاره کنم که در فرانسه نیز بیگانه با من بعنوان یک بیگانه
 رفتار نکرده است . من با خوشحالی تمام آزاد بودن شما را از لحن فاسد کننده حمایت ملی و تکبر ملی دیدم . که
 در نهایت چیزی جز خودخواهی در ابعاد بزرگ نیست . من شاهد علاقه و گرایش شما بکسانی ، که نیروی خود را
 با صداقت بترقی بشریت اختصاص میدهند ، خواه انگلیسی خواه نه ، شاهد تحسین شما برای همه چیز های پاک
 و خوب چه در سرزمین شما رشد کرده باشد و چه نه ، بودم . من دریافتم که شما پیش از آید ، که صرفا انگلیسی ،
 اعضا یک ملت جداگانه و مفرد باشید .

من دریافتم که شما انسان هستید ، اعضا خانواده بزرگ ، بین الطلی بشریت ، که بی برده اند منافع آنها و تمام نژاد
 بشری یکی است . بمتابه چنین کسانی ، بمتابه اجزا " این خانواده " واحد و تفکیک ناپذیر " بشریت ، بمتابه
 ذات بشری در مؤکد ترین مفهوم آن ، بمتابه چنین کسانی ، من بسیاری دیگر در اروپای ببری پیشرفت های شما را
 در هر جهت تبریک گفته و برای شما موفقیت سریع آرزو مند بمانم . پیش در راهی که در آن گام نهادید .
 بسیار چیزها در پیش پای شماست . استوار باشید ، نگذارید بی تهورتان کنند ، پیروزی شما معلوم است و هر گاهی
 به پیش در راهی که باید بروید ، درخواست امر مشترك ما قرار دارد . امر بشریت !

بارمن (راین پروینس) (۱) ۱۵ مارس ۱۸۴۵

فریدریش انگلس

به طبقات زحمتکش بریتانیای کبیر

کسارگسران ۱

اثری را بشما پیشکش میکنم ، که در آن کوشیده ام تصویری راستین از شرایط زندگی شما ، از آلام و مبارزات شما ، از امید
 ها و فراموشی شما برای هموطنان آلمانی خود ترسیم نمایم . من مدتی کافی در بین شما بسر برده ام تا چیزهایی از
 شرایط زندگی شما - که من برای آگاهی بآن توجه جدی میدول میداشتم - بدانم - من اسناد رسمی و غیره رسمی
 متعددی را ، تا آنجا که امکان دسترسی بآنها داشتم ، مطالعه کردم . من باین پسنده نکردم قدم من تنها شناخت
 تحریدی موضوع بررسی نبود . من بخواستم شما را در ساکنان ببینم ، شما را در زندگی روزانه تان مشاهده کنم ،
 با شما در باره شرایط زندگی تان و درد های تان کپ بزنم ، شاهد مبارزه شما علیه قدرت اجتماعی و سیاسی سرکوب
 کنندگان تان باشم . در این راه رفتارم چنین بود : از مجالس و پذیرائی ها ، از شراب و شامیانی طبقه متوسط چشم
 پوشیدم و اوقات فراغت خود را تقریبا تمام و کمال صرف رفقت و آمد با کارگران ساده نمودم . من شاد و در عین حال
 سر فرازم که چنین کردم . شاد ، زیرا که بدینسان بسا ساعات شادی بخشی گذراندم و در عین حال با زندگی
 واقعی شما آشنا شدم - ساعاتی که در غیر این صورت در چرند و پزند گوئی قرار داری و علم آداب خسته کننده بپدر
 میرفت . سر فراز ، زیرا فرصت یافتن عدالت را در باره طبقه سرکوب شده و بهتان خورده ای رعایت کنم ، که با تمام
 کاستی هایش و علیرغم وضع نامساعدش ، حد اکثر روح دکاندارانه انگلیسی آنرا قابل احترام نخواهد دانست . و نیز
 سر افراز ، زیرا که بدینترتیب امکان یافتن ، خلق انگلیس را در قبال تحقیر فزاینده ای که در اروپای ببری نتیجه اجتناب
 ناپذیر سیاست خشن و خود بینانه و اصولا رفتار طبقه متوسط حاکم است ، محفوظ بدارم .

بشکرانه فرصت کافی همزمان برای مشاهده طبقه متوسط ، مخالفین شما ، من بسیار سریع باین نتیجه رسیدم ،
 که اگر شما از آنها انتظار کک نداشتید ، محقید و بی چون چرا محقید . منافع آنها از بیخ و بن با منافع شما در -
 تناقض قرار دارد ، هر چند آنها عموما خواهند کوشید خلائی اینرا مدعی بشوند ، و در شما این تصور را بوجود
 آورند ، که نسبت به سر نوشت شما صحیحانه علاقمند اند . اعمال آنها دروغ هایشان را بر ملا میازد .

امیدوارم دلایل بیشتر از حد کافی آورده باشم ، که طبقه متوسط - هر سخنی هم که بگوید - در واقع هدف دیگری
 نی شناسد ، جز اینکه خود را از طریق کار شما ، تا وقتی که قادر بفرش محصولات آن باشد ، ثروتمند سازد ، و آنگاه
 که از این معامله غیر مستقیم با گوشت و پوست انسانی سودی نبرد ، شما رایه دست مرک گرسنگی بسیار . آنها
 چه کردند تا مقاصد خوب مورد دعویشان را نسبت بشما ثابت کنند ؟ هیچگاه به رنجهای شما توجه جدی میدول
 داشته اند ؟ آیا بپیش از این کاری پیش برده اند ، که مخارج نیم دوجین کسبیهون های تحقیقی را - که گزارشات
 گسترده شان به خاک خوردن در زیر انبوهی کاغذ های بدرد نخر قفسه های وزارت داخله محکوم می باشند -
 تصویب کنند ؟ آیا حتی یکبار هم بخود زحمت داده اند ، که از بین همه کتابهای آبی جدید خود تنها یک کتاب

۱ - این پیشکش به طبقات زحمتکش ... "را انگلس بزبان انگلیسی نوشت تا ، همانگونه که در نامه ای به مارکس مورخ ۱۹
 نوامبر ۱۸۴۴ نوشت ، " حد اگانه چاپ کرده و برای رهبران احزاب انگلیسی ، ادیبان و نمایندگان مجلس بفرستد "
 در چاپ های ۱۸۴۵ و ۱۸۹۲ " وضع طبقه ... " بزبان آلمانی این پیشکش بزبان انگلیسی آورد شد
 آنکه در چاپ آمریکائی (۱۸۸۷) و چاپ انگلیسی (۱۸۹۲) آورده شده بود .

رسید، که در آنسوی دریای شمال بآن رسیده است، اگر فراست ملت بموقع ضوابطی بوجود نیاید، که بنای دیگری به کل نظام اجتماعی بدهند. همان طلل اساسی که در انگلستان فقر و سرکوب پرولتاریا را موجب شده اند، در آلمان هم موجودند و در طول زمان همان نتایج را بیار خواهند آورد. ولی برای مدتی فقر تبیین شده انگلیس مسبی برای ما خواهد بود، که فقر آلمان را نیز تبیین کنیم، و معیاری خواهد بود، که با آن دامنه این فقر و عظمت خطری را - که در افشاشانات "شلیزین" و "بومن" (۱) بروز کرد - بسنجیم، که از اینجا آرایش آلمان تهدید مینماید.

در آخر باید دو نکته را متذکر شوم. اولاً از اینک من واژه طبقه متوسط را همواره بجای واژه انگلیسی "میدل کلاس" (۲) یا بد انسان که تقریباً همیشه گفته میشود: "میدل کلاس" (۳) بکار گرفته ام، کسبه نظیر واژه فرانسوی بورژوازی، بمعنای طبقه مالکی که مشخصاً از اشرافیت (۴) متمایز است - می باشد. طبقه ای که در فرانسه و انگلستان مستقیماً و در آلمان بطور مستقیم از راه "افکار عمومی" قدرت دولتی را در دست دارد. و نیز من عبارات کارگر (ورکینگ من) (۵) پرولتری، طبقه کارگر، طبقه فاقد مالکیت و پرولترها را همواره بیک معنی بکار گرفته ام. دوماً من در مورد بسیاری از اقوال منبع مربوطه را نیز آورده ام، زیرا لیبرالها عموماً روی فقر نواحی زراعی تکیه کرده ولی میکوشند فقر نواحی صنعتی را منکر شوند. حال آنکه محافظه کاران بر فقر نواحی صنعتی را می پذیرند ولی از فقر مناطق زراعی هیچ نمی خواهند بدانند. بهین دلیل نیز من در جاتی کسسه مدارک رسمی در اختیار نداشتم، مدارک لیبرال را برای توصیف کارگران صنعتی ترجیح دادم، تا بورژوازی لیبرال را با سخنان خودش بگویم، و اصولاً فقط آنگاه به محافظه کاران و چارتریستها استناد کردم، که به صحت مطلب مربوطه یا از راه مشاهده مستقیم می برده بودم، و یا بعلمت خصائل شخصی یا ادبی منبع مربوطه، به حقیقت مطلب معتقد بودم.

"بارمن" ۱۵ ماژس ۱۸۴۵ فریدریش انگلر

پیشگفتار

جزوات ذیل موضوعی را بررسی میکنند، که من در آغاز تنها بعنوان یک فصل از یک کار مشروح در مورد تاریخ اجتماعی انگلستان قصد توصیف آنرا داشتم، ولی اهمیت آن بزودی مرا وادار به بررسی مستقل آن نمود. وضع طبقه زحمتکش زمینه واقعی و ضمناً کلیه جنبشهای اجتماعی امروزی است، زیرا که برترین و آشکارترین فله فاکتور اجتماعی موجود ما میباشد، کمونیسم کارگری فرانسوی و آلمانی مستقیماً و فوراً و سوسیالیسم انگلیسی و همچنین کمونیسم بورژوازی منکر آلمانی غیر مستقیماً بوسیله آن پدید آمده اند. شناخت اوضاع پرولتری، از سوئی برای تثبیت نظریه های سوسیالیستی و دآوری در مورد حقایق آنها از سوی دیگر و پایان به پرکونی ها و پنداریانی های اله و طبیعه، و روش اجتناب ناپذیر است. اما با اوضاع پرولتری در شکل کلاسیک و اصل آن در امپراطوری بریتانیا و مشخصاً در انگلستان میتوان روی آورد. در عین حال تنها در انگلستان مدارک لازم، که برای توضیح کمابیش جامع موضوع ضروریست، بصورتی چنین کامل فراهم گشته و در بررسی های رسمی تبیین شده است. من طی سبست ویت ماه فرصت داشتم که با پرولتاریای انگلیس، صاعی، آلام و شادیهای وی از نزدیک و از راه نگرش ویژه شخصی آشنا شوم و در عین حال مشاهدات خود را با استفاده از منابع معتبر تکمیل نمایم. آنچه من دیده، شنیده یا خوانده ام در این نوشته برداشته شده است. من آماده ام که نه تنها موضع من بلکه واقعیات بازگو شده را نیز از بسیاری جهات مورد حمله ببینم، بویژه اگر کتاب من بدست انگلیسها بیفتد. و نیز بخواهی میدانم که اینجا و آنجا نادرستی ها بی اهمیتی میتوانند نشان داده شوند، که در موضوعی باین گستردگی باینتر شرط های وسیع آن حتی برای بت انگلیسی هم اجتناب ناپذیرند، بویژه اینکه در انگلستان هم حتی یک اثر وجود ندارد، که نظیر اثر من همه کارگران را موضوع برآستی قرار دهد. ولی من حتی لحظه ای نیز ابا ندارم. برای نشان دادن اشتباهی در مورد بی واقعیت که به نحوی از انحاء برای موضع گیری کلی حائز اهمیت است، آنهم با مدارکی همانقدر معتبر که من آورده ام، بورژوازی انگلیس را بیچاره بطلبیم.

برای آلمان تشریح اوضاع کلاسیک پرولتری امپراطوری بریتانیا - مشخصاً در لحظه فعلی - بویژه اهمیت بسیار دارند سوسیالیسم و کمونیسم آلمان پیش از دیگران از مقدمات تفویک نشئت گرفته است. ماتئورسین های آلمانی از دنیای واقعی خیلی کمتر از آن میدانستیم که این مناسبات واقعی ما را به اصلاح این "واقعیت ها" مستقیماً سوق دهند. از نمایندگان علنی این اصلاحات تقریباً هیچکس به شیوه دیگری جز از طریق تخریب فویرباخی (۱) پنداریانی هگلی (۲) به کمونیسم نرسیده است. آشنائی به واقعیت اوضاع زندگی پرولتاریا در بین ما بقدری ناچیز است، که حتی "انضمضای ارتفاع" طبقات زحمتکش (۳) خوب نظر که در آنها اکنون بورژوازی ما بمسئله اجتماعی سوء برخورد مینماید، نیز بطور جد امضحک ترین بی مزه ترین عقاید را در مورد وضع کارگران منی قرار میدهند. قبل از همه برای ما آلمانی ها شناخت واقعیات در این مورد ضروریست. و اگر اوضاع پرولتری آلمان بصورت کلاسیکی که در انگلستان هست، بدر نیامده است، ولی ما در واقع با همان نظام اجتماعی روبرو هستیم، که در یازود بهمان نقطه اوجی خواهد

1- Die schlesischen u. hühmischen - unruhen
قیام بافندگان دستی "شلیزین" که بوسیله ارتش سرکوب شد و نیز حمله کارگران "بومی" نگارخانه های نساجی در همان سال منهدم کردن. 2-Middle - Class 3-Middle - Class 4-Feinbake die 5-Working men

1- لودویگ فویرباخ ۱۸۰۴ - ۱۸۷۲ فیلسوف بزرگ ماتریالیست آلمانی پیش از مارکس
که در سالهای آخر عمر (۱۸۷۰) بصورت حزب سوسیال دموکرات کارگری درآمد.

2-Georg Wilhelm Friedrich Hegel - ایدالیست عینی گرام از برجسته ترین نمایندگان فلسفه کلاسیک آلمانی

3- Vereine zur Hebung der arbeitenden klassen ۱۸۴۱ - ۱۸۷۰

تاریخ طبقه زحمتکش انگلستان در نیمه دوم سده پیش، با اختراع ماشین بخار و ماشین های پرورنده پنبه، آغاز میشود. همانطور که معروف است این اختراعات انگیزه يك انقلاب صنعتی شدند. انقلابی که در عین حال کسل جامعه بورژوازی را در گون کرد و اهمیت تاریخی آن تازه امروز شناخته میشود. انگلستان سرزمین کلاسیک این تحول است، که هر قدر بی سرصدا تریبش صرفت و سترگ تر و نیرومندتر بود، و از همینروی انگلستان هم کشور کلاسیک تکامل اساسی ترین نتیجه این تحول، یعنی پرولتاریاست. پرولتاریا را تنها در انگلستان میتوان در کلیه روابطش و بانوجه به کلیه جوانب مورد بررسی قرار داد.

ما در اینجا فعلا کاری بتاریخ این انقلاب و اهمیت سترگ آن برای حال و آینده نداریم. تشریح این باید در وقت کار جامع در آتی صورت گیرد. ما فعلا مجبوریم به همان مقدار کمی که برای فهم و اطمینانی که نیازخواهند آمد و برای فهم وضع کنونی پرولترهای انگلیس ضروری است بسنده کنیم.

قبل از کار بست ماشین برشتن و بافتن مواد خام در خانه کارگر انجام میشد، زن و دختر نوجوان را میریختند و مردی بافت و اگر پدر خانواده خود آنها را نصیب داشت، می فروختند. این خانواده های نساج اغلب در روستا در نزدیکی شهرها زندگی کرده و مزدشان بخوبی کفایت آنها را میداد، زیرا بازار بومی در تقاضای پارچه تعیین کننده، یا دقیقتر بگوئیم، تقریباً تنها بازار بود، و نیروی برتر رقابت، که بعد ها با تسخیر بازارهای بیگانه و گسترش تجارت بیان آمد، هنوز فشار محسوس روی دستمزد هائی آورد. باین ها افزایش عدم تقاضا در بازار بومی، که با فروغ جمعیت همگام بود و بنابراین همه کارگران را مشتغل میکرد، و بالاخره عدم امکان رقابت شدید کارگران با هم، که از دوری محل مسکنیشان از یکدیگر ناشی میگشت، اضافه میشد. نتیجتاً نساج اکثرا قادر بودند که پس انداز کرده و قطعه زمین کوچکی اجاره کنند، که در اوقات آزاد، که هر قدر میخواست میتوانست داشته باشد، زیرا میتوانست هر وقت و هر قدر که دلش میخواست بیافد. روی آن کار میکرد. البته او دهقان بدی نبود و زراعت خود را با اغراض سود و محصول واقعی کافی دنبال میکرد. ولی با وجود این او حداقل پرولتر نبود. او همانطور که انگلیسی ها میگویند، در یکی در خاک میهنش کوبیده بود. او ساکن بوده و در جامعه در پله ای بالاتر از کارگر امروزی انگلیسی قرار داشت. بدین ترتیب کارگران برای خود می خریدند و زندگی با تقوی و راحتی را در پارسائی و آبرومندی میکردند. شرایط مادی آنها بحرانبهتر از اخلاقشان بود. آنها نیازی به کار بیش از حد نداشته و هر مدت زمانی میل داشتند کار میکردند و با وجود این در آمد مورد نیاز خود را بدست میآوردند. آنها فرصت کار سالم در باغچه ها و مزارعشان را که برای آنها نوعی استراحت بشمار میرفت، داشتند. گذشته از این میتوانستند در استراحت و بازیهای همسایگانیشان نیز شرکت کنند. و همه این بازیها، بولینگ، انواع توپ بازی و غیره به حفا سلامت و تقویت جسمانی آنها کمک میکردند. اغلب افراد قوی هیکن بودند. ساختمان بدنی آنها با همسایگان دهقانان یا تفاوتی نداشت، یا اگر داشت خیلی کم بود. کودکان آنها در هوای آزاد روستا رشد میکردند، و اگر هم در گار میتوانستند به در و مادر خود کمک بکنند، باز این بندرت پیش میآمد، و از کار روزانه هشت یا دوازده ساعته خبری نبود.

اینرا که خصلت فکری و اخلاقی این طبقه چه بود، میتوان حدس زد. جدا از شهرها - که هیچگاه بدرونشان راه نمی یافتند، زیرا که نخ و نسوجات را در قبال دریافت مزد بکارگزاران دوره گرد تحویل میداند، آنحنان جدا، که کهن سالانی که در کنار شهرها ساکن بودند، هیچگاه بداخل آنها نمی رفتند، تا بالاخره ماشین شمشیر برآوردنش بیرون کشید، و آنها مجبور به جستجوی کار در شهرها شدند. با روستائیان در یک ردیف فکری و اخلاقی قرار داشتند، که بهر حال توسط اجاره کاریهای کوچکیشان با آنها غالباً بطور مستقیم پیوند خورده بودند. آنها

"اسکوائر" (1)

عده مالك منطقه خود را حاکم طبیعی خود دانسته، مشکلات خود را با او در میان می گد اشتند، اختلافات جزئی خود را بقضاوت او واگذار میکردند. و کلیه احتراماتی را که این روابط پدر سالاری به همراه داشت، برای او قایل بودند. آنها آدم هائی "آبروند" و پدر خانواده خوبی بودند. زندگی اخلاقی میکردند، زیرا انگیزه های برای غیر اخلاقی بودن نداشتند، چرا که میگده و عشرتگده ای در نزد یکی آنها وجود نداشت، و همبناخانه حی که گاه بگاه عطر خود را پیشروی خاموش میکردند، خود آدمی "آبروند" و یکی از بزرگترین اجاره کاران بوده و مراقب خوبی آبدو، نظم خوب و تعطیل بموقع بود. بچه هایشان در روز پیش خود آنها بوده و در جهت اطاعت و ترس از خدا تربیت میشدند. روابط پدر سالاری در خانواده نازمانی که بچه ها خود ازدواج نکرده بودند، دست نخورده میماند. جوانان در سادگی روستایی و الفت با همسایگان خود رشد میکردند، تا موقع ازدواجشان برسد. و اگر هم قبل از ازدواج همسایگی پیش می آمد - امری که همه ها گیر بود - این صرفاً آنگاه بود، که هر دو طرف تعهد اخلاقی باز دوام را پذیرفته بودند، و از دوام متعاقب همه چیز را دوباره مرتب میکرد.

سخن کوتاه، کارگران صنعتی آنزمان انگلستان همانسان زندگی کرده و فکر میکردند، که امروزه هم در آلمان اینجا و آنجا میتوان یافت: در محدودیت و انزوا، بدون فعالیت فکری و بدون نوسانات چهری در وضع زندگی. آنها بندرت قادر به خواندن و کسر از این قادر به نوشتن بودند. مرتب بگلیسا میرفتند، با سیاست کاری نداشتند، توطئه نمی حیدند، فکر نمیکردند، با تمرینات بدنی خود را شاد مینمودند، به فزائات انجیل با تقوایی موروثی گوشه فرا میدادند، و در تواضع بی دعوی خود با طبقات ممتازتر جامعه بخوبی کنار میآمدند. ولی در مقابل از لحاظ معنوی مرده بودند، صرفاً برای خواست های جزئی خود، برای حوله ها و یا نعه خود زندگی میکردند، و از تحرك عظیمی که بیرون از چهار دیواری آنها در بشریت بوجود آمده بود، کوچکترین اطرنی نداشتند.

آنها در زندگی گیاهی بی دغدغه خود آسوده بودند. و بدون انقلاب صنعتی از این زندگی، البته رمانتیک و راحت ولی رایج بود این برای يك انسان ناسزاوار، هیچگاه بیرون نمی آمدند. آخر آنها انسان نبوده بلکه ماشین های کارکننده ای برای معدودی اشراف بودند، که تا بد آنزمان تاریخ را رهبری میکردند. انقلاب صنعتی هم در این مورد، با تبدیل تمام و کمال کارگران به ماشین و سلب آخرین بقایای فعالیت مستقل از آنها، صرفاً تسلیح را بکمر می نشاند، ولی بدین وسیله آنها را به تحقق و طرح خواست بک زندگی انسانی سوق داد. و اگر در فرانسه سیاست، آخرین طبقاتی را که در لاقیدی نسبت به منافع بشری غرق شده بودند، بدرون گرداب تاریخ کشاند، در انگلستان این کار را صنعت و حرکت جامعه بورژوازی بطور اعم انجام داد.

اولین اختراعی که موجد تغییر اساسی در وضع کارگران انگلیسی گشت دستگاه پنبه ریشی (1) "حیرهاگربوز" (2) نساج از اهالی "استانه هیل - بلاک برون - نورت لانکاشایر" (3) (1764) بود.

این دستگاه پیشگام بدوی ماشین ریشندگی (4) بعدی بود و با دست بکاری افتاد، ولی بجای يك دوک حرخ ریشدستی معمولی 16 تا 18 دوک داشت، که بوسیله یک کارگر بکار گرفته میشدند.

بدینسان ارائه مقام بر مراتب بیشتری، در نخ در مقام مقابسه با ضل ممکن شد، اگر قبلاً، که نساج همواره سه ریشند راشتغل مینمود، هیچگاه نخ کافی آماده نبوده و نساج اغلب می باست منتظر نخ معاند و حال نخ بمقدار بیشتری از آنچه کارگران موجود قادر به بافتن آن بودند، موجود بود. تقاضا برای نسوجات - که اصولاً در حال افزایش بود - بعلت گاهتر برای آن، که این خود ناشی از کاهش هزینه تولید نخ بوسیله دستگاه جدید بود، بیشتر شد. حال نساجان بیشتری مورد نیاز بودند و مزد یافتند کی هم بالارفت.

نساج که حال با جولا هد خود در آمد بیشتری میتوانست داشته باشد ، کم کم اشتغال زراعی خود را رها کرده و تماما به بافندگی پرداخت . در این زمان يك خانواده چهار نفره بالغ و در وجه که به نختایی مشغول بودند ، میتوانست باده ساعت کار روزانه چهارپوند استرلینگ - ۲۸ تالر کهرانت پروسی (۱) در هفته درآمد داشته باشد . واکر اوضاع مساعد بود و کار تحویل بیشتری می طلبید ، درآمد حتی بیشتری هم ممکن بود . باندازه کافی پیش می آمد ، که يك نساج تنها با جولا هد خود هفته ای ۲ پوند درآمد داشت . بدین ترتیب بده بده طبقه نساجان زارع بگل از بین رفته و در طبقه نوپای صرافا نساجان تحلیل رفته ، که تنها از قبل دستمزد خود زندگی کرده ، مالک هیچ چیز و حتی مالک صافی يك احاره کاری هم نبودند ، و بدینسان پرولتر (روزکنک من) (۲) شدند . مزید بر این رابطه کهن رسته و نساج نیز از بین رفت . تا آنزمان حتی المقدور نخ در یک محل رشته و بافته میشد .

اکنون در شرایطی که دستگاه پنبه رسی نیز چون جولا هد بازوی نیرومندی طلبید ، مرد ها هم شروع به رشتن کردند . وسا خانواده ها که فقط از این راه زندگی میکردند ، و وجه بسا خانواده های دیگری که چرخ ریسه کهنه شده را کنار گذاشته ، واکر فاقد امکان اکتیای يك دستگاه پنبه رسی بودند ، اجبارا از قبل جولا هد پدر خانواده زندگی میکردند بدین ترتیب تقسیم کار بین رشتن و بافتن ، که بعد ها در صنعت بی نهایت تکامل یافت ، آغاز گردید .

در حالیکه با همین اولین ماشین ناقص پرولتاریای صنعتی انکشاف می یافت ، همین ماشین انگیزه پیدایش پرولتاریای زراعی نیز شد . تا آنزمان انبوه کثیری از زمین اران کوچک وجود داشتند ، که " یومن " (۳) نامیده شده و در حفظ سکوت و بیفکری همسایگان زارع - نساج خود يك زندگی گیاهی میگذاشتند .

آنها تکه زمین های خود را به همان صورت مساحه کارانه و کهن پدران خود میگذاشتند و هر نوآوری با سر سختی ، که ذاتی اینگونه انسانهای عادی چندین نسل ثابت مانده می باشد ، مخالفت میکردند . البته بین آنها اجاره کاران کوچکی هم وجود داشتند ، ولی نه احاره کار بفهوم امروزی کلمه ، بلکه مردمانی که تکه زمین کوچک خود را یا از اجاره موروثی فرار دادی بیانه مضطرب و سوسوم کهن ، از پدر و پدر بزرگ خود تحویل گرفته ، و چنان بر آن دست انداخته بودند که کویا متعلق بخودشان است .

حال پس از دست کشیدن کارگران صنعتی از زراعت ، مقادیر زیادی زمین آزاد شد ، که در آنها طبقه جدید اجاره کاران بزرگ لانه کردند ، پنجاه ، صد ، دو سست مورگان یا بیشتر باجاره میگرفتند ، آنها اجاره کاران اختیاری (۴) ، یعنی اجاره کارانی بودند ، که احاره شان هر سال میتوانست لغو شود ، و قادر بودند با زراعت بهتر و کشت بزرگتر محصول بیشتری بدست آورند . آنها میتوانستند محصولات خود را ارزانتر از " یومن " های کوچک بفروشند ، و این آخریها ، از آنجا که زمینشان رزق آنها را تامین نمیکرد ، اجاره ای جز فروش زمین های خود و اکتیای يك دستگاه پنبه رسی سیل جولا هد و یا کار بصورت روز مزد ، پرولتر زراعی ، برای اجاره کار بزرگ نداشتند . سکون موروثی و برخورد مسالحتکارا ولی نامرکبت در زمین ، که از اسلاف خود بارت بردم قادر به نجات خود از قید آنها نبود ، او را دچار رقابت الزامی با کمسانی نمود ، که احاره کارن خود را براساس اصول معقول و کلمه مزایایی ، که کنت بزرگ و سرمایه گذاری در اصلاح زمین بدست میدهد ، اداره میکردند .

اما جنبش صنعتی در همین جا متوقف نشد . برخی سرمایه داران شروع به نصب دستگاه های پنبه رسی در ساختمانهای بزرگ و حرکت در آوردن آنها بوسیله نیروی آب کردند ، و بدین ترتیب امکان یافتند از تعداد کارگران خود کاسته و نخ خود را ارزانتر از ریسندگان منفردی که ماشین را صرفا با دست بحرکت در می آوردند ، بفروشند . در دستگاه پنبه رسی مدام تغییراتی در جهت اصلاح بعمل می آمد ، بطوریکه هر آن دستگاه کهنه شده می باست مورد اصلاح قرار گرفته و باحتی بدور انداخته شود .

واگر سرمایه دار بعلت کاربست نیروی آب با همان دستگاه های کهنه قادر بر پیاده آری بود ، چنین چیزی برای ریسنده منفرد در طول زمان امکان نداشت .

اگر سیستم کارخانه ای از همین جاشروع شد ، با " اسپیننگ تروستل " (۱) ، که " ریحارد آرکویت " (۲) یکسلطانی از اهالی " پرستون - نورت لانکاشایر " (۳) در سال ۱۷۶۷ اختراع نمود ، گسترده گی تازه ای یافت . این ماشین ، که به آلمانی آنرا معمولاد دستگاه نخ رسی زنجیره ای (۴) میگویند ، در کار ماشین بخار بهترین اختراع مکانیکی قرن هجدهم است . این ماشین از همان آغاز بر جنبی نیروی محرك مکانیکی محاسبه شد و بر اساس اصول کامل نوینی قرار داشت . در سال ۱۷۸۵ " ساموئل کراپتون " (۵) از اهالی " فیروود لانکاشایر " (۶) با آمیختن ویژگی های دستگاه پنبه رسی و دستگاه نخ رسی زنجیره ای ، ماشین نخ رسی (۷) را بیوجود آورد ، و از آنجا که " آرکویت " در همان اوان ماشین پنبه رزی (۸) و ماشین پیش ریس (۹) را اختراع کرده بود ، نتیجتا سیستم کارخانه ای در رشتن پنبه بحاکمیت مطلق رسید . بتدریج تغییرات کم اهمیتی در این ماشین ها داده شد ، تا برای رشتن پشم و بعد ها (در دهه اول قرن حاضر) کتان نیز بکار بسته شوند ، و بدینسان در این زمینه ها نیز کار دستی را بریزند . ولی این کافی نبود ، در سالهای آخر قرن گذشته " کارترایت " (۱۰) یک کشیش روستائی ، جولا هه مکانیکی را اختراع کرده و در حدود سال ۱۸۰۴ تا آنجا بهبود بخشید ، که قادر به رقابت موفق با نساجان شد . با ماشین بخار " جیمزوات " (۱۱) ، که در سال ۱۷۶۴ اختراع شد ، و از سال ۱۸۷۵ برای بکار انداختن ماشین های ریسندگی بکار بسته میشد ، همه این ماشین ها اهمیت ضاعفی یافتند . (۱۲)

با این اختراعات ، که از آن پس هر ساله بهبودی یافتند ، پیروزی کار ماشین بر کار دستی در رشته های اساسی صنعت انگلیس محرز شده بود ، و تمام تاریخ این آخری از این پس از جنگی رانده شدن کارگران دستی از یک موضع پس از دیگری خبر میدهد . عواقب این عبارت بودند از سقوط سریع بهای کلیه کالا های ، مانوفاکچر ، شکوفائی تجارت ، افزایش سریع سرمایه ها و ثروت ملی از یکسو و از سوی دیگر افزایش باز هم سریعتر پرولتاریا ، انهدام هرگونه نظاک و هرگونه اطمینان بد داشتن در آمد طبقه زحمتکار ، انحطاط اخلاقی ، هیجان سیاسی و همه آن واقعیاتی ، که برای انگلیسی های دارای مالکیت اینقدر رنفر انگیز است ، که در حوزه بعد مورد بررسی ما قرار خواهد گرفت . حال تکامل صنعت انگلستان (*) را اندکی دقیقتر دنبال کرده و با اساسی ترین رشته آن ، صنایع پنبه آغاز کنیم . در سالهای ۱۷۷۱ تا ۱۷۷۵ واردات پنبه خام بطور متوسط کمتر از ۵ میلیون پوند در سال بود ، ولی در سال ۱۸۴۱ تعداد آن ۵۲۸ میلیون پوند بوده و در سال ۱۸۴۴ حداقل ۶۰۰ میلیون پوند خواهد بود .

در سال ۱۸۴۴ انگلستان ۵۵۶ میلیون یارد مسوحت پنبه ای ۷۶ / ۵۰ میلیون پوند نخ پنبه ای و معادل ۱ / ۲

* - رجوع کنید به : لندن : جلد ۱۸۳۶ ، جلد دوم ۱۸۳۸ ، جلد سوم ۱۸۴۲ (بر اساس آمار رسمی) و دیگر آمار باز اغلب رسمی . (۱۸۴۲) طرح تاریخی تحولات صنعتی نری ، در برخی جزئیات ناقص است ، ولی است ، ولسی در سال ۱۸۴۳ / ۴۴ منابع بهتری در اختیار نبود .

- 1-Spinning - Throstle 2- Richard Arkwright 3- Preston-North Lancashire
- 4- Kottenstuhl 5- James Hargreaves 6- Hindwood - Lancashire 7- Mule
- 8- Kierley 9- W. Spinningmashin 10- Cartwright 11- James Watt

۱۲ - برخی از اطلاعات ارائه شده توسط انگلر ، را امروز میتوان دقیقتر کرد . مثلا " آرکویت اختراع دستگاه نخ رسی زنجیره ای نمود ، بلکه آنرا اصلاح کرد ، و بدین ترتیب " جیمزوات " در سال ۱۷۶۹ ماشین بخار را به ثبت برساند ، این ماشین در فرانسه ، آلمان و روسیه اختراع شده است .

میلیون پوند استرلینگ جوراب نخی صادر کرد. در همان سال بیش از ۸ میلیون دوك ماشین نخریسی ۱۱۰۰ هزار جولا هه مکانیکی ۲۵۰۰ هزار جولا هه دستی - بدون محاسبه دوك های دستگاه نخریسی زنجیره ای - در خدمت صنایع پنبه کار میکردند. و طبق محاسبات "مک کلویج" (۱) در سه جز "امپراطوری حدود ۱/۵ میلیون نفر مستقیماً با بطور غیر مستقیم اقل این رشته صنعتی زندگی میکردند، که بیش از ۲۲۰ هزار نفر آنها در کارخانه ها کار میکردند. - نیرویی که توسط این کارخانه ها مصرف میشد حدود ۳۳ هزار اسب نیروی بخار و ۱۱ هزار اسب نیروی آب بود. امروزه این ارقام به پیچیده کفاف نخواهند داد و با خیال راحت میتوان تخمین زد، که در سال ۱۸۴۵ مقدار نیرو، تعداد ماشین ها و نیز تعداد کارگران حدود ۵۰ درصد بیش از سال ۱۸۳۴ می باشد. مرکز این صنعت "لانکاشایر" می باشد، یعنی همانجائی که باکرفت و این کنت نشین را در کنیه زوایسا منقلب نموده و از یک باطلاق تاریک و خلوت، بیک منطقه پر جنب و جوش و پر کار تبدیل نمود، جمعیت آنرا در طوسی هشتاد سال ده برابر کرده و شهرهای عظیمی چون "لیورپول" (۲)، "منچستر" با جمعیتی رو به ۷۰۰ هزار نفر و شهرهای کمتری آنها، "بولتون" (۳)، "۶۰ هزار نفر"، "راک دیل" (۴) (۷۵ هزار نفر)، "الد هام" (۵)، (۵۰ هزار نفر)، "پرستون" (۶)، (۶۰ هزار نفر)، "اشتن" (۷) و "استیلی بریج" (۸) (۴۰ هزار نفر) و انبوه دیگری از شهرهای صنعتی بوجود آورد، که گوئی با عصای جادو از زمین برافراخته شده اند. تاریخ "لانکاشایر" جنوی از بزرگترین عجایب عصر جدید حکایت میکند، ولی باز کسی از آن سخنی نمیگوید. و همه این شگفتی ها را صنایع پنبه موجب شده است. علاوه بر این "گلاسگو" مرکز دیگر برای صنایع پنبه اسکاتلند، "لا فارک" - شایر" و "رنفرمشایر" (۱۰) تشکیل میدهند. در اینجا هم جمعیت شهر مرکزی از زمان پیدایش این صنعت از ۳۰ هزار نفر به ۳۰۰ هزار نفر افزایش یافت. جوراب بافی "نوتینگهام" (۱۱) و "دربی" و (۱۲) نیز صنعت بهای نازل نخ تحریر جدیدی یافتند و حرکت دیگری که ناشی از بهبود دستگاه جوراب بافی بود، که بدینوسیله بایستک دستگاه در آن واحد و جوراب میشد یافت. توری بافی نیز از سال ۱۷۷۷، سالی که در آن ماشین توری بافی (۱۳) اختراع شد، برشته صنعتی مهمی بدل گشت. اندکی بعد "لیندلی" (۱۴) ماشین بندکشی توری (۱۵) و هیگگات (۱۶) در سال ۱۸۰۹ ماشین توری بافی ماسوره ای (۱۷) را اختراع کردند، و نتیجتاً توری بافی بی نهایت تسهیل گشته و صرف در تعاقب بهای ارزان بهمان نسبت افزایش یافت، بطوریکه اکنون حداقل ۲۰۰ هزار از قبیل این تولید معاش خود را تامین می کنند. مرکز این صنعت در "نوتینگهام" و "لیستر" (۱۸) و در غرب انگلستان - [ولشایر] (۱۹) و "دون شایر" (۲۰) و غیره قرار دارد.

همین توسعه رشته های کار وابسته به صنایع پنبه، سفیدگری، رنگرزی و باسسه کاری نیز صورت گرفت. سفیدگری بعلت استفاده از کربن (۲۱) بجای اکسیژن، سفیدگری سریع، رنگرزی و باسسه کاری بعلت تکامل سریع شیعی چاپ و باسسه کاری بغیر از این بعلت تعدادی اختراعات عالی مکانیکی، چنان شکوفائی یافتند، که گذشته از گسترش تماشایی از تولید محصولات پنبه ای، با رونق بینظیری رو برو شدند.

- | | | | |
|----------------------|-------------------------|--------------------------|----------------|
| 1 - Mac Culloch | 2 - Liverpool | 3 - Bolton | 4 - Rochdale |
| 5 - Oldham | 6 - Preston | 7 - Ashton | 8 - Stalbridge |
| 9 - Lanarkshire | 10 - Renfrewshire | 11 - Nottingham | 12 - Derby |
| 13 - Lace - Maschine | 14 - Lindley | 15 - Paint-net- Maschine | |
| 16 - Heathcote | 17 - Bobbinet- Maschine | 18 - Leicester | |
| 19 - Wiltshire | 20 - Devenshire | 21 - Chlar | |

در بریدن پشم نیز همین تحرک بوجود آمد، این تا با آن زمان رشته اصلی صنعت انگلستان بود، ولی مقدار تولید در آن سالها در مقام مقایسه با تولید امروزه هیچ است. و اگر در سال ۱۷۷۲ ماشین های تازه اختراع شده ای بیازی نی آمدند و محصول پشم سه سال گذشته را نمی رشتند، آنگاه همه محصول مزبور در نتیجه کمبود کارگری بایستی هنوز بصورت آماده نشده همچنان بر جای میماند. انتقال این ماشین ها پیشم ریسی بهترین وجه صورت گرفت. آنگاه در مناطق پشم همان تکامل سریعی آغاز گشت، که مادر تواری پنبه دیدیم. در سال ۱۷۸۳ در "وست راک" - یدینگ - یورکشایر" (۱) ۷۵ هزار شال پشمین درست شده بود. در سال ۱۸۱۷ این تعداد به ۴۵۰ هزار فقره رسید. گسترش صنایع پشم بقدری سریع بود، که در سال ۱۸۳۴ تعداد ۴۵۰ هزار فقره شال بیشتر از سال ۱۸۲۵ صادر گشت. در سال ۱۸۰۱ مقدار ۱۰۱ میلیون پوند پشم (از این تعداد ۷ میلیون پوند پشم وارداتی و در سال ۱۸۳۵ مقدار ۱۸۰ میلیون پوند (از این مقدار ۴۲ میلیون پوند وارداتی) بر داخته شد، منطقه اصلی این صنعت "وست" - رایدینگ - یورکشایر" می باشد، که مشخصاً در برادر فور" (۲) پشم راز انگلیسی به کاموا و غیره و پشم کوتاه در سایر شهرها "لیدز" (۳) "هیلی فاکس" (۴)، "هادرس فیلد" (۵) و غیره به نخهای محکم تاب و برای شال بافی پرداخته میشوند. و نیز بخشی همجوار لانکاشایر، اطراف "راک دیل"، که در آنجا علاوه بر بریدن پنبه، مقدار زیادی فلانل ایجا میشود، و غرب انگلستان، که در آنجا شال های ظریف تولید میشود.

افزایش جمعیت در اینجا نیز قابل توجه است:

جمعیت "برادر فور" در سال ۱۸۰۱	۲۹۰۰۰۰	نفر بود در سال ۱۸۳۱	۷۷۰۰۰۰
"هیلی فاکس"	۲۳۰۰۰		۱۱۰۰۰۰
"هادرس فیلد"	۱۵۰۰۰		۳۴۰۰۰
"لیدز"	۵۳۰۰۰		۱۲۳۰۰۰
و جمعیت "وست رایدینگ"	۵۲۴۰۰۰		۹۸۰۰۰۰

جمعیتی از ۱۸۳۱ با نظری حداقل ۲۰ تا ۲۵ درصد افزایش یافته است. پشم ریسی در سال ۱۸۳۵ در سه جز "امپراطوری در ۱۳۱۳ کارخانه ۷۱۳۰۰ نفر کارگر را مشغول کرده بود - مضافاً اینکه این آخربها فقط کسانی هستند، که بطور مستقیم یا غیر مستقیم از بر داختن پشم زندگی می کنند، و تقریباً همه نواحان در این رقم در نظر گرفته نشده اند.

در صنعت کتان پیشرفت دیرتر انکشاف یافت، زیرا که کیفیت طبیعی ماده خام کارست ماشین ریسنده گی را مشکل مینماید. البته در سال های آخر قرن پیش در اسکاتلند آزمایشهایی در این زمینه صورت گرفت، ولی برای اولین بار در سال ۱۸۱۰ "زرار" (۵) فرانسوی موفق شد صورتی عملی بکنان ریسی بدهد. و حتی ماشین های "زرار" تنها پس از اصلاحاتی که در انگلستان در آنها داده شد، و از طریق کارست عمومی آنها در "لیدز" درآمدی (۲)، "بلفاست" (۷) در سرزمین بریتانیا، اهمیت شایسته خود را بدست آوردند. از این پس صنعت کتان انگلستان سریعا توسعه یافت. در سال ۱۸۱۴ مقدار ۳ هزار تن کتان به "داندی" وارد شد، و در سال ۱۸۳۳ حدود ۱۱ هزار تن کتان و ۳۴۰۰ تن کف صادرات کتان ایرلند به بریتانیای کبیر از ۳۳ میلیون پوند

* - تن انگلیسی برابر با ۲۲۴۰ پوند انگلیسی است (۱۸۹۲) تقریباً هزار کیلوگرم.

- | | | | |
|----------------------------|--------------|------------|-------------|
| 1 - West Riding- Yorkshire | 2 - Bradford | 3 - Leeds | 4 - Halifax |
| 5 - Huddersfield | 6 - Girad | 7 - Dundee | 8 - Belfast |

(در سال ۱۸۰۰) به ۵۳ میلیون یارد (در سال ۱۸۲۵) افزایش یافت و قسم بزرگی از آن مجدد صادر گردید . صادرات صنایع کانی انگلیس و اسکاتلند از ۲۴ میلیون یارد (در سال ۱۸۲۰) به ۵۳ میلیون یارد (در سال ۱۸۳۳) بالا رفت . تعداد کتان ریشی ها در سال ۱۸۳۵ حدود ۳۴۷ عدد با ۳۳ هزار کارگر بود ، از آن بین تعداد نیبی در اسکاتلند جنوبی ، بیشتر از ۶۰ عدد در " وست رایدنیک - یورکشایر " (لیدز و حومه) ۲۵ عدد در " بلقاست - ایرلند " و مابقی در " دورست شایر " (۱) و " لانکاشایر " قرار داشتند ، ساحلی در جنوب اسکاتلند ، اینجا و آنجا در انگلستان ولی بویژه در ایرلند انجام میگیرد .

با همین موفقیت انگلیسیها به پرواختن ابریشم روی آوردند . در این مورد آنها ماده خام را بصورت رشته از اروپای جنوبی و آسیا دریافت میکردند ، و کار اصلی بهم تابیدن تارهای ظریف (۲) بود . تا سال ۱۸۲۴ حرکت سنگین ابریشم خام (۳) شلتیک هریوند) مانع بزرگی در برابر صنایع ابریشم انگلیسی بشمار میرفت و تنها بازارهای انگلستان و صنایع این کشور بوسیله کمراکت حفاظی در اختیار این صنایع بود . از آن پس حرکت وارداتی بیک پنوکاشش داده شد و بلافاصله تعداد کارخانه ها افزایش قابل ملاحظه ای یافت . در یک سال تعداد رولک های نخ تا بیسی (۳) از ۷۸۰۰۰۰ به ۱۱۸۰۰۰۰ رسید ، و با وجودیکه بحران تجاری ۱۸۲۵ این رشته صنعتی را بسرایت بسیار کوتاهی فلج کرد ، باز در سال ۱۸۴۷ بیشتر از همیشه تولید شد ، زیرا که مهارت مکانیکی و تحریر انگلیسیها به ماشین های ابریشم تالی آنها نسبت بدستگاه های ناشیانه رقباشان برتری می بخشید . در سال ۱۸۳۵ امر - طوری انگلستان دارای ۲۶۳ کارخانه ابریشم تالی با ۳۰۰۰۰ کارگر بود ، که اکثر در " شایر " (۴) " مکسویل " (۵) " کونگتون " (۶) و حومه) ، " منچستر " و " سامرست شایر " (۷) تعبیه شده بودند . علاوه بر این کارخانه های بسیاری برای پرواختن ته مانده های بیل ابریشم وجود داشتند ، و از آنها محصول ویژه ای (اسپامسلیک) ساخته و انگلیسیها با آن حتی بافندگی های " لیدن " (۹) و پارسی را تاملین میکردند . بافتن ابریشمی که چنین نامیده و رشته شده ، بویژه در اسکاتلند (" پسیلی " (۱۰) و غیره) و لندن (" اسپیتال فیلدز " (۱۱) و نیز " منچستر " غیره صورت میگیرد .

ولی رشد غول آسائی که صنعت انگلستان از سال ۱۷۶۰ بخود دیده است ، تنها به تولید پارچه برای البسه محدود نمیشود . تحرکی که یکبار ایجاد شده بود ، بسایر رشته های فعالیت صنعتی نیز اشاعه یافت . و اختراعات بسیاری که کمترین ارتباطی با آنچه ذکر کردیم نداشتند ، ولی بعلت همزمانی خود با جنبه عمومی اهمیت ضاعتی یافتند . در عین حال ، پس از آنکه اهمیت بی اندازه نیروی مکانیکی در صنعت عملاً ثابت شده بود ، دیگر همه چیز بحرکت در آمد . و تا از این نیرو در کلیه جوانب استفاده شده و بفتح مخترعین و کارخانه داران بکار گرفته شود . گذشته از این ، تقاضا برای ماشین ، مواد سوخت و مواد خام توده های کارگرسایر و حرقه های متعددی را مستقیماً بفعالیت ضاعتی وارد داشت . برای اول بار ماشین بخار اهمیت منابع ذغال سنگ وسیع انگلستان را نشان داد . تولید ماشین آلات تازه بوجود آمده و همراه با آن معادن آهن ، که ماده خام ماشین آلات را بدست میدادند ، حائز اهمیت شدند . صرف بالا رفته بشم موجب افزایش پرورش گوسفند در انگلستان شد ، و واردات افرات یافته بشم کتان و ابریشم موجب بزرگ شدن ناوگان تجاری انگلیس گشت . و قبل از هر چیز تولید آهن افزایش یافت . از منابع غنی آهن انگلستان تا با نظمان کم استفاده شده بود . سنگ آهن همواره با ذغال حوضتوب میشد ، که این خود بعلت کثرت بهتر زمین و ریشه کن شدن جنگلهای همواره گران تر و نادر تر می گشت .

اولین بار در قرن گذشته ذغال سنگ کورک دار (کوک) برای این منظور بکار گرفته شد . در سال ۱۷۸۰ اسلوب کشف شد ، تا آهنی را که با کوک ذوب شده و نابحال فقط بصورت چدن قابل استفاده بود ، با آهن قابل انعطاف نیز تبدیل کرد . این اسلوب را ، که عبارت از جدا نمودن کربن اضافه شده با آهن بهنگام ذوب می باشد ، انگلیسیها " پودلینگ " (۱) می نامند ، و ببعثت این اسلوب میدان بکل جدیدی برای تولید آهن انگلیس باز شد . کوره های بلند پنجاه بار بزرگتر ساخته شدند ، و با دم داغ ذوب آهن تسهیل گشته و بدین ترتیب آهن چنان ارزان تولید میشد ، که بسیاری از اشیاء ، که قبلاً از چوب یا سنگ ساخته میشدند ، حال از آهن درست میشدند ، در سال ۱۷۸۸ " توماس پاین " (۲) ، در موکرات معروف ، اولین پل آهنین را در " یورکشایر " نصب نمود ، که در تعاقب آن پل های زیادی از این نوع نصب شدند ، و باوریکه اکنون تقریباً همه پلها ، بویژه پلهای راه آهن از چدن ساخته میشوند . در لندن حتی پلی بر روی رودخانه تایمز ، پل " سوت وک " (۳) از این ماده ساخته شده است . ستونهای آهنین ، زیر ساخت آهنین برای ماشین ها و غیره عمومیت یافته اند . پس از بکارگرفتن چراغ گاز در راههای آهن رسته های صرف جدیدی برای تولید آهن انگلستان بوجود آمد . بتدریج مرغ و پیچ نیز بوسیله ماشین ساخته شدند . " هانتسمن " (۴) از اهالی " شفیلد " (۵) در سال ۱۷۶۰ اسلوبی برای ریختن بولاد یافت ، که بسیاری کارها را غیر ضروری ساخته و تولید آلهای بکل جدید و ارزان را ممکن ساخت . و بدینسان تولید آهن آلات انگلستان ، بعلتخالد بودن بیشتر ماده ای که در اختیار داشت و نیز بعلت کارست ابزار کامل تر ، ماشین های جدید و تقسیم بیشتر کارخانه ها ، حائز اهمیت شد . جمعیت " بیرمنگهام " (۶) از ۷۳ هزار نفر (سال ۱۸۰۱) به ۲۰۰ هزار نفر (در سال ۱۸۴۴) و جمعیت " شفیلد " از ۴۶ هزار نفر (سال ۱۸۰۱) به ۱۱۰ هزار نفر (در سال ۱۸۴۴) افزایش یافت ، و صرف ذغال این شهر آخرین تنها در سال ۱۸۳۶ معادل ۵۱۵ هزار تن بود . در سال ۱۸۰۵ مقدار ۴۳۰۰ تن کالاهای آهنین و ۶۰۰ تن آهن خام صادر شد ، و در سال ۱۸۴۴ مقدار ۱۶۲۰۰ تن کالاهای آهنین و ۱۰۷ هزار تن آهن خام - محصول کل آهن ، که در سال ۱۷۴۰ صرفاً ۱۷ هزار تن بود ، در سال ۱۸۳۴ به حدود ۷۰۰۰۰۰ تن افزایش یافت . ذوب آهن خام سالیانه بتنهائی بیش از ۳- میلیون تن ذغال مصرف میکند ، و همین را که معادن ذغال در طی ۶۰ سال گذشته کسب کرده اند ، حتی در تصور نیز نمیتوان گنجاند . اکنون کلیه منابع ذغال انگلستان و اسکاتلند استخراج میشوند ، و تنها معادن " نورت ایرلند " (۷) و " دارهام " (۸) سالیانه ۵ میلیون تن تحویل گشتی داده و ۴۰ تا ۵۰ هزار کارگر را مشغول مینمایند . بنا به " دارهام کرونیکل " (۹) ، در دوکت نشین فرق الذکر :

در سال	۱۷۵۳	۱۷۵۴
"	۱۸۰۰	۴۰
"	۱۸۳۶	۷۶
"	۱۸۴۳	۱۳۰

مشمول بکار بودند . تاوجه باینکه کلیه معادن با کوشش بیشتری از گذشته استخراج میشوند . تا این همین کوشش بیشتر در معادن قلع ، مس و سرب نیز صورت گرفت . و همزمان توسعه شیشه گری رشته صنعتی نوینی برای تهیه ظروف بوجود آمد . که توسط جوسیا و دگوت (۱۰) در حدود سال ۱۷۶۳ اهمیت یافت . وی کلیه تولید را بر مبنی

1- Puddling 2- Thomas Paine 3- Southwark 4 - Huntsmann
5- Sheffield 6- Birmingham 7-Northumberland 8- Durham 9-Durhamchronicle
9 هفته نامه ای که از ۱۸۲۰ در گراهام منتشر شده و در سالهای چهل قرن نوزدهم نماینده جریان نوزوا - لیبرال بود .
10 - Jasiah - Wedgwood

1 - Dorsetshire 2 - Tramiere 3 - Doublerspindel 4 - Cheshire
5 - Maçles - field 6 - Congelton 7 - Somersetshire 8 - Spum silk
9 - Lvon 10 - Paisley 11- Spitalfields

اصول علمی قرار داده سلیقه بخرج داده و ظروف سازینهای "نورت استافورد شایر" (۱) را تاسیس کرد. منطقه ای بسعت ۸ مایل مربع انگلیسی، که قبلاً یک صحرای بی آب و علف بود ولی اکنون کارخانه و خانه های متعدد و برادر برگرفته بیشتر از ۶۰ هزار نفر را غذا میدهد.

بدون این گرداب جنبش عمومی همه چیز کشیده شد. زراعت نیز در گون گشت و نه فقط باین دلیل که همانطور که در بالا دیدیم - ملک به ملک دیگران درآمد و دیگران به بهره برداری از آن پرداختند بلکه باین دلیل نیز که اجاره کاران بزرگ برای بهبود زمین سرمایه بکار انداخته، مرزهای غیر ضروری را فروخته، زمین را خشک کرده، کود داده و ابزار بهتری بکار بسته و بطور منظم کشت شروع (۲) را بحرحله اجرا در میآوردند. پیشرفت علم بآنها نیز کمک کرد. سر. ا. دیوی (۳) با موفقیت شیعی را در زراعت بکار بست، و تکامل مکانیک مزایای زیادی در اختیار آنها قرار داد. مزید براین، بععلت افزایش جمعیت، تقاضای محصولات زراعی بقدری بالا رفت، که از سال ۱۷۲۰ تا ۱۸۳۴ مقدار ۶۸۴۰۵۴۰ مورگان انگلیسی زمین بایر بزرگت برداشته شد و ولی با وجود این انگلستان از یک کشور صادر کننده غله بیک کشور وارد کننده تبدیل گشت.

همین فعالیت در ایجاد ارتباطات نیز صورت گرفت. طی سالهای ۱۸۱۸ تا ۱۸۲۹ در انگلستان و "ولز" (۴) هزار مایل انگلیسی راه مخصوص بحرف قانونی ۶۰ پا کشیده شد و تقریباً کلیه راه های قدیمی بر اساس اصل "مت آدامز" (۵) نوساز شدند. در اسکاتلند اداره فعالیت های عمومی از سال ۱۸۰۳ بعهد ۹۰۰ مایل راه شوسه کشیده و بیشتر از هزار پل احداث نمود، بطوریکه مردمان مناطق کوهستانی بیکباره بچوار تجدد زانده شدند. این مردمان که تا باترمان شکارچیان بی جواز و قاطعیتی بودند، بحال بزراعت و دسترزان (۶) سعی بسد ل گشتند. با وجودی که مدارب و بزه امیرای حفظ زبان "گال" ایجاد شدند، زبان و آداب و رسوم "گال" - گلتی در مقابل پیشروی تجدد انگلیسی، سریعاً از بین میروند. این در مورد ایرلند نیز صادق است. بین کنت نشیمنهای "کورت" (۷) "لیمریک" (۸) و "کری" (۹) تا باترمان یک نوار زمین بی آب و علف و بدون هرگونه راه عرابه رو قرار داشت، ولی بخاطر غیر قابل دست رسی بودند، پناهگاه همه بزه کاران و طغیان اصلی ملیت گلتی - ایرلندی جنوب ایرلند بود. این رانیز با حاده ها مفروش کرده و بدینسان راه ورودی برای تجدد در این منطقه وحشی گشودند. سراسر امپراطوری بریتانیا، ولی بویژه انگلستان، که در ۶۰ سال پیش جاده هایتر بجهان بدی آلمان و فرانسه بود، اکنون باشکوه ای از بهترین حاده های شوسه پوشیده شده و همه اینها - مثل همه چیز در انگلستان - کار صنایع خصوص است، زیرا که دولت در این راه کم یا اصولاً هیچ کاری نکرده است.

قبل از سال ۱۷۵۵ انگلستان تقریباً فاقد ترعه بود. در سال ۱۷۵۵ در "لانکاشایر" ترعه ای بین "سجکی بروک" (۱۰) و "سن هلن" (۱۱) احداث شد. در سال ۱۷۵۹ "جیمز بریندلی" (۱۲)، اولین ترعه مهم در "وک بریج واتر" (۱۳) را ساخت، که از منحصرت و معادن ذغال حومه آن نامصب "مرسی" (۱۴) ادامه دارد و در "نارتن" (۱۵) از راه یک پل آبی از رودخانه "ایرول" (۱۶) رد میشود.

- 1- North-Staffordshire 2- Croppingsbyrotation 3- Sir. H.Davy 4-Jales 5-Marc-Adams
- 6- مرحوم دستورز و ایجاد صنعتگر پیشه رو، افزاینده و غیره که در نوشته ها معمولند آورده است. بنظر وی این معادل بهتری برای واژه آلمانی Handwerker می باشد.
- 7- Cork 8- Limerick 9- Kerry 10- Samkov Brook 11- St. Helen
- 12- James Brindley 13- Bridgewater 14-Norsey 15-Uarton 16- Irwell

تاریخ ترعه کشی انگلستان، که اول بار "بریندلی" موجب اهمیت آن شد، از اینجا شروع میشود. امروزه ترعه ها در تمام جهات احداث گشته و رودخانه ها قابل کشتیرانی شده اند. تنها در انگلستان ۲۲۰۰ مایل ترعه و ۱۸۰۰ مایل رودخانه قابل کشتیرانی وجود دارد. در اسکاتلند "ترعه کالدون" (۱) این سرزمین را از عرض قطع میکند، و در ایرلند نیز ترعه های متعدد و ایجاد شده اند. این ها نیز نظیر راه های آهن و جاده های شوسه کار افراد خصوصاً و شرکت ها هستند.

از احداث راه های آهن مدت زمانی نمیگذرد. یکی از طولانیترین خطوط آهن اولیه، راه آهن بین "لیور پول" (۲) و منچستر بود. (افتتاح در سال ۱۸۲۵). از آن بعهد کلیه شهرهای بزرگ بوسیله خطوط آهن با یکدیگر مرتبط شده اند. لندن با "سوت هامپتون" (۳)، "برایتون" (۴)، "موروز" (۵)، "گلچستر" (۶)، "کمبریج" (۷)، "اکستر" (۸)، "از طریق بریستول" (۹) و "بیرمنگهام". "بیرمنگهام" با "گلوستر" (۱۰)، "لیور پول" "لانکاشایر" (۱۱)، "از طریق نیوتن" (۱۲)، "وحن" (۱۳) و از طریق منچستر و "بولتون" (۱۴) و نیز با "هال" (۱۶)، "ونیواستل" (۱۷)، "از طریق بروک" (۱۸). علاوه بر این خطوط کوتاه متعددی در دست ساخت ختمان و در مرحله برنامه ریزی قرار دارند و بزودی سفر از "آونیورگ" به لندن را در یک روز ممکن خواهند ساخت. بخار همانطور که ارتباطات زمینی را منقلب نمود، پارناوات آبی نیز چهره دیگری بخشید. اولین کشتی بخار در سال ۱۸۰۷ بر روی رودخانه "هوسن" (۱۸) در آمریکا شمالی بحرکت درآمد. در امپراطوری بریتانیا اولین بار در سال ۱۸۱۱ بر روی "کلاید" (۱۹). از آن پس بیشتر از ششصد کشتی بخار در انگلستان ساخته شده و در سال ۱۸۴۶ بیشتر از پانصد فروند آن در بنادر انگلستان بکار افتاده بودند.

این تاریخ اجمالی صنعت انگلستان در شصت سال گذشته است. تاریخی که بشریت نظیر آنرا بخود ندیده است. شصت هشتاد سال پیش کشوری نظیر دیگر کشورها، باشهرهای کوچک، صنایعی کم و ساده، جمعیت زراعی غیر مترکمی نسبتاً بزرگ و اکنون کشوری که نظیر ندارد، با پایتختی با دو ونیم میلیون جمعیت، باشهرهای صنعتی عظیم، با صنعتی کفعمان جهان را تا مین می کند و تقریباً همه چیز با ماشین های بفرنج میازد. با جمعیتی سالی ۵۰۰ هزار نفر که در صنایع و تجارت خدمات گرفته است، و از طبقات بگل دیگری تشکیل میشود. آری حسی ملتی دیگر با آداب و رسوم و حواجج دیگر. انقلاب صنعتی برای انگلستان همان اهمیتی را دارد که انقلاب سیاسی برای فرانسه و انقلاب فلسفی برای آلمان. و فاصله بین انگلستان ۱۷۶۰ با انگلستان ۱۸۴۴ حداقل همانقدر است که فاصله بین فرانسه رژیم کهن (۲۰) و فرانسه انقلاب زوئیه، بهترین شمه این تحول صنعتی امپریالیستی انگلیس است.

مادر فوق دیدیم، که چگونه پرولتاریا بوسیله کارمست ماشین بوجود آمد. گسترش سریع صنعت طالب دست ها بود.

- 1- Kolden-Kanal 2- Liverpool 3- Southampton 4- Brighton
- 5- Dover 6- Colchester 7- Cambridge 8- Exeter
- 9- Bristol 10- Gloucester 11- Lancaster 12- Neuton
- 13- Wigan 14- Bolton 15- Leicester 16- Hull
- 17- Newcastle 18- Hudson 19- Clyde
- 20 - Anciem regime (قبل از انقلاب فرانسه ۱۷۸۹ - ۱۷۹۱)

دستبرد بالا رفت و نتیجتاً گروه گروه کارگران از مناطق زراعی بشهرها مهاجرت کردند . جمعیت سبیل آسا افزایش یافته تقریباً همه افزایش طبقه پرولترها اضافه شد . علاوه براین در ایرلند تازه در اوائل قرن هجدهم موقعیت ضرتیبی بوجود آمده بود . در اینجا هم جمعیتی که در افتشاشات پیشین بعلمت وحشیکری انگلیس پیش از حد تحلیل رفته بود . افزایش یافت ، بویژه از وقتیکه شکوفائی صنعت شروع شد و تعداد بسیاری ایرلندی را با انگلستان کشید بدینسان شهرهای بزرگ تجاری و صنعتی امپراطوری بریتانیا بوجود آمدند ، که حداقل سه چهارم جمعیت آنها به طبقه کارگر متعلق اند و خرد و بورژوازی تنها از دکانداران و تعداد بسیار معدودی دستورز تشکیل میشود . زیرا همانطور که صنعت حدیده اینده از اینرو اهمیت یافت ، که افزار کار را بمانین ، کارگاه ها را بکارخانه ها و از این راه زحمتکشان طبقه متوسط را به پرولتاریای زحمتکش و بزرگ را بکارخانه داران بدل نمود ، آری همان طور که در این حا طبقه متوسط کوچک رانده شده و جمعیت بکارگران و سرمایه داران معارض استحاله یافت ، همین امر در خارج از مرزها صنعت مفهوم تنگ آن در دستورز بیاو حتی در تجارت نیز صورت گرفت ، بجای استاد کاران و شاگردان سابق را سرمایه داران بزرگ و کارگران گرفتند ، کارگرانی که هیچگونه چشم انداز ارتقاء از طبقه خود را نداشتند . دستورزیها جوانان کارخانه ها اداره میشدند و تقسیم کار دقیقاً اجرا میشد و استادکاران خرد پائی که قادر بر رقابت با مؤسسات بزرگ نبودند ، بطبقه پرولترها رانده میشدند . و در عین حال با اضمحلال دستورزی و انهدام خرد و بورژوازی ، هرگونه امکان بورژواشدن از کارگران سلب شد . کارگر تا بحال همواره این نژاد پست را داشت که بعنوان استاد کار در حاشی مستقر شود و بعدها شاید شاگردانی داشته باشم . ولی اکنون بیس از آنکه خود استاد کار توسط کارخانه داران رانده شده ، و برای یک کارگاه مستقل سرمایه کلانی لازم بود ، پرولتاریا یک طبقه واقعی و اثبات جمعیت گشت ، حال آنکه قلاً تنها گذرگاهی به بورژوازی بود . اکنون هر کس که بخواهد کارگر زاده میشد ، چشم انداز دیگری جز اینکه برای تمام عمر پرولتر بماند ، نداشت . بنابراین تازه اکنون پرولتاریا قادر بایجاد حثیت مستقلی بود .

بدینسان آن انبوه غنایم توده های کارگر مجتمع گشت ، که حال سراسر امپراطوری بریتانیا را فرا گرفته است ، و در نیازی مطلق هر روز بیشتر از پیش مجبور به توجه بوضع اجتماعی وی میگردد .

وضع طبقه زحمتکش یعنی وضع اکثریت عظیم مردم انگلیس ، و این مسئله که تکلیف این طبقهها و بی نطق حصبه ، که در آمد دیروز خود را امروز خرج می کنند و با کار و اختراعات خود عظمت انگلستان را بوجود آورده اند ، که هر روز بیشتر از روز پیش به قدرت خود آگاه میشوند و هر روز با ابرام بیشتری سهم خود را از امتیازات ترتیبات اجتماعی می طلبند . این مسئله بیس از قانون اصلاح انتخابات (۱) بمشکلگی بدل نموده است . کلبه مذاکرات کامیاب بهم مجلس پنجم ، از آنجا که باین مسئله مربوط میشود . و اگر هم طبقه متوسط انگلیس حاضر نمیشد در بیان خود باین اعتراف کند ، و اگر میکوشد از کنار این مسئله گذشته و منافع ویژه خود را منافع ملی واقعی قلمداد کند ، باز این بسا و کمکی نمی نماید . با هر دوره مجلس طبقه زحمتکش زمینه بیشتری بدست می آورد و از اهمیت منافع ویژه طبقه متوسط

۱ - Reformbill : در ژوئن ۱۸۳۲ توسط پادشاه انگلستان ویلیام چهارم نائید گشت . بر مبنی این قانون حق گمیل نماینده به مجلس عوام از ۵۶ ناحیه که کمتر از دوهزار جمعیت داشتند ، سلب شد . کلیه مالکین زمین یا خانه ، که سالیانه حداقل ۱۰ پوند استرلینگ مالیات می پرداختند ، حقی انتخاب کردن را بدست آوردند .

این اصلاحات علیه موقعیت سیاسی انحصاری اشرافیت زمین دار و مالی توجه بوده و بنمایندگان بورژوازی صنعتی امکان دخول ب مجلس را داد . پرولتاریا و خرد و بورژوازی که نیروی عمده مبارزه برای قانون اصلاحی را تشکیل میدادند ، بعلمت خیانت بورژوازی لیبرال حقی را بدست نیآوردند .

کاسته میشود . و با وجود یک طبقه متوسط نیروی عمده ، آری تنها نیروی مجلس می بایید ، دوره آخر ۱۸۴۴ یک مذاکره مداوم در مورد شرایط کارگران بود (قانون مستفندان ، قوانین کارخانه ، قانون مربوط بروابط آقا و خادم) ، و توماس مرد کامب (۱) ، نماینده طبقه کارگر در مجلس عوام ، بزرگ مرد این دوره بود ، حال آنکه طبقه متوسط لیبرال ، بسا پیشنهاد خود برای الغاء قوانین غله و طبقه رادیکال ، با پیشنهاد خود مبنی بر عدم پرداخت مالیات ، نقش رقت انگیزی ایفا میکردند . حتی مذاکرات مربوط به ایرلند هم در اصل مذاکرات در مورد مذاکراتی پرولتاریای ایرلند بود و طرفی کتک بآن بودند . و براسنی همزمان آن رسیده که طبقه متوسط انگلستان بکارگرانی که الشمار نکرده ، بسبب تهدید کرده و می طلبند ، امتیازاتی بدهد ، چه بسا که در آینده نزدیک دیگر دیر باشد .

ولی با وجود این طبقه متوسط انگلیس و مشخصاً کارخانه دارانش ، که خود را از این استیصال کارگران شروغضد می کند ، نخواهد از این استیصال چیزی بشنود . این طبقه که خود را طبقه نیرومند و نماینده ملت میدانند ، شرم دارد که نقطه ضعف انگلستان را برای جهاننیاان آشکار سازد . او حاضر نیست پیش خود بفقیر کارگران اعتراف کند . چراکه در اینصورت وی ، طبقه مالک ، طبقه صنعتی مجبور بقبول مسئولیت اخلاقی این فقر میشود . اینست دلیل قیافه تسخر آمیزی کمانگلیسها ، دانا - و در اروپای بوی فقط اینها ، یعنی طبقه متوسط را میشناسند - وقتیکه سخن از وضع کارگران بیان بیآید ، میگیرند . اینست دلیل نادانی تام و تمام کل طبقه متوسط در مورد همه آنچه که بکارگران مربوط میشود . اینست دلیل اشتباهات مسخره ای که این طبقه ، چه در درون چه در بیرون از مجلس مرتکب میشود ، آنگاه که از اوضاع پرولتاریا سخن میرود . اینست دلیل لافیدی متبسم طبقه ای که زیر پایش خالی گشته و هر روز میتواند سقوط کند ، و سقوط زود آن همانقدر قطعی است که هر قانون ریاضی و مکانیکی ، اینست دلیل این شگفتی ، که انگلیسها هنوز فاقد حتی یک کتاب کامل در مورد وضع کارگران خود هستند ، با وجودیکه میدانند چند سال است در این مطلب تحقیق و بررسی کرده و صله و پینه می کنند . و هم اینست دلیل خشم ژرف کل طبقه کارگر - از " گلاسگو " تا لندن - نسبت بشروغضد ان ، که آنها را بطور منظم استعمار کرده و آنگاه بیرحمانه بدست سر نوشتشان میسپارند . خشمی که در زمانی نه چندان دور - زمانی که حتی میتوان محاسبه اثر کرد - بیک انقلاب خواهد انجامید . انقلابی که در مقام مقایسه با آن انقلاب اول فرانسه در سال ۱۷۹۴ بازی کودگانه ای بیشتر نخواهد بود .

پرولتاریای صنعتی

رابرای استفاده در اختیارش قرار می‌دهد، با و تحت عنوان دستمزد، بهره می‌برد از او. موسسه صنعتی عظیم کارگران زیادی می‌طلبد، که با هم در یک ساختمان بزرگ کار کرده و محصور می‌شوند با هم اند. آنها حتی اگر کارخانه متوسط باشد، یک ده تشکیل می‌دهند. آنها دارای احتیاجاتی هستند که برای ارضای آنها بدین‌ترتیب محتاج اند، دستنورز، خیاط، پینه‌دوز، نانوا، بنا و نجار با آنها روی می‌آورند. اهالی ده مشخصاً "نسل جوان به کارخانه عادت کرده و با آن آشنا می‌شوند، و آنگاه که اولین کارخانه قادر باشنغال همه نباشد، که امری بدیهی است، مزد پائین می‌آید و نتیجه اسکان کارخانه در آن جدید است. بدینسان ده بیک شهر کوچک و این بیک شهر بزرگ تبدیل می‌شود.

و هر قدر شهر بزرگتر باشد، امتیازات اسکان نیز همانقدر بیشتر است. راه‌های آهن، نرعه، هار جاده‌ها امدادات می‌شوند. امکان انتخاب بین کارگران با تحریر مدام بیشتر می‌شود. موسسات جدید را می‌توان به علت رقابت بی‌سبب ساختمان‌سازان و نیز کارخانه‌داران ماشین‌کدر دسترس‌اند، ارزانتر ایجاد کرد تا در یک خطه دور که تازه باید خوب ساختنی، ماشین‌آلات، ساختمان‌سازان و کارگران کارخانه با آنها حمل شوند. در اینجا بازار و بورس وجود دارد، که برای خریدار است. ارتباط مستقیم با بازارهایی که مواد خام عرضه کرده یا کالاها ساخته شده را تحویل می‌گیرند برقرار است. اینست علت افزایش شکفت انگیز شهرهای بزرگ صنعتی. البته نواحی روستائی هم این مزیت را دارند، که در آنها مزد معمولاً کمتر است. بدینسان نواحی روستائی و شهرهای صنعتی در یک رقابت مدام می‌مانند، و اگر امروز شهر دارای مزایائی است، فردا در بیرون مزد بقدری پائین می‌آید، که ایجاد موسسات جدید در روستا نافع تر است. ولی گرایش متمرکز کننده صنعت با همه نیروی خود برقرار می‌ماند، هر کارخانه جدید که در روستا ایجاد می‌شود نطفه یک شهر صنعتی را با خود حمل می‌کند، و اگر ممکن می‌بود که این حرکت هار اصنعت صد سال دیگر همینطور پیش برود، در اینصورت هر ناحیه صنعتی انگلستان بیک شهر صنعتی تبدیل شده و "منچستر" و "لیورپول" در "وارننگتون" (۱) "نایتون" سهم می‌برند. چرا که در تجارت نیز تاثیر اس مرکز جمعیت درست به همین گونه است، و به همین علت معدودی بندر بزرگ نظیر "لیورپول"، "بريستول"، "هال"، "ولندون" تقریباً تمام تجارت دریائی امپراطوری انگلستان را با انحصار خود در آورده اند.

از آنجا که در این شهرهای بزرگ صنعت و تجارت بگامترین و جمعی انگار می‌باشند، در همین جا هم می‌آید آنها در رابطه با پرولتاریا مبارزترین و آشکارترین بجه بروزی کنند. در اینجا تمرکز تنگ به نطفه اوچ رسیده است، در اینجا رسوم و مناسبات گذشته خونریز یا ماسی ترین وجه منهدم شده اند. در اینجا فاصله مانده گذشته آفند رعیت که تحت نام "انگلستان خونریز گذشته" (۲) هیچ خبر درنگ نبود، چرا که مردم نه خود انگلستان گذشته را بیاد دارند و نه در قصه‌های پدر بزرگ و مادر بزرگ با آن آشنا شده اند. از همینروی در اینجا صرفاً یک طبقه ثروتمند و یک طبقه فقیر وجود دارد، زیرا که خرد و بزرگوار هر روز بیشتر از روز پیش از سر می‌روند. این با ناشرین طبقه گذشته، امروزه می‌توانت ترین پایه شده است. این تنها از حرایه‌های ناخیزید دوره گذشته و از اسرار معدودی تشکیل می‌شود، که بسیار مانند ظهور نمود. نتوانه‌های صنعتی و سودگران تمام و کمال، که یکشان ثروتمند می‌شود و شبیه نود و نه ناشان ورشکست شده می‌باشند. و این از نسبی از سر بود و نه ناز هم اراده و شکست شدن زندگی می‌کنند.

اکثریت عظیم ساکنان این شهرها را پرولتارها تشکیل می‌دهند، و اینرا که وضع اینان چگونه است و شهر بزرگ چگونه تاثیر بر آنها می‌گذارد، اکنون بررسی خواهیم کرد.

روالی که بر اساس آن مایخشمهای مختلف پرولتاریا را بررسی خواهیم کرد، بخودی خود از تاریخ پیشگفته پیدایش آن بدست می‌آید. اولین پرولتارها متعلق به صنعت بوده و مستقیماً توسط آن ایجاد شدند.

بنابراین کارگران صنعتی، یعنی آنهائیکه پیراخن مواد خام می‌شوند، ابتدا طرف توجه ماقرار خواهند گرفت. تولید مواد صنعتی، مواد خام و سوخت تازه در تعاقب تحول صنعتی حائز اهمیت گشته و قادر به پدید آوردن پرس و ولتاریای نوینی شدند: کارگران کان‌های ذغال و فلزات. در مرحله سوم صنعت برکشاورزی و در مرحله چهارم بر ایرلند تاثیر گذاشت. و طبق همین روال نیز مقام جناحهایی از پرولتاریا، که باینها مربوطند، تعیین می‌شوند، و خواهیم دید، که درجه فرهنگی کارگران مختلف - با استثنای ایرلندیها - دقیقاً در تناسب با رابطه آنها با صنعت قرار دارد. یعنی کارگران صنعتی پیش از همه و کارگران معدن قدری کمتر بضاع خود آگاهند و کارگران زراعتی تقریباً هیچ، ما حتی در بین پرولتاریای صنعتی نیز این را خواهیم یافت و خواهیم دید که چگونه کارخانه، ایسن کهن‌سالترین مولودات انقلاب صنعتی، از همان آغاز تا امروز هسته اصلی جنبش کارگری بوده و نظر دیگران دقیقاً بهمان نسبتی بجنبش پیوستند، که دستوری آنها بجز تیغ دگرگونی صنعتی کشیده شد، بدینسان مادر نمونه انگلستان و از همیانی که جنبش کارگری با جنبش صنعتی داشت، با اهمیت تاریخی صنعت بی خواهیم بود.

ولی از آنجا که فعلاً جنبش تمام پرولتاریای صنعتی را فرا گرفته و وضع گروه‌های جداگانه، درست به همین علت که همه صنعتی هستند، و عود مشترک بسیار دارد، ما ابتدا باین خواهیم پرداخت، تا بعد بتوانیم ویژگیهای هر شاخه جداگانه را روشن تر مشاهده کنیم.

همانا در بالا اشاره رفت، که چگونه صنعت تنگ را در دست‌های معدودی متمرکز نمود. صنعت سرمایه‌های کلانی می‌طلبد، که با آن موسسات فول‌آسانی بوجود آورده و از این راه خرد و بزرگوارزی دستنورز را ورشکسته می‌نماید، و قوای طبیعی را بخدمت می‌گیرد تا دستنورزان را از بازار طرد نماید. تقسیم کار، استفاده از نیروی آب و بویژه نیروی بخار و مکانیسم ماشین سه اهرم بزرگی هستند، که صنعت با آنها از اواسط سده گذشته بجای احکام جهان مشغول است. صنعت کوچک طبقه متوسط را ایجاد کرد و صنعت بزرگ طبقه کارگر را بوجود آورده و معدودی منتجین طبقه متوسط را بر تخت نشاند، ولی تنها باین خاطر که روزی آنها را با قطعیت بیشتری سرنگون کند. ولی فعلاً این یک واقعیت انکار ناپذیر و سهل التوضیح است، که طبقه متوسط کثیر "ایام خوب گذشته" بوسیله صنعت منهدم شده و از یکسو به سرمایه‌داران ثروتمند و از سوی دیگر بکارگران تقسیم شده است.

ولی گرایش متمرکز کننده صنعت به همین محدود نمی‌شود. جمعیت نیز نظیر سرمایه متمرکز می‌گردد. و این طبیعی است چرا که در صنعت انسان، کارگر، صرفاً بمانند یک تکه سرمایه تلفی می‌شود، که کارخانه دار در ازای اینکه وی خود

۱ - در این باره رجوع کنید به نوشته من "خطوط کلی اقتصاد ملی" در "سالنامه‌های آلمانی و فرانسوی" - (۱) در این رساله جداگانه "رقابت آزاد" است، ولی صنعت عموماً در رقابت آزاد و این خود صرفاً قاعد صنعت است.

Deutsch - Französischen Jahrbücher - 1
 به بریت کارل مارکس و آرنولد روزنباخ آلمانی در فرانسه منتشر شد. از این نشریه یک شماره بیشتر منتشر نگشت و علت اصلی آن نیز اختلاف نظر بین مارکس و "آرنولد روزنباخ" بود، رجوع کنید به کلیات مارکس با انگلس - آلمانی

شهرهای بزرگ

شهری نظیر لندن، جایی که ساعتها میتوان راه رفتن آنکه حتی باغاز پایان رسید، بی آنکه کوچکترین نشانی از نزدیک بودن بیرون شهر بدست آورد، چیزی غریب است. این تمرکز غول آسا، این تلنبار کردن دو ونیم میلیون انسان در یک نقطه، نیروی این دو ونیم میلیون را صد برابر کرده است. همین لندن را بیایستخت تجاری جهان ارتقا داده، بار اندازهای غول پیکر بوجود آورده و هزاران کشتی را جمع آورده که همواره رودخانه تایمز را میپوشانند. من پرهیت تراژنداره تایمز، آنگاه که آدم از دریا بسوی "لندن بویج" (۱) میروم، ندیده ام. انبوه خانه ها، کشتی سازهای هر دو سو، بویژه از ولویج (۲) به بالا، تعداد بیشمار کشتیها در تمام طول دوساحل که همواره فشرده و فشرده تر در کنار هم قرار میگیرند و در آخر تنها آب باریکه ای در وسط رودخانه باز میگذارد. باریکه ای که در آن صد کشتی بخار از کنار هم میگذرند. همه اینها بقدری با عظمت، آنچنان انبوه است که آدم بهوت نمیآید و پیش از آنکه پابخاک انگلستان گشته باشد در مقابل عظمت انگلستان به شگفتی میگراید. *

ولی آنها را که قربانی این چیزها شده اند، آدم بعد اکتف میکند. وقتی که چند روزی بر سنگفرش خیابانها اصلی پیمه زده، بازحمت و دشواری از بین انبوه انسانها و ردیف های بی پایان درشکه و ارابه ها راهی برای خود باز کرده باشد، وقتی که "محله های بد" شهر جهانی را دیده باشد، تازه آنوقت متوجه میشود، که ایمن لندنیها برای خلق همه این عجایب تمدن، که شهرشان ملو از آنهاست، بایستی بهترین بخش بشریت خود را قربانی میکردند، و صدها نیرو که در آنها لمیده بود، بی ثمر مانده و منکوب میشدند. تا معدودی نگاه تاملی یافته و در وحدت با آن دیگران چندین برابر شوند، همانا از دحام خیابانها چیزی زنده دارد، چیزی که سرشت بشری را میثوراند، مگر این صدها هزار آدم از همه طبقات و پایگاه (۳) که از کنار هم رد میشوند، همه انسانهای با طبقات، قابلیت و خواست های یکسانی برای خوشبخت شدن نیستند؟ و مگر نه اینکه همه آنها آحرال امر باید خوشبختی خود را با راه و روشی یکسان بدست آورند؟ و با وجود این بحمله از کنار هم میگذرند. نوگویی هیچ وجه مشترکی باهمنداشته و ربطی بهم ندارند. و تنها توافقی تا گفته آنها اینست، که هر کس از آن سوی پیاده رو بگذرد که در سمت راستی قرار دارد؛ تا دوجریان از کنار هم بگذرند، ایمن از دحام، جلوی یکدیگر را نمیگیرند. و باز بفرکمی نرسد که حتی نگاهی بدیکران بیاندازد. بی تفاوتی خشونت بار و انفرادی احساس هر فرد در منافع شخصی، بهمان تراکم این افراد در یک محوطه کوچک بروز نفرت بارترو و رنجاننده تری می یابد. و هر چند ما میدانیم که این افراد فرد، این خود بینی جاهلانه، همه جا قاعده اساسی جامعه امروزی ما است، ولی با وجود این در هیچ کجا چون در این از دحام شهر بزرگ، چنین بی پرده

* (۱۹۱۲) - این حدود، سه سال پیش در زمان کشتی های بادسانی خوش منظر چنین بود. این کشتی ها - اگر هم برخی بلندن بیایند، در پاراندازها لنگر انداخته اند و تا یاز معلو از کشتی های بخاری دود اندود بد منظر است

وی حیا و با چنین اعتماد بنفس خود را نشان نمیدهد. انحلال بشریت با واحدی که هر یک قاعده زندگی و هدف جداگانه ای دارد، دنیای اتم، در اینجا به اوج خود رسیده است.

و هم از اینروست که در اینجا جنگ اجتماعی، جنگ همه علیه همه آشکارا اعلام شده است. مردم در اینجا نظایر سر دوستان "اشترینر" (۱)، بهبود یگر فقط بعنوان چیزهای بد در نخور میگیرند. هر کس دیگری را استثمار می کند، و نتیجه اینست که قوی ضعیف را زیر پای خود له می کند و معدودی اقویا، یعنی سرمایه داران بسر همه چیز جنگ می اندازند، در حالیکه برای خیل کثیر ضعیفا، یعنی فقرا، چه بسا فقط زندگی خشک و خالی میماند. و آنچه در مورد لندن صدق میکند، در مورد "منچستر"، "بیرمنگام" و "لیدز" هم صادق است. در مورد همه شهرهای بزرگ صادق است. همه جابیتفاوتی وحشیانه و خشونت خود خواهانه در یکسو و فقری پایان درسوی دیگر، همه جاجنگ اجتماعی، خانه هر کس در حالتی محاصره وار، همه جا غارت مقابل تحت حمایت قانون و همه اینها چنان بیشرمانه و چنان آشکار که آدم از بی آمدن های موقعیت جا مع ما، که در اینجا بی پرده بروز می کنند، بهراس میافتد، و از هیچ چیز بحریستنی افتد، جز از اینکه چگونه این تلاش ها را از هم نمی یابند.

از آنجا که در این جنگ اجتماعی، سرمایه، تملك مستقیم یا غیر مستقیم مواد غذایی و وسایل تولید، اسلحه ایست که با آن می جنگند، روشن است که همه حضرات چنین وضعی سرمایار فقیر میشود. هیچکس بداد او نمیرسد. او بدرون بسک گرد آب سهکین برتاب شده و حال باید تا آنجا که میتواند راه خود را باز کند، و اگر آنقدر خوشبخت باشد که کاری بیابد، یعنی اگر بورژوازی این لطف را در حق او کند، که از او برای ثروتمند تر شدن خود استفاده کند، در اینصورت مزدی در انتظار اوست که کفاف حفظ روح در بدن را نمیدهد. و اگر کاری نیافت، در صورت عدم ترس از بلیس، میتواند دست زدی بزند و یا اینکه از گرسنگی بحیرد، و یا بلیس مواظب خواهد بود، که مرگ او آنقدر بی سر و صدا باشد که بورژوازی را نرنجاند. در مدت اقامت من در انگلستان حداقل بیست تا سی انسان تحت شرایط خفسم آوری از گرسنگی مردند، و به هنگام جمعی (۲) بندرت داری بیافته شد که جواب اعلام صریح اینرا داشته باشد. مهم نبود که گفته های شهود کاملا روشن می ایهام بودند. بورژوازی - که دور از بین وی انتخاب شده راهی می یافت تا از این قضاوت وحشتناک؛ مرگ ناشی از گرسنگی، گریز گاهی داشته باشد. آخر بورژوازی مجاز نیست در این موارد حقیقت را بگوید، چرا که در اینصورت حاکم محکومیت خود را صادر می کند. ولی کسانی که بطور غیر مستقیم از گرسنگی مرده اند، بسیاری اند، به مراتب بیشتر از آنها که مستقیما باین دلیل مرده اند، زیرا کمبود مدام غذای کافی، امراض مرگ زایی را موجب شده و قربانیان خود را حار و میخورد، زیرا آنها را بقدری تضعیف میکند، که حالات معینی - که در غیر اینصورت بخوبی پشت سر گذارده میشوند - ضرورتا به امراض سهکین و مرگ میانجامد. کارگران انگلستان اینرا قتل اجتماعی نامیده و کل جامعه را متهم بارتکاب مدام این جنایات مینمایند. آیا محق نیستند؟ البته افراد تلتک از گرسنگی میگیرند. ولی چه کسی بکار تضمین میدهد که فرد انویت او نباشد؟ چه کسی شغل او را تضمین میکند؟ چه کسی با وضاعت میدهد، که اگر از جانب صاحب نانش بدلیلی یابد و دلیل اخراج شود، با خانواده اثر آنقدر تاب بیاورد تا یکی دیگر را بیابد که "نان ده" او باشد؟ چه کسی ضامن کارگر میشود، که میل بکار برای یافتن کار کافی است، که صداقت مسمعی بودن، اسراف نکردن و هر نام دیگری ایمن فضایل، که بورژوازی عاقل با توصیه می کند، داشته باشند، بر راستی راه سعادت اویند؟ هیچکس. او میداند که امروز چیزی دارد و اینکه فردا هم چیزی داشته باشد در اختیار او نیست. او میداند که هر نسیم، هر بونک کار - فرما، هر زیربوم تجاری قادر است او را محو کند، بهمان گرد آب سهکین برتاب کند، که برای مدتی خود را از آن نجات داده بود، و در آن بالا ماندن دشوار و اکثرا غیر ممکن است. او میداند که اگر امروز قادر به حیات است، بی نسا معلوم است که فردا هم نتواند.

۱ - Max Stirner، تمام مستمار، Johan Caspar Schmidt (1806-1856)، فیلسوف و نویسنده آلمانی یکی از اندیشه ویران خرد کوانی و آمارتسم. ۲ - کاری نسبه بآنچه که امروز بزندک قانونی در ایران انجام میدهد.

این در فارسی صنف و امتداد هم آمده است 1- London Bridge 2- Woolwich 3- Strand

ولی بررسی و تغییر موقعیتی برداریم ، که جنگ اجتماعی طبقه فاقد تملک را در آن قرار داده است . بینم که جامعه چه مردی بکارگر در ازای کارش بصورت مسکن ، لباس و غذا میدهد و آنهایی که بیشتر از همه موجب حیات جامعه اند ، چه حیاتی ارزانی میدارد . ابتدا به ساکن برداریم .

هر شهر بزرگی دارای یک یا چند " محله بد " است ، که طبقه زحمتکش در آنها فشرده شده است . البته بسیار پیش میآید که فقر در کویچه های دروازه چشم در کنار قصرهای ثروتمندان ساکن باشد ، ولی عموماً منطقه جداگانه ای با واکه دار شده ، تا در آنجا به راز چشم طبقات سعادت مند تر ، تا حائاتی که میسر است خود یا خود سروکله بزنند . این محله های بد در انگلستان در کویچه شهرها یکسان می باشند . بدترین خانه ها در بدترین منطقه شهر ، اکثر خانه های یک یا دو طبقه آجری در یک ردیف طولانی ، و با احتمال با زیر زمین هایی که در آنجا هم کسانی ساکن اند و تقریباً همه جا بصورتی بیفایده ساخته شده این خانه های سه یا چهار طبقه با خانه های یک آشپزخانه ، که " آگونگ " (۱) نامیده میشوند ، در تمام انگلستان ، با استثنای برخی مناطق لندن ، عموماً ساکن طبقه زحمتکش اند .

خیابانها معمولاً سنگفرش نیستند ، تا همواره کثیف ، سطوح از آشغال بانی و حیوانی ، بدون فاضل آب یا جوی رود ، ولی در عوض پراز گنداب های ساکن و متعفن می باشند . باین اضافه میشود که تهیه هوا ، به علت نوع بد و درهم برهم ساختمانهای محله ، مشکل انجام میشود . و از آنجا که افراد بسیاری در این فضای کوچک زندگی می کنند ، میتوان تصور کرد که چه هوایی در این محله های کارگری مستولی است ، علاوه بر این خیابانها زمانیکه هوا خوب است ، بمشابه های خشک کردن رخت مورد استفاده قرار گرفته و طنابهایی از خانه بخانه ، از اینور تا آنور کشیده شده و روی آنها رخت تر پهن میشود .

سری برخی از این محلات بد بزمیم . ابتدا لندن . و در لندن " لانه کلاغان " (۲) مشهور بنام " سن جیلز " (۳) ، که این روزها با بستی با چند خیابان عزیز قطع شده و بدیترتیب نامیود شود . این " سن جیلز " در مرکز پر جمعیت ترین بخش های شهر قرار دارد و با خیابانهای عزیز و باشکوهی ، که در آنها خاصگان لندن میروند سه مرتبه ، احاطه شده است . در نزدیکی " اسکفورد استریت " (۴) ریجنت استریت " (۵) و " ترافالکار اسکور " (۶) و ساحل این محله از انبوهی خانه های بلند سقا چهار طبقه و با خیابانهای تنگ ، پیچ در پیچ و کثیف تشکیل شده ، و در آنها حداقل همانقدر انسان زنده میلوله که در خیابانهای اصلی شهر . با این تفاوت که " سن جیلز " تنها افراد طبقه زحمتکش دیده میشوند . خیابانها بازار هم هستند . سده های سبزی و میوه ، که البته همه خراب و غیر قابل خوردن اند ، راه عبور و مرور را تنگ تر می کنند ، و از آنها در دست مثل دکانهای قضایی هم بوی زننده ای بچشم میرسد . خانه ها ، از زیر زمین تا زیر بام مسکون ، از بیرون و درون کثیف بوده و چنان منظره ای دارند ، که هیچ انسانی مایل سکونت در آنها نیست . ولی عمده اینها در مقام مقایسه با ساکن درون حیاط ها و کوچه های تنگ ، بین خیابانها هیچ نیست . آدم از دیدن آن ها تنبیهی خانه ها با آنها وارد میشود و کثافت و خرابیشان در تصویر نمی کشد . تقریباً همه شیشه سالی بچشم تصفیرد ، دیوارهای رمیده ، چهارچوبهای درها و پنجره ها شکسته و شل و ول اند . درها یا از تختخوابهای کهنه بهم میخ شد درست شده اند یا اصلاً دری وجود ندارد .

* - سر از اینکه من بطور ذیل را نوشتم ، مقاله ای بر مورد محلات کارگر لندن در Illuminated Magazine (اکتبر ۱۸۴۴) بچشم خورد ، که با توصیفات من در بسیاری جاها تقریباً لغت بود و غیر این صورت هم در جوه همه جایگان است . عنوان مقاله چنین است :

The Dwellings of the poor, from the note - book of M.D (Mediciane Doctor)

[ساکن فقرا ، بنقل از یادداشت های یک پزشک]

- | | | |
|---------------|------------------|---------------------|
| 1- Cottage | 2- Rookery | 3 - St. Giles |
| Jxford Street | 5- Repent street | 6- Trafalgar square |

اینجا در این محله در آن حتی درهم ، لازم نیست ، چرا که چیزی برای دیدن وجود ندارد . انبوه زیاده ها و خاکستر در گوشه و کنار جمع شده اند و مایعات کثیفی که پای در ریخته میشوند ، در گنداب های گرد آمده اند . در اینجا فقیرترین فقرا ، کارگرانی که کمترین مزد ها را میگیرند در کنار درزان ، شیادان و قربانیان روسپیگری بصورتی طون ساکن اند . اکثر آنها ایرلندی یا اخلاف ایرلندیها هستند . و آنهایی هم که هنوز در درآب انحطاط اخلاقی ، که آنها را احاطه کرده ، غرق شده اند ، هر روز بیشتر فرو میروند ، و هر روز بیشتر از روز پیش نیروی مقاومت در مقابل تاثیرات منحل کننده استیصال ، کثافت و محیط بد را از دست میدهند .

ولی " سن جیلز " تنها " محله بد " لندن نیست . در محلات پیچ در پیچ خیابانها صد ها و هزارها کویچه واریته وجود دارد ، که خانه های آنها برای کسانی که هنوز قادرند مقدار صرف سکونت انسانی کنند ، بیت از حد نیستند . اغلب در جوارخانه های باشکوه ثروتمندان چنین بیغوله های تلخترین فقر یافت میشوند . مثلاً خندی بیست در فرصت یک لاشه بینی ، منطقه ای در حوار " بور اسکور " (۱) ، بیت میدان عمومی بسیار آبرومند ، بعنوان اقامتگاه " انبوهی ایرلندی که به علت کثافت و فقر از لحاظ اخلاقی منحل شده اند " توصیف شده . آدم در خیابانهای کثیف نظیر " لانگاکر " (۲) و غیره ، که البته مجلل نبوده ولی باز معنیروند ، به سائز زمین می یابد ، که از آنها عیبهای بجه مانند بیمار و زان گرسنه زنده بیرون میآیند . در حوارثاثر " دراری لین " (۳) - در همین نثار لندن ، برخی از بدترین خیابانهای شهر - " حارلز " (۴) ، " کیگ " (۵) و " پارکر استریت " (۶) - قرار دارند ، کسه خانه های آنها نیز از زیر زمین تا زیر بام مسکن خانواده های فقیر است . در کثیف نشین های " سن جون " (۷) و " سن مارگارت " (۸) در " وست مینستر " (۹) ، بنابه نشریه انجمن آمار ۵۳۶۶ خانواده کارگری در ۵۲۹۴ - مسکن - اگر شایسته چنین نامی باشند - سکونت داشتند . مرد ، زن بجه بدون اعتنا بسن و سال و جنسیت مخلوط می باشند ، روی هم ۲۶۸۳۰ نفر . و از تعداد خانواده های فوق الذکر سه چهارم شان بیش از یک اطاق دارند . در کثیفترین نشین اشرافی " سن جورج " - " هانور اسکور " (۱۰) نیز بنابه همان مع ۱۴۶۵۰ خانواده کارگری ، رویهم ۶۰۰۰ نفر در شرایط مشابهی سکونت دارند . در اینجا هم بیش از دو سوم کل خانواده ها در یک اطاق تلنبار شده اند و سنگگر که حکونه فقر این بدبختان ، که در آن هم امید باقی چیزی نزد آنها ندارند ، از راه قانو توسط طبقات متعك استعمار میشود ؛ ساکنی فقرات انگیز " دراری لین " که در بالا آنها اشاره رفت ، کرایه های زیر بامی دارند ، دو مسکن زیر زمینی ۳ شلینگ (یک تالر) ، (۱۱) ، بیت اطاق در منطقه همک (شلینگ) ، بیت طبقه بالاتر ۵/۴ شلینگ ، طبقه دوم ۴ شلینگ ، اطاق های زیر بام ۳ شلینگ در هفته میدینان تنها ساکنان گرسنه " جاولز استریت " سالیانه ۲۰۰۰ پوند استرلینگ (۴۰۰۰ تالر) به صاحبخانه ها بام میدهند ، ۳۶۶۶ خانو - ده فوق الذکر در " وست مینستر " سالیانه بر رویهم ۴۰۰۰۰ پوند استرلینگ (۲۷۰ هزار تالر) کرایه میدارند . ولی بزرگترین محله کارگری در شرق " ناور " (۱۲) در " وایت چمبل " (۱۳) و " شمال کرین " (۱۴) واقع است ، که بخت غده کارگران لندن در آنجا جمع شده اند . بنحویم که آقای " جی . آلتون " (۱۵) و بعداً " رتال کریسن - سن فلیپ " در مورد اوضاع کثیف نشین خود چه میگوید :

* در اینجا ۱۴۰۰ خانه موجود است ، که محل سکونت ۲۷۹۵ خانواده یا حدود ۱۲۰۰۰ نفر میباشد . محوطه ای که این جمعیت کثیر در آن ساکن است کمتر از ۴۰۰ یارد (۱۲۰۰ م) مربع می باشد . و در ضمن تراکی اینکسه یک مرد باین و چهار تا پنج بجه و گاه هم با پدر بزرگ و مادر بزرگ در یک اطاق مساحت ۱۲ تا ۱۴ یای مربع

- | | | | | |
|-------------------|--------------------|--------------------|------------------------|------------|
| 1- Portman Square | 2- Lombard | 3- Drury Lane | 4- Charles | 5- King st |
| 6- Parker st | 7- St John | 8- St. James | 9- St. Michaels | |
| 10- St. George | 11- Hanover square | 12- Talbot | سکه های نقره ای آلمانی | |
| 13- Tower | 14- Chicheapel | 15- National Green | 1 - G. Alton | |

دیده شوند، که در آن هم کاری کنند، هم بخورند و هم میخوابند، غیر عادی نیست. من فکری کنم قبل از اینکه استقلالند توجه افکار عمومی را باین کشید. نشین بغایت فقیر معطوف سازد، در غرب شهر از وجود آن همانقدر بی خبر بودند که از وجود وحشیان استرالیا یا جزایر دریای جنوبی، اگر خود را زمانی از راه شاهد مستقیم با آلام این تگون بختان آشنا کنیم، اگر ما بهنگامی که غذای ناچیزشان را میخورند مواظبتشان بانسیم و بنگریم که چگونه پشتشان از بیماری و بیکاری خم شده است، آنگاه چنان تراکی از درماندگی و فقر خواهیم دید، که طتی چون ملت ما، از اینکه چنین چیزی اصولاً ممکن است باید شرمگین شود. من طی سه سالی که کارخانه هایدترین وضع را داشتند در "هادرسفیلد" (۱) کنیش بودم. ولی چنین درماندگی فقرائی را که در "بتنال گوین" موجود است، هیچگاه ندیدم. از ده مرد خانواده حتی یکی پیش از لباس کار خود ندارد، و تازه اینهم بهداری خراب و مندرس است، که بدتر ممکن نیست. آری بسیاری غیر از این لباس مندرس رویش دیگری برای شب ندارند و تشك آنها چیزی جز یک کیسه پراز گاه و براده خوب نیست.

از همین توصیفات، در ستوان وضع درونی این ساکن را حدس زد. برای محکم کاری مایلم ماموران انگلیسی را تا چند مسکن کارگری که تصادفاً پیشان بانجا میرسد، دنبال کنیم.

بهنگام يك جسد بینی، که آقای "کارتر" (۲) جسد بینی "سوری" (۳) از جسد "آن گالوی" (۴) ه ساله در ۱۴ نوامبر ۱۸۴۳ بعمل آورد. طبوئات نکات ذیل را در مورد مسکن ضوفی خبر دادند: او در خانه شماره ۳ "وایت لیون کورت" برمودنسی استریت، لندن (۵) همراه باشوهر و پسر ۱۹ ساله اش در یک اتاق کوچک سکونت داشت. جسد او در کنار پسرش بر روی انبو هی از برقرار داشت، که بر پیکرتقریباً برهنه و پراکنده بودند، چرا که نه لحافی و نه ملا فهای موجود بود. برها چنان بدن او جسدیده بودند، که بزنگ قبل از تمیز کردن او قادر به عاینه جسد نبود. و آنگاه او جسدی بغایت لاغر یافت، که سرتا پا از نیش حشرات آکنده بود. در قسمتی از اطاق سوراخی کنده شده و بعنوان ستراج مورد استفاده خانواده قرار میگرفت.

دوشنبه ۱۵ ژانویه ۱۸۴۴ در وسیر بجه بدگاه پلیس "ورشیپ استریت" (۶) آورده شدند، زیرا از زور گرمنگی از یک مغازه يك باجه نیم پخته گاو در دیده و حاجبا خورده بودند. قاضی پلیس خود را ناچار دید اطلاعات بیشتری بدست آورد و از ماموران پلیس توضیح زیر را شنیدند: مادر این بچه ها بیوه يك سر باز پیر، که بعدها مامور پلیس شده بود، می باشد. وضع وی و بچه اش پس از مرگ شوهر بسیار خراب شده بود. او در شماره ۲ "پولس پلیس" کوکراستریت، اسپیتافیلد (۷) در فضهای فقر سکونت داشت. زمانیکه مامور پلیس نزد وی رفت ویرا با شش تن از بچه هایش در یک بستو، بمعنای واقعی کلمه درهم فرو رفته یافت. بدون اثاثیه باستانی در دست لی کهنه حکمی قافه نشین، یک میز کوچک که رویاه آن شکسته بود، یک فنجان شکسته و یک ظرف کوچک، در احاق حتی يك حرفه آتش دیده نمیشد و در گوشه ای مقداری پارچه کهنه، که کلا در پیش بند يك زن جای میگرفت، ولی بعنوان تشك مورد استفاده گل خانواده قرار میگرفت. جز لباسهای خود چیزی نداشتند که رویشان بیاند. ازند. زن فقیر باو گفته بود، که سال قبل مجبور بفروشد تخت خواب خود شد تا غذای بخرد. ملاقه هایش را پیش.

يك فروشنده مواد غذایی به گروه گذشته نامگذاری عدا بدست آورد، و اینکه وی اصلاً مجبور برده همه چیز را بفروشد تا فقط نان بخرد. قاضی پلیس مبلغ قابل توجهی از صندوق فقرا بعنوان پیش پرداخت باو داد. در فوریه ۱۸۴۴ يك بیوه شصت ساله، "ترزا بیشوپ" (۱) باتفاق دختر بیچاره ۲۶ ساله اش به خیریه قاضی پلیس "مارلبورو استریت" (۲) تحویه شد. آنها در شماره ۵ "براون استریت" "گراسوفورا سکور" (۳) در يك پستو که بزرگتر از يك کمد نبود و هیچ اثاثیه ای نداشت سکونت داشتند. در يك گوشه خندنگه پارچه کهنه قرار داشت، که آند و روی آن میخوابیدند. يك حعبه هم کار میزد و همکار صندلی را. مادر مالغواز راه تمیز کردن اطاق این و آن بدست میآورد. طبق گفته صاحبخانه آنها از ماهه ۱۸۴۳ در چنین وضعی زندگسی میکردند و بتدریج هرچه داشتند فروخته و مصرف کرده بودند و باوجود این هیچگاه گرایه نبرد اخته بودند. قاضی پلیس اجازه داد که يك پوند از صندوق فقرا بانها پرداخت شود.

من بهیچوجه نمیخواهم ادعا کنم که همه کارگران لندن نظیر سه خانواده فوق الذکر در چنین فقری سر میبرند من بخصی عید انم آنجا که جامعه يك نفرا تمام و کمال لنگ مال میکند، وضع د نفر بهتر است. ولی من اعلام میکنم که هزاران خانواده ساعی و خوب، خیلی بهتر و شرافتمندتر از همه ثروتمندان لندن، چنین وضعی که در شان يك انسان نیست، بسر میبرند، و هر پرولتری بدون استثنا، بدون هرگونه تقصیری، و با وجود تمام کوشش هایش میتواند دچار چنین سرنوشتی شود.

ولی با وجود همطاینها، کسانی که هنوز سفتی بر سر دارند خوشبختند، خوشبخت در مقام مقایسه با بی خانمانها در لندن و روزانه پنجاه هزار نفر سراز خواب بر میدارند بدون آنکه بدانند شب بعد کجا خواهند خوابید. سعادتندترین اینها، که داشتن يك یا چند پنس در شب برایشان میراست، بیت خوابگاه عمومی میروند، که در شهرهای بزرگ تعداد آنها بسیار است. و حای خوابی میآیند، ولی چه حای خوابی! خانه از کف تا سقف اثاثیه از تخت خواب چهار پیم یا شش تخت در هر اطاق، هر قدر که جایاند. در هر تخت چهار پیم یا شش نفر جایانده میشوند، باز هر قدر که جایاند. بیمار و سالم، پیر و جوان، مرد و زن، هوشیار و مست هر طور که پیش آید و درهم برعم. دعوا، گنگ کاری و زخم زدن هم هست، و اگر هم هفتختها با یکدیگر مدارا میکنند، این دیگر بدتر است. قرار و مدار دردی گذاشته میشود، یا گرهائی صورت میگیرد، که زیار نشوی تر شده، ما قادر به بازگشتی و حشیکری آنها در قالب لغات نیست، و آنها که بول برای چنین حای خوابی ندارند؟ آنها هر جایی که بیایند همانجا میخوابند. در پاساژها، در دالانها، در گوشه ای که بتوانند بدور از چشم پلیس و مالک بی تشویش بخوابند. برخی هم جایی در خانه های خیریه میایند، که اینجا و آنجا از طرف موسسات خیریه خصوصی بنا شده اند. برخی دیگر در پارک هاروی نیکتها میخوابند، زیر پنجره ملکه ویکتوریا (۴) بشویم کسه "تایمز" (۵) در شماره اکثر ۱۸۴۳ خود چه میگوید:

"از گزارش دیروزی پلیس ما برمیآید، که در پارک ها هر شب بطور متوسط يك عده پنجاه نفری میخوابند، بیسی آنکه در قبال آب و هوا حفاظ دیگری غیر از درختان و برخی نورقنکی های سدها داشته باشند. اکثر آنها دختران جوانی هستند که فریب سربازان را خورده، بایخت آورده شده، و در بدر شده اند. در بدر در تنهایی استیصال در يك شهر غریب و همه آن لاقیدی و حشی گناه زود رس."

در حقیقت این دهشتناک است. همه جا فقرائی خواهند بود. کمبود راه خود را به همه جا خواهد کشود و با تمام نفرت انگیزش در قلب يك شهر بزرگ و پر طمطراق جای خواهد گرفت. ترس نالینست که در هزاران کوجه پاریکسه

1 - Huddersfield 2 - Carter 3 - Surrey 4 - Ann Galway

5 - White Lion Court, Bernandsey, St London 6 - Dorship Street

7 - Pool's Place, Quaker Street, Spitalfield

1- Theresa - Bishop 2- Marlborough st 3- Brown Street Grosvenor 4- Victoria

روزنامه است گیری معافظه کارانم The Times 5- ملکه انگلستان و ایرلند طی ۱۸۴۷ - تا - ۱۹۰۱

تنگ يك مركزير جمعيت همواره بايد رنج بسيار باشد ، چنان بسيار ، كه ندين آن نوهين آيز است چنان بسيار كه هيچگاه بر ملا نشود .

ولي اينكه در محيطي كه ثروت و شادي و شكوه براي خود ايجاد كرده اند ، اينكه در نزديكي عظمت پادشاهي " سن جيمز " در جوار قصر مجلل " بايس واتر " (۱) ، در حائتي كه محله هاي اشرافي قديم جديد بهم ميرسند ، در منطقه اي كه زيركي محتاط هنر شهرسازي مدرن مواظب بوده كه جاد اكلبه كوچكي هم براي فقر بسازد ، در منطقه اي كه ظاهرا وقف لذت بردن بلا مضار ثروت شده است ، اينكه استيصال ، گرسنگي و بيماري و گناه با تمام عواقب دهشتناكشان بچنين جائي هم پاي بگذارند ، چون خوره روح و جان را ميخورد !

براستي وضع وحشتناكي است . . . والاترين لذت هائي كه سلامت جسماني ، تحرك معنوي ، شاديبهاي يك زميني ميتوانند ببخشايند ، تماس باشد پيد ترين فقر ! قهقهه اي كه ثروت از تالار هاي مشيع خود سر ميدهد ، قهقهه اي كه با خشونت بار ترين بي فكري سر ميدهد ، در عين نا آشنائي با آلام بينوايي ! شادي و نادانسته ولي تسخر بيرحمانه دردي كه در آن پائين مي نالد ! همه اصداد در جنگ ، همه در نزاع فقط گناه نه ، گناهي كه وسوسه مي كند و گناهي كه اجازه چشمپند ميدهد

يافت ميشوند ، كه سني كم ولي گناهان و آلام بسيار بردوش ميكنند ، ارانندگان جامعه كه در كوسنگي ، ككافت ، بيماري فاسد ميشوند . باشد كه باين بيانديشنند ، شعوري نيا فند بدل كاري بكنند ، و خدا شاهد است كه امروزه براي كاري كردن اكان بسيار است ؛

من در بالا از پناهگاه هاي بي خانمان ها صحبت كردم . اينرا كه اينها جقدر سروريزاند ، باشد كه دو نمونه بمانشان دهند . يك دارالساكنين جديد التاسيس در " اوراگل استريت " (۲) ، كه هر شب ۳۰۰ نفر را مي تواند در بر كيرد ، از روز افتتاح خود در ۲۷ ژانويه تا ۱۷ مارس ۱۸۴۴ تعداد ۲۷۴۰ نفر را براي يك يا چند شب جاد اده است ، و با وجود يكه هوا در بيرون روز بروز بهتر ميشد تعداد متقاضيان هم در اين دارالساكنين هاي " واينگروس استريت " (۳) و " وايننگ " (۴) شديد افزاينده بود ، و هر شب بي باستي بعلت كجود جاد است رد بسين تعداد زيادي بي خانمان زده ميشد . در يكي ديگر ، در دارالساكنين مركزي " پلي هاوس بار " (۵) طقس سه ماهه اول سال ۱۸۴۴ هر شب بطور متوسط به ۴۰۶ نفر در مجموع به ۶۶۸۱ نفر جاد اده شده و ۹۶۱۴۱ سهميه نان تقسيم شده است ، با وجود اين هيات مديره اعلام مي كند ، كه تنهايي از آماره شدن دارالساكنين شرقى براي پذيرش آوارگان ، اين دارالساكنين تا اندازه اي كفاف ، هجوم محتاجان را ميدهد است .

لندن را ترك كنيم تا بقيه شهرها بزرگ سه جز " اضراطوري رابترتيب برسي نمائيم . ابتدا به " دابلين " (۶) - ببرد اريم . شهري كه داخل آن از دريا همانقدر دل انگيز است كه محل لندن حال توجه ميآيد . " خليج دابلين " زيباترين خليج تمام جزاير برتانيايي باشد و ايرلند بيهاجتي دوست دارند آنرا با خليج " ناپل " (۷) مقايسه كنند . خود شهر نيز بسيار زيباست و محلات اشرافي آن بهتر و با سليقه تر از گيه شهرهاي برتانيا درست شده اند ، ولي در مجموع محلات فقير نشين " دابلين " جز " نفرت انگيز ترين و زشت ترين محلاتي هستند كه در دنيا ميتوان ديد . البته در اين خصلت طلي ايرلندي ، كه در برخي شرايط تازه در ككافت احساس راحتي مي كند سهمي دارد ، ولي از آنحاكه مادر هريت از شهر هاي بزرگ انگلستان و اسكاتلند هم هزاران ايرلندي مي باييم ، و هر جمعيت فقيري بتدريج بايد در يك جنين ككافتي غرق شود ، ديگر فقر " دابلين " جيز ريزه اي نيست . جيزي نيست

كه صرفا ويژه شهرهاي ايرلند باشد ، بلكه وجه مشترك گيه شهرهاي بزرگ دنياست . محلات فقير " دابلين " وسيع اند و ككافت ، غير مسكوني بودن خانه ها و اهمالتي كه در مورد خيابانها ميشود ، در قالب لغات نمي كند آدم از جگونگي تلنبار شدن فقرا در اينجا تنها ميتواند تصوري داشته باشد . و هيكه ميشوند ، سال ۱۸۱۷ بنسابق گزارش بازرسان اداره كار " در باراك استريت " (۱) در ۵۲ خانه يا ۳۹۰ اطاق ۱۳۱۸ نفر در " چيسورج استريت " (۲) و اطراف آن در ۷۱ خانه يا ۳۹۳ اطاق ۱۹۹۷ نفر سكونت داشتند . كه در اين ناحيه و نواحى مجاور كوپه ها و حيايط هاي ضعيف وجود دارند ، كه نوبت برخي از زير زمين ها تنها از راه در وارد ميشود و در بسياري از آنها ساكنين روي زمين عريان ميخوانند ، با وجود يكه اكثر زير زمين ها حداقل جاي براي تخت دارند ، ولي بعنوان مثال در " ميكسون كورت " (۳) ۱۵۱ نفر در ۲۸ بستوي كوچك فقيرانه در نهايت استيصال ساكن ، بطوريكه در تمام حيايط فقط در تخت و در لولحاف يافت ميشود .

در " دابلين " فقر بقدري زياد است ، كه تنها يك موزه خيره - " جمعيت حمايت از گدايان " (۴) ، روزانه ۲۰۰ نفر ، يعنى يك درصد تمام جمعيت را غذا داده و شب بيرون مي كند .

تظير اين را دكتر " آلسون " براي ما از " ادنينبورگ " تعريف مي كند . با تشهري كه موفقيت شكوه مند شريف اطلاق نام " آتن مدرن " بان شده و محلات اشرافي مجلل آن در بخش جديد شهر سخت با فقر ضعيف بينوايان در بخش قديمي شهر متعارض است . " آلسون " مدعي است كه اين بخش بزرگ شهر همانقدر كثيف و نفرت انگيز است كه بد ترين محلات " دابلين " و " انجمن حمايت از گدايان " در " ادنينبورگ " بهمان اندازه بايد از بينوايان حمايت كند كه در پايخت ايرلند . او ميگويد ، آري ، وضع فقرا در اسكاتلند ، بويژه در " ادنينبورگ " ، " كلا سكو " بدتر از هر جاي ديگر اضراطوري برتانيا است و بيواترين مردمان ايرلنديها بلكه اسكاتلنديها هستند . واعظ كليسي كهن " ادنينبورگ " ، " دكتر لي " (۵) در سال ۱۸۳۶ در جلسه " كميسيون تعليمات مذهبي " (۶) اعلام نمود :

" او نظير فقري چون در ككيش نشين خود قلا در هيچ كجاند يده است . مردمان فاقد اثاثيه و هر جيز ديگرند ، اغلب دو زوج در يك اطاق ساكن اند . در يك روز او در هفت خانه بوده و در هيچكدام تخت خواب و در برخي حشني تلگاه هم ندیده است . آدمهاي هشتاد ساله برروي كف جويين خوابيده بودند . تقريبا همه در لباسهاي خود شب را بصبح ميرسانند . در يك زير زمين او دو خانواده اسكاتلندي ديده بود ، كه بلافاصله جرازورود بشهر و نا از بچه هايشان را از دست داده بودند و سويي بهنگام ملاقات وي در حال مرگ بوده است . براي هر خانواده تلي گاه كثيف وجود داشت ، علاوه بر اين از زير زمين ، كه آنقدر تاريت بود كه در روز روشن هم نيشديك آدم را تشخيص داد ، الاغي هم نگاهد اري ميشد . بهنگام ديدن جنين فقري در سوزيني خون اسكاتلندي بايد كه بيت قلب

نظر از : Dr. G.P. Alison, F.R.S.E., Fellow and late President of the Royal College of Physicians etc. etc, " Observation on the poor in Scotland and its Effects on the Health of Great Towns .

[مشاهداتي در مورد رفتار با فقرا و اثرات آن بر بيهوشگي] . ادنينبورگ ، ۱۸۴۰ مؤلف بيت محافظه گزار و برادر Archibald , Alison تاريخدان ميآيد .

1- Bawwater 2- Church str. 3- Nicholson s Court 4- Mendicity Association 5- Dr. Lee 6- Commission of Religion Instruction

1- Bawwater 2- Upper alge Street 3- Whitecross str. 4- Wapping 5- Playhouse Yard 6- Dublin 7- Napoli بايتاليايي Napoli

فروتن خونین شود - مشابه اینرا دکتر "هنسن" (۱) در "ادینبورگ" مدیکال اند سورجیکال جورنال (۲) گزارش کرده است. گزارش مجلس پیرامین، کجچه آلودگی در خانه های فقرا "ادینبورگ" حاکم است که چنین شرایطی خود دیگر هم نمیتواند باشد - لانمرغان در کنار تخت خواب هایست . سنگها و حتی اسبها یا انسانها در یک اتاق میخوانند ، و نتیجه این طبیعتا وجود کثافت و تعفن زننده و نیز لشکری از حشرات از هر نوع در این ساکن است، نوع معماری "ادینبورگ" نیز برای چنین وضع نفرت انگیزی بس مساعد است. بخش قدیمی شهر در دانه های یک تپه ساخته شده که "شاهراهی از فراز آن میگردد . از این شاهراه تعداد زیادی کوچه های باریک و کم و معوج - که بعضی پهن و خم بسیارشان "ویندز" (۳) نامیده میشود - از هر طرف تپه سرزیر شده و معلومولتری را تشکیل میدهند . خانه های شهرهای اسکاتلند اصولا بلند هستند و پنجم یا ششم طبقه - نظیر پاریس و برخلاف انگلستان که حتی المقدور هر کس خانه جداگانه ای دارد - که خانواده های متعددی در آنها ساکن اند . بدین ترتیب تراکم تعداد زیادی انسان در یک محوطه کوچک بیشتر میشود .

یک نشریه انگلیسی در مقاله ای در مورد شرایط بهداشتی کارگران در شهرها * * * مینویسد :
 " این خیابانها اغلب بقدری تنگ اند ، که از پنجره خانه میتوان بخانه روبرو رفت ، و از آنجا که این خانه بلند و طبقه روی طبقه سوار شده اند نور بزمخت نمیتواند به حیاط یا کوچه هایی که میانشان قرار دارد نفوذ کند . در این بخش شهر خانه ها فاقد فاضل آب ، مشراج پاره آب دیگری میباشند . از اینرو همه کثافات ، زباله ها و مدفوعات داخل ... در شب شب بچوبها ریخته میشود ، و با وجود جارو کردن خیابانها با زانیهوسی مدفوع خشک شده و بخار متعفن بوجود آمده و بدینسان تنها بچشم و شامه نوهین میشود ، بلکه سلامت ساکنین نیز بعضیهای درجه بخطر می افتد . پس حای تعجب است که در چنین حای رعایت بهداشت ، آداب و حتی پیشرو افتاده ترین مادی اخلاق بکل نادیده گرفته شود برعکس ، تمام کمالاتی که از نزدیک با وضع ساکنین آشنایند ، شاهدند که در اینجا بیعاری ، فقر و انحطاط اخلاقی بجه درجه بالاتر رسیده است . حمامه در این نواحی بسطاح نازل و فقر غیر قابل توصیفی سقوط کرده است . ساکن طبقه مستمند عموما بسیار کثیف اند و ظاهرا هیچگاه بهیچ شکلی تمیز نشده اند . این ساکن در اکثر موارد از بیگانه های اطاق تشکیل شده اند ، که با وجود تهویه هوای بد بعضی پنجره های شکسته و ناموزون مردم میباشند ، چه بسا ننگ ، گاه زیر زمین ، همواره با انباشه ناهض و عموما غیر قابل سکونت ، اکثرا تلی گاه کار تخت خواب را برای یک خانواد

* - Report of the Home Secretary from the Poor - Low Lamissioner , on an Inquiry into the sanitary Condition of the Labauring classes of Great Britain . With Appendices . Perented to both of Parliament in July 1842.

گزارش ماموران قانون مستندان به وزارت داخله در مورد بررسی شرایط بهداشتی طبقه محنتگرا بریتانیای کبیرسا ملحقات . ارائه بمحاسین در ژوئیه ۱۸۴۲ - ۳ جلد فوری جمع آوری و تنظیم گزارشات پزشکی توسط *
 Edwin Chadwick ، دبیر کمیسیون قانون مستندان
 * * * نشریه ماهانه
 The Artizan Oct 1843

می کند ، که مردوزن ، پیرو جوان بصورت درهم بهم شورا ننده ای در آن میخوانند . آب راتنها از تپه های عمومی میتوان بدست آورد ، و زحمتی که آوردن آن ایجاد میکند ، طبعا برای هرگونه کثافت کاری مساعد است . وضع سایر شهرهای بزرگ بندری بهتر نیست . "لیورپول" باتمام تجارت ، جلال و ثروتش باز همان رفتار وحشیانه را با کارگزارش دارد . یک پنجم جمعیت ، یعنی بیش از ۴۵ هزار نفر در زیر زمین های تنگ ، تاریک مرطوب و بد تهویه ، که تعدادشان در تمام شهریه ۲۸۶۲ میرسد ، ساکن اند . باین ها ۲۲۷۰ حیاط (۱) ، یعنی محوطه های کوچکی که از هر چهار سو بسته اند و تنها یک مدخل باریک و اکثرا طاق دارد داشته و مانع هرگونه تهویه هوایی میشوند ، اضافه میشود ، که اکثرا بسیار کثیف بوده و ضحضرا محل سکونت پرولترهای باشند . و نمیکه به ضجستر ببرد از این - حیاط ها بیشتر سخن خواهیم گفت . در "بريستول" در فرصتی ۲۸۰۰ خانواده کارگری مورد واریسی واقع شدند و ۶۱ درصد اینها یک اتاق داشتند .

نظایر همین را ما در شهرهای صنعتی می یابیم . در "نوتینگهام" کلا ۱۱۰۰۰ خانه موجود است ، که بین ۸ تا ۸ هزار تایی آنها پشت به پشت هم ساخته شده اند ، بطوریکه یک تهویه مدام غیر ممکن است . علاوه بر این اکثر یک مستر - اج برای چند خانه موجود است در جریان یک بازرسی که چندی قبل صورت گرفت ، چند ردیف خانه دیده شدند ، که روی فاضل آب ساخته شده روی آنها تنها یاخته های کف خانه ها پوشانده شده بود . در "لیستر" درسی " ، " شغلد " وضع بهتر نیست . در مورد "بیونگهام" مقاله فوق الذکر "ارتیزان" مینویسد :

در بخش های قدیمی شهر مناطق بد بسیارند ، مورد سامحه واقع گشته ، کثیف ، پرازدکنداب و زباله ، در "بیونگهام" حیاط بسیار است و عمارتشان به ۲۰۰۰ میرسد که بخش عمده طبقه کارگرا در برهگیرند . این حیاط ها اکثرا تنگ ، آلوده به مدفوع ، با تهویه بد و فاضل آب بد میباشند و حاوی هشت تا بیست خانه اند ، که اغلب تنهارو - بینت سم قابل تهویه میباشند ، زیرا که دیوار پشتین آنها با دیوار پشتین یک خانه دیگر مشترک است . عموما در گوشه ای از حیاط گودالی برای خاکستریا چیزی مشابه آن وجود دارد ، که کثافت آن توصیف پذیر نیست . ولی باید گفت که حیاط های جدید معقولتر ساخته شده و با آنها رسیدگی میشود . و حتی در حیاط ها هم فاصله آلونک ها با هم در مقام مقایسه با ضجستر و لیورپول بیشتر است بهین علت هم در "بیونگهام" بهنگام شیوع امراض مبری تعداد مردگان ، از "ول ورهامپتون" (۲) ، "داللی" (۳) و "بیلستون" (۴) که تنها با چند مایل با "بیونگهام" فاصله دارند ، کمتر بود . در "بیونگهام" ساکن زیر زمین هم وجود ندارند . با وجود که برخی زیر زمین ها علمیرغم عدم قابلیت بعنوان کارگاه مورد استفاده واقع میشوند . تعداد خوابگاه های عمومی برای پرولترها نسبتا زیاد است . (بیش از ۴۰۰) ، که عموما در حیاط های مرکز شهر قرار دارند . این خوابگاه اکثر بصورت تهوع آوری کثیف و مرطوب اند و ینگاه گدایان ، خانه بدوشان (۵) (توضیح در فقراتین وازه بعد خواهد آمد) در زمان و روسپیان میباشند ، که در اینجا بدون رعایت مادی اخلاقی و بهداشتی میخورند ، میوشند ، دودی کنند و میخوانند . در هوایی که تنها برای این انسانهای مسخ شده قابل تحمل است . "گلاسگو" در بسیاری موارد شباهت هایی با "ادینبورگ" دارد ، همان کوچه های پر پیچ خم ، همان خانه های بلند ، "ارتیزان" در باره این شهر مینویسد :

" طبقه زحمتگرا در اینجا ۷۸ درصد تمام جمعیت (حدود ۳۰۰ هزار نفر) تشکیل میدهد ، و در محله - هایی سکونت دارد ، که از نقطه نظر فقر و نفرت انگیزی حتی از پست ترین لانه های "سن جیلز" و "وایتچپیل" محله های تیره روز "دالین" و کوچه های کم و معوج "ادینبورگ" بدترند . تعداد این محلات در مرکز شهر بسیار است . در جنوب "تران گیت" (۶) ، در قلب بازار ننگ ، در "کالتون" (۷) در جوار شاهراه و غیره

1- Court 2- Wolverhampton 3- Dudley 4- Bilston 5- Trampers 6- Trongate
 7- Calton

سر بگهای (۱) بی پایان کوجه های تنگ و بکج و معوج که در هر قدم حیاط یا کوجه بی بستی بآنها باز میشود که خانه های بلند ، یا تهویه بد ، بدون آب و در حال خرابی را در بر میگیرند ، خانه ها معلو از ساکنین است ، سه یا چهار خانواده بسهولت ۲۰ نفر در یک طبقه سکونت دارند . و گاه یک طبقه بعنوان خوابگاه گرایه داده می شود ، بطوریکه در هر اتاق ۱۵ تا ۲۰ نفر ، نمیخواهیم بگوئیم کنار هم جای گرفته اند بلکه بهتراست بگوئیم روی هم تلنبار شده اند . این محلات در بر گیرنده ، بینواترین ، مضطربترین و بی ارزشترین بخش جمعیت است و نباید منشاء همه آن تبهایی و آگیر و دهشتناکی دانسته شوند ، که از اینجا آنها می را بپراسر "گلاسگو" می پراکنند .

بشنویم ، که " جی . سی . سیمونز " مامور ولتی بررسی وضع دستبافان ، این محلات را چگونه توصیف می کند : * من بدترین صورت فقر راچه در اینجا وجه در آریای بری دیده ام . ولی بیش از آنکه کوجه های کج و معوج گلاسکو را بینم گمان نمیکردم ، که اینهمه جنایت ، فقر و بیماری میتواند در یک کشور متقدم وجود داشته باشد . در خوابگاه ها عمومی درجه پائین د ، در آرزو و گاه حتی بیست نفر از هر دو جنس و از هر سنی ، در درجات مختلف برونگی ، در هم بر هم کف اطاق خوابیده اند . این مسکن چنان کثیف ، مرطوب و خرابند ، که هیچ انسانی مایل به نگاهداری استر هم در آنها نیست .

و در جای دیگر :

در کوجه های کج و معوج " گلاسگو " در بر گیرنده جمعیت سیالی بین ۱۵ تا ۳۰ هزار نفر می باشند . این محله تماما از کوجه های تنگ و حیاط های چهارگوشی تشکیل شده ، که در وسط آنها همواره انبوهی زباله وجود دارد . علیرغم فقر انگیزی نمای خارجی این محلات ، باز من آماده رو برو شدن با کثافت و فقر درون آنها نبودم . در برخی از خوابگاه های عمومی که شب هنگام مورد بازرسی ما (رئیس پلیس سروان "میلز" (۲) و "سیمونز" (۳) قرار گرفتند دیدیم که یک لایه کامل از موجودات انسانی ، اغلب ۱۵ تا ۲۰ نفر ، برخی بالباس و برخی بریان وزن مورد در هم ، کف اطاق دراز کشیده اند . تشنگی آنهاست لایه گاه ضعفی همراه با چند تنگ پاره کهنه بود . در آنجا ایاتنی نبود یا اگر بود کم بود . و تنها چیزی که باین لانه ها ظاهر مسکونی می داد آتش بخاری دیواری بود . در زدی و روسی گری منبع اصلی درآمد این مردم است . بنظر می رسید که هیچکس زحمت جاروب کردن این انبوه کثافت ، این مجمع ارواح خبیثه ، این کلاف بزه کاری ، نکثات و بیماری های و آگیر را در مرکز دوین شهر اجرا توری بخود نمیدهد . بازرسی گسترده پست ترین محلات سایر شهرها ، اوضاعی که باندازه نصف این بد باشد ، بمن نشان نداده است . چه از نقطه نظر شدت و حدت تعفن اخلاقی و حساسی چه از نظر تراکم جمعیت . در این محله اغلب خانه ها توسط دادگاه اصناف (۴) خراب و غیر مسکونی ارزیابی شده اند .

ولی درست همین ها بیشتر همه ساکن دارند ، زیرا که طبق قانون از این خانه ها نمیتوان اجاره طلب کرد .

ناحیه صنعتی بزرگ در مرکز حزابریتنیا ، در خطه ماریت و پر جمعیت "بورگنایر" غربی و "لانکاشایر" جنوبی و سا شهرهای صنعتی متعدد خود دستکوی از سایر شهرهای بزرگ ندارد . ناحیه چشم بردازی " وست راید نیک یور - کشایر " منطقه زیبایی است . تپه ساری سرسبز و زیبا که بلند و های آن هر قدر بفریب نزدیکتر میشوند ، تشیب بیشتری می یابند تا اینکه در دامنه پرنشیب " بلک استون اج " (۵) - آبراه بین دریاهای ایرلند و آلمان - نقطه اوج خود را می یابند . دره " آیر " (۶) که " لیدز " در آن واقع است و دره " کالدور " (۷) که راه آهن " منچستر - ایرلند -

* "Arts and Artisans at Home and Abroad" by J. C. Symons, Edinburgh 1839 .

[دستورزها و دستورزان در کشور و خارج از کشور] - مؤلف ، ظاهر خود نیز است اسکاتلندی یک لیبرال و نتیجتا مخالف مملکت حنیف منقل کاری می باشد . اقوال [. . .] از صفحات ۱۱۶ بعد آورده شده اند .

از آن میگردد ، زیباترین دره های انگلسان بوده و پیرایه از کاخها ها ، روستاها و شهرها . خانه های سنگی خاص - کستریشان در مقام مقایسه با خانه های آجری در و زده " لانکاشایر " چنان خوب و عزیز جلوه می کنند ، که دیدنشان روحبخش است . لیدز " همانطور که " ارنیزان " توصیف می کند و من موید یانم .

" در دامنه کم شیبی قرار دارد ، که بسوی دره " آیر " میکشد . این رودخانه بصورت مارپیچ و بطول یک ونیم مایل * از وسط شهر میگردد و به هنگام آب شدن برف ها یا رگبارهای شدید طغیان می کند . مناطق غربی شهر ، که در ارتفاع بیشتری قرار دارند نسبت بچنین شهر بزرگی پاکیزه اند . ولی مناطق پائین تر کنار رودخانه و شاخا سه های آن کثیف و تنگ بوده و بخودی خود برای کوتاه کردن طول عمر ساکنین و بویژه کودکان کفایت می کنند . مزید بر این شرایط تهوع آور محلات کارگری " کیرک گیت " (۱) ، " ماربلین " (۲) ، " کر براستریت " (۳) و " ریچموند رود " -

(۴) ، که مشخصه عمومی آنها خیابانهای سنگفرش نشده و بدون فاضل آب ، معماری نامنظم ، حیاط و کوجه های بن بست فراوان و عدم وجود هر گونه وسایل تمیز کردن ، حتی معمولی ترین آنها می باشد ، و همه اینها را با هم در نظر بگیریم ، آنگاه دلایل کافی برای توضیح مرگ و میرسیار زیاد در این مناطق بد بخت کثیف ترین فقر در دست داریم . بد نیال طغیانهای " آیر " (در همین جا باید افزود ، که تا بزرگه رودخانه هائی که در خدمت صنعت قرار گرفته اند ، از کسو زلال و شفاف وارد میشود و از سوی دیگر سیاه ، متعفن و بد بو از کثافات کونا کون خارج میگردد) " خانه ها و زیر زمین ها را اغلب آب چنان فرا میگیرد ، که بلیه با تلمه تخلیه و بخیا با تبهاریخته شود . و در چنین مواقعی ، حتی در آنجا که فاضل آب موجود است ، آب مورد ا از خیابانها بزمینها * * * نفوذ کرده و بخارهای بد و آمیخته سا مقام بر زیادی گاز سولفید ریک ایجاد کرده و رسوبات تهوع آور و برای سلامت بسیار بحای میگردد . به هنگام سیلاب های بهار ۱۸۳۹ ، اندک فاضل آب ها چنان آثار مضر بحای گذاشت ، که دره مان فضل در این محلات بنا بگزارش اداره سر شماری در قبایل دو دولت سه مورد مرگ پیدا میآید ، در حالیکه در همان فصل در سایر محلات شهر سه مورد ولادت در مقابل دو مورد مرگ قرار داشت .

سایر محلات پر جمعیت با فاضل آب ندارند و یا اگر دارند اینها باندی بد تعبیه نده اند که از آنها بسودی حاصل نمیشود . در برخی از ردیف خانه ها زیر زمین های بندرت خشک اند . در دیگر محلات خیابانها را لایه ای گل بعمیق یک پا پوشانده است و ساکنین بیبوده گوشیده اند تا کابگاه بگفت تلی خاکستراین خیابانها را تغییر نمایند . ولسی با وجود این بد فواعت حیوانی و آب های کثیفی که از خانه ها بیرون ریخته میشود ، در کودال ها جمع میشوند ، تا آفتاب و باد آنها را خشک کنند . (رجوع کنید بگزارش انجمن شهر در " استاتستیکال جورنال " (۵) جلد دوم - صفحه ۴۰۴) .

در لیدز نیک آلونک معمولی بیشتر از پنج یارد مربع ساخت ندارد و معمولا از یک زیر زمین یک اطاق نشیمن و یک پستوی خواب تشکیل میشود . این مسکن تنگ ، شب و روز فطو از آدم ها هستند ، خطر دیگری برای اجزا و وسلا ساکنین می باشند . همان گزارش فوق در مورد وضع بیداشتی طبقه زحمتک در مورد مالا مال بودن این مسکن میگوید :

" در " لیدز " ما برادر ، خواهر با اضافه ستا ، حریفی از هر دو جنس دیدیم ، که اطاق خواشان را به در و صادر خانوانه مشترک است . از اینجا چیزهائی منته میشود ، که احساس انسانی از بررسی آنها آباد دارد .

* - هر جا که از مایل - بدون توفیق بیشتر - صحبت میشود منظور مایل انگلسی است ، که قسمت ونه ونیم درجه خط استوا ، بنابراین معادل ۱/۵ مایل آلمانی است .

* - فراموش نشود که این " زیر زمینها " انبار خرد و برون نموده ، بلکه مسکنی برای انسانها هستند .

در "برادفورد" هم که در فاصله هفت مایلی "لیدز" در محل تقاطع چند دانه و در کنار یک رود کوچک سیاه متعفن قرار دارد، وضع همطور است. شهر در روزهای یکشنبه آفتابی - چرا که در روزهای غیر تعطیل ابری از دود غبار آنرا میپوشاند - از بلندبهای اطراف منظره باشکوهی دارد. ولی در داخل شهر همان کثافت و همان وضع غیر قابل سکونتی حاکم است که در "لیدز" محلات قدیمی شهر در سراسیمب های تند بصورتی تنگ، درهم و نامنظم ساخته شده اند. کویچه ها، بن بست ها و حیاط ها پر از زباله و کثافت اند. خانه ها خراب، ناپاک و غیر قابل سکونت می باشند. در نزدیکی رودخانه و دریاخانه کوه من خانه هایی یافتیم که طبقه تحتانی آنها، ثانیه در درون کوه فرو رفته، اصولاً غیر قابل سکونت بود. اصولاً محلات کارگری که دریاخانه کوه بصورتی فشرده بین کارخانه های بلند محصورند، بد ساخت ترین و ناپاک ترین محله های شهرند. در محله های تازه ساز آلونک ها مثل دیگر شهرهای صنعتی مرتبتر و بر دیف ساخته شده اند، ولی اینها هم همه آن عیبی را که ناشی از نوع مرسوم اسکان کارگران است دارند، و ما به هنگام برخورد به "منچستر" از آنها سخن خواهیم گفت. همین در مورد سایر شهرهای "منچستر" نیز گفتیم و مشخصاً در مورد "برنسلی" (۱)، "هیلی ناکس" و "هادرس فیلد" نیز صادق است. این شهر آخری، که به ما محل زیبا و معماری مدرنتر، زیباترین شهر صنعتی "بورکشایر" و "لانکاشایر" می باشد، نیز محله های بد خود را در آن کمیته ای که از طرف انجمن شهروندان موظف بفررسی شهر شده بود، در ۱۸۴۴ گزارش داد:

"همه میدانند که در "هادرس فیلد" برخی خیابانها، بسیاری کویچه ها و حیاط ها سنگفرش شده اند و نه دارای فاضل آب یا همراه آب دیگری هستند، که در اینجا انبوهی از آشغال، زباله و کثافت جمع آمده، تخمیر و متعفن میشود، که تقریباً همه حا آب ساکن در گنداب ها جمع میشود، و نتیجتاً الزاماً خانه های اطراف بد و کثیف می شود، بطوریکه در این محلات بیماریهایی بوجود آمده و تمام شهر را بخطر میاندازد.

اگر ما از فراز یا باره آهن از میان "بلک استون" اج "بگدریم، سرزمینی که صنعت انگلیس شاهکار خود را در آن بود، خود آورده و همه جنبه های کارگری از آنجا نشئت بگیرد، به "لانکاشایر" جنوبی باشهر مرکزی خود "منچستر" میرسیم. باز مابیک تپه سار، که از کناره آب صحت غرب و دریای ایرلند بتدریج از نشیب خود میگذرد و باد افشانه های سرسبز و زیبای "ریبل" (۲)، "ایرول" (۳) و "مرس" (۴) و شاخ آبهای آنها روبرو میشود. سرزمینی که صد سال پیش قسم بزرگ آن با تلافی و کم جمعیت بود، حال از شهر و روستا پر بوده و پر جمعیت ترین خطه انگلستان است. همانطور که "لانکاشایر" و مشخصاً "منچستر" زادگاه صنعت امپراطوری بریتانیا است، مرکز آن هم هست. بورس "منچستر" میزان الحرارة نوسانات مبادلات صنعتی است. هنرمندان تولید کارخانه ای در "منچستر" به کمال رسیده است. چنین بنظر میرسد که در صنایع پنبه "لانکاشایر" جنوبی استفاده از نیروهای طبیعی، برانده شدن کار دستی بوسیله ماشین (بویژه توسط جولاهه مکانیکی و ماشین خودکار پندگی) و تقسیم کار با وجود خود رسیده است، و اگر این سه عنصر خصلت نمای صنعت مدرن هستند، باید معترف بود که در این رابطه هم صنایع پنبه از همان آغاز تا باعروز در پیشاپیش سایر رشته های صنعتی قرار دارد. ولی در همین حال باید در همین جا هم مواظب صنعت مدرن برای پرولتاریا به برجسته ترین شکل یدیدار شود. و نیز تنزلی که پرولتاریا بعلت کار بست نیروی بخار، ماشین آلات و تقسیم کار در جارش گشته و کوشش های پرولتاریا برای رهائی از این وضع حقیر آرزوی بایست در اینجا با وجود و بر روشنی در آگاهی منعکس شوند. بنابراین از آنجا که "منچستر" نمونکلاسیک یک شهر صنعتی مدرن است، و از آنجا که من آنرا چون شهر موطن خود - و دقیق تر از بسیار ساکنان آن - می شناسم، در اینجا بیشتر درنگ خواهیم کرد.

شهرهای حومه "منچستر" و نا آنجا که محلات کارگری مورد نظرند، اختلاف کمی باشهر مرکزی دارند. با اینسن تفاوت که در آنها کارگران چه بسا نسبت بزرگتری از "منچستر" در کل جمعیت دارند.

زیرا که این شهرها غلصص صنعتی بوده و تمام کارهای تجاری خود را در روز طریق منچستر انجام میدهند. آنها در کلیه زمینه ها به منچستر وابسته بوده و مالا ساکنانشان را کارگران، کارخانه داران، دوکانداران کوچک تشکیل میدهند، حال آنکه منچستر، مشخصاً در رابطه با موسسات حق العمل کار و فروشگاه های معتبر، یک جمعیت قابل توجه تجاری دارد، از اینرو شهرهای چون "بولتون" (۱)، "پرستون" (۲)، "ویجن" (۳)، "باری" (۴)، "روچدیل" (۵)، "میدلتون" (۶)، "هیوود" (۷)، "الد هام" (۸)، "اشتن" (۹)، "استلی" - بریج" (۱۰)، "استوک پورت" (۱۱) و غیره با وجودی که همه شهرهایی باسی، پنجاه، هفتاد یا نود هزار - جمعیت اند، تماماً محلات کارگری هستند، که تنها با کارخانه ها و معدودی خیابان اصلی، که بطور غشمانانه مفازه ها واقع اند، قطع میشوند و معدودی راه شوسه دارند که باغ ها و خانه های ویلا مانند کارخانه داران و کنار آنها ساخته شده اند. معماری خود شهرها بد و نامرتب است. حیاط ها، کویچه ها و کویچه ها کثیف و دود اندود اند، که بشکر آناجرهایی که قبل از خوانی بوده و در اینجا ماده اصلی ساختمان ها می باشند و بتدریج راتر دود سیاه شده اند، نمائی بویژه غیر سکونی بخود گرفته اند. ساکن زیر زمینی در اینجا عیوبت دارد و هر کجا که بنوعی ممکن باشد، این سوراخ های زیر زمینی، که محل سکونت بخش قابل توجهی از جمعیت اند، حفر میشوند علاوه بر "پرستون"، "الد هام"، "بولتون" نیز که در یازده مایلی شمال غربی منچستر قرار دارد، در زمره بدترین شهرهاست. این شهر نا آنجا که در طی اقصای متعدد خود متوجه شدیم، تنها یک خیابان اصلی، "دینرگیت" (۱۲) دارد، که آنهم بس کیفیت بوده و کار بازار را هم می کند. این شهر در آفتابی ترین روزها هم یک بیغوله تاریک و زنده است. و این با وجودی که بغیر از کارخانه ها، خانه ها کوتاه بوده و بیشتر از یک یا دو طبقه ندارند. در اینجا هم مثل همه جا بیشتر قدیمی شهر بویژه خراب و غیر قابل سکونت است. این کودک انسان را در مورد نیروی یک ردیف طولانی گنداب های بد بویون خود بشک میاندازد، از میان این شهر رد شده و هوای را که بخودی خود ناپاک است، تماماً متعفن میسازد.

کمی دورتر "استوک پورت" واقع است، که هر چند در آنسوی "مرس" در "چشایر" واقع است، ولی جزو منطقه صنعتی منچستر می باشد. این شهر در یک دره تنگ بموازات "مرس" واقع است، بطوریکه خیابان از یکسویا شیب تند روه بالا و از سوی دیگر با همان شیب تند به پائین میرود، و راه آهن منچستر - بیرنگام از روی بیسک بل بلند از فراز شهر و تمام دره عبور می کند. "استوک پورت" در تمام ناحیه بیکی از تاریکترین و دود آلوده ترین بیغوله ها معروف است و براسستی هم، بویژه از روی بل منظره کربهی دارد. ولی آلونک ها و ساکن زیرزمینی بیغولتها، که در ردیف های طولانی از پشته تپه تا بالای آن امتداد دارند، که به الفظ ترند. من بیاید ندارم که در شهر دیگری از این ناحیه بالنسبه این قدر زیر زمین سکون دیده باشم.

چند مایل دورتر در شمال شرقی "استوک پورت" "اشتون" - اندر - لاین" (۱۳) قرار دارد، که یکی از جدیدترین مناطق صنعتی این اطراف است. این شهر در دانه یک تپه قرار دارد، که تریعه و رودخانه "تیم" (۱۴)، دریاخانه آن جریان دارند. معماری این شهر عموماً طبق اصول جدید و منظم تر می باشد، پنجم یا شش خیابان طولانی بموازات یکدیگر در امتداد تپه کشیده شده اند و بوسیله خیابانهایی که از راست بر آنها اریب شده و بدره امتداد می یابند، قطع میشوند. حتی اگر نزدیک آب و تریعه کارخانه ها در تپه دره، که در آنجا بصورتی غشرد در کنار هم قرار داشته و از دودکش هایشان دود غلیظی بیرون میزند، جمع نمیکرد، باز این نوع معماری آنها را از هسته مرکزی شهر بیرون میراند. از اینرو "اشتون" نمای خوش منظره ترین از اکثر شهر های صنعتی دیگر دارد.

- 1- Bolton 2- Preston 3- Wigan 4- Bury 5- Rochdale 6- Middelton
- 7- Heywood 8- Oldham 9- Ashton 10- Stalybrige 11- Stockport
- 12- Deansgate 13- Ashton-Under-Lyne 14- Tame

- 1- Barnsley 2- Ribble 3- Irwell 4- Mersey

خیابانها عریض تر و تمیز ترند . آلودگی ها نو ، بزرگ سرخ تازه و قابل سکونت بنظر می آید . و این سیستم نوین ساختن آلودگی برای کارگران جوان بدی هم دارد . در هر خیابان پس کوچه های تنگی هم هست ، که راه باریکه ای مدخل آنهاست و پس کثیف ترند . و در " اشتون " هم با وجودیکه من باستانی چند تاقی در مدخل شهر ساختمان که عمرش از پنجاه سال گذشته باشد ندیدم - خیابانهای هست ، که آلودگی هایشان در حال فرسودن و خراب شدن اند ، کوشه های دیوارها آجرها نگاه نمیدارند و جایجا میشوند . دیوارهایشان شکاف برداشته و گچهای رو بداخل خود را فرو می ریزند . خیابانهای که نمای ناپاک و رو اندود آنها دست کمی از دیگر شهرهای ساحلیه ندارد . با این تفاوت که این در " اشتون " قاعده نیست بلکه استثنایست .

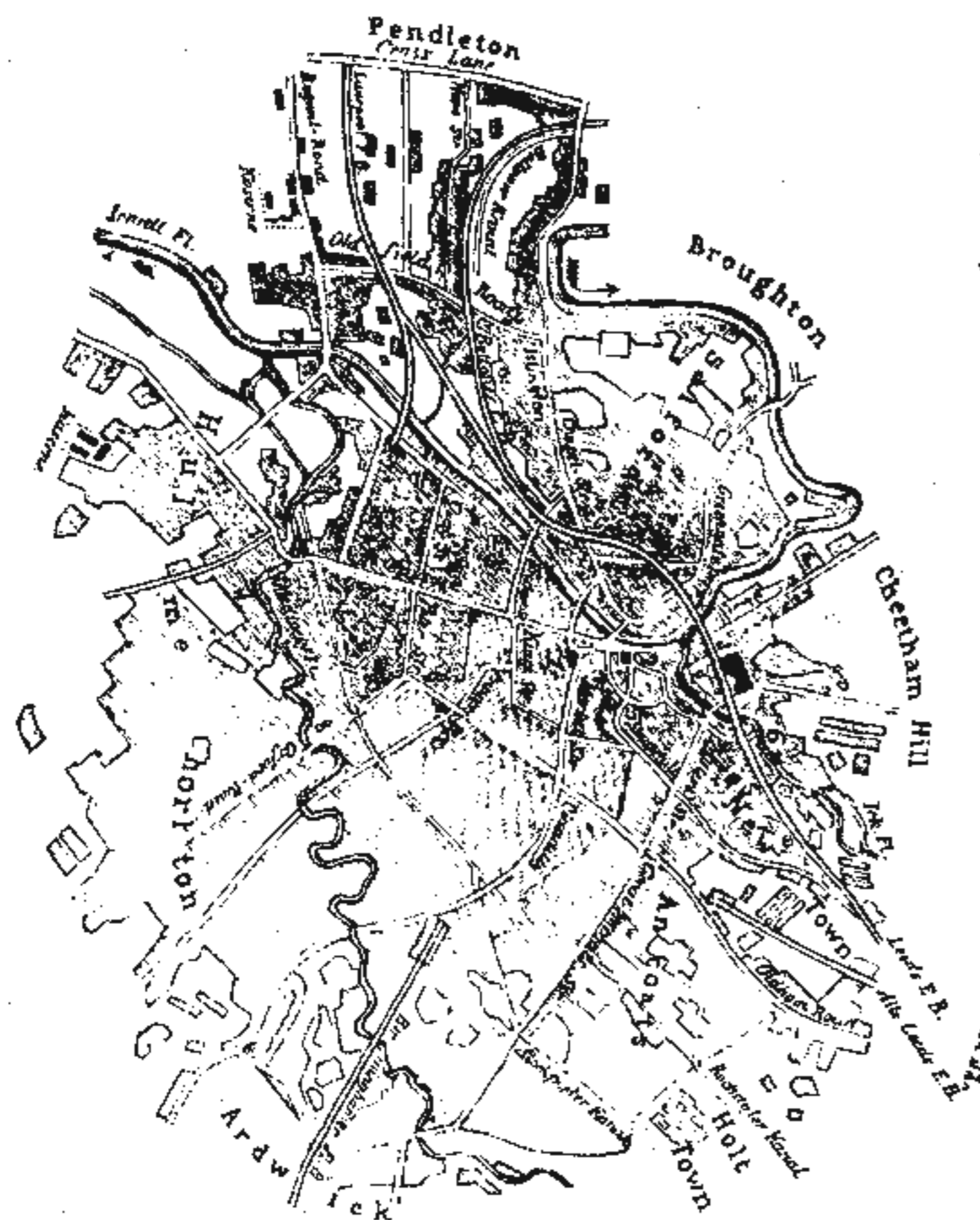
یک مایل دورتر در شرق و باز در کنار " تیم " شهر " استیلی بریج " واقع است و تیکه آدم از " اشتن " به بالای تپه می آید ، در آن بالا در هر دو سمت جیب و راست با باغزیبا و بزرگ و خانه های باشکوه و ویلا مانند در میانشان رود پرو میشود . این خانه عموما طبق سبک معماری " الیزابتی " ساخته شدند ، که فرش باسیک " گوتیک " همانقدر است که فرق مذهب " پروتستان " انگلیکان " با مذهب " کاتولیک " آریستک روی " صد قدم پایین تر آنگاه " استیلی بریج " را در ته دره میتوان دید - ولی چه تعارض شدیدی با ویلاهای باشکوه و حتی با آلودگی های حقیر " اشتن " ! - " استیلی بریج " در یک تنگه بزرگ در پیچ تنگه بسیار تنگ تر از دره " استوک پورت " قرار دارد . هر دو دانه آن با انبوه ناضلی از آلودگی ، خانه و کارخانه مالا مال می باشند . محضر بود شهر آدم به آلودگی های تنگ ، رود آلودگی قدیمی رویشیده و رو رو میشود . و تمام شهر نظیر همین خانه های اول است ، در این کوهپایه باریک خیابانهای معدوم وجود دارند که اکثر جیب و راست یکدیگر را قطع کرده و ، ریلا و سرانیز اشکان می یابند . بعلمت شیب تند زمین طبقه هکف اکثر خانه ها تانسی در زمین فرورفته است ، و از بالای کوه ، که اینجا و آنجا آدم شهر را کمابیش زیر پای خود دارد میتوان دید که بعلمت این گونه معماری در هم برهم ، چه انبوهی از حیاط ها ، پس کوچه ها و زوایای دور افتاده بوجود آمده است . و آنگاه که کثافت نفرت انگیز شهر را این اضافه شود میتوان تجسم کرد که " استیلی بریج " با وجود اطراف زیبایش ، چه تاثیر بدی در آدم میکند .

سختی در مورد این شهرهای کوچک دیگر است . هر یک از آنها ویژگیهای خود را دارد ولی زندگی کارگران در آنجا در مجموع چون در منچستر است . از همین روی من تشبیه توصیف و ویژگیهای معماریشان بسنده کردم ، و در اینجا میافزاید که همما اشارات کلی در مورد وضع ساکن کارگری منچستر در مورد شهرهای اطراف آن نیز صادق است . پیر بشهر مرکزی بیرمان -

منچستر در دامنه جنوبی یک رشته تپه قرار دارد ، که از " الد هام " شروع شده و از بین دره های " ایرول " و " مدلوك " گذشته و آخرین بلندی آن ، " کرمال مور " هم میدان است و رانی و هم کوه مقدس (۱) منچستر است . منچستر اصلی در ساحل غربی " ایرول " بین این رودخانه و دونه کوچکتر " ایزک " (۲) و " مدلوك " (۳) که در اینجاست " ایرول " میریزند ، قرار دارد . در ساحل شرقی " ایرول " و در یک انحنای تند این رودخانه " سالفورد " (۴) و کمی دورتر در جهت غرب " بندلتون " (۵) قرار دارند و در شمال " ایرول " " هایر " (۶) و " لاور برایتون " (۷) واقع اند . در شمال " ایرک " " جتیام هیل " (۸) و در جنوب " مدلوك " " هالم " (۹) و کوه ورتدر شرق " چار - لتون - ان - مدلوك " (۱۰) و باز کمی دورتر تقریبا در شرق منچستر " اردوینك " (۱۱) واقع است . کل اینس

- ۱ - Mons Sacer : از آنجا که اجتماعات کارگری ، روی این تپه تشکیل میشد انگلیس آنرا یک تپه از کوه مقدس در روم قدیم ، که بنا بر روایات در ۶۷۷ قبل از میلاد مسیح محل تجمع پلیس هائی که علیه یانتریسین ها قیام کرده بودند ، بود این نام میماند .
- 2- Irk 3- Merlok 4- Salford 5- Pendleton
6- Hinger 7- Lower Broughton 8- Cheetham Hill 9- Hulme
10- Charlton-on-Merlock 11- Ardwick

نقشه منچستر و حومه آن



Plan von Manchester und seinen Vorstädten

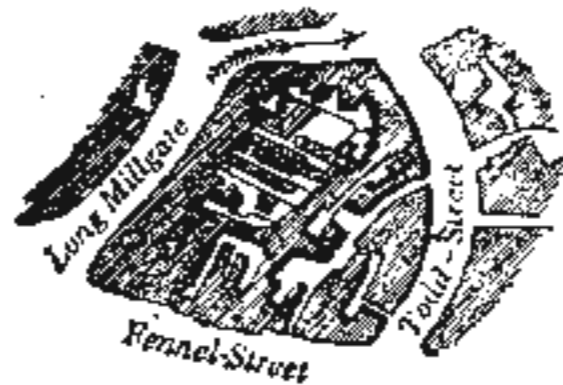
Das romanische Viertel auf der Wunderschloßung von der Fackel zur rechts: Markt upwards schiffel

1. die Biers
2. die alte Kirche
3. steis. Irkstation.
4. der. Innenmarkt
5. St. Michael's Kirche
6. Sottman Bränge oberd H.
7. Duce Bränge oberd Irk
8. Lalle Inthunt.

مجموعه معمولا منجستر نامیده شده و بیچاره هزار نفر کثرتند و شاید بیشتر را در بر میگیرد. خود شهر بنوع ویژه ای ساخته شده و بطوریکه میتوان سالیان دراز ساکن آنجا بود و هر روز با آنجا آمد و رفت داشته و بی آنکه بیک محله کارگری پاگداشت و یا حتی با کارگری تماس یافت. البته فقط در صورتیکه آدم دنبال کارش برود یا به نام زدن ببرد از دست علت اینست که اساس یک توافق هماهنگی و نابخود آگاه و هم اعلام صریح مقصود. محلات کارگری پشت از محلات طبقات متوسط جدا نگاه داشته میشوند و در آنجا هم که چنین کاری میسر نیست، در برده ای از باصطلاح دلسوزی مدفونشان میسازند. در مرکز منجستریک محله تجاری نسبتا گسترده، به عرض و طول تقریبا یک مایل قرار دارد که تقریبا تنها از تجارتخانه و انبار تشکیل میشود. تقریبا تمام محله غیر مسکونی است و شب هنگام در آنجا برنده پرنهیزند، صرفا یاسان ها با چراغ مو شیهای خود در کوچه های تنگ و تاریک آن پرسه میزنند. از این محله چند خیابان اصلی میگذرند که رفته و آمد بس فشرده ای در آن هاضورت میگیرد و پراز مغازه های مجلل اند و در طبقات بالا در این خیابانها اینجا و آنجا کسائی هم ساکن هستند، در این جاها نتیجه تاناد پروقت جنب و جوش زیادی در خیابانها وجود دارد. باستانهای این محله تجاری تمام منجستر اصلی، تمام "مالفور" و بخش اعظم "پندلتون" و "چارلتون"، "دوسوم اردویک" و قسمت هائی از "جیتام هیل" و "براتون"، محله های کارگری هستند که نظیر کمربندی به عرض یک مایل و نیم بدو در محله تجاری کشیده شده اند. در خارج و دور از این کمربند بورژوازی بزرگ و متوسط سکونت دارند. بورژوازی متوسط در خیابانهای منظم نزدیک به محلات کارگری، مشخصا در "چارلتون" و مناطق بیرونی "جیتام هیل" و بورژوازی بزرگ در خانه های ویلا مانند مناطق بیرونی "چارلتون" و در "اردویک" و یاروی تپه های خوش آب و هوای "جیتام هیل"، "براتون" و "پندلتون" در هوای آزاد و سالم بیرون شهر، در مسکن راحت و مجلل، که وسایل ارتباط عمومی که بشهر حرکت می کنند، هر ریح پانیم ساعت از آنجا رد میشوند. حالب اینجاست که این اشراف مالی ثروتمند میتوانند از نزدیکترین راه واز میان همه محلات کارگری به محل کار خود در مرکز شهر بروند و بی آنکه حتی متوجه این بشوند، که از جوار کیف ترین فقر، که در جیب و راست آنها موجود است، میگذرند. زیرا خیابانهای اصلی که از محل بورس تمام جهات شهر کشیده شده اند، در هر دو سوی خود بوسیله یک ردیف تقریبا غیر منقطع مغازه محصورند، که در دست بورژوازی کوچک و متوسط قرار دارند و اینان برای منافع خودشان هم که شده نه نمای تمیز و آبرومند مغازه خود توجه میکنند و میتوانند بکنند. البته این مغازه ها قرابتی با محلاتی که در پشتشان واقع اند، دارند. از اینرو در نزدیکی محلات بورژوازی شیک ترند تا در جایی که آلونک های کیف کارگری را میپوشانند. ولی همین هم کافی است تا فقر و کثافت، که آن روی سکه ثروت و تحمل است، از چشم آقایان و بانوان ثروتمند که معده هائی حساس و اعصابی ضعیف دارند، پوشیده بماند. برای نمونه "دینسگیت" که از کیسای قدیم بسوی جنوب میروند و ساختمان ها اول آن کارخانه و انبار اند، بعد مغازه های درجه دوم و تعدادی آجوفروشی، پائین تر درجه جنوب، جایی که محله تجاری رابشت بر میگردد، مغازه هائی که قابل دیدن نیستند و هر قدر که آدم پائین تر میروند کیف تر شده و نیز از پیشتر میگردد ها و عرق خوریها را بین خود جای میدهند تا در آخر، در جنوب که نمای مغازه ها جای هیچگونه تردیدی نمیکند. ارد که مشتریان کارگران و فقرا کارگران هستند. "مارکت استریت" (۱) هم، که از محل بورس بسوی جنوب شرق میروند، همین وضع را دارد. ابتدا مغازه های مجلل درجه یک و در طبقات بالا تجارتخانه و انبارها، بعد در ابتدا آن در "بیکالدلی" (۲) هتل های بیس بزرگ و انبار، در ابتدا بعدی آن در "لندن رود" (۳) در حواله "مدلوك" کارخانه ها و میگردد ها، مغازه هائی برای بورژوازی کوچک و کارگران، از "اردویک کریک" (۴) بیعد مسکنی برای بورژوازی بزرگ و متوسط، و از آنجا بعد باغ های بزرگ و ویلا هائی برای کارخانه داران و نثار شو. تند تر، بدنیتر تیب و آدم باگر منجستر را بشناسد، بخوبی میتواند از نمای خیابانهای اصلی محلات پشت آنها را

حدس میزند، ولی کمتر قادر است از آنها خود محلات اصلی کارگری را ببیند. من نیک میدانم که این معماری هوا فسر بیانه گمابیت در مورد همه شهرهای بزرگ صادق است و نیز میدانم که خرد فروشان همانا بعلت سرشت کارشان، محبوند بخیا بانهای بزرگ روی بیاورند، من میدانم که همه جا در اینگونه خیابانها ساختمانها بهتر اند و در نزدیکی آنها ارزش زمین بیشتر است تا در مناطق دور افتاده، ولی من هیچ کجا بغیر از منچستر یک چنین پس زمین منظم کارگران از خیابانهای اصلی را، یک چنین استوار لطیف همه چیز هائی را که میتوان چشم و اعصاب بورژوازی را آزار دهد، ندیده ام. ولی با وجود این درست منچستر کمتر از هر شهر دیگری بر اساس نقشه و با ضوابط شهرستانی و سر عگر بیشتر بر منی تصادف ساخته شده است. و آنکه که من در این رابطه به سوگند ها حاطبه متوسط، صنی برای تکه وضع کارگران بسیار خوب است، میاندیشم، از فکر بیرون نبرود، که این کارخانه داران لیبرال این هواداران خوب لیبرال (۱) در منچستر در یک چنین معماری خجالت زده ای چندان بی نظیر هم نیستند.

لازم است در اینجا اشاره کنم که کارخانه ها تقریباً بدون استثناء در کنار سه رودخانه، یا توره هائی مختلف که از آنها منشعب میشوند، قرار دارند، تا بتوصیف محلات کارگری بپردازم. ابتدا بخش قدیمی منچستر طرح است، که بین مرز شمالی محله تجاری و "ایرک" قرار دارد. در اینجا خیابانها، حتی خیابانهای خوب، تنگ و انحنا دارند. نظیر "ناداستریت" (۲)، "لانگ میلکیت" (۳)، "وایتی کورر" (۴)، "شاد هیل" (۵) خانه ها کثیف، قدیمی و بر سوده اند و معماری خیابانهای فرعی منجر کننده است. وقتی که آدم از طرف کلیسای قدیم وارد لانگ میلکیت میشود، بلافاصله درست راست بایک ردیف خانه های کهنه روبرو میگردد، که حتی یکی از دیوارهای رویه خمبانشان عمود باقی نمانده است. اینها بقایای منچستر کهن قبل از صنعتی شدن می باشند، که ساکنین آنها یا اخلاشان محلات بهتر رفته و خانه هارا که در شان آنها نبودند، بیک نژاد کارگری که خون ایرلندی زبلسازی دارد، واگذار کرده اند. بر اساسی که آدم در اینجا در یک محله کارگری می رود است، چرا که حتی مغازه ها و مغزق فروشهای خیابان هم بحدود زحمت نمی دهند اندکی تعیزتر جلوه کنند. و تازه همه اینها در مقام مقایسه با آنچه ها و حیاط هائی که در پشت اینها قرار دارند و راه ورودیشان دالان تنگی است که در آن ها دو نفر هم نمیتوانند رد شوند، هیچ اند. بی ترتیبی خانه هارا، کرد هم کردن آنها را که ریشخندی برای هرگونه هنرمعماری است، تراکم آنها را، که چون قوطی بهم چسبیده اند، اصولاً نمیتوان تجسم کرد. و گناه این تنها بگردن ساختمانهای منی که از زمان قدیم منچستر باقی مانده اند، نیست، در هم بر همی تازه در زمان اخیر نقطه ای خود رسیده و زیر اثر تمام آن حاهائی که نوع معماری دوره پیشین خالی باقی گذاشته بود، ساختمانهای ایجاد شده و قدیمی ها جلوسه شده اند، تا زمانیکه بین خانه ها حتی باندازه یک بند انگشت هم جایزات استفاده کردن نماند. برای تائید این گفته در اینجا قسمتی از نقشه منچستر را میآورم. این قسمت بدترین قسمت نیست و یک هم از بهترین قدیمی شهر هم نمی باشد.



این نقشه برای خلقت نمائی معماري دیوانه وار تمام این بخش، شخصاً در حوالی "ایرک" کافست. ساحل "ایرک" در این سمت جنوبی شیب پر تندی داشته و بین ۱۰ تا ۳۰ پا ارتفاع دارد. در این کوهیا به با شیب تند نیز اگر تراسه ردیف خانه گاشته شده است، که تحتانی ترین آنها بلافاصله روی رودخانه قرار میگردد، حال آنکه دیوار حلوتی بالاترین آنها هم سطح فله "لانگ میل کیت" می باشد. تازه

بسیار اینها در کنار رودخانه هائی هم واقع اند. - سخن کوتاه نوع ساختمان اینجا همانند رنتک می ترتیب است، که در سمت جنوبی "لانگ میل کیت" چپ و راست تعداد زیادی دالان از خیابانهای اصلی حیاط های متعدد -

کشیده شده اند. آدم و هیکه باین حیاط ها وارد میشود با چنان کثافت و ناپاکی تهوع آوری روبرو میشود، که نظیرش را نمیتوان یافت، شخصاً حیاط هائی که سمت "ایرک" متمایل اند و بی برهه گرد، کوبه ترین مساکنی را در بر میگیرند. کهن نابل حال دیده ام. در یکی از این حیاط ها در همان مدخل که محل اتمام دالان است، مستراحی واقع است که در تدارک و چنان کثیف است، که ساکنین تنها از میان یک گند آب اندرار و مدفوی که در مستراح رانرا گرفته، قادرند وارد حیاط شده یا از آن خارج شوند. اگر کسی مایل بدیدن این حیاط است، اولین حیاط در جوار "ایرک" و در بالای "دوسی بریج" (۱) نشانی آنست. آن پائین در کنار رودخانه چند دبابی وجود دارند، که تمام اطراف را با بوی عفونت حیوانی بپوشانند. برای رسیده به خانه های حیاط های زیر "دوسی بریج" باید از پله های تنگ و کثیف پائین رفت و از روی انبوهی زباله و آوار گذشت. اولین حیاط در زیر "دوسی بریج و حیاط" آلز کورت (۲) نامیده میشود، در زمان شیوع وبا در چنان وضعی بود، که پلیس بهد اشت آنرا تخلیه کرده، تمیز نموده و مالک را ضد عفونی کرد. "کی" در جزوه او تصویر دهشتناکی از وضع آن زمان این حیاط بدست میدهد. - چنین بنظر میآید که از آن زمان تا بحال قسمتهائی از این خانه خراب و از نوساخته شده باشد. حداقل از بالای "دوسی بریج" میتوان چند دیوارهای خرابه و انبوهی آوار را در کنار برخی ساختمانهای تازه ساز دید. نظره ای که از روی این پل میتوان دید و بالحا لطیفی بوسیله جانبهای بقامت یک مرد از دید عوام الناس کوتاه قد پوشانده میشود، اصولاً برای تمام ناحیه خلعت نامست. آن پائین "ایرک" جریان دارد، نه بهتر است بگوئیم را کند است، یک رود باریک، کبود و متعفن، پراز کثافت و آشغال که بکناره کم شیب طرف راست رانده میشوند. وقتی که هوا خشک است در این کناره ردیفی از کود آل پراز لجن سبز رنگ مایل بسایه و تهوع آوری میماند، که از زرفای آنها دم حباب های بخارهای ضعفن برخاسته و چنان بوئی مبراکتند، که حتی در آن بالا روی پل، در جهل، پنجاه پائی سطح آب هم قابل تحمل نیست. خود رودخانه به وجب بوجوب بایند های بلندی سد میشود، که در بعضی آنها کثافت و لجن بسیار نه شین شده و میگذرد. کمی بالاتر از پل دبابی ها واقع اند، کمی بالاتر رنگری ها، آسیابهای استخوان، کارخانه های گاز، که هر زباله و زباله های همه آنها تمام کمال به "ایرک" میریزد، که علاوه بر اینها محتویات فاضل آبها و مستراح اطراف را نیز جذب میکند بنا. بر این میتوان تصور کرد که پس مانده های رودخانه چه کیفیتی دارند. از پل بطرف پائین میتوان در بین آوارها انبوه کثافت و زباله و خرابی حیاط را در سمت چپ و کناره شیب در ورود خانه دید. خانه پشت خانه قرار گرفته که بعلت شیب زیاد کناره فقط قسمتی از هر کدام را میتوان دید. همه در دیده، در حال رسیدن، کهنه و با قاب پنجسره و شیشه های شکسته. قسمت عقبی این دورنما را ساختمان های کهنه و سر باز خانه مانند کارخانه ها تشکیل میدهند در کنار سمت راست رودخانه که سطح تر است و ردیفی طولانی از کارخانه قرار دارد. دومین خانه از این ردیف ضربه ای بی سقف و پراز آوار است. سویی چنان پست است که تحتانی ترین طبقه آن غیر مسکونی و در نتیجه فاقد در و پنجره است. قسمت عقبی این دورنما را گورستان بینوایان، ایستگاه های راه آهن "لیورپول" و "لیدر" و در پشت آنها کارستان تشکیل میدهند، که این آخری این تاسیسات قانون مستندان "منچستر نسان یک ارگ" از فراز تپهوازیس دیوارهای بلند کنگره در خود تهدید بر کنان محلات کارگری روبرو نگاه می کند.

"The Moral and Physical Condition of the Working classes employed in the Cotton Manufacture in Manchester" By James Ph. Kay, Dr. Med. 2nd edit. 1839

وضع اخلاقی و جسمانی طبقات زحمتکش، مشغول در پارچه بافهای منچستر. طبقه کارگر را بطور اعم با طبقه صنعتی عوض میگیرد، ولی از این که بگذریم، عالیست

روای "دوسی بریج" کناره غربی سطح تروکناره شرقی در عرض شیب دارتر میگردد ولی کیفیت خانه ها در هر دوسی "ایرک" نه تنها بهتر بلکه بدتر میشود. اگر در اینجا آدم از سمت غربی خیابان اصلی - هنوز - لانگ هیل گیت خارج شود سردر کم خواهد شد، آدم از حیاطی بدیگری میرسد، آنهم از پنج و خم های متعدد در راهرو های متعدد تنگ و کشوف، بطوریکه آدم پس از چند دقیقه هرگونه احساس جهت یابی را از دست داده و ایدانسی داند بگذرد سو باید برود. همه خانه های نیمه یا تماماً خراب - معدودی هم برآستی فاقد سکنه اند و این امر در اینجا برآستی پر معنی است سگف کفر خانه های سنگفرش یا تخته کوب شده است، تقریباً همه در و پنجره ها شکسته و چهار چوب ها اندازه نیستند. وجه کثافتی که همه جا انبوه آوار و زباله و آشغال، گنداب بجای جوی، و بوی که بنهبانی سکونت در چنین جایی را برای هر آدم تا اندازه متعین غیر قابل تحمل میسازد. ادامه تازه ساز راه آهن "لیدز" که در اینجا از روی "ایرک" میگردد، برخی از این حیاط ها و کوچه ها را ازین برده و لوسی برخی دیگر را تازه در معرض نگاه ها قرار داد، مثلاً در همان پائین پل راه آهن حیاطی است که از لحاظ کثافت و کربیه المنظری از دیگر حیاط ها پس پیش افتاده است و درست از همزوی که تا بحال چنان دور افتاده و بسته بود که بزحمت بآن راه یافت. خود من آنرا بدون شکافی که پل راه آهن ایجاد کرده هیچگاه نمیافتم، با وجودیکه فکر میکردم این اطراف را دقیقاً میشناسم. باین هرج و مرج کلبه های کوچک یک طبقه و یک اطاقی - که اکثر اکف اطافتان گلین و آشپزخانه، اطاق خواب و نشیمن آنها یکی است، از کنار ناهموار رودخانه و از میان دیرک ها و بندراخت ها میتوان رسید. در یکی از این لانه ها که بیش از شش پا طول و پنج پا عرض داشت دو تخت خواب دیدم - آنچه تخت خوابی و جا تختی - که همراه با پله و یک اجاق کفای پر کردن تمام اطاق را میدادند. در بسیاری دیگر با وجودی که درها تمام باز بوده و ساکنین بآنها تکیه داده بودند، من هیچ چیز ندیدم. جلوی درها همه جا آوار و زباله، اینکه نوبی سنگفرش زیر آنها باشد قابل رویت نبود، بلکه اینجا و آنجا تنهایی یا میشد آنرا لمس کرد. تمام این انبوه طویل هائی که انسانها در آن ها سکونت گزیده اند، از دوسی بوسیله دو در و سیف خانه و یک کارخانه و از سوی سوم برود خانه محدود میشود، و بخیر از راه باریکه کنار آب، تنها از طریق یک درآلا تنگ بخواج راه داد. - بیک سر بگم دیگری از ساکنی که همانقدر بد ساخته و نگاهداری میشوند.

در تریس است! تمام جانب رویه "ایرک" اینگونه ساخته شده است. هرج و مرجی از خانه هائی که بدون - ن - نقشه در هم ریخته شده و کمابیش به مرز غیر قابل سکونت بودن نزدیک بوده و درون نا پاک آنها باز تا با اطراف کشیفاست. آخرین مردم چگونه میتوانند تمیز باشند! حتی برای اراضی طبیعی ترین و پیش پا افتاده ترین نیازها امکان مناسب موجود نیست. مستراحها در اینجا بسیار نادرند و آنها هم هر روز یا پر میشوند و یا برای اکثریت خیلی دور افتاده اند. مردم چطور خود را بشویند و قتیکه تنها آب کثیف "ایرک" را در دسترس دارند و آب لوله کشی و نلمبه تازه در محلات بهتر پیش میآید! برآستی اینرا نمیتوان گناه این "هلوت" ها دانست (۱) آیا مالکین خانه هاشم ندارند، که ساکنین چون آن شش هفت زیر زمین کنار "کای" (۲) - زیر پل "اسکاتلند بریج" (۳) - را که کف آنها حداقل دو پا زیر سطح آب قرار دارد - و قتیکه آب پائین رفته باشد - و بیش از پنج پا با رودخانه "ایرک" - فاصله ندارند، یا چون آن طبقه بالائی خانه نبشی در ساحل مقابل را - که بالا ترازین - که طبقه همکف آن غیر سکونی بدون در و پنجره یا هر چیز شبیه دیگر است، اجاره دهند! چنین وضعی در این اطراف نادر نیست و طبقه همکفی در و پیکر هم از طرف همه همسایگان - از آنجا که محل دیگری نیست - بجای مستراح مورد استفاده قرار میگیرد. "ایرک" را ترک کنیم تا در طرف مقابل "لانگ میل گیت" دوباره بمان ساکن کارگر برسیم. اینجا ما بعله تازه سازتری وارد میشویم که کلیسای "سن مایکل" (۱) تا وایتی کوود و "شاد هیل" گسترده است.

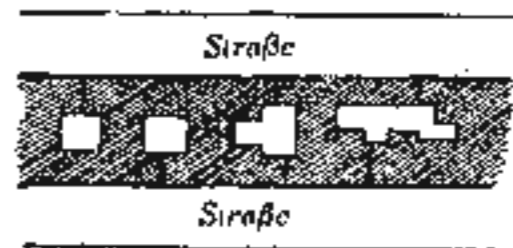
1 - Helot به برده های دولتی در اسپارت قدیم میگفتند 2-Kel 3-Scotland Bridge 4-St. Michael

در اینجا حداقل نظم بیشتری وجود دارد. بجای معماری درهم برهم در اینجا حداقل باکوچه ها و بین بستهای مستقیم و درویل و ایبا حیاط هائی که با نقشه ساخته شده و اکثراً چهار گوشند، در هر ویشیم، ولی اگر قبلاً خانه ها بطور دلخواه و بدون توجه به وضع دیگر خانه ساخته شده بودند، اینجا همین در مورد کوچه و حیاط هاضقی میکند. هر کوچه گاه بآنطرف گاه بآنطرف می رود. در هر دو پل آدم باین بستی و یا گوشه صدودی میرسد، که تنها راه بهمان جایی دارد، که آدم از آنجا راه افتاده بود. و اگر کسی مدت نسبتاً مدیدی در این سرنگ ساکن نبود، باشد، مسلماً سترگم خواهد شد. تنهویه هوای - اگر من مجاز با استفاده از این واژه برای این محله باشم - خیابانها و حیاط ها همانقدر ناکافی است که در اطراف ایرک و اگر این محله در باره ای موارد بهتر از "ایرک تیل" (۱) باشد - البته که خانه ها تازه سازترند و خیابانها کمابیش دارای جوی هستند - ولی در عرض تقریباً هر خانه ای یک مسکن زیرزمینی دارد، که در "ایرک تیل" همانا بعلت قدیمی بودن خانه ها و معماری ناهلانگ کثرت یافت میشوند. از این گذشته کثافت، انبوه آوار و خاکستر، گنداب های خیابانها برای هر دو محله مشترک است، مضافاً اینکه در محله ای که اکنون مورد سخن ماست، به تنگ دیگری برخوردیم، که برای تمیزی ساکنین برضاست. منظور خیل خوک هاست، که در اینجا ساد و نام کوچه ها پر شده میزنند، آشغال ها را هم میبرزند و یا اینکه در حیاط ها در طول راه های کوچک جای داده شده اند قصاب های منجستر در اینجا و در سایر محلات کارگری منجستر حیاط ها را اجاره کرده و در آنها طویله هائی برای خوک هایسازند. تقریباً در هر حیاط یک یا چند گوشه صدود برای اینکار وجود دارد، که ساکنین تمام کثافتات و زباله های خود را با آنها میبرزند. بدین ترتیب خوکها جاق و بچه میشوند ولی هوایی، هوایی که در این حیاط های از چهار سوسته اصولاً محبوب است، بکل بوسیله عفونت مواد گیاهی و حیوانی خراب میشود. باین محله یک خیابان پهن و نسبتاً آبرومند، "میلراستری" (۲) کشیده شده، ولی فراسوی آن با بهارنی نسبی از چشم های پوینده نگاه داشته شده است. ولی اگر آدم از روی کجکاووی بیکی از الان های متعدد کشیده شود، آنگاه در هر بیست قدم باین خوکانگی (۳) بمعنای واقعی کلمه مواجه خواهد شد. این بخش قدیمی منجستر است. و وقتی که من توضیحاً خودم را بار دیگر مرور میگردم. از همان داشتم، که آنها بجای اینکه مبالغه کنند، هنوز بقدر کافی سرا و نافذ نیستند تا بتوانند کثافت، ویرانی، غیر قابل سکونیت، این تسخر هرگونه پاکیزگی، تنهویه هوا و بهداشت را بوسیله نوع معماری این بخش روشن کنند، که حداقل بیست ناسی هزار سگم دارد، و چنین جایی در مرکز زمین شهر انگلستان و اولین شهر صنعتی جهان قرار دارد! اگر آدم بخواهد ببیند، که بشر به هنگام اضطراب به چه جای کمی برای حرکت، به چه هوای کمی - وجه هوایی! برای تنفس نیاز دارد. و با چه تعدن ناچیزی میتواند وجود داشته باشد، کافی است کسسه تنها بایجا بیاید. البته این بخش قدیمی شهر است - کسانی در اینجا وقتیکه بآنها در مورد وضع نفرت انگیزی این روز و روی زمین صحبت میشود، باین استناد می کنند - ولی این چه چیز را خواهد بگوید؟ همه آنچه هائی که در اینجا از چهار و خشم مارا بر میانگیزد. ضحاه نوینی دارد و بدوران صنعتی متعلق است. مدت هاست که ساکنین اولیه آن چند صد خانه ای که به منجستر قدیم متعلق بودند، آنها را ترک کرده اند، و فقط صنعت بود که خیل کارگرانی را که اکنون در آنها ساکن اند، در آنها نماندند. فقط صنعت روی تکه زمین هائی که بین خانه ها مانده بودند، ساختمان کرد، تا جایی برای توده هائی که از نواحی زراعی و ایرلند برای خود میخواست، بیاید. فقط صنعت به مالکین این طویله ها اجازه میدهد، که آنها را در قبایل کرایه های سنگین به اسانها اجاره داده و فقر کارگران را استشار کرده و سلامت هزاران نفر را لگ مال نمایند تا صرفاً خود را توانگر کنند. تنها صنعت ممکن ساخت نا کارگری، که هنوز چیزی از رهائش از قید سرواز نگذشته بود، دوباره بپایه ابزار، بپایه شیئی مورد استفاده قرار گیرد، و خود را عبور بزند انی شدن در سکنی ببیند، که برای هر کس دیگری بیش از اندازه خراب است، با دادن پول گرانبهای خود

۴ خوکانگی در زبان آلمانی بمعنای کثافت کاری است. 1 - Irkdale 2 - Miler Str که انگس در اینجا هم بمعنای متداول آن و هم بمعنای اصلی آن بکار گرفته است.

حق مشاهده صرانی تمام و کمال آنرا بدست آورد. موجب این فقط صنعت بوده است. صنعتی که بدون این کارگران بدون فقر و عیوبت این کارگران قادر بر راهد امحیات نمیبود. این حقیقت دارد که وضع اولیه این محله بد بود و آن چیز خوبی نمید ساخت. ولی آیامالکین، ادارات کاری کردند که بهنگام ساختمانهای بعدی وضع بهتر شود. بیسر عکس، هرچاهم که گونه ای آزاد مانده بود، یا خانه ای اشغال گشت. هرچاکه یک راه خروجی اضافی وجود داشت بسته شد. ارزش زمین بارونق صنعت بالا رفت، و هر قدر که بالا تر رفت، همانقدر دیوانه وار، بدون رعایت آسایش و سلامت ساکنین - هیچ آلونکی بد نیست. همواره بینوائی پیدا میشود، که پول برای بهتر از آن نداشته باشد - و تنها بر اساس رعایت سود حتی العقده و زیاد، روی آن ساختمان شد. باشد، این در هر صورت بخش قدیم شهر است، و بورژوازی، با این حرف خیال خود را راحت می کند. پس نگیم که بخش جدید شهر (۱) در چه حالی است. بخش جدید شهر، که شهر ایرلند (۲) هم نامیده میشود، آنسوی بخش قدیم شهر، روی یک تپه خاکی بین "ایرک" و "سن جورج رود" قرار دارد. در اینجا هرگونه ظاهر شهریت هم تمام میشود. ردیف های جداگانه خانه ها با مجموعه خیابانها چون قزیه کوچک اینجا و آنجا، بر روی زمینی خاکی که حتی غلیظ هرز بر آن سبز نشده، ساخته شده اند. خانه های با بهترین کیفیت آلونک ها وضع بدی دارند، هیچگاه تعمیر نشده اند و کیفیت آنها مساکن زیرزمینی نضاک و ناپاک هم دارند. کوچه ها نه سنگ فرش شده و نه فاضل آبی دارند، در عرض خوک های بسیاری دارند، که یاد ریحاظ ها و طوبله های کوچک محصور اند یا در کوچه برای خود ول میگردند. این راه ها چنان بی رنگ و ولایند، که آدم در صورت خشک بودن کسامل هوامینواند امیدوار بر عبور از آنها باشد، آنکه در هر قدم ناچ پار رنگ ولای فرورود. در نزدیکی "سن جورج رود" مجموعه های ساختمانی مینزدیکتر میشود. و آدم وارد یک ردیف مدام از کوچه بن بست، پس کوچه و حیاط میشود، که هر قدر مرکز شهر نزدیک تر باشند، متراکم تر و نامنظم تر میشوند، ولی البته در عوض تعداد بیشتری از آنها سنگ فرش شده و یا حداقل پیاده رو و جوی آب سنگ فرش شده دارند. ولی در کثافت و کیفیت بدخانه ها و بویزه زیر زمین ها تغییر پیدا نمی آید.

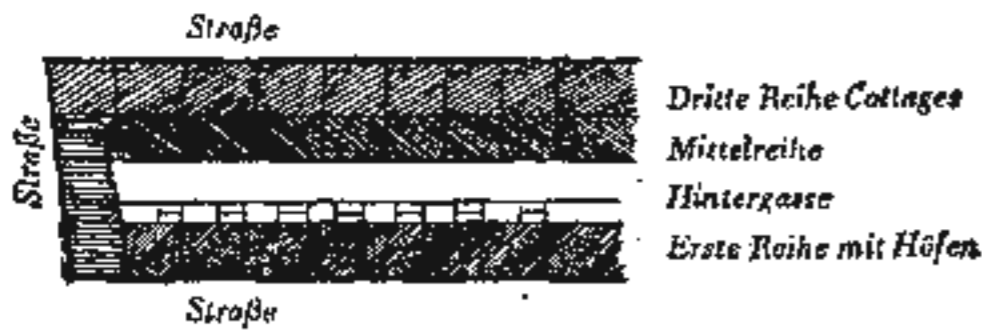
اکنون حای آنست که اشاراتی کلی به معماری محلات کارگری منجسترد شود. ما دیدیم که در بخش قدیمی شهر اکثر تصادف صرف گروه بندی خانه ها را تعیین میکرد. هر خانه ای بدون رعایت خانه های دیگر ساخته شده و فضاهای خالی بین آنها، بعلمت نبودن نام دیگری حیاط نامیده میشوند. در قسمت های جدید تر همان محلات و در سایر محلات کارگری، که از زمان های آغاز شکوفائی صنعت نشات میگیرند، مابا ترتیبات با نقشه تری روبرو میشویم. فضای میانی بین دو خیابان، به حیاط های منظم و غالباً چهار گوشه تقسیم میشود. تقریباً بصورت زیر:



این حیاط ها از همان آغاز با اینصورت ساخته شده اند و از الان هائی با خیابانها مرتبط میشوند. و اگر معماری بی نقشه بعلمت مانعت از تهیه هوا بخودی خود برای سلامت ساکنین بر ضرر بود، اینگونه زندانی کردن کارگران در حیاط هائی، که از همه سوی وسیله ساختمان ها صورت گرفته اند، بعراتب بدتر است. در اینجا هوا بدیگر قادر بر خارج شدن نیست. تنها در گذر های خسانه ها، تا وقتی که آتش در بیین

نست، تنهاراه خروج هوای محبوس حیاط ها هستند. خفا اینک خانه های اطراف این حیاط ها دو بسند و پشت بهم ساخته شده اند، و همین کافیت تا از هرگونه تهویه و جریان هوای خوب مانعت شود. و از آنجا که مامورین شهر داری وقتی وضع این حیاط ها تمیگ دارند، و از آنجا که هر چیزی با آنها ریخته شود، همانجا میماند، پس نباید از کثافت، انبوه خاکسترو زباله ای که در اینجا یافت میشود متعجب شد. آخرین در حیاط هائی بودم - اینها در خیابان "میلر" واقع اند - که حداقل نیم پا یائین تراز سطح خیابان قرار داشته و حداقل یک راه آید هم برای خروج آبی که بهنگام باران در آنها جمع میشود، نداشتند.

در زمانهای بعد نوع معماری دیگری در پیش گرفته شد، که فعلاً عمومیت دارد. اکنون دیگر آلونکهای کارگری نه تک تک، بلکه دوچین و دوچین و طبقه طبقه ساخته میشوند. یک کار فرما در آن واحد یک یا چند خیابان را در آن واحد میسازد. نوع ساختمان ها بدینگونه است - بنقشه زیر نگاه کنید - یک جانب را آلونک های درجه یک تشکیل میدهند، خوشای حالشان چون دارای یک در عقبی و یک حیاط کوچک اند، اینها بهترین کرایه میپردازند. در پشت دیوارهای حیاط این آلونک های کوچک باریک - پس کوچه - وجود دارد که از هر دو طرف صدود می باشد و راه باریک بیاد الان هائی بآن عمود میشود. آلونک هائی که باین کوچه باز میشوند، کمترین اجاره را پرداخته و اصولاً بیشتر مورد اغراض واقع میشوند. دیواره پشتی آنها با ردیف سومی از آلونک ها مشترک است، و از آنطرف رویه خیابان باز شده و کمتر از اولی ها زنی بیشتر از سومی ها کرایه میپردازند. پس ترتیب خیابانها تقریباً بگونه زیر است:



از راه این نوع ساختمان تهویه هوای نسبتاً خوبی برای ردیف اول آلونک تضمین شده و تهویه هوای ردیف سوم، برخلاف نوع ساختمان قبلی حداقل بدتر نیست، ولی در عرض تهویه ها در ردیف وسطی بهمان بدی خانه های حیاط پس کوچه های بی باشد بعضی در همان وضع کثیف و کزیه المنظره کار فرمایان این معماری را ترجیح میدهند، چرا که هم فضای کمتری میخواهد و هم با آنها امکان میدهد. و با دریافت کرایه بیشتر از آلونک های ردیف اول و سوم، کارگرانی را کمزورتری دریافت می کنند و بیشتر استعمار کنند.

این سه نوع آلونک سازی را در تمام منجسترد، حتی در تمام "لانکاشایر" و "یورکشایر" میتوان دید. هر چند اغلب مخلوط با انواع دیگر، ولی با اندازه کافی بارز، تا بتوان بر بعضی آنها قدمت تک محلات شهر را تخمین زد. سومین سیستم همان سیستم پس کوچه ها است که در محله بزرگ کارگری شرق "سن جورج رود"، در "سوی" الدهام رود" (۱) و خیابان "گرنیستونکات" (۲) غالب است و در سایر محلات کارگری منجسترد و حومه هم اغلب با پیش

* با وجود این یک لیبرال دانی انگلیسی مدعی است - در گزارشی که سیون اشتعال کودکان (۳) - که ایسین خانه ها شاهکار هنر شهر سازی هستند، زیرا که همانند میدان های عمومی ولی کوچکتر، تهویه و جریان هوا را تسهیل می کنند! البته اگر هر حیاط در اینجا راهروی عرضی و بدون طاق روبروی هم میداشت، که هوا بتواند از آنها عبور کند. ولی آنها هرگز در راهرو ند آرند و بندرت وسیله یک راهروی بدون طاق و تقریباً همه از طریق بالان بخارج راه پیدا

کش کارخانه هاتیره سنگین شده است. تعداد بیشماری زن و بچه زنده پوشر در اینجا پیرسه میزند، درست همانند خوکههای کثیفی که در اینجا روی تل خاکسترها و درون گداب هالفت میزند. کوتاه سخن، تمام بیخوله چنان نمایی کوبه و پس زنده ای دارد، که بدترین حیاط های کنار "ایرک" نداشتند. این جتسی که در این آلونک های ویران و پشت پنجره های شکسته و یکت پارچه های روضی درز گرفته شده، درهای ترک برداشته و دیوارهای رمبیده و بیاحتی در زیر زمینهای نمناک و تاریک، در بین این کثافت و تعفن بی نهایت و در این محوطه بعمد سدود شده، سکونت دارد. این جنس برآستی باید در تحناتی ترین پله بشریت ایستاده باشد. این برداشت و استنتاجی است که صرفا نمای خارجی این محله تحمیل می کند، ولی چه میشود گفت آنگاه که آدم میشوند، در هر یک از این آلونک ها، که حداکثر دوطاق، یک پستوی زیر سقف و شاید هم یک زیر زمین دارند، بطور متوسط ۲۰ نفر ساکن اند میشوند که در تمام محله برای هر ۱۲۰ نفر یک مستراح - که طبیعتا با کثرت آنها راه نیست - موجود است، میشوند که با وجود تمام موانع پزشکی با وجود هیچانی که بهنگام شیوع وبا پلیس بهداشت نسبت به وضع "ایرلند کوچیک" - یافت، با وجود این اوضاع در سال میلادی ۱۸۴۱، نظیر همان اوضاع سال ۱۸۳۱ است؟ دکتر "کی" تذکر میدهد، که در این محله نه تنها زیر زمین ها بلکه طبقه همکف همه خانه ها نمناک است، و نیز اینکه چندی پیش تعدادی از زیر زمینها با خاک پر شدند، ولی باز بتدریج خاک آنها بیرون ریخته شده و اکنون ایرلندی هایی در آنها ساکن اند، و باز اینکه در یکی از این زیر زمین ها، از آنجا که کف آن پائین تر از سطح رودخانه است، آب بطور مداوم از یک سوراخ که با گل سدود شده، بیرون میریزد، بطوریکه ساکن آن - یک دست باف - هر روز صبح مجبور به بیرون ریختن آب بخوابان و خشک کردن زیر زمینش بود!

اندکی پائین تر درست غری "مدلوك" "هالم" قرار دارد، که در واقع فقط یک محله کارگری بزرگ است، و اوضاع آن تماما با محله "انگوتر" مطابقت میکند. قسمتهایی که متراکم تر ساخته شده اند، اکثرا بد و نزدیک به خرابی اند، و قسمت هایی که جمعیت کمتری دارند و تازه سازند، جریان هوای بهتری دارند ولی اغلب در گسل ولای فرورفته اند. نژادی آلونک ها و نوع ساختمان پیر کویچه ها و ساکنین زیر زمینی نیز همانگونه است.

در آنسوی "مدلوك" در منجستر اصلی همین محله کارگری بزرگ قرار دارد، که در دوسوی "دنیر گیت" - (۱) ناحله تجاری امتداد داشته و در بعضی جاها از بخش قدیمی شهر دست کمی ندارد. مشخصا در جوار محله تجاری بین خیابانهای "بریج" (۲) و "کوی" (۳)، "برنسیس" (۴) و "پتر" (۵) تراکم خانه ها گاه بدتر از تنگترین حیاط های بخش قدیمی شهر می باشد. در اینجا آدم با کویچه های باریک و درازی روبرو میشود، که بین آنها حیاط ها و دلانهای چند گوشه تنگی واقع اند. راه های ورودی و خروجی اینها بقدری نامنظم ساخته شده اند، که اگر آدم هر دو الان و هر حیاط را دقیقانه نامند، در این سرریگ سرگردان شده و با سراز جایی دیگری دریا آورد. بنا بگفته دکتر "کی" در این محله تنگ و خراب و کثیف منحصرا ترین طبقه منجستر، که کارشان دزدی و روسی گوی است، ساکن اند، و از قرار معلوم او در این باره هنوز هم حقی است. هنگامیکه پلیس بهداشت در سال ۱۸۳۱ از این محله هم باز دید کرد، آنرا در همان وضع کثیف "ایرک" یا "ایرلند کوچیک" یافت، (و اینرا که حالا هم وضع بهتر نشده است، و من میتوانم شهادت دهم)، و نیز دید که مثلا در خیابان "پارلمان" برای - سیصد و هشتاد نفر ساکنین، و در "پاناز" پارلمان "برای سی خانه مطور از آدم، تنها یک مستراح وجود داشته، اگر از "ایرول" گذشته و به "سالفورد" برویم، در شبه جزیره ای که رودخانه بوجود آورده با شهری روبرو خواهیم شد، که هشتاد هزار سکنه داشته و در واقع فقط یک محله کارگری بزرگ است و تنها یک خیابان عرضی از آن میگردد، "سالفورد" قبلها اهمیت بیشتری از منجستر داشته و مرکز اصلی تمام ناحیه بود، و اسم "سالفورد" هاندرد" (۶) از همان زمان ها رویش مانده است. از همپوری هم ما در اینجا، روبروی کلیسای قدیمی منجستر،

بامحله ای قدیمی و نتیجتا ناسالم، کثیف و خراب روبرو میشویم، که در همان وضع بدی است، که بخش قدیمی شهر در آنسوی "ایرول". کمی پائین تر در کنار رودخانه محله جدیدی هست که البته آنهم عمرش از چهل سال گذشته و از اینرو پانده کافیه خراب است. تمام سالفورد بصورت حیاط های یا کویچه های باریک ساخته شده است. این کویچه بقدری تنگ اند، که من بیاد تنگترین کویچه هایی که تا بحال دیده بودم، منظورم کویچه های تنگ "جنوا" (۱) است، افنادم. در این رابطه نوع معماری "سالفورد" بطور متوسط بدتر از منجستر است. همین در مورد تمیزی نیز صدق میکند. و اگر پلیس در منجستر حداقل گاه بگاه - هر شش یا ده سال یکبار - سری بحالات کارگری میرد و در بدترین ساکن رابسته و مویبانی برای جارو کردن کثیفترین نقاط این طویل "اویاس" (۲) فراهم میکرد، "سالفورد" بنظر میآید که هیچ کاری نکرده است. کویچه های تنگ و حیاط های خیابان "چیپل" (۳)، "گین گیت" (۴) "گریول لین" (۵) بیقین از زمان ساخته شدنشان تا بحال تمیز نشده اند. اکنون راه آهن از فرانک پل بلند از اینجا و میگذرد و موجب از بین رفتن برخی از کثیف ترین نقاط شده است، ولی چه سود؟ اگر آدم در قطار از روی این پل بگذرد، باز از همان بالا فقر و کثافت کافی خواهد دید. و اگر بخود زحمت گذار از این کویچه ها را بدهد و از درها و پنجره های باز نگاهی بنزیر زمینها، خانه ها بیاندازد. در آنصورت قطعا مجاب خواهد شد، که کارگران "سالفورد" در مساکنی زندگی میکنند، که تعزیری و آسایش در آنها غیر ممکن است. با نظیر همین مادر نقاط در افنادم تر سالفورد، در "لسلینگتون" (۶)، در جوار "رجنت رود" (۷) و در پشت راه آهن "بولتون" مواجه میشویم. مساکن کارگری بین "الد فیال رود" (۸) و "گریول لین" (۹)، انبوه حیاط ها کویچه ها که در دوسوی خیابان "هوپ" (۱۰) در بدترین وضع قرار دارند، از لحاظ کثافت و تراکم ساکنین با بخش قدیمی منجستر رقابت میکنند. اینجاست بیبردی را که ظاهرا شصت سال داشت دیدم، که در یک طویل ساکن بود. ولی در این چهار دیواری بی پنجره، که نه چوب فرش و نه سنگ فرش شده بود، و دو کشتی تعبیه کسره، و تختخوابی جاداد، و در آن زندگی میکرد، و با وجودی که باران از سقف خراب چکه میکرد، این مرد ضعیفتر و بیترت از آن بوده که بطور منظم کار کند و خود را از راه حمل مدفوعات و غیره بایک گاری دستی سیر میگرد، کودکان مدفوعات در جوار طویل او قرار داشت.

اینها محلات کارگری مختلف منجستر هستند، آنکونه که من امکان مشاهده آنها را در طی بیست ماه داشتم. حال اگر بخواهیم نتایج سیاحت خود را در این مناطق جمع بندی کنیم، باید بگوئیم که سیصد و پنجاه هزار کارگر منجستر و حومه های آن تقریبا همه در آلونک های بد، نمناک و کثیف سکونت دارند، و خیابانهای آنها اغلب در بدترین و ناپاک ترین وضع قرار داشته و بدون رعایت تهریه هوا و صرفا بر مبنای رعایت سودی که نصیب سازندگان آن میشود، درست شده اند. بیک سخن، در مساکن کارگری منجستر تعزیری، آسایش و در نتیجه اثر گیری به خانمکن نیست، در این مساکن تنها نژادی که نا انسان، منحصرا گشته از لحاظ فکری و اخلاقی بودنش بیکری منزل داده شده و از لحاظ بدنی نیز ناسالم است، میتوانست احساس آسایش کرده و به خانه اثر گیرد. و من تنها کسی نیستم که اینرا میگویم. ما دیدیم که دکتر "کی" هم عینا همین توصیف را بدست میدهد. برای محکم کساری سخنان یک لیبرال، یک انوریت معتبر و محترم کارخانه داران، و دشمن متعصب هر جنبش مستقل کارگری، سخنان

1- Genua شهری در ایتالیا 2- Augias، پادشاه افسانه ای الیر. طویل ای با ۳۰۰ گاو داشت. طویل اویاس. کنایه از کثافت بیتر از حد است.

- 3-Chapel str
- 4 - Greengate
- 5 - Gravel Lane
- 6 - Lslington
- 7 - Regent Road
- 8- Uldfield
- 9 - Cross Lane
- 10- Hope str

آقای "سنیور" را نیز نقل میکنم : *

زمانیکه من از میان ساکن کارگران کارخانه در شهر ایرلندی "انگوتس" و "ایرلند کوچک" میگذشتم ، تنها از این امر در حیرت بودم ، که چگونه ممکن است در این ساکن نا اندازه ای سالم ماند . این شهرها - و اینها از نقطه نظر گستردگی و شمار جمعیت شهرند - بر اساس عدم رعایت کامل هر چیزی ، با استثنای مورد مستقیم سازندگان سود اگر آنها ، ایجاد شده اند . یک توفال کوب و یک بناشريك میشوند تا مقداری زمین ساختمانی "بخسروشند" (یعنی برای مدت چندسال اجاره کنند) " و اینها را با اصطلاح خانه فرزند کنند . در یکجا من خیابانی دیدم ، که بطور مرامری در کنار یک گودی کشیده شده بود تا بدون صرف مخارجی برای کندن زیر زمینها عمیقی بدست آیند - زیر زمینهایی نه برای اسباب و اثاثیه و بعنوان انبار ، بلکه بعنوان سکن انسانها . حتی یکی از خانه های این خیابان از چنگال و سانگ ریخت خیابانهای این شهرک ها عموما سنگفرش نشده اند و در میانشان گندابی یا کپه زباله ای یافت میشود . خانه های پست بهم و دیوارهای پور ساخته شده و فاقد امکان تهویه یا خشک شدن هستند ، و چه بسا خانواده ها که باید بگوشه زیرزمینی یا پستیوی زیرسقفی پهنده کنند *

من در بالا بفعالیت غیر عادی پلیس بهداشت بهنگام تیوی ویا در منجسترا اشاره کردم . زمانیکه این بیماری سری نزدیک میشد ، بورژوازی این شهر را اجتناب فرار گرفت ، ناگاه بیاد این ساکن ناسالم فقر افتادند ، با علم اینکه هر یک از این محله های پست مرکزی برای این بیماری خواهد بود و از آنها پراکنجی خود را در تمام حسابات و مساکن طبقه متلک توسعه خواهد داد ، لرزه بر اندامان افتاد . بلافاصله کمیسیون بهداشتی تشکیل شده ، تا این محلات را بررسی کرده و وضع آنها را دقیقاً با نجهن شهر گزارش کند . دکتر "کی" که خود عضو کمیسیون بوده و تمام بخشهای پلیسی را ، با استثنای بخش یازدهم ، شخصا واری کرده بود ، برخی قسمتهای گزارش کمیسیون را باز گویی کند . در کل ۶۹۵۶ خانه - البته تنها در منجسترا اصلی بدون در نظر گرفتن "سالفورد" سایر شهرکهای حومه - واری شدند . ۲۵۶۵ خانه بشدت احتیاج به کج کاری داخلی داشتند ، در قبال تعمیرات ضروری ۶۶۰ خانه سامحه شده بود . ۹۳۹ خانه فاقد فاضل آب ضروری بودند ، ۱۴۳۵ خانه نمناک بوده و ۴۵۲ خانه تهویه بدی داشتند ، ۲۲۲۱ خانه فاقد مستراح بودند . از ۶۸۷ خیابان سنگفرش نشده و ۵۳ خیابان مساس سنگفرش شده بودند ، ۱۱۲ خیابان از تهویه بدی برخوردار نبودند ، در ۳۵۲ خیابان گودال های گنداب ، و تل زباله و کثافت و نظایرشان بچشم میخوردند . طبیعتاً تعمیر کردن چنین طویلله آویزایی قبل از فرارسیدن و با غیر ممکن بود . از اینرو به تعمیر کردن برخی از کثیف ترین گوشه ها پهنده شد و باقی همچنان که بود ماند . بدیهی است که در برخی نقاط تمیز شده ، همانطور که ایرلند کوچک ثابتی کند ، بعد از چند ماهی همان کثافت و چرکی قدیم دوباره برقرار بود . و در مورد وضع درونی این ساکن همان کمیسیون نظیر آنچه را ، که ما در مورد لندن ، " اوینبورگ " و دیگر شهرها شنیده بودیم ، گزارش می دهد :

" اغلب یک خانواده ایرلندی در یک تختخواب تلنبار شده است . اغلب تلی از گاه و روپوش هایی که از کیسه های کیسه در سبده اند ، آنها را بصورت کیه غیر قابل تمیزی در میآورد ، که همشان در آن بعلت کمبود ، بلاهت و در ماندگی بیت اندازه تعمیر شده اند . بازمان در اغلب موارد در یک خانه دوطبقی با دیخانواده روبرو شدند ، که در یک اطاق آن همگی میخوابیدند و اطاق دیگر آشپزخانه و غذاخوریشان بود . و اغلب بیشتر از یک خانواده در یک زیرزمین تلک پستیوی سناک سکونت داشته و در هوای طاعون زای آن دوازده تا شانزده نفر تلنبار شده بودند .

* Nassau Senior, "Letters on the Factory Act to the Rt. Hon the President of the Board of Trade" (chos. Foulett Thomson Esqr) London 1837 pp. 24.

[نامه هایی در مورد قوانین کارخانه بر علیه بسیار محترم اداره تجارت]

علاوه بر این و دیگر منشا های بیماری در آنها حوک هم نگاهداری شده و چیزهای تهوع آور بر نفرت انگیز دیگری هم در آنها یافت میشوند . *

مالازم است اضافه کنیم ، که بسیاری از خانواده ها ، که خود تنها یک اطاق دارند ، در قبال اجر برای خواب و غذا میمانند ، و این میمانان که از هر دو جنس میتوانند باشند ، حتی ، آنهم نه بندرت ، بان و شوهر در یک تختخواب میخوابند . مثلاً یا این مرد ، که مردی بازنش و خواهر زن بالغش در یک تختخواب میخوابد ، در منجستراش بارها بیشتر دیده شده است .

خوابگاه های عمومی نیز در اینجا فراوانند . دکتر "کی" تعداد آنها را در منجسترا اصلی برای سال ۱۸۳۱ - ۲۱۷ فقره زکری کند ، و از آن پس تعداد آنها باید برانب زیاد تر باشد . اینجا بطور متوسط بین بیست تا سی نفر میخوابند ، یعنی در کل هر شب بین پنج تا هفت هزار نفر را جای میدهند . کیفیت خانه ها و مشربیهایشان نظیر دیگر شهرهاست . پنج تا هفت تنک بدون تخت در هر اطاق پهن است و روی آنها جاشی که ممکن است آدم ریخته میشود ، آنهم در هر سر هم . اینرا که چه فضای جسمانی و اخلاقی در این برزخهای گناه حاکم است ، به گمانم در تولا زم بتوضیح نیست . هر یک از این خانه ها سرچشمه جنایات و صحنه اعمالی است ، که انسانیت را میخوراند و شاید که بدون این تمرکز اجباری گناه ، هیچگاه مرحله اجرا در نمی آمدند . تعداد کسانی رانه در صائش زیر زمینی زندگی میکنند " گاسگی" * در منجسترا اصلی ۲۰۰۰ نفر قید میکند . نشریه ویگلی در سیباج " بر اساس گزارش های رسمی ، تعداد آنها را ۱۲ درصد طبقه کارگر منجسترا اعلام میکند ، که بایستی صحیح باشد - اگر تعداد کارگران ۱۷۵ نفر فرض شود ، ۱۲ درصد آن مساوی ۲۱۰۰ نفر خواهد بود . تعداد ساکنان زیر زمینی در شهرکهای حومه نیز حداقل همینقدر است . بدینسان تعداد کسانی که در منجسترا معنی گسترده آن ، در زیر زمین مساکن اند ، ۴ تا ۵ هزار نفر بیشتر .

این در مورد ساکن کارگران در شهرهای بزرگ ، بیگونگی ارضای نیازها داشتن يك ماوا ، ملاکی برای چگونگی ارضای نیازهای دیگر بدست خواهد داد . اینرا که در این بینوله های کثیف تمهات جمعیت زنده پوز و نیم گرسنه میتواند اقامت داشته باشد ، فورا میتوان استنتاج کرد ، و همینطور هم هست . آبامها و اکثریت عظیم کاری گران وضع بدی دارند . همانا پارچه هایی که برای تهیه لباس نگار میروند نامناسب است - کتان ویشم در لباسها هردو جنس تقریباً یافت نمیشود ، بجای آنها را ینبه گرفته است . پیراهن ها از جیب سیدیا رنگی و دامن زنها

* دکتر "کی" همانجا صفحه ۳۴

* P. Gaskell, the Manufacturing population of England, its Moral, Social, and physical Conditions, and the changes which have arisen from the use of steam Machinery, with a Examination of infant labour " Fiat - Justitia " 1833.

[جمعیت کارگر کارخانه انگلستان ، وضع اخلاقی ، اجتماعی و بدنی آن و تغییرات ناشی از کار است ماشین های بخار همراه نایک بررسی از کارگران . بنگار که عدالت برقرار باشد .]

این کتاب با ورمعه وضع کارگران " لانکاشایر " را توصیف می کند . هرآنکه نیرال است ، ولی در زمانی گاه و میوقت ، تعداد از خوشبختی " کارگران عموماً جزو رسومات لیبرالیستی نبود ، همین علت هنوز فاقد پیشد آوری بوده و مجاز بود چشم دیدن خرابیهای وضع و شخصاسیستم کارخانه ای را داشته باشد . ولی در عرض او قبل از کمیسیون تحقیق کارخانه ها نوشت و از صنایع مشکوک ادعاهائی میآورد که بعد ها در گزارش کمیسیون بی شد بد این دلیل است اثر با وجودیکه در مجموع خوب است ، و نیز دلیل اینکه ، نظیر دکتر "کی" ضربه کارگر بطور انحصار با آبیه کارگر کارخانه تصور اخیر عوصی میگیرد ، باید که در جزئیات محتاطانه مورد استفاده قرار میگیرد تاریخ تکامل بیولناریا ، که در مه آورد شد ، عمدتاً از این اثر گرفته شده است .

ازجیت گدا راست - زیر پیراهن پشمین نیزروی طناب های رخت بندرت دیده میشود - مرد ها اکثر شلووار فاستونی یا پگریارچه های ضخیم پنبه ای و نیم تنیائی از همان جنس دارند - فاستونی حتی بلباس کارگر معروف شده است - کت فاستونی ، کارگران را اینطور مینامند و آنها هم خود را چنین مینامند - برخلاف اربابان ماهوت پوش و کسه این هم بمشابهه طیفه متوسط بکار برده میشود ، زمانیکه " فیر کاس او کاتر " (۱) رهبر چارتیست ها بهنگام شورش ۱۸۴۲ (۲) بنجستر آمد ، در یک کت ، شلووار فاستونی ظاهر شده و با کف زدن های شورانگیز کارگران روبرو گشت - کلاه در انگلستان ، از جمله برای کارگران ، در شمار لباس عادی قرار دارد ، انواع و اقسام کلاه ها ، گرد ، مخروطی یا استوانه ای شکل ، یالبه پشم ، لیماریک یا بدون لبه - فقط جوانان در شهرهای صنعتی کپی بسر میگردانند - و هر کس کلاهی ندارد ، عرقچین چهار گوش از کافذ برای خود تالی کند - تمام لباس کارگران - حتی اگر فرض بر خوب بودن کیفیت آنها گذاشته شود - با آب و هوا چندان مطابقت نمی کند - هوای نمانک انگلستان ، که بیش از هر هوای دیگری موجب سرما خوردگی میشود ، تقریباً تمام طبقه متوسط را وایدارد ، که پوست بدن خود را با فلانل بیوشانند - دستمال کردن فلانل ، کت فلانل ، شکپند و فتق بند فلانل عموماً صرف میشوند - طبقه کارگر تنها چنین در اندیشی نمیتواند بکند ، بلکه هیچگاه قادر نیست از یک تاریخ پشمین در لباس خود استفاده کند - و لباس های نخی با وجودی که ضخیم تر ، شقتر و سنگین تر از پارچه های پشمین هستند ، در مقابل سرما و رطوبت کمتر از این دومی مقاومت می کنند ، و بعلافت جنس و ضخامتشان مدت بیشتری مرطوب میمانند ، و اصولاً فاقد نکات پارچه پشمین هستند - و اگر کارگر قادر به اشیاع یک کت پشمین برای روزهای یکشنبه اش باشد ، در این صورت باید یابیکی از این " مغازه های ارزان " برود ، و در آنجا جنس خراب با اصطلاح معروف کثافت شیطان (۳) گیرش خواهد آمد ، " صرفاً " برای فروختن و نه برای پوشیدن " درست شده است و بعد از چهارده روز یا پاره شده و یا نخ نماییست ، و یاب اینکه باید از یک کپنه فروشی یک کت کار کرده قدیمی بخرد ، که دوران خدمت گذشته و فقط چند هفته ای بدرد او خواهد خورد - ضرورت گاه بگاه گرو گذاشتن تکه لباسهای خوب باین وضع بد لباس های آنها اضافه میشود - لباسهای تعداد بسیار بسیار زیادی ، بویژه آنهایی که خون ایرلندی دارند ، برآستی ژنده است ، بطوریکه اغلب دیگرهوله پذیر نیستند و یا از فرط وصال رنگ اصلیشان غیر قابل تعمیر است - و انگلیسی ها و انگو - ایرلندیها باز وصال می کنند و در این هنر بسیار پیشرفته اند - پشم یا گونی بر روی فاستونی یا بالکتر - برای آنها فرقی ندارد - ولی ایرلندیهای ناب مهاجر تقریباً هیچگاه وصال نمی کنند ، مگر اینکه در غیر این صورت لباس در تکه شود - معمولاً تکه پاره های پیراهن از یارگی های کت یا شلووار بیرون میزند - آنها همانطور که " توماس کارلامیل " میگوید :

" کت و شلواری از تکه پاره ها دارند ، که پوشیدن و در آوردن یکی از مشکل ترین کارها است و فقط در روزهای جشن یاد مواقع بخصوص پوشیده میشود . "

ایرلندیها پای برهنه راه رفتن را ، که قبلاً در انگلستان ناشناخته بود ، با خود باینطرف آورده اند - حالا در شهرهای صنعتی افراد زیادی شخصاً کودکان و زنان را میتوان دید ، که پایرهنه باینسوی و آنسوی میروند ، و این بند ریج در بین انگلیسی های فقیر نیز مرسوم میشود .

* - Thomas Carlyle , " Chartism " London 1840 , P . 28
 در مورد " نومام کارلایل " رجوع کنید به دیل

۱ - Feargus B. Connor - کوشش کارگران انگلیسی در اوت ۱۸۴۲ برای انجام اغتصاب عمومی در تعدادی از مناطق صنعتی (لانکاشایر ، یورکشایر و غیره) devil's dust : پارچه ای از باقیمانده پشم های خراب و با ماشینی که این باقیمانده ها را می بافت - بنام devil (شیطان) - تهیه میشود .

در مورد تغذیه نیز همان صدق میکند ، که در مورد لباس - کارگران آنجیزی را بدست میآورند ، که برای طبقه متناك بیشتر از حد خراب است - در شهرهای بزرگ انگلستان از همه چیز بهترین را میتوان داشت ، ولی خرج آن گسران است - کارگر که باید حساب چند شاھی خود را هم داشته باشد ، قادر به پرداخت چنین پولی نیست - مضافاً اینکه او مزد خود را اکثر عصر شنبه دریافت می کند - اخیراً مزد جمعه ها هم پرداخت میشود ، ولی هنوز کو تالین ترتیب خوب تعمیم یابد - و بدین ترتیب او عصر شنبه تازه ساعت چهار ، پنج یا هفت بازار میآید ، که بهترین اجناس آنرا قبل از ظهر طبقه متوسط برای خود دستچین کرده است - صبحها بازار معلولان بهترین اجناس است ، ولی وقتی که کارگران میآیند از آنها خبری نیست ، و تازه اگر آنها هم بیوند باز کارگران با احتمال زیاد قادر بخردن آنها نبودند سبب زمینگی که کارگر میخورد اغلب خراب است ، سبزی کپنه ، پنیر مانده و از جنس بد ، چربی خوک ترشیده ، گوشت بی چربی ، کپنه و سفات حیواناتی که یا مریض یا مرده بودند و اغلب در حال فاسد شدن است - اکثر فروشندگان دست فروشان خرده پائی هستند ، که از اجناس خراب را از اینجا و آنجا می خرند ، و بعلافت همین خرابی هم قادر به فروش ارزان آنها هستند - فقیرترین کارگران باید هنرنمایی دیگری بکنند تا پول ناچیزشان کفاف خرید حتی بدترین اجناس را بدهد - تمام مغازه ها باید در ساعت دوازده شنبه شب تعطیل کنند - و از اینروی بین ساعت ده و دوازده اجناسی که تا صبح روز دوشنبه فاسد میگردند ، بقیمت حراج میشوند ، ولی نه دهم آنچه که تا ساعت ده شب بفروش نرفته ، صبح روزیکشنبه دیگر قابل خوردن نیست و درست همین اجناس در سفره یکشنبه فقیرترین طبقه فرار میگیرد - گوشتی که کارگران بدست میآورند اغلب خوردنی نیست ، ولی از آنجا که آنرا خریده اند باید آنرا بخورند - در ۶ ژانویه (اگر اشتباه نکنم) ۱۸۴۴ در منچستر در گاه بازار دایمسر بود و در آن یازده گوشت فروش بجرم فروختن گوشت فاسد جریمه شدند - هر یک از آنها گامیا خوبی کامل ، یا چند گوسفند و یا ۵۰ تا ۶۰ پوند گوشت داشتند ، که بهنگام صادره فاسد شده بود - تمام این داستان ، همراه با اسم و میزان جریمه نقدی همانوقت در " منچستر گاردین " (۱) آورده شده بود - همان نشریه در طی شش هفته اول ژوئیه تا ۱۴ اوت از سه مورد مشابه دیگر خبر میدهد - بر سببی شماره ۳ ژوئیه در " هیوود " (۲) خرگی بوزن ۲۰۰ پوند ، که مرده و فاسد شده بود - در یک قصاصی تکه تکه شده و بمعرض فروش گذاشته شده بود ، صادره گشت - بنا بر خبر شماره ۳ ژوئیه در " ویچمن " دو قصاص ، که یکی از آنها قبلاً مرکب این جرم شده بود ، بعلافت عرضه گوشت فاسد به ۲ و ۴ پوند استرلینگ جریمه نقدی محکوم شدند - و بنا به شماره ۱۰ اوت در " بولتون " از یک دکاندار ۲۶ ران خوک فاسد صادره و در ملاء عام سوزانده شد ، و دکاندار مربوطه به ۲۰ شلینگ جریمه نقدی محکوم گشت - ولی اینها بیچوجه کلیه موارد نیستند ، و حتی حد متوسطی هم برای شش هفته نمی باشند تا بر اساس آنها بتوان میانگین سالیانه را محاسبه کرد - گاه پیش می آید ، که هر شماره " گاردین " - که در هفته دوباره منتشر میشود - یک چنین موردی را از منچستر یا حومه آن خبر میدهد - اگر در نظر گرفته شود ، که چه موارد زیادی در بازار های گسترده ای ، که در طول خیابانهای اصلی بر قرارند ، بعلافت نظارت ناچیز از چشم بازرسان بدور میمانند - در غیر این صورت چگونه میتوان این گستاخی عرضه یک حیوان درست را برای فروش توضیح داد ؟ - و اگر در نظر گرفته شود ، که حرامیم کم غیر قابل فهم فوق الذکر چه وسوسه ای را موجب میشوند ، و اگر در نظر گرفته شود ، که یک تکه گوشت دیگر در چه حالی باشد ، که بازرسان آنرا بکلی فاسد دانسته و صادره کنند ، در این صورت تصور این غیر ممکن است ، که کارگران بطور متوسط گوشت سالم و مقوی بدست آورند - ولی کارگران بطرق دیگر نیز دچار شیادی حصر پول طبقه متوسط میشوند - دکانداران و کارخانه داران با بی مسئولیتی و عدم رعایت نام و تمام سلامت دیگران در مواد غذایی تغلب میکنند - در بالا گذاشتیم که " منچستر گاردین " سخن بگوید ، اکنون یک نشریه دیگر طبقه متوسط کوثر دهیم - من دست

۱ - The Manchester Guardian ایند ارکان هواداران تجارت آزاد بود ، بعد ارکان حزب لیبرال که از سال ۱۸۲۱ آغاز با انتشار کرد .

دارم که مخالفان را بشمارم بگیرم - گوته بهمیم به - لیورپول مرکوری (۱) :

"کره نیک زده بعنوان کره تازه بفروش میرسد . باینترتیب که روی قرصهای آن مقداری کره تازه کشیده میشود ، بیابینطریق که یک پوند کره تازه برای چشیدن دریا قرار داده میشود ، وبعد از این امتحان پوند های نیک زده فروخته میشوند ، ویا از اینراه که نیک کره شسته شده و بعنوان تازه فروخته میشود . شکر یا آرد بربنج یا چیزهای ارزان دیگری مخلوط شده و بقیمت خالص بفروش میرسد . نه مانده های صابون پزیهها نیز با موارد دیگر مخلوط شده و بعنوان شکر فروخته میشود . "دیسموروم" (۲) یا چیزهای ارزان دیگر با قهوه خرد شده قاطی میشود . آری آنرا حتی با قهوه خرد شده هم قاطی میکنند . باینصورت که معجون را بشکل دانه قهوه دریا آورند . کاکائو اکثر ابا خاک نرم و قهوه ای رنگ ، که با چربی کوسفند مالیده شده تا بهنریا کاکائوی اصلی مخلوط گردد ، قاطی میشود . یا چاشنی صرف شده را خشک کرده ، برای رنگ گرفتن روی سینی های مسین داغ سرخ میکنند و بعد بجای چای تازه سی - فروشند . یا اینکه برگ گوجه چینی یا آسفال دیگری قاطی آن می کنند . در فلکل با گرد پوسته وغیره تغلب میکنند . شراب "پورت" را حتی صنوعا میازند (از الکل و مواد رنگی) . همه میدانند که تنهادر انگلستان همانقدر از این می نوشند که در پرتغال عمل می آید . و توتون با انواع مواد تنوع آور و باشکال مختلف ، مخلوط میشود . (من میتوانم اضافه کنم ، که بعلمت تغلب در توتون ، تعداد زیادی از تجارتون منجستون تابستان پیش علنا اعلام کردند ، که بدون تغلب کاروبارشان پیش نمی رود ، و هر سیگار برگی که کمتر از ۳ پنس بهارزد ، ناما از توتون درست نشده است .) با طبع بشیادی در مواد غذایی ، که بنده ها مورد دیگر آنرا - از جمله وقاحت قاطی کردن گسج و گل سفید در آرد - میتوانم بر شمارم ، پسندیده نیستند . در کلیه اجناس تغلب میشود . فلافل ، کنسرف و غیره کش داده میشوند . تا بزرگتر جلوه کنند و بعد از اولین شستشو آب میروند . پارچه کم عرض ، بعنوان پارچه ای که یک نیم پاسسه "سول" عرض دارد ، فروخته میشود . لصاب ظروف چینی بدلی بقدری نازک است ، که گویا لصاب ندارند و فوراً ترک بر میدارد ، و صدها وقاحت دیگر ، درست همانطور که پیش ماهم رسم است ، (۳) ولی کسانی که باید عموماً عواقب بد این شیادی هارا تحمل بکنند ، کارگرانند . ثروتمند فریب نمیخورد ، زیرا که قادر به پرداخت قیمت های گران مغازه های بزرگ هست که به شهرت خوب خود علاقمند اند و اگر جنس تغلیبی بفروشند بیشتر از همه بخود ضرر می زنند . ثروتمند باغذای خوب ناز برورده شده و ذائقه حساستر زود متوجه تغلب میشود . ولی بینوا کارگر ، که چند شاعی برای پیش پول زیادی است ، و تازه باید برای پول کم جنس زیاد هم کیر بیاورد . وی نباید به کیفیت جنس توجه کند و نمیتواند بکند ، زیرا هیچگاه فرصت در دسترس خود را نیافته است . همه اجناس تغلیبی و حتی اکثر مسوم کسیر اوی افتد . او باید پیش دکاندار کوچک برود و شاید حتی مجبور به خرید نسیم باشد . و این دکانداران کوچک ، که بعلمت سرمایه ناچیز و مخارج زیادشان ، در ضرورت فروش کیفیت مساوی قادر به فروش اجناس بقیمت مغازه های تخصصی نیستند ، مجبورند بعلمت بهای فروش ارزانی که از آنها انتظار میروند و نیز بعلمت رقابت ، دانسته یا ندانسته جنس تغلیبی کیر بیاورند . گذشته از این ، یک صاحب مغازه تخصصی ، که در مغازه اش سرمایه گذاری زیادی کرده ، در صورت کشف یک تغلب اعتبارش را از دست داده و نتیجتاً ورشکست میشود . ولی اثبات فریبکاری بیک دکاندار کوچک ، که اجناس یک خیابان را تا همین می کند چیست ؟ اگر در "انکوستر" دیگر باو اعتماد نکنند ، به "چارلتن" یا "هالم" میروند . جایی که کسی نیشناسدش و باز فریبکاری می کند . محازات قانونی هم که فقط برای مواردی معدودی از تغلب ها پیش بینی شده است ، مگر اینکه کسی دست بتغلب در نوار چسب مالیاتی بزند .

کارگران انگلیسی نه فقط در رابطه با کیفیت جنس ، بلکه در رابطه با قیمت آن نیز فریب داده میشود . دکانداران کوچک اکثر اندازها و وزنه های تغلیبی دارند ، و تعداد بسز از حد تصوری از این موارد را میتوان روزانه در گزارش های

گیاهی است که از ریشه تلخ آن قهوه مصنوعی میسازند .
 1-Liverpool Mercury 2-Cichorium
 3- Tout Comme chez nous

پایس خوانند . باشد که برخی از منجستون گاردین نشان دهند که اینگونه دغلکاری چقدر در نواحی صنعتی معمولی است . این هافقط مدت زمان کوتاهی را در بر میگیرند ، ولی حتی برای این مدت هم کلیه شماره های نشریه در اختیار مسن نیست :

گاردین ۱۶ ژوئن ۱۸۴۴ جلسه "روچدیل" - دکاندار بعلمت سبکی وزنه ها به پنج تا ده شلینگ جریمه شدند . جلسه "استوک پورت" - دو دکاندار ، هر یک بیک شلینگ جریمه محکوم شدند ، یکی از آنها هفت و نسیه سبک تر از معمول و یک ترازوی نا درست داشت ، و هر دو قبلاً اخطار گرفته بودند .
 گاردین ۱۹ ژوئن ، جلسه "روچدیل" - یک دکاندار پنج شلینگ و دو دهقان ۱۰ شلینگ جریمه شدند .
 گاردین ۲۲ ژوئن ، دادگاه صلح "منجستر" - ۱۹ دکاندار به ۵/۲ شلینگ تا ۲ پوند جریمه شدند .
 گاردین ۲۶ ژوئن ، جلسه "اشتون" - ۱۴ دکاندار و دهقان به ۵/۲ شلینگ تا یک پوند جریمه شدند . جلسه کوچک "هید" - ۹ دهقان و دکاندار به تحمل مخارج و جریمه تا پنج شلینگ محکوم شدند .
 گاردین ۶ ژوئیه . منجستر - ۱۶ دکاندار به تحمل مخارج و جریمه نقدی تا ۱۰ شلینگ محکوم شدند .
 گاردین ۱۳ ژوئیه منجستر - ۹ دکاندار به ۵/۲ تا ۲۰ شلینگ جریمه نقدی محکوم شدند .
 گاردین ۲۴ ژوئیه "روچدیل" - ۴ دکاندار به ۱۰ تا ۲۰ شلینگ جریمه نقدی شدند .
 گاردین ۲۷ ژوئیه "بولتون" - ۱۲ دکاندار و مهمانخانه چی به تحمل مخارج محکوم شدند .
 گاردین ۳ اوت "بولتون" - سه نفر از همین قماش به ۵/۲ شلینگ جریمه نقدی محکوم شدند .
 گاردین ۱۰ اوت . "بولتون" - یک نفر از همین قماش به ۵ شلینگ جریمه نقدی محکوم شد . بهمان دلایل که بار تغلب در کیفیت کالاها بدوش کارگران میافتد ، بهمان دلایل با تغلب در کمیت نیز بدوش کارگران می افتد .
 غذای معمولی هر یک از کارگران طبعاً بر حسب دستمزدها متفاوت است ، کارگرانی که مزد خوبی میگیرند ، بویژه کارگران کارخانه ای ، که هر یک از اعضا خانواده شان درآمدی دارد ، و نامانی که این وضع داده داشته باشند ، غذای خوبی دارند . هر روز گوشت پیدا میشود ، و عصر ها چربی خوک و پیسز . آنجا که درآمد کمتر است فقط روزها یکشنبه یا دوشنبه روز در هفته گوشت پیدا میشود ، و در عوض مقدار بیشتری پیسز و سیب زمینی . اگر پیسز پائین تر برسیم در اینصورت غذای گوشتی را فقط در قالب مقداری چربی خوک که قاطی سیب زمینی شده است ، می یابیم . اندکی پائینتر این هم وجود ندارد ، میماند پیسز ، نان ، چیز حلیم مانندی و سیب زمینی ، تا اینکه در تحتانی ترین رده ، نزد ایرلندیها ، غذا فقط از سیب زمینی تشکیل میشود ، که با آن عموماً یک چاشنی کهرنگ ، شاید یا اندکی شکر ، شیر یا عرق مخلوط . چاشنی در انگلستان و حتی ایرلند همانقدر ضروری و واجب است ، که پیسز ما قهوه . و آنجا که چاشنی هم نوشیده نشود ، در آنجا تلخترین فقر حاکم است . ولی همه اینها در صورتی درست است ، که کارگر مشغول باشد . اگر وی بیکار باشد در اینصورت اسیر دست تصادف است و همه آنچه هائی را میخورد ، که بسا و داده شده یا از راه گدائی بدست آورده و یا از روی کره باشد ، اگر چیزی گیرش نیاید ، همانطور که در پیش دیدیم از گرسنگی خواهد مرد . بخودی خود روشن است ، که چون کیفیت غذا ، کمیت آن سیزسته بمقدار مزد است . و در بین کارگرانی که مزد کمی میگیرند ، و در صورت داشتن خانواده ای بزرگ دیگر کمتر ، حتی بهنگام اشتغال کاملاً هم گرسنگی حاکم است . و تعداد این کارگران کم مزد بسیار زیاد است . مشخصاً در لندن ، در جایی که رقابت بین کارگران بهمان نسبتی که جمعیت بیشتر میشود ، افزایش می یابد ، این طبقه بسیار متعدد است ، ولی در سایر شهرها نیز آنها وجود دارند . اینها دیگر دنبال همه چیزانند . پوست سیب زمینی ، زباله سبزیجات ، سبزهجات در حال فساد ، بعلمت نبود سایر مواد غذایی خورده میشوند ، و هر چیزی که ممکن است حاوی یک اتم مواد

* -
 " Weekly Dispatch "
 Southwood Smith در مورد وضع فقرای لندن .
 آوریل یاه ۱۸۴۴ . بنا بگزارشی از اکثر

غذایی باشد، حریصانه جمع آوری میشود. و آنگاه که مزد هفتگی قبل از پایان هفته صرف میشود، اغلب پیش میآید که خانواده در آخرین روزهای هفته یا چیزی برای خوردن ندارد و یا اگر دارد آنقدر کم است که بسوای جلوگیری از مرگ گرسنگی کافی باشد. طبیعتا اینگونه زندگی فقط قادر است بیماریهای بیشماری را موجب شود. و آنگاه که این پیش میآید، زمانیکه مرد خانواده و خانواده عموما از قبل کاروی زندگی میکند و فعالیت شدیدش بهتر از همه غذای تولید و بنابراین زود تر از دیگران میافتد. آری زمانیکه مرد خانوار شدید مریض شود، تازه آنوقت استهصال باج میرسد، تازه آنوقت این بیعیبت جامعه، که اعضا خود را درست در زمانی که بیش از همیشه بکمک او نیاز مندند ترک میکند، بیرونی روز آشکار میشود.

اکنون واقعیات باز گو شده را کوتاه جمع بندی کنیم: شهرهای بزرگ عموما محل سکونت کارکنند، چراکه در بهترین حالت یک بورژوا در مقابل دو، اکثر سه و اینجا چهار کارگر قرار دارد. این کارگران فاقد هرگونه تملکی بوده و صرفا از قبل دستمزد خود زندگی میکنند، دستمزدی که تقریبا همیشه از دستشان بدها نشان میرسد. جامعه ای که تماما به اتم ها تقسیم شده، هیچگونه مواظبتی از آنها نکرده و آنها وامیگدارد که از خود و خانواده شان مواظبت کنند، ولی وسیله ای هم در اختیارشان نمیگذارد، که بتوانند این کار را بصورتی موثر و مدام انجام دهند. هر کارگر حتی بهترین کارگران همواره در معرض خطر بی ثباتی، یعنی مرگ گرسنگی قرار دارد، و بسیاری نیز قربانی آن میشوند. ساکن کارگران عموما بنحو بدی گروه بندی شده، و بد ساخته شده و در وضع بدی نگاهداری شده اند، تهیه بدی دارند، مرطوب و ناسالم اند. ساکنین فضای نا چیزی در اختیار دارند، و در اکثر موارد دست کم یک خانواده در یک اتاق میخوابد. اثاثیه ساکن در رده بندی های مختلفی فقیرانه است. تاه حتی از ضروری ترین اثاثیه ها نیز خبری نیست. لبلر کارگران هم بطور متوسطا بیویانه و در مورد تعداد بسیاری ضعیف است. غذای آنها غیر قابل خوردن و در بسیاری مسوار از لحاظ کمی، دست کم گاه بگاه کافی نیست، که در بدترین حالات مرگ گرسنگی را انجامد. بدینسان طبقه کارگر شهرهای بزرگ رده بندی مختلفی از شرایط زندگی خود را بهمانشان میدهد: در بهترین حالت و بسوای مدتی گذرا، زندگی قابل تحملی مزدی خوب در قبال کاری سخت و سنگینی خوب و غذائی نه بد. طبیعتا همه اینها از وضع کارگران قابل تحمل و خوب. در بدترین حالت تلخ ترین فقر، که میتواند به بیخانمانی و مرگ گرسنگی هم بگردد. ولی میانگین به بدترین وضع نزدیک تر است تا به بهترین وضع. و این رده بندی چنان طبقات استواری را در بر نمیگیرد، که بتوان گفت، وضع این قشر کارگران خوب است و آن دیگر بد و همینطور میماند و همواره چنین بوده است. بلکه اگر چنین موردی هم اینجا و آنجا پیش بیاید، و اگر برخی رشته های کار منتهی بر دیگران داشته باشند، باز نوسانات وضع کارگران در هر رشته بقدری است، که برای هر کارگری میتواند پیشتر آید، که تمام رده بندی بین آسایش نسبی و نهایت تیره روزی و آری حتی مرگ گرسنگی را طی کند. همانطور که تقریبا هر پرولتر انگلیسی قادر بگفتن داستانهای از این تغییرات طالع است. اکنون میخواهیم علل اینسرا

رقابت

مادر مقدمه دیدیم که رقابت چگونه در همان آغاز جنبش صنعتی پرولتاریا را بوجود آورد، زیرا بدنیال تقاضای فزاینده برای مسوجات، مزد بافندگی بالا رفته و دهقان بافنده زراعت خود را کنار گذاشت تا باجولاه خود در آمد بیشتری بدست آورد. دیدیم که چگونه این رقابت با زراعت در مقیاس بزرگ دهقانان خرد، پا را از زمین راند، آنها را پرولتر کرده و بشهرها کشاند. و نیز دیدیم که چگونه خورد و بورژوازی را عمدتا ورشکست نموده و آنها را نیز سطح پرولترها تنزل داد، و چگونه سرمایه را در دست های معدودی و جمعیت را در شهرهای بزرگ شمرکز نموده این ها وسایل و طرق مختلفی هستند، که رقابت، که خود در صنعت مدین جامع ترین نمود خود را یافته و بی آمد های خود را آزادانه تکامل بخشد، با آنها پرولتاریا را بوجود آورده و گسترش داد. اکنون ما تاثیر آنها بر پرولتاریائی که وجود دارد، بررسی خواهیم کرد. در این رابطه ما ابتدا باید رقابت تک تک کارگران را باهم و نتایج آنرا بررسی کنیم.

رقابت جامع ترین بیان جنگ همه با همه در جامعه مدین بورژوازی است. این جنگ و جنگی است بر سر زندگی و بر سر موجودیت، بر سر همه چیز، پس در مواقع اضطراری جنگی است بر سر مرگ و زندگی، که نه فقط بین طبقات مختلف جامعه، بلکه بین تک تک اعضا این طبقات هم حاکم است. هر کس همراه دیگری است و از اینروی هر کس میکوشد همه آنها را راکه بر سر راهش قرار دارند، کنار زده و خود جای آنها را بگیرد. کارگران باهم رقابت میکنند. همانطور که پرولترها باهم رقابت میکنند، بافندگی با بافنده دستی، بافنده دستی غیر متدخل با یک مزد بافندگی متدخل است یا مزد بهتر دارد رقابت میکند و میکوشد وی را کنار بزند. ولی رقابت کارگران علیه یکدیگر بدترین جنبه مناسبات امروزی برای کارگران و برا ترین سلاح در دست بورژوازی علیه کارگران می باشد. اینست دلیل کوشش کارگران برای رفع رقابت بوسیله اتحادیه ها، و اینست دلیل خشم بورژوازی علیه این اتحادیه ها و جشن پیروزی گرفتن وی بدنیال هر ضربه ای که باین ها وارد میآید. پرولترنری یا رویاوار است. او خود برای خود حتی یک روز هم نمیتواند زندگی کند. بورژوازی همه وسایل معیشت را - در معنای عام کلمه - در انحصار خود دارد. پرولتر بر چیز که نیاز داشته باشد، تنها از این بورژوازی، که قدرت دولتی از قدرت انحصاری حمایت میکند، میتواند بگیرد. بنابراین پرولتر حقوقا و واقعا برده بورژوازی است. بورژوازی صاحب اختیار مرگ و زندگی او است. بورژوازی از وسایل معیشت خود باو عرضه میکند، ولی فقط در قبال یک "معادل" و در قبال کار او. بورژوازی برای اوحشی این صورت ظاهر را میگذارد، که گویاوی آزادانه عمل میکند و با توافق آزادانه و غیر اجباری، بمتابه یک انسان با او با بورژوازی قرارداد می بندد. عجب آزادی خوبی، که پرولتر چاره ای ندارد، جز اینکه شرایطی را که بورژوازی قائل میشود، قبول کند، یا اینکه - از گرسنگی بگریزد، از سرما بلرزد و یا برهنه در میان حیوانات جنگل بخوابد! چه "معادل" خوبی، که صلح آنرا تماما خواست بورژوازی تعیین میکند. آیا پرولتر چنان دیوانه است، که مرگ را بپذیرد تا به پیشنها دات "سهل" بورژوازی، "رئیس دایمی" خود ش تن برنده شد. یا نه، یکی دیگر مسئولیت پیدا میشود، در دنیا باندازه کافی پرولتر هست و همه اینقدر دیوانه نیستند و همه مرگ را بپذیرندگی ترجیح نمیدهند.

این همان رقابت پرولترها بین هم است. اگر همه پرولترها فقط عزم خود را مبنی بر اینکه ترجیح میدهند بمیرند تا برای بورژوازی کار کنند، اعلام میداشتند، در اینصورت قدرت انحصاری بورژوازی بدرت نمیخورد، ولی چنین موردی موجود نیست، و این تا اندازه ای حتی یک مورد غیر ممکن است. از اینروی وضع بورژوازی هنوز خوب است. این رقابت کارگران فقط یک محدودده دارد. هیچ کارگری برای کمتر از آن، که برای موجودیت خود بآن نیازمند است. کار کردن نخواهد خواست، اگر قرار بر اینست که از گرسنگی بگریزد، در اینصورت ترجیح خواهد داد که در گاهلی بگریزد تا در زیر کار. البته این محدودده نسبی است. آن یکی نیاز بیشتری از این دیگری دارد. یکی بآسایش بیشتری عادت کرده تا دیگری،

انگلیسی که تا اندازه ای تمدن است نیاز بیشتری دارد تا ایرلندی، که زنده می‌شود، سیب زمینی بخورد و در طول خوک میخوابد. ولی این مانع نیست که ایرلندی علیه انگلیسی رقابت نکند و بتدریج مزد وی آن درجه تمدن کارگران انگلیسی را به سطح ایرلندی تقلل ندهد. برای برخی از کارگران حد معینی از درجه تمدن ضروری است و تقریباً همکارگران صنعتی در این زمره قرار دارند. بهین دلیل در اینجا بطرف مزایای هم کشیده، مزد باید بالا باشد تا کارگران نگاهد - اشتغالی خود را در این حد بدهد. آن ایرلندی نازمه مهاجر که در اولین طولیله میخوابد، که از یک سکن قابل تحملی هر هفته بیرون انداخته میشود، زیرا که همه درآمدش را صرف عرق خوری کرده و کرایه نمیپردازد، کارگر کارخانه خوب سی نمیتواند باشد. از اینرو بکارگران کارخانه باید آنقدر پرداخت کرد که قادر بر تربیت فرزند ان خود برای کار مرتب و منظم باشند - ولی نه آنقدر که آنها قادر باشند از مزد فرزندانشان صرف نظر کنند و بگذارند که آنها چیز دیگری غیر از یک کارگر بشوند. این هم محدود است، محدود و محدود، البته نسبی آنجا که همه افراد خانواده کار میکنند، بهر یک از آنها بستنی میتوان مبلغ کمتری پرداخت. و بوزواری از امکانی که ماشین برای اشتغال و بهره‌کشی از زنان و کودکان در اختیارش قرار داد، برای کاستن مزد آنها استفاده کرد. طبیعی است که در هر خانواده همه توان کارند. آن وضع چنین خانواده ای بد میبود، اگر حداقل مزد بر بنیاد خانواده ای که همه توان کار دارند، محاسبه میشد. از اینرو مزد در اینجا میانگینی می‌یابد، که بر اساس آن وضع خانواده ای که همه توان کار دارند نسبتاً بهتر، و وضع خانواده ای که افراد کارکن آن کمترین نسبتاً بدتر است. ولی در بدترین حالت هر کارگری ترجیح خواهد داد، آن اندک تحمل یا تمدن را که بآن عادت کرده بود، رها کند تا قادر بر ادامه زندگی خشک و خالی باشد. او ترجیح خواهد داد در یک طولیله بخوابد تا سقفی بر سر نداشته باشد و زنده می‌شود تا هیچ لباسی نداشته باشد، سیب زمینی بخورد تا اینکه از گرسنگی تمیرد. او ترجیح خواهد داد که باید آینده او بهتر به نیمی از مزد همراضی باشد، تا اینکه در گوشه خیابانی بنشیند و پیش چشم جهانیان جان بسپارد، آنچه که بر برخی می‌نماند آب‌ها گذشته است. این مقدار اندک کفکی بیشتر از هیچ است و حداقل مزد می‌باشد. و اگر تعداد کارگران بیشتر از تعداد بوزواری مایل به اشتغالشان است باشد، یعنی اگر در پایان جنگ رقابتی بازم تمدن ادیبکار بمانند، در این صورت اینها از گرسنگی میمیرند، چرا که بوزواری اگر قادر بر فروتنی سود آور محصولات کار آنها باشد، احتمالاً او آنها را کاری ارجاع نخواهد کرد.

از اینجای بینکه حداقل مزد چقدر است، حد اکثر آنرا رقابت بوزواریها با هم تعیین میکند. زیرا اینها هم همانطور که دیدیم با هم رقابت میکنند. بوزواری فقط از راه صنعت و تجارت میتواند سرمایه خود را بیشتر کند، و برای هر دو منظور بکارگران نیازمند است. وی حتی اگر سرمایه خود را فروخته بگذارد، بطور غیر مستقیم با آنها نیاز دارد، چرا که بدون صنعت و تجارت هیچ‌چیز ریخی نماند و سرمایه او استفاده نمیتواند بکند. البته بوزواری برای زندگی بلا واسطه به پول تراحتیاجی ندارد. چرا که قادر است از سرمایه خود بخورد. بلکه او بیرونتر همان نیازی را دارد، که مثلاً بیک جنس تجارتي، یا یک حیوان باربر، یعنی برای ثروت اندوختن. بیرونتر برای بوزواریها همانی را عمل می‌آورد، که وی صنعت میفروشد. حال اگر تقاضای این کالا بالا رود، بطوریکه همکارگرانی که با هم رقابت میکنند مشتغل شوند، و شاید تعدادشان کمتر از حد نیاز هم باشد، دیگر رقابت بین کارگران منتفی است و بوزواریها رقابت علیه یکدیگر را می‌آغازند. سرمایه داری که در جستجوی کارگران بخوبی میدانند که با افزایش قیمت هادر تعاقب بالا رفتن تقاضا دور بیشتری خواهد داشت، از اینرو ترجیح میدهد مزد بیشتری بپردازد تا اینکه همه سود را از دست بدهد.

مقول معروف یک به میدهد تا د را بگیرد و اگر دومی را گرفت، اولی ارزانی بیرونتریا بار. بدین ترتیب هر یک از سرمایه داران کارگر را از جنگ دور می‌کند و بزیاد و مزد بالا میبرد. ولی تا حدی تقاضای فرایند اجازه میدهد اگر قرار بر این میبود که سرمایه دار که حاضر است از سود فوق العاده اثر مقداری قربانی کند - از سود معمولی خود، یعنی از سود متوسط هم تا اندازه ای بگذرد، در این صورت مواظب خواهد بود که بیشتر از مزد متوسط نپردازد.

بدینسان ما قادر به تعیین میزان سود متوسط هستیم. در شرایط متوسط، یعنی وقتی که تعداد کارگران و نه سرمایه داران موجبی برای رقابت شدید با یکدیگر ندارند، وقتی که همانقدر کارگر موجود باشند که میتوانند مشتغل شوند.

تا همانقدر کالای مورد نیاز را عمل آورند، مزد مقداری بیش از حداقل خواهد بود. مقدار بیشی آن از حد اقل ضوط به میانگین نیازها و درجه تمدن کارگران خواهد بود. اگر کارگران عادت بخوردن چند بار گوشت در هفته دارند، در این صورت سرمایه داران مجبورند بخود زحمت داده و بکارگران آن مزدی را بپردازند، که اینان قادر بر امتیاع چنین غذائی باشند. نه کمتر، زیرا کارگران با هم رقابت نکرده و بنابراین دلیلی ندارند که بمقدار کمتری رضایت دهند؛ نه بیشتر، زیرا که فقدان رقابت بین سرمایه داران سبب نمیشود که اینان کارگران را با امتیازات فوق العاده بسوی خود جلب کنند.

این میزان میانگین نیازها و میانگین تمدن کارگران بعلمت مناسبات حاضر صنعت امروزی انگلستان متغایه و برای طبقات متفاوت کارگر - همانطور که در بالا اشاره رفت - متفاوت است. اغلب کارهای صنعتی مهارت و نظم معینی ایجاب میکنند، و برای اینها - که بنوع خود حد تمدن معینی می‌طلبند - باید مزد متوسط چنان باشد که کارگران را با آموزش این مهارت و قبول این نظم در کار وادارد. از همینرو هم دستمزدها کارگران صنعتی بطور متوسط بیشتر از مزد باربران و روزمندان ساده‌البع و مشخصاً بیشتر از مزد کارگران روستائی است. البته گرانی وسائل معیشت در شهرها هم در این میان سهم خود را داشته‌اند.

یکداری میان ساده‌بگوئیم: کارگر حقوقاً و عملیاً برده طبقه دارای مالکیت، بوزواری، میباشد. آنچنان برده است که چون یک کالا فروخته می‌رسد، چون یک کالا بسیار یا لا می‌رود و سقوط میکند. اگر تقاضا برای کارگران افزایش یابد، در این صورت بهای کارگران هم بیشتر میشود. و اگر سقوط کند در این صورت بهای آنها هم کاهش می‌یابد. و اگر آنقدر سقوط کند که تعدادی از کارگران غیر قابل فروش شده و در اختیار بمانند، در این صورت روی دست میمانند. ولی از آنجا که این برایشان نان و آب نمیشود پس از گرسنگی میمیرند. زیرا میزان اقتصاد دانان سخن بگوئیم، هزینه هائی که بصرف نگاهداری آنها می‌رسد خود را "تجدید تولید" نخواهند کرد، پول بدور ریخته خواهند بود و هیچ آدمی سرمایه خود را با اینکار اختصاص نمیدهد، و تا ایند آقای "مالتمیر" (۱) ناشر و جمعیت خود کاملاً حق دارد. کسل تفاوت با برده داری کهن و بی برده صرفاً در اینست، که کارگر امروزی ظاهر آزاد است، زیرا که بیکباره فروخته نمیرد، بلکه تکه تکه، برای یک روز، برای یک سال، زیرا که مالکی او را بعالک دیگری فروشد، بلکه او خود مجبور بفروشد اینسان خود است، چرا که او نه برده یک نفر، بلکه برده تمام طبقه داری مالکیت می‌باشد. برای وی جان مطلب یکی است، و اگر این ظاهر آزادی باید که برخی آزاد بهای واقعی یا بدهد، ولی این عیب را دارد، که هیچ بشری معاصر بر این نصحین نمی‌کند. و آقای او، بوزواری، هرگاه نفی در اشتغال وجود نداشته باشد، میتواند بدو برتر اندازد و بدست مرکز گرسنگی بسپارد. وضع بوزواری بالعکس در چنین ترتیبی بر مراتب بیشتر زمان برده داری کهن است. او میتواند آدمهایش را هر وقت که بخواهد بیرون کند، بی آنکه بدنیوسيله سرمایه‌داره شده ای را از دست بدهد. و همانطور که "آدام اسمیت" (۲) * بمنظور دلداری برایش محاسبه میکند، کار اصولاً ارزانتر از آن برای تمام میشود.

* - گفته شده که استهلاک یک برده بخرج آفتاب صورت میگیرد، حال آنکه استهلاک یک کارگر آزاد بخرج خود این کارگر انجام میگیرد. ولی استهلاک این آخری هم بحساب آفتاب صورت میگیرد. مزد از هر نوعی که بوزواریها، خدمتکاران و غیره داده میشود، باید آنقدر باشد، که باین امکان دهد که نسل روزمندان و خدمتکاران را، آنسان که تقاضای فرایند، ایستایاگاهند جامعه با نیکونه افرادی تولید، زاد و ولد نماید. ولی با وجودیکه استهلاک یک کارگر آزاد هم بحساب آفتاب تمام میشود، ولی علی القاعده خرج کمتری برای او دارد تا یک برده. مایه ای که برای ترمیم استهلاک یک برده یا جایگزین کردنش تخصیص داده شده، معمولاً توسط یک آقای صاحب کار یا ماسر نادقیق اداره میشود و الب *

آدام اسمیت "Wealth of Nations" [ثروت ملل] B I صفحه ۱۳۴ چاپ چهارم جلدی "گگ کلونی"

که توسط بردگان مسر میبود .

از اینجا استنتاج میشود که آدام اسمیت کاملاً محق است آنگاه که این اصل را طرح میکند (همانجا) :

"تقاضا برای کارگران ، درست نظیر تقاضا برای هر جنس دلخواه دیگری . تولید کارگران و کمیت انسانهای تولید شده را تنظیم میکند . این تولید را اگر بطور بطئی بیشتر رود تسریع میکند ، و زمانیکه بسیار سریع پیش رود از آن جلوگیری میکند ."

درست نظیر هر جنس تجاری دیگری - موجودی کم است ، پس قیمتها ، یعنی مزد ، بالا میروند ، و وضع کارگران بهتر میشود ، از دواج های بیشتر میشوند ، انسانهای بیشتری تولید میشوند ، کودکان بیشتری رشد میکنند تا اینکه کارگران از کم کافی تولید شود . موجودی زیاد است ، پس قیمتها سقوط می کنند ، بی نانی ، فقر ، گرسنگی و در تعاقب آن های بیمار های صوری پدید آرمیشوند و " جمعیت زیاد " را سر نیست میکنند . و " مالتوس " هم که اصل فوق الذکر است را ادامه میدهد ، و فنیکه مدعی میشود جمعیت زیاد همواره موجود است ، همواره انسانهای بیشتر از حدی وجود دارند ، محق است ، او فقط آنگاه حق ندارد ، که مدعی میشود ، انسانهای بیشتر از آنند که توسط وسایل معیشت موجود تغذیه شوند . حال آنکه جمعیت زیاد بعلمت رقابت بین خود کارگران پدید می آید . رقابتیکه تك تك کارگران را وامیدارد ، هر روز تا آنجا که قدرت دارد کار کند . کارخانه داری که روزانه قادر به اشتغال ده کارگر برای ساعت است ، در صورتیکه کارگران ده ساعت در روز کار کنند ، میتواند فقط نگارگر را مشغول سازد و دهی بی نانی ماند . و اگر کارخانه دار بتواند - در شرایطیکه تقاضا برای کارگران چندان زیاد نیست - و کارگر را با تهدید باخراج مجبور کند در ازای همان مزد روزانه يك ساعت بیشتر کار کنند ، آنگاه دهی را اخراج کرده و دستمزدی را صرفه جویی میکند . و حال مسئله در کل ملت نیز چونان در این جزه کوچک است . کاربرد تك تك کارگران که بعلمت رقابت بین آنها جداگانه رسیده است ، تقسیم کار ، بکارگرفتن ماشین آلات ، استفاده از نیروی طبیعی تعداد زیادی از کارگران را بی نانی میکند . ولی این کارگران بی نانی از بازار خارج میشوند . آنها دیگر قادر بخیرید چیزی نیستند و از اینرو دیگر نیازی به تولید تعداد کالاهای تجاری که قبلاً توسط آنان صرف میشد ، نیست و در نتیجه کارگرانی هم که بتولید این کالاها مشغول بودند ، بی نانی میشوند و این روال ادامه مییابد و مدام همین دوریهای صورت میگیرد - باذیقت بگوئیم ، اگر عوامل دیگری مداخله نمی نمودند چنین ادامه می یافت . کار بست وسایل صنعتی فوق الذکر بمنظور افزایش تولید در دوازدهت بیسای نازلتر اجناس تولید شده و نتیجتاً با افزایش صرف منحصر میشود ، بطوریکه بخش بزرگی از کارگران بی نانی در رشته های کارنویسی - البته پراز جنبی طولانی - بکارگرفته میشوند . نسخی بازارهای خارجی نیز مزید بر این میگردد ، انسان که در طی ۱۰ سال گذشته در انگلستان حادث شد ؛ تقاضای کالاهای مانوفاکتوری بطور مدام سریعاً افزایش مییابد ، پس تقاضای کارگر هم بالا میروند و بهمان نسبت جمعیت افزوده میشود . از اینرو جمعیت امپراطوری بریتانیا ، بجای کاهش یافتن ، بسر - عت افزایش یافته و مدام افزایش مییابد - ولی علیرغم کسرتنر ، فزاینده صنعت ، علیرغم افزایش تقاضا برای کارگر ، انگلستان بنسبتاً باعتراف همه احزاب رسمی (یعنی محافظه کاران لیبرالها - رادیکالها) هنوز بطور مدام جمعیت اضافی و زائد دارد ، و در کل رقابت بین کارگران بیشتر است تا رقابت بخاطر کارگران .

این تضاد از کجا ناشی میشود ؟ از ماهیت صنعت و رقابت و بحرانهای تجاری ناشی از آن . در تولید و توزیع بیقاعده کنونی وسایل معیشت ، که نه بخاطر ارضاء بلا واسطه حوائج بلکه بخاطر بدست آوردن پول صورت میگیرد ، در نظامی که هر کس برای خورد کار کرده و معول خود را در نظر دارد ، باید هم هر لحظه و قهقه ای پدید آید . مثلاً انگلستان بسیاری از کشورهای اروپا کالاهای مختلف صنعتی میسازد ، حال اگر کارخانه دار هم بداند که در هر کشور سالیانه چه مقدار از هر جنس صرف میشود ، باز نمیداند که در آنجا در هر زمان چه مقدار ذخیره موجود است ، و اصولاً نمیداند که رغبتی چه مقدار آنجا ارسال میدارند . او صرفاً قادر است بکلیک نوسانات دائمی قیمتها بیک استنتاج نادقیق در مورد میزان ذخایر و حوائج دست یابد . او مجبور است بطور الله بختی کالاهای خود را صادر کند ، همه اینها کور کورانه و در تاریکی و کمابیش در زیر تیغ تضاد صورت میگیرد . با کمترین خیر مساعد هر کس تا آنجا که بتواند صادر میکند و در مدت نه چندان زیاد بازار مالامال از کالا میشود ، در فروش و قهقه پدید میآید ، هر کس سرمایه متوقف میشود ، قیمتها افت میکنند و صنعت انگلستان دیگر مشغله ای برای کارگزارش ندارد .

در اوائل رشد صنعتی این وقفهها بلك رشته های تولیدی و تك بازارها محدود میشوند ، ولی بعلمت تاثیر متمرکز کننده رقابت ، که کارگرانی را که در يك رشته کاری نان میشوند ، برشته ای که آموختنش سهلترین است ، و کالاهائی را که در يك بازار غیر قابل آب کردند بی بازارهای دیگری تاج میکند ، و بدینسان بتدریج تك بحرانهای کوچک را بهم نزدیک میسازد ، این ها کم کم بلك سلسله از بحرانهای که متناوباً بروز میکنند متحد شده اند . قاعدتاً يك چنین بحرانی هر پنج سال یکبار بدنیال يك دوره کوتاه رونق و سلامت عمومی بروز میکند ؛ بازار داخلی نظیر همه بازارهای خارجی مطواز سالاهاست انگلیسی می باشد و تشابکندی میخوانند آنها را صرف کنند . در حرکت صنعتی تقریباً کلیه رشته ها وقفه ایجاد میشود ، کارخانه داران و تجار کوچکتر که قادر بتحمل تاخیر سرمایه های خود نیستند ورشکست میشوند . بزرگها در طی بدترین دوره از انجام معاملات خود داری میکنند ، و ماغیضای خود را خاموش کرده یا اینکه فقط " برای مدت کوتاهی بکار میاندازند یعنی طی نیمی از روز ، مزد بعلمت رقابت بی نانی ، گاهنر زمان کار و فروش ناچیز کالا بطور سود آور سقوط میکند . فقر عمومی در انگلیس کارگران میشود ، پس اندازهای احتمالی کوچک بسرعت تمام میشوند ، موسسات ذخیره مورد هجوم واقع میشوند ، مالیات مستمند ان در برابر سه برابر میشود ولی باز کفاف نمیدهد ، مرک و میرناشی از گرسنگی بیشتر میشود و بیکباره تمام انبوه جمعیت " زاید " در تعدد خوفناکی متظاهر میگردد . این مدتی بطول میانجامد . " زیادتها " بنوی کلیم خود را از آب بیرون میکنند یا نمی کنند ؛ خوربه و قانون مستمند ان بسیاری کلم می کنند تا بزحمت زندگی بگذرانند ، برخی دیگر اینجا و آنجا در آن رشته کارهای ککمتور در حیطه تاثیر رقابت انداز صنعت بیشتر بدور ، زرق ناچیزی می یابند - و چقدر ناچیز است آن مقدار که انسان با آن برای مدتی کلیم خود را از آب بیرون میکشد ؛ - بتدریج وضع بهتر میشود ، ذخایر کالای ثلثبار شده بصرف میرسند ، خودگی عمومی مردان تجارت و صنعت مانع از رشدن سریع جاهای خالی میشود ، و تا اینکه بالا خره قیمت های فزاینده و اخبار مساعد از همه سو فعالیت دوباره ای را موجب شوند . بازارها اغلب بسیار درند ، تا او این واردات برسد تقاضا با آن قیمتها بالا میروند . برای کالاهائی که ابتدا میروند سرودست می - شکنند ، اولین فروشها معامله را جان بیشتری می بخشد ، و واردات مورد انتظار قیمتهای بیشتری را نوید میدهند ، در انتظار سود بیشتری خرید سفته بازار شروع میشود ، و بدین ترتیب کالاهائی که برای صرف تعیین شده بودند ، در دست در ضروری ترین زمانها از حیطه صرف بد و زنگاهد داشته میشوند - سفته بازی قیمتها را بازم بیشتر بالا میبرد ، چرا که دیگران را بخیرید تشجیع میکند و از بیشتر دست بروی واردات جدید میاندازد . همه اینها بانگلستان گزارش میشود ، کار خانه داران باز بسرعت شروع بکاری کنند ، کارخانه های جدیدی تاسیر میشوند و همه وسائل بکاری افتند تا از این دوره مساعد استفاده شود ، سفته بازی در اینجا هم مرسوم میشود ، درست با همان تاثیر که در بازارهای خارجی میگذارد . قیمتها افزایش می یابند ، کالاهای از حیطه صرف بیرون برده میشوند و از هر دو روی تولید صنعتی بنهایت کوشش وادار میشود ، آنگاه سفته بازار " ناطمئن " ، که با سرمایه موهوم کار کرده و بر اساس اعتبارات زندگی میکنند و اگر بسرعت نتوانند بفروشند ورشکسته میشوند ، می آیند و خود را بصایقه همه کسرو نامنظم پول در آوردن میاندازنسد ، و بنظری و تعجیل را با شور و آسار گسیخته ذاتی فزونی میبخشند ، که قیمتها و تولید را تا حد جنون بالا میبرد . چنان فعالیت دیوانه واری که آرامترین و آزموده ترین افراد را نیز فرا میگیرد . کوبیده میشود ، رشته میشود ، بافته میشود ، چنان که گویا قرار است تمام بشریت را لباسی نو ببوشانند ، که گویا چند میلیارد صرف کننده جدید در کره ماه کشف شده اند . بیکباره در آن دورها سفته بازار ناطمئنی که محتاج بیول اند ، شروع بفروش میکنند - روشن است که بیسای کمتر از بیسای بازار ، چرا که عجله در کار است ، از سبک فروش ، فروشهای بیشتری می آیند ، قیمتها متزلزل میشوند ، سفته بازاران وحشت زده کالاهای خود را بیازامیریزند ، در بازار بی نظمی حاکم است ، سیستم اعتبارات دستخوش ترزلزل میشود ، مؤسسه بدنیال مؤسسه پرداخت ها را موقوف می کند ، ورشکستگی بدنیال ورشکستگی می آید ، و دیده میشود که سه برابر حوائج صرف کالا در انبار و در راه است . اخبار بانگلستان ، ده در آنجا در این بین با تمام نیرو تولید میشد ، میرسد دهشت مرکزهای در اینجا هم سایه میافکند ، ورشکستگیهای آن دورها موجب ورشکستگی های در انگلستان میشوند . طافا اینکه رکود موجب سقوط بسیاری موسسات میشود ، وحشت موجب میشود که در اینجا هم تمام ذخایر بازار ریخته

شوند و بدین طریق دهشت و چند آن میگردد. این سرآغاز بحران است که درست روال همان بحران پیشین را دنبال میکند تا بعد از دوره رونق بیانجامد. و چنین ادامه می یابد: رونق بحران، رونق بحران و این دوری پیمائی ابدی که صنعت انگلستان در آن میگردد، همانطور که گفته شد، قاعدتا پنج یا شش سال یکبارطی میشود.

از همین جا برمی آید که در تمام اوقات، باستانی مد نکونه عالیترین شکوفائی، صنعت انگلستان باید ذخیره غیرمنتظلی از کارگران داشته باشد، تا بتواند در بوجوب و بیشترین ماه ها کالاها را مورد تقاضای بازار رانولید کند. این ذخیره کمابیش زیاد است، بسته به اینکه وضع بازار با اشتغال چه بخش کم یا بیش از آن بیانجامد. و اگر هم در بعضی لیتترین وضع رونق بازار نواحی زراعی، ایرلند و دیگر روسته های کار که کثرت رونق یافته اند، میتواند تعدادی کارگر عرضه کند، باز این عدد از سوئی حداقلی را تشکیل میدهد و از سوی دیگر خود نیز جزو ذخیره اند، صرفا با این تفاوت که رونق هر بار تازه نشان میدهد که اینان جزو آنند. و وقتی آنها برشته های بوجوب و جوش کار مییابند، در مرحله های مربوطه دیگران محدودیاتی برای خود قابل میشوند تا بدون آنها تاثیر کثرتی بگذارد. مدت بیشتری کار می کنند، زنها و جوانان را مشغول مینمایند. و وقتی که رفته ها با شروع بحران اخراج شده و باز میگردند، می بینند که جایشان اشغال شده و آنها زاید هستند - حداقل اگر نسبت آنها، این ذخیره که در زمان بحران تعدادی بسیاری شماری و در زمانی که میتوان میانگین رونق بحران نامید، هنوز تعداد زیادی جزو آنند. اینانند "جمعیت زاید" انگلستان، که از راه گدائی و بدزدی، جمع آوری سرگین اسب، باربری باکاری دستی یا خر، دست فروش در اینجا و آنجا یا کارهای جزئی موقت زندگی و امانده خود را میگذرانند. در کلیه شهرهای بزرگ تعداد کثیری از این آدم ها دیده میشوند، که اینگونه از راه درآمد های کوچک موقتی بقول انگلیسی ها "روح را در بدن نگاه میدارند" جالب توجه است که این "جمعیت زاید" بجه شغلی پناه میبرد. رفتگران خیابانهای لندن معروفیت جهانی دارند. ولی ناچار نه فقط چهارراه ها بلکه خیابانهای اصلی نیز در سایر شهرهای بزرگ توسط این بیکاران، که با استخدام اداره مستمندان یا اداره خیابانها در میآیند، رفته میشوند. اکنون ماشین دارند که هر روز خیابانها ترک سازی میکند و این شغل را نیز بیکاران حرام کرده است. در جاده های بزرگی که بشهرها میرسند و رفت و آمد عرابه ها در آنها زیاد است، افراد زیادی باکاری های کوچک دیده میشوند، که سرگین تازه اسب ها را یا تکیه خطر مرگ از زمین کالسه ها و عرابه هائی که با نیطرب و آنطری می نازند، بکشاری زده و برای فروش جمع آوری میکنند. تازه اینها مسا مجبورند اغلب هفته ای چند شلینگ با دارم خیابانها بپردازند. در بسیاری جاها این کار بکلی ممنوع است، زیرا که اداره خیابانها اشغالهای جمع آوری شده در آنها را بعلت اینکه فاقد مقدار لازم سرگین اسب بودند، نمیتوانست بعنوان کود بفروشد. خوشبخت آن "زاید ها" هستند که میتوانند کاری گیر آورده و باربری کنند، و خوشبختتر آنهاست که روستا به تهیه پولی برای کاری و خرج میشوند. خرابیاد علاوه خود را خود بیابد و یا اینکه مقداری اشغال جمع شده حلوش میریزند ولی با وجود این میتواند منبع درآمد باشد.

اکثر "زاید ها" بدست فروش - میرد ازند، شخصا شنبه عصر، زمانیکه تمام جمعیت کارگری بخیابانها ریخته است، میتوان جمع کثیری را که از این راه زندگی میکنند، دید. بندگش، بند تلوار، طناب، پرتقال، شیرینی، خلاصه همه اجناس ممکنه توسط مردان، زنان و کودکان بینما عرضه میشود. ولی در سایر مواقع هم هر لحظه اینگونه دست فروشان را میتوان دید، که با پرتقال، شیرینی، شربت زنجبیل و شربت گزنه در خیابانها ایستاده و بیجا دوره گردی میکنند. کبریت و چیزهائی نظیر آن، لاث مهر، نسخه های گوناگون برای افروختن آتش و غیره نیز اجناس معاملاتی اینان می باشند.

بدون تردید نمی خفتن کننده و گازدار که اولی با آب، شکو و مقداری زنجبیل و دیگری با آب، قند و گزنه تهیه میشود و پیش کارگران، شخصا مردان سماک محبوب است.

برخی دیگر، با اصطلاح موقت کاران (۱) در خیابانها پرسه میزنند و فرصتی برای کاری - میجویند. سرخسی موفق بیافتن کار روزانه ای میشوند ولی بسیاری از چنین سعادتی محروم میمانند.

شریعتند از "چاچینز" واعظ محله شرقی لندن میگوید: در بیشتر درهای اکثر باراندازهای لندن هر روز در سحرگاه زمستان، قبل از طلوع آفتاب صد ها فقیر جمع میآیند و با امید یافتن کاری در آنروز با انتظار کشیده شدن درها میایستند. و آنگاه که جوانترین و قویترینشان و آنها که بیشتر معروفند مشغول شدند، باز صد هاتن دیگر با سرافکند و امید برینارفته به ساکن بینوایانه خوش باز میگردد.

این آدم ها وقتیکه کاری نمی یابند و نیز مایل به شوری در علیه جامعه نیستند، جز گدائی چکار میتوانند بکنند؟ پس دیگر نباید از کثرت گدایان، که اکثر مردانی با توان کار بوده و پلیس مدام در حال مبارزه با آنهاست، تعجب نمود. ولی گدائی این مردان خصالت ویژه ای دارد. چنین مردی ترجیح میدهد با خانواده خود بماند و آنور برون در خیابانها آوازی پردرد سرد دهد و یا اینکه با ایراد سخنانی رعونت همسایگان را جلب نماید. چشمگیر است، که این گدایان را تقریبا تنها در محلات کارگری میتوان یافت و تقریبا تنها کارگران هم با آنها کف می کنند. و یا اینکه خانواده در خیابان پیروفت و آمدی ساکت میایستند و بیآنکه سخنی بگویند، میگردانند تا صرف دیدن بی پناهی نا تیسر خود را بگذارد. اینجا نیز اینها فقط روی همدردی کارگران حساب میکنند. چه اینها بتجربه دریافته اند که گرسنگی چه میکند و خود آنها هر آن میتوانند بچنین وضعی دچار شوند. از همزوی این سخنانی صامت و لسی پس گیرارا تنها در خیابانهای که محل رفت و آمد کارگران هستند و در ساعاتی که کارگران از آنها عبور میکنند، میتوان دید. شخصا شنبه ها عصر، زمانیکه اصولا "اسرار" محلات کارگری در خیابانهای اصلی برملا میشود و طبقه متوسط خود را از این مناطق آلوده شده تا آنجا که میتوان پس میکند. و آن کس از "زاید ها" که شهادت، شورگافی دارد تا آشکارا مخالفت با جامعه برخیزد و جنگ پنهان روزوازی علیه خود را با جنگ آشکار پاسخ گوید، بدزدی، قتل و قمار روی میآورد.

شمار این زاید ها، بنا بر گزارشهای ماموران قانون مستمندان در انگلستان و ولز بطور متوسط یک و نیم میلیون نفر میباشد. در اسکاتلند بعلت کمبود های قانون مستمندان شمار آنها را نمیتوان تعیین کرد، و در مورد ایرلند نیز جد آگانه صحبت نخواهیم کرد. البته این رقم یک و نیم میلیون نفر فقط شامل کسانی است که واقعا از اداره مستمندان کمک خواسته اند. تعداد کثیر کسانی که باین آخرین وسیله - که سخت از آن پرهیز میشود - متوسل نشده و خود بنوعی روزی میگذرانند، در این رقم مستتر نیست. در مقابل بخت قابل توجهی از رقم بالا مربوط بنواحی زراعی بوده و از اینرو در اینجا نمیتواند در مد نظر قرار گیرد. در طی یک بحران رقم مربوطه طبیعتا بسیار بیشتر میشود و استیصال نهایت میرسد. برسیل مثال بحران ۱۸۴۲ بنگرم، که از آنجا که آخرین بحران بود شدید ترینشان هم بود، که شدت بحرانها با هر تکرار بیشتر میشود و بحران بعدی که احتمالا در ۱۸۴۸ حادث نخواهد گشت، از قرار معلوم شدید تر و طولانی تر خواهد بود. در طی این بحران مالیات مستمندان در کلیه شهرها با سواج بیسابقه ای رسید. مثلا در "استوک پورت" می بایست از هر پوند کرایه خانه هشت شلینگ مالیات مستمندان پرداخت میشد، بطوریکه مالیات به چهل درصد مقدار کرایه خانه در یک شهر رسید. حضافا اینکه بسیاری از خیا بانها خالی از سکه بودند. بطوریکه تعداد ساکنین ۲۰۰۰ نفر کمتر از معمول بود و در خانه های خالی نوشته شده بود: استوک پورت - اجاره داده میشود. در "سولتون" که در سالهای نادی مقدار کرایه خانه معمول مالیات مستمندان بطور متوسط ۸۶۰۰۰ پوند استرلینگ بود، به ۲۶۰۰۰ پوند استرلینگ کاهش یافت و در مقابل تعداد فقراتی که میبایست با آنها کف میشد، ۱۴۰۰۰ نفر، یعنی بنیز از ۴۰ درصد کل جمعیت، رسید. در "ریدز" اداره مستمندان ذخیره ای از قرار ۱۰۰۰۰ پوند استرلینگ داشت. این مبلغ با صافه ۷۰۰۰ پوند امانت های جمع

* - (پاورقی ۱۸۸۷) و این در سال ۱۸۴۷ مورسید.

مهاجرت ایرلندی‌ها

آوری شده کلیسا پیش از آنکه بحران بنقطه اوج خود برسد، تماما بصرف رسیده. در جاهای دیگر نیز همینطور بود. در گزارشی که کمیته ای از جامعه علیه قوانین غله در ژانویه ۱۸۴۳ در مورد وضع مناطق صنعتی در سال ۱۸۴۲ ارائه نموده، که بر مبنای اطلاعات مفصل کارخانه داران تنظیم شده بود، آمده است که میانگین مالیات مستندان در ویرایر سال ۱۸۳۹ و تعداد نیازمندان بکمک نسبت به همان سال ۳ حتی پنج برابر شده است و مبلغ معتنابیهی اعانه بطبقه ای تعلق گرفته که تا با نوزمان هیچگاه تقاضای کمک نکرده بود، و این نیز اینک طبقه زحمتکش بمقدار دو سوم کمتر از سال ۱۸۳۴ / ۳۶ آذوقه در اختیار داشته، اینکه صرف گوشت بمقدار معتنابیهی کمتری بوده است. در برخی نقاط ۴۰ درصد و در برخی دیگر تا ۶۰ درصد - اینکه حتی در منورزان، آهنگران و بنایان معمولی و غیره که در دیگر دوره‌های رکود هنوز مشغول بودند، نیز از کمبود کار و کاهش دستمزد لطمه خورده‌اند، اینکه هنوز هم، در ژانویه ۱۸۴۳، دستمزد بطور مدام در حال کاهش است، همه اینها را کارخانه داران خیز میسند! کارگران بی نان که کارخانه هایشان تعطیل شده و صاحبان آن آنها قادر به دادن کاری بآنها نبودند، همه جا در خیابانها ایستاده و بتهنهایی یا جمعا گدایی میکردند، گروه گروه خیابانها را احاطه کرده و از غمگینان کسک میخواستند، ولی آنها چون گدایان عادی با عجز و لابه خواهش نمیکردند بلکه با حالتی تهدیدآمیز که در گذشت عددی آنها و سخنان آنها و رفتارشان منعکس بود، در تمام مناطق صنعتی، از "لیستر" تا "لیدز"، از منچستر، بیرمینگهام، جنین بود. اینجا و آنجا اغتشاشاتی نیز رخ داد، از جمله در ژوئیه در فخاری "استافورد شایر" شمالی، در هشتادک ترین هیجانها در بین کارگران حاکم بود، تا اینکه بالاخره در ماه اوت شورش عمومی مناطق صنعتی را فراگرفت. در اواخر نوامبر ۱۸۴۲ زمانیکه من منچستر رسیدم، هنوز تعداد زیادی بیکاران همه جا در گوشه خیابانها ایستاده و هنوز بسیاری از کارخانه ها تعطیل بودند. تا اینکه در ماههای بعد تا اواسط ۱۸۴۳ ساز تعداد گوشه خیابان ایستاده های اجباری بتدریج کاسته شده و کارخانه ها شروع بکار کردند.

فکر نمیکنم دیگر نیازی بگفتن اینک چه فقر و استیصالی در بین این بیکاران در طی یک چنین بحران حاکم است باشد. مالیات مستندان کفاف نمیدهد - بهیچوجه کفاف نمیدهد، نیکوکاری ثروتمندان مشت برسد آن است، که تا شورش در همان لحظه از بین میروید. گدایی، آنجا که تعداد زیاد است، تنها بعهده محدودی کمک میکند. اگر در چنین مواقعی بکانه اراک کوچک تا وقتیکه میتوانند بکارگران نسبه نمیفروختند - البته آنها بعد اناوان آنرا میگیرند - و اگر کارگران تا وقتیکه بتوانند بیست دیگر کمک نمیکنند، در اینصورت هر بحران انبوهی از "زاید ها" را بوسیله گرسنگی جاروب میکرد. ولی باین علت و نیز باین سبب که مرحله رکود کوتاه است و یک سال و حداکثر دو سال یا دو سال نیم طول میکشد، اکثر آنها باز با دستخالی و تحمل شده اند بسیار از خطر میروند. این امر را که در هر بحران انبوهی بطور غیر مستقیم، بعلت بیماری و تیره قرماتی میشوند، خواهیم دید. فعلا بیک علت دیگر تحقیقی که دانش کارگران انگلیسی را گرفته است میپردازیم، علتی که گمان و بطور مدام در جهت تخم کردن بیشتر و بیشتر پشت این طبقه موثر است.

ما چندین بار در چند مورد بایرلند بیهایی که بانگلستان مهاجرت کرده اند، اشاره کردیم، حال دقیقتر بپردازیم تا اثبات این مهاجرت خواهیم پرداخت.

گسترش سریع صنعت انگلستان ممکن نبود، اگر انگلستان در جمعیت کمتری و فقیر ایرلند ذخیره ای که میتوانست مورد استفاده قرار گیرد، نمیداشت. ایرلندی در خانه خود چیزی نداشت که از دست بدهد و در انگلستان میتواند بسیاری دست آورد. و از زمانیکه که در ایرلند معروف شد، که در ساحل شرقی توسط جویج برای بازوان نیرومند کاری مطمئن و مزد خوب یافت میشود، هر ساله دسته دسته ایرلندی ها باینسوی آمدند. تخمین زده شده که تا کنون بین از یک میلیون نفر باینسو مهاجرت کرده اند و هنوز هم هر ساله پنجاه هزار نفر مهاجرت میکنند که تقریبا همه بنواحی صنعتی، شخصان شهرهای بزرگ هجوم آورده و در آنجا تحتانی ترین طبقه مردم را تشکیل میدهند. در لندن ۱۴۰ هزار، در منچستر ۴۰ هزار، در "لیورپول" ۳۴ هزار، "بريستول" ۲۴ هزار، "گلاسگو" ۱۰ هزار، "ادنبرگ" ۲۹ هزار ایرلندی فقیر وجود دارند. * این مردمان که تقریبا بدون هرگونه تمدنی بزرگ شده، بانواع محرومیت عا از جوانی عادت کرده، خشن، مشروب خوار و بی توجه بآینده اند، باینسو آمده و با خود تمام رسوم خشن خود را بدون طبقه ای از مردم انگلستان میآوردند، که بر اساسی کسب زیادی به فرهنگ و اخلاقیات ندارد. بگداری - "توماس کارلایل" * * * سخن بگوید:

"این چهره های وحشی "مایلسی" * * * که جلوه ای از زیرکی دروغین، بدی، بیخردی، فقر و تسخیر دارند، در تمام خیابانها اصلی و فرعی ما شما سلام میکنند. در شکه چی انگلیسی همانطور که میراند "مایلسی" را با شلاق میزند، و این بزیان بوی دشمنی بوی داده، کلاه خود را پیش برده و گدایی میکند. او بدترین عیبی است که این سرزمین باید بآن بچنگد. او در لباس های ژند میبازد و وحشی اش حاضر ببهترکاری است که تنها با بازوان و پشتی نیرومند بطلبند، در خیال مزدی که کفاف خرید سبب زمینی را بدهد. او تنها به تک و ادویه احتیاج دارد. او با نعل خوشی در اولین طویله خوک یا لانه سگی که ببیند میخوابد و در انبار علوفه لانه میکند. کت و شلوار از تنگ پاره دارد، که پوشیدن و در آوردنش یکی از مشکلاتش است که فقط در روزهای جشن ویا در مواقع بخصوص برتن میکند. مرد ساکنینی که تحت چنین شرایطی قادر بکار نیست، از زنان می افتد. ایرلندی غیر تمدن - نه از راه نیروی بلکه درست از راه مخالف آن - ساکنینی بوی زانکار زده و جایش را اشغال میکند، پس آنجا سکونت میگزیند، در کفایت و بیماری خود، در مید بخشونت مستانه اس و در ناراستی اش، چونان سلول انحطاط و بی نظمی وهران کس که میکوشد شنا کند و خود را روی آب نگاهدارد، میتواند اینجا نمونه اینرا ببیند، که انسان چگونه میتواند بزیاد، نه از راه شنا کردن بلکه در عرق شدن وضع تحتانی ترین توده کارگران انگلیسی مدام بوضع ایرلندی - بیهایی که در تمام بازارها بآن هارفاقت میکنند، نزدیکتر میشود. هرکاری که بتواند صرفا بانیروی بدنی و بدون مهارت

* * * Archibald Alison, High sheriff of Lanarkshire, "The Principles of Population and their Connection with Human Happiness" 2 vols. 1840

[اصول جمعیت و ارتباط آن با سعادت بشر] این "الین" نویسنده تاریخ انقلاب فرانسه است و چون برادرش Dr. W.P. Alison یک محافظه کار مذهبی میباشد.

* * * Miles - "Chartism" P. 28, 31 etc - نام پادشاهان کهن "کتی" ایرلند میباشد.

زیاد انجام شود، نه بازمزی انگلیسی بلکه بازمزی نزدیک بزمز ایرلندی انجام میشود، یعنی برای اندکی بیشتر از نیم سیری بوسیله بدترین نوع سیب زمینی در طی سه هفته از سال - برای اندکی بیشتر، ولی با ورود هرکشتی بخارا از ایرلند باین هدف نهائی نزدیکتر - چه کسی اینرا نمی بیند؟

در این مورد - اگر از نفی یکجانبه و افراطی خصائل طی ایرلندی بگذریم - کار لایل "کاملاً معق است. این کارگران ایرلندی که با پرداخت چهار پنی (سه و نیم گروش نقره ای) ، چون حیوانات برعریشه کشتی های بخاری تلفبار شده بانگلستان می آیند، همه جالانه میکنند، بدترین مساکن برای آنها بکافه خوش است. مشک لیاں تا زمانیکه فقط یک نخ آنها را بهم نگاه میدارد، نمی شناسد، با گفتن آشنا نیستند. غذای آنها سیب زمینی و فقط سیب زمینی است. و بجز از این هرچه درآمد داشته باشند، بصرف عرق میروانند. این چنین جنسی چه احتیاجی بزمز زیاد دارد؟ بدترین محلات کیمشهرها بزرگ محل سکونت ایرلندی هاست، در همه آنجاها یکمک منحصه نشان خرابی و کثافت بسیار است، میتوان روی این حساب کرد که عموماً با چهره های کلتی روبروشد - که با اولین نگاه از لحاظ سیماشناسی (۱) میتوان از مردمان بومی تمیزشان داد - و آواز بلهجه ایرلندی را، که یک ایرلندی اصیل هیچگاه فراموش نمی کند، شنید. من گاه حتی در مجموعیت ترین محلات منجسترگفتگو بزبان ایرلندی - کلتی شنیدم. انگسر خانواده هائیکه در زیرزمین هاساکن اند، تقریباً همه جاشناس ایرلندی دارند، سخن کوتاه، همانسان که "دکمرکی" میگوید، ایرلندیها کشف کرده اند که حداقل حوائج زندگی چیست، و اکنون آنها بکارگران انگلیسی هم میآموزند. کثافت و شراب خواری را نیز آنها با خود به همراه آوردند. این تمیز نمودن که در روسیا، در جاهائی که جمعیت بطور پراکنده میزند، ضرر زیادی ندارد، حال دیگر جزو سرشت ایرلندی هاشده است و در اینجا در شهرهای بزرگ بعلت تراکم خود تازه در هشتناک و خطرناک میشود. مایلسی بنا بعبارتی که در سرزمین خود داشت، در اینجانیز هرگونه کثافت و آشغال را جلوی در میبرد، و بدینوسیله آن گنداب ها و کپه های کثافت را ایجاد میکند، که محلات کارگری را بی ریخت کرده و هوایشان را متعفن میسازند. او در اینجانیز طبقه خوگس را در جواریخانه اش میسازد، و وقتی که این ممکن نباشد، آنگاه خوگس را در اطای خود خری خواباند. این نوع دامپروری غیر طبیعی و ظمور بنگ مشاش ایرلندی دارد. ایرلندی بخوگس همانقدر بستگی دارد که عرب با شمشیر، با این تفاوت که او خوگس را وقتیکه باندازه کافی برای کشتار، جای شد، میفروشد، در غیر اینصورت با او میخورد، با او میخوابد، کود کانترا با او بازی می کنند و از او سواری میگیرند و با او در کثافت لول میخورند، و اینرا در تمام شهرهای بزرگ هزاران بار میتوان دید. اینرا که در چنین شرایطی چه کثافت، چه غیر مسکونی در خانه ها حاکم است، تصور نمیتوان کرد. ایرلندی با ناثیه عادت ندارد، تلی گاه، چند تکه پاره که دیگر در در لیاں نمیخورد، برای حای خرابتر پس است. یک تکه خوب، یک صندلی شکسته، یک جعبه کهنه بحای سبز، چیز بیشتری لازم ندارد. یک تفری، چند تا قابلمه گاسه بشقاب لعانی کافی است تا آشپزخانه او را، که در عین حال اطای خواب و اطای نشیمن اوست تزئین کند. و وقتی که چیزی برای آتش کردن نداشته باشد، آنگاه هر چیز سوختنی در در و روبراو، صندلی، چهارچوب در، در، تخته فرش - اگر چنین چیزی وجود داشته باشد - نصیب بخاری میشود. گذشته از این اوجه نیازی به فضای زیاد دارد؟ در سرزمین خود در کومه گلینش تنها یک اطای همه وظائف خانه را انجام میدهد. در انگلستان نیز خانواده اریس از یک اطای لازم ندارد. بدینسان این تلفبار کردن تعدادی زیاد در یک اطای، که اکنون تا باین اندازه همه گیر شده است، نیز عده نا نتیجه مهاجرت ایرلندی هاست. و از آنجا که این بیچاره باید لذتی داشته باشد ولی از تکیه لذات جامعه محروم نماند، است، پس بشروب خواری روی میآورد، عرق تنها چیزی است که بزمخت زمستان را برای ایرلندی ارزشمند میسازد. عرق و شاید هم مزاج شاد و بیمارش، و از همیزوی نامستی خشونت باری در عرق فوطه ور میشود. خصیلت جنوی و بیاد لوجانه ایرلندی خشونت او، که تفاوت وی با وحشی راناجیز میسازد، تحقیر همه لذات انسانیت، که او در دست بعلت همین خشونت توان لذت ببری از آنها را ندارد، توسط وی، کثافت و فزونی، همه اینها برای دائم الخمر سودتس مساعد است، و بوسیله

بیش از آنست که اوتاب تحملش را داشته باشد، و بلافاصله که پول گرفت مجبور است همه را بالا بیاورد. آخر او چکار میتواند بکند؟ آخر چگونه جامعه او، که او را در وضعی قرار میدهند، که دائم الخمر شدنش تقریباً الزامی است، جامعه که نسبت با وسامحه کرده، و میگذارد وحشی شود، این جامعه چگونه میخواهد بعد او را، زمانیکه برانستی مست بازی در میآورد، مورد حمله قرار دهد؟ کارگران انگلیسی باید بایک چنین رقیبی در افتد، با رقیبی که درست ترین پله ای که در یک کشور متعفن اصولاً ممکن است، قرار دارد و از همیزوی هم بزمز کثرتی محتاج است و از همیزوی، همانسان که کار لایل میگوید، اهان دیگری جز این موجود نیست، که مزد کارگران انگلیسی در تمام رشته هائی که با رقابت ایرلندی روبروست، تمام بیشتر و بیشتر شود. و این رشته بسیارند. همه رشته هائی که مهارتی کم طلبیده یا هیچگونه مهارتی نمی طلبند، بجزوی ایرلندی باز است. البته ایرلندی برای کارها یکمک آموزشی طولانی و با فعالیتی منظم و مداومی طلبند، مهمل و مدعی مزاج، مست بوده و پیش از حد اذیت کرده است. او بر اینیکه مکانیک شود (مکانیک بانگلیسی هر کارگری است که بتولید ماشین آلات مشغول است)، برای اینکه کارگر کارخانه شود، مجبور است ابتدا تمدن انگلیسی و آداب - انگلیسی را بیاید، کوتاه سخن ابتدا در عمل انگلیسی شود، ولی از آنجا که کار ساده و کثرت قیق هم باید انجام شود، که بیشتر قدرت لازم دارد تا مهارت، در اینجا ایرلندی بهمان خوبی انگلیسی است. از همیزوی این گونه رشته های کارملواز ایرلندی هاهستند. در شمار دست بافان، شاگرد بنایان، باربران، موقت کاران و نظایر آنها توده کثیری ایرلندی وجود دارد. و نفوذ این ملت در این رشته ها بقدری مزه طبقه کارگر کثک بسیار کرده است. و اگر هم ایرلندی بهائی که در رشته های دیگر کار نمود کرده اند، بی پایست تمدن میشدند، باز باندازه کافی پس مانده های اقتصاد کهن وجود داشت، که در اینجا هم - بر کارگران انگلیسی تا تاثیر منخط کننده ای بگذارد، مضافاً اینکه محاط شدن توسط ایرلندیها هم اجباراً تاثیراتی میکند. چه زمانیکه تقریباً در هر شهر بزرگ یک پنجم بایک چهارم کارگران ایرلندی بوده و با اخلاف ایرلندیها بزرگ شده در کثافت ایرلندی هستند، در اینصورت جای تعجب نیست اگر زندگی تمام طبقه کارگر، آدابش، وضع فرهنگی و اخلاقیش، کل خصائلش قسماً قابل ملاحظه ای از این سرشت ایرلندی را بخود گرفته است، در اینصورت میتوان فهمید، که چرا وضع شنیع و شراباننده کارگران انگلیسی، که هماناناسی از صنعت و نتایج بلا واسطه آن بود، باز هم شنیع تر از آنچه بود، میتواند بشود.

حال که ما شرایطی را که طبقه کارگران انگلیس در شهرها در آن بسر میبرد تا اندازه ای بتفصیل بررسی کردیم، زمان آن رسیده است، که از این واقعیات استنتاجات دیگری بیرون کشیده و آنها را دوباره با واقعیت مقایسه کنیم. بنگریم که تحت چنین شرایطی خود کارگران بچه حالی درآمده اند، ماباچه آدمهایی روبرو هستیم و حالت بدنی، فرهنگی و اخلاقی آنها چگونه است.

زمانیکه فردی بفردی دیگر ضرری جسمانی وارد میآورد، آنهم ضرری که بمرگ وی بیانجامد، اینها ما کشتن مینامیم و اگر مجرم از پیشتر بر این دانا بود که این ضرر بمرگ منجر خواهد شد، آنگاه عمل او را قتل مینامیم. حال که جامعه * صد هاپرولتر در چنان وضعی قرار میدهد، که آنها الزاماً بام مرگی زودرس و غیر طبیعی میافتند، مرگی که همانقدر جبری است، که مرگ بوسیله گلوله یا شمشیر، و قتیکه که جامعه شرایط لازم حیات را از دست هزاران نفر برده و آنها را در شرایطی قرار میدهد، که در آن قادر بر زندگی کردن نیستند، و قتیکه آنها بزور چوب قانون وادار میکنند که در این شرایط مانند تارک، که نتیجه این شرایط است، سررسد، و قتیکه جامعه میدانند و بخوبی هم میدانند که این هزاران نفر احبارا قربانی این شرایط خواهند شد و با وجود این شرایط مربوطه را برقرار نگاه میدارند، پس این هم همانقدر قتل عمد است، که بملیک فرد، ولی قتل پنهانی و خائفانه، قتل که هیچکس را بیارای مقاومت در قبال آن نیست، قتل که ظاهراً قتل نیست، زیرا که قاتل را نمیتوان دید، زیرا که این قاتل همه هستند و با وجود این هیچکس نیست، زیرا که مرگ این قربانی چونان مرگی طبیعی بنظر میآید، زیرا که کمتر تقصیر کار شده، بلکه بیشتر تقصیر کار نشده است، ولی در هر حال قتل عمد است. من حال باید ثابت کنم که جامعه در انگلستان اینرا که نشریات کارگری انگلستان با حقانیت تمام قتل عمد اجتماعی مینامند، هر روز هر ساعت مرتکب میشود، که وی کارگرانی را در وضعی قرار داده، که در آن نمیتوانند سالم بمانند و نمیتوانند حیات طولانی داشته باشند، که وی بدین ترتیب حیات کارگران را زهر زهره و بتدریج از بین میبرد و آنها را پیش از وقت روانه گور میکند، و نیز باید ثابت کنم، که جامعه میدانند، که این وضع برای سلامت و حیات کارگران ناچه اندازه ضرر است و با وجود این کاری برانمیبود، این وضع نمسی کند، که ولی عواقب تربیاتی را که داده میشوند، پس نوع عمل وی فقط کشتن نموده بل قتل عمد است. و اگر من بتوانم اسناد رسمی، گزارشهای مجلسی و دولتی را بمطالبه مرجع موثق برای کشتن ارائه دهم، اینرا ثابت کرده ام.

* سوتیکه در رابطه ای چون مورد بالا ایجابی دیگر از جامعه بمطالبه کثرت مسئولی سخن میگویم، که حقوق و وظایف ویژه خود را دارد، روشن است که قدرت جامعه را در دست نظر دارم، یعنی طبقه ای که فعلاً سیادت سیاسی و اجتماعی را در دست دارد و از اینروی مسئولیت وضع آنها را برعهدهش میکند، که سعی از سیادت را بآنها واگذار نمیکند، طبقه حاکم در انگلستان و در تمام کشورهای ضدین دیگر بورژوازی است، و اینرا که جامعه و بویژه بورژوازی - موظف است، که حداقل از جان هر عضو جامعه حمایت کند، مثلاً کاری کند که هیچکس بگرستگی نرسد این اصل را لازم نیست که من بخوانندگان آلمانی خود تازه اثبات کنم، اگر برای بورژوازی انگلستان مینوشتم، مسئله دیگری نبود. (۱۸۷۷) - و حال در آلمان چنین است. در سال پریرکت ۱۸۸۶ سرمایه داران آلمانی مابعد اقل در این رابطه با انگلیسها کاملاً در یک سطح قرار دارند.

(۱۸۹۲) - چقدر همه اینها در طی پنجاه سال گذشته تغییر یافته! امروز بورژواهای انگلیس وجود دارند، که مسئولیت جامعه را نسبت با بعضی آنها می پذیرند. ولی بورژواهای آلمانی؟! ؟

اینکه طبقه ای که در شرایط فوق الشرح بسر میبرد و بصورتی چنین اسفناک از ضروری ترین حوائج زندگی برخوردار نیست، نمیتواند سالم بوده و عمری دیرین داشته باشد بخودی خود روشن است. بگذار که تک تک این شرایط را دوباره و با توجه بر رابطه ویژه شان با وضع بهداشت کارگران مورد مطالعه قرار دهیم.

همانا تمرکز جمعیت در شهرهای بزرگ تأثیری نا مطلوب دارد. هوای لندن هیچگاه نمیتواند چونان یک ناحیه زراعی پاک و اکسیژن دار باشد. دو ونیم میلیون و دو ونیم میلیون اجاق که در یک محدوده جغرافیائی پراکنده مریخی گرد آمده اند، مقدار عظیمی اکسیژن مصرف میکنند، که بدشواری جایگزین میشود، چرا که نوع معماری شهر بخودی خود تهویه هوا را مشکل میکند، چرا که گاز کربنیک ناشی از تنفس و احتراق بعلت وزن مخصوص خود در خیابانها میماند و جریان باد عمدتاً از فراز پشت بام خانهها میگذرد. ریه ساکنین اکسیژن کافی را بدست نمیآورد و نتیجه آن خودگی فکری و جسمانی و سرکوب نیروی حیات است. به همین علت ساکنین شهرهای بزرگ هر چند که کمتر از مردم روستا - که در هوای عادی و آزاد زندگی میکنند - دچار امراض حاد و بویژه التهابی میشوند، ولی در مقابل از امراض مزمن بیشتر رنج میبرند. و اگر همانا زندگی در شهرهای بزرگ برای سلامت بخودی خود ناصحانه است، پس تأثیر ناصحانه چنین هوای غیر طبیعی در محلات کارگری چقدر باید باشد، که در آنها همانسان که دیدیم همه چیزهایی که بخوابی هوا منجر میشوند، گرد آمده اند، شاید وجود گودال گدایی در جوار خانه در روستا چندان ضرر نباشد، چرا که هوا از همه سو جریانی آزاد دارد، ولی در وسط یک شهر بزرگ، در کوچه و حیاطهایی که ارتباطشان با هرگونه جریان هوا قطع شده است، وضع بگل جور دیگری است. تمام مواد حیوانی و گیاهی در حال گندیدن گازهایی بوجود میآورند که برای سلامت پس ضرراند. و اگر این گازها آزادانه جریان نیابند باید هوای متعفن و کثیف کنند. آشغال و گدابه های محلات کارگری - شهرهای بزرگ بهمن علت که گازهای بیماری آفرین ایجاد میکنند، بدترین عواقب را برای سلامت عمومی بدنیال میآورند. همین در مورد تبخیرات نهرها و رودهای کثیف نیز صادق است ولی این همه مطلب نیست. برآستی چگونگی رفتار جامعه کنونی با انبوه کثیر بیسویان شوراننده و نفرت انگیز است. آنها را بشهرهای بزرگ میکشند، بجائی که هوای نواحی روستائی خود تنفس میکنند. آنها را بحلاتی میدارند، که بعلت نوع معماری خود تهویه هوای بدتری از سایر محلات دارند، همه وسائل پاک بودن را از دست آنها میگیرند، آب را از دست رستخان دور نگاه میدارند، زیرا که فقط در قبال پول لوله کشی میکنند، و رودخانه ها را چنان کثیف میکنند که بدرر تمیز کردن دستنوشخورند. آنها را وامیدارند، که همه کثافات و زباله ها، همه آب های کثیف آری حتی همه مدفوعات و فاضلاب تنوع آور را بخوابانها بریزند، زیرا که امکان دفع بگونه دیگر را از آنها میگیرند و بدین ترتیب مجبورشان میسازد که محلات خود را کثیف و متعفن کنند. اینها هنوز بر نیست همه مفاسد ممکنه را بر سر فقرا تلنبار می نمایند. اگر جمعیت شهر اصولاً متراکم است، آنها در یک فضای کوچک در چندان متراکم میشوند. بخواب کردن هوای خیابانها هنوز راضی نشده و آنها را در زمین در یک اطاق محبوس میکنند، تا هوای که شبها تنفس میکنند بگل خفه کننده باشد. بآنها مساکتی مرطوب میدهند، و زیرزمینهایی که از پائین و زیر سقفی هائی که از بالا جلوی نفوذ آب را نمیگیرند. خانه هایشان را چنان میسازند، که هوای مرطوب خارج نشود. بآنها لباس های بد، مندرس یا مندرس کننده و مواد غذایی بد، تلقی و بد هضم میدهند. آنها را بدست تحریک کننده ترین تغییرات مزاجی، شدیدترین نوسانات ترس و امید میسپارند. آنها را چون حیوانات وحشی میدوانند و نمیگذارند که آرام بگیرند و ببلذت بردن آرام از زندگی دست یابند. همه لذت ها را جز لذت جنسی و مستی از آنها میگیرند، و در مقابل تا منکوب شدن کامل همه نیروی فکری و بدنی آنها از ایشان کاریکشند و از اینراه آنها را بفراتر - شدید در ولذتی که در اختیارشان است، ترغیب میکنند. و اگر همه اینها راه بجائی نبرد و آنها در مقابل همه این شداید مقاومت کنند، آنگاه قربانی بی نانی در یک بحران میشوند، که در طی آن همان مقدار کمی راهم که تاکنون در اختیارش گذاشته بودند، از او میگیرند.

چگونه ممکن است که در چنین شرایطی طبیه فقیرتر سالم بماند و عمری طولانی داشته باشد؟ از این چه انتظار دیگری جز نسبت بالای مرگ و میر، وجود مداوم امراض مسری، تضعیف جسمانی مداوم نسل کارگر میتوان داشت؟ بواقعیات بسکریسم.

اینرا که مساکن کارگری در بدترین محلات، دست در دست سایر شرایط زندگی این طبقه بیماری های متعدد را موجب میشوند، همه تأیید میکنند. مقاله فوق الذکر "ارتیزان" باحقانیت تمام میگوید که امراض ریوی نتیجه ضروری چنین شرایطی هستند، و برآستی هم بویژه در بین کارگران پیش میآیند، اینرا که هوای بد لندن و بویژه محلات کارگری برای پیدایش بیماری سل بسیار مساعد است، قیافه مسلولی افراد بسیاری که در خیابانها دیده میشوند، نشان میدهد اگر آدم صبح زود، زمانیکه همه سرکار میروند، اندکی در خیابانها بیلکه، از کثرت مردی که ظاهری مسلول یا نیمه مسلول داشته و با آدم روبرو میشوند، در تنگت میآید. حتی در منجستر هم آدمها چنین حالتی ندارند. این ارواح رنگ بریده، بلند قامت، تنگ نفس و باجسمانی گود افتاده، که آدم هر آن از کنارشان رد میشود، این چهره رخوت بار، بی جان و ناتوان برای صرف هر نیروی در امن باین صورت تفرانگ فقط در لندن دیده ام، با وجودیکه در شهرهای صنعتی شمال هم سل سالیانه قربانیان بینماری میگیرد. بغیر از سایر بیماریهای ریوی و مخطت قبل از هر چیز بیماری با سل رقابت میکند، که خوفناکترین تباهی هارا در بین کارگران موجب میشود. حصه. این ادبار کثرت در بنا گزارش رسمی درباره وضع بهداشت طبقه کارگر، مستقیماً از وضع بد مساکن از نقطه نظرتبویه هوا، پاکیزگی و رطوبت ناشی میشود. این گزارش - فراموش نشود که از جانب برجسته ترین پزشکان انگلیسی و بر اساس اطلاعات سایر پزشکان تنظیم شده است - این گزارش مدعی است که صرفاً یک تحیا طبیه تبویه، صرفاً یک کوبه بن سستی فاضل آب، بویژه وقتی که تراکم ساکنین زیاد باشد و در نزدیکیشان عناه رأئی تجزیه شوند، میتواند موجب تب حصه شود، و تقریباً همیشه موجب آن میشود. این تب تقریباً همهجا خصلت یکسانی دارد و تقریباً در همه موارد به حصه میانجامد. حصه را در محلات کارگری همه شهرهای بزرگ، حتی در برخی محلات بد ساخت و ناپاک شهرهای کوچکتر نیز میتوان یافت و اشاعه وسیع آن موجب میشود که در محلات کارگری ریشه کن نشود، هر چند که بالطبع در محلات بهتر هم گاهگاهی قربانیانی میگیرد. در لندن حصه از مدت ها پیش رایج بوه و اشاعه بی مانند آن در سال ۱۸۳۷ موجب تنظیم گزارش فوق الذکر گردید، بنا به گزارش سالانه دکتر "سات ورد اسمیت" در مورد بیمارستان تب حصه لندن، در سال ۱۸۴۳ تعداد بیمارستان بستری شده ۱۶۴۲ نفر بود. ۴۱۸ نفر بیشتر از هر یک از سالهای پیشین. در محلات نمنک و کیف شمال، شرق و جنوب لندن این بیماری بصورت بیمانندی پیداد کرده بود، انگریساران آرزائی بودند که از روستاها مهاجرت کرده و از آنجا که در بین راه و پس از ورود در نشان شدیدترین نااطیبات را تحمل شده، در خیابانها نیمه برهنه و گرسنه خوابیده و کاری نیافته بودند، در چارنوب حصه شده بودند. این افراد در چنان حال ضعیفی بیمارستان تحویل شده بودند، که بیایستمداد از زیاد و غیرعادی شراب، کنیاک، در اوههای آمونیم در اوههای تحریک کننده صرفشان میشد، شازده ونیم درصد کلبه بیمارستان هم میبیرند.

این تب شدیدتر در منجستر هم یافت میشود و در محلات بد تر کارگری قسمت قدیمی شهر، در "انگوتس"، ایرلند کوچک "و غیره تقریباً هیچگاه آرام نگرفته است. ولی در اینجا و اصولاً در شهرهای انگلستان آنچنان که انتظار میرفت اشاعه نیافته است. و برعکس در اسکاتلند و ایرلند حصه با چنان شدتی رایج است، که در قالب کلمات نمیگنجد. این بیماری در "ادینبورگ" و "گلاسکو" کرائی سال ۱۸۱۷ پس از نثرانی و در سال ۱۸۲۶ پس بحرانهای تعاری بویژه شیوع یافته و هر بار پس از آنکه سه سال پیداد کرده بود، برای مدت کمی تخفیف یافت. در سال ۱۸۱۷ در یکی اشاعه بیماری در "ادینبورگ" حدود ۲ هزار نفر و در سال ۱۸۳۷ حدود ده هزار نفر در چارنوب حصه شدند، و عمر و آراشاعه بیماری نه فقط تعداد بیمارستان بلکه شدت بیماری نسبت مرگ و میر نیز افزایش مییافت * ولی چنین بنظر میرسد که شدت

بیماری در تمام ادوار پیشین در مقایسه با شدت آن پس از بحران ۱۸۴۲ بجه بازی بیش نبوده است. در اسکاتلند یک ششم کلبه فراق چارنوب حصه شدند و بیماری یوسیله گدایان سیار با سرعت سیل آسانی از نقطه بنقطه دیکر منتقل میشد. البته در امن طبقات متوسط و بالای جامعه را نگرفت. در طی دو ماه تعداد بیمارستان تب حصه بین از تعداد آنها در طی دو هفته سال پیشین بود. در "گلاسکو" در سال ۱۸۴۳ دوازده درصد کلبه جمعیت ۳۲ هزار نفر، در چارنوب حصه شدند و ۳۲ درصد آنها مردند، حال آنکه نسبت مرگ و میر در "منجستر" و "لیوریون" معمولاً هشت درصد است. بیماری در روزهای هفتم و یازدهم بحرانی میشد. در این روز آخر بیمار معمولاً زود میشد مرجع موشق مآلواند لیلی بر این میدانند، که علت بیماری را در هیجان فکری و ترس نیز باید جستجو کرد. *

در ایرلند نیز این تب های مسری وجود دارند. طی ۲۱ ماه سالهای ۱۸۱۷-۱۸ سی ونه هزار مریض تب حصه در سال بعد بناینگفته کلاتر "الیسون" * * * حتی ۶۰ هزار مریض تب حصه بیمارستان "دابلین" رجوع کردند. در سالهای ۱۸۱۷-۱۸ بیمارستان تب حصه "کورک" (۱) مجبور شد یک هفتم جمعیت را بپذیرد. در همان زمان در "لایمریک" (۲) یک چهارم جمعیت و در محلات "داترفورد" (۳) نوزده بیستم جمعیت در چارنوب تب حصه بسوزانند.

اگر شرایطی که کارگران در آن بسر میبرند بیاد آورده شوند، اگر در نظر گرفته شود که مساکن آنها چقدر مضراکم اند، هرگونه آنها چقدر با انسانها امال شده است، چگونه بیمارستان سالها در یک اطاق، در یک بستر میخوابند، آنگاه تازه از اینکه چگونه بیماری مسری نظیر این تب بیش از این شیوع نیابد، باید در شگفت شد. و اگر در نظر گرفته شود، که چه کمک پزشکی ناچیزی در اختیار بیمار قرار دارد، چه عده زیادی از هر چند پزشکی محروم بونه و با معرانی ترین روش پرهیز نا آشنا میمانند، باز میزان مرگ و میر ناچیز است. دکتر آلیسون که این بیماری را بخوبی میشناسد، همانطور که گزارش فوق الذکر نشان میدهد، آنها مستقیماً ناشی از استیصال و وضع فقیرانه بیتوانی میدانند. او مدعی است که به ضرورت ها و اراضی ناگافی نیازهای زندگی بدن را برای پذیرش بیماری آماده کرده و اصولاً این بیماری واگیرا بد هضم ساخته و آنرا سرما اشاعه میدهد. او ثابت میکند که هر بار یک دوره محرومیت - یک بحران تجاری یا بدی محصول زراعی - در اسکاتلند یا ایرلند اشاعه حصه را موجب شده است و پیرانگری بیماری تقریباً بصورتی منحصر دانمگیر طبقه زحمتکش شده است. حائز توجه است که بناینگفته او، اگر تب کمانی که قربانی حصه شده اند، پدرهای خانوادهها هستند، یعنی همان کسانی که خانواده شان بآنها پیش از همه نیاز دارند. این را بسیاری پزشکان ایرلندی هم که اونقل میکنند، میگویند.

علل بلاواسطه یک سلسله دیگر از بیمارستانه در مساکن بلکه در تغذیه کارگران نهفته است. غذاهای ثقیل البهظم کارگران برای کودکان خردسال بگل نامناسب است، ولی کارگرنه وقت و نه وسیله تهیه غذای مناسب برای کودکان را دارد. باین امر رسپیاری شایع دادن عری یا حتی تریاک بکودکان نیز اضافه میشود. و از همه اینها و تحت تأثیر سایر شرایط زیستی، که برای تکامل جسمانی خضران بیمارستانهای مختلف دستگاه گوارش پدید میآیند و اثر خود را در تمام دوره حیات باقی میگذارد. تقریباً همه کارگران معده کمابیش ضعیفی دارند و با وجود این مجبور بخوردن مداوم همان غذاهای هستند، که دلیل این بیماری هاست. آخر از کجا بداندند که دلیل آن چیست و اگر هم بداندند، بازمانیکه در وضع دیگری قرار نگرفته و تربیت دیگری نیافته اند، چگونه میتوانند غذای مناسب بخورند؟ ولی از همین گوارش بد در همان کودکی بیماری های جدیدی پدید میآیند. خنازیری (۴) در بین کارگران رواج عمومی دارد و پدرو ما در خنازیری کود - گاتی خنازیری دارند. یکی دیگر از عواقب تغذیه ناگافی بدن در مرحله رشد و انشیتسیم (۵) می باشد.

۴- غذای سختی که در زیر کلوو کردن ایجاد شده و گام 1-Cork 2- Limerick 3- Waterford 4- Scrofula
به جراحت و زخم منتهی میشود 5-Rachitisme عارضه نرم شدن استخوانهای بدن که بر اثر کمبود ویتامین D و کمبود فسفر
املاح کلسیم در بدن حاصل میشود. این عارضه بیشتر در اطفال سرخوار دیده میشود. این بیماری را ملامناستخوان نیز مینامند

(بیماری انگلیسی ، جوانه های گره مانند در مفاصل) ، که در بین بچه های کارگران بسیار دیده میشود . سخت شدن استخوانها بطبیعی میگردد و اصولا رویش ساختمان استخوانی کند میشود . در کنار عوارض دیگر راشیتیسم ، قناس یا هاوستون فقرات زیاد دیده میشود . دیگر لازم بگفتن نیست که این عوارض تحت تاثیر تبدلاتی که گریبان کارگران را بعلت نوسانات تجاری ، بی ثباتی و دستمزد مختصر در طی بحرانها میگردد تا چه اندازه بدتر میشوند . کمبود گاه بگاه غذای کافی ، که گریبان هر کارگری را حداقل یکبار و برای مدتی میگردد ، منجر ببدتر شدن عواقب غذای هر چند بد ولی کافی میشود . کودکانی که درست در زمانیکه بیش از هر زمان بغذا نیاز دارند ، آنقدر غذا گیرشان میآید که نتیجه سیر میشوند . و تعداد آنها در طی هر بحران ، آری حتی در بهترین ادوار معاشی چقدر زیاد است - چنین کودکانی الزاماً باید بمتنهی درجه ضعیف خانزیری و راشیتیسمی بشوند ، و اینرا که چنین میشوند بچشم میتوان دید . کوتاهی و احمالی که نسبت بتوده کودکان کارگر میشود ، و محکوم بآنند ، آثار ناز و بدنی خود را بجای میکند و نتیجه اش تضعیف کل نسل زحمتکش است . لباس های نامناسب این طبقه و نتیجتاً عدم امکان حفاظت خود در قبال سرما خوردگی ، الزام کار کردن تا وقتیکه بیماری مانع از آن نشود ، درماندگی و بیچارگی فزاینده در صورت بیماری ، بی بهره گی معمولی از هرگونه کمک پزشکی را بآنچه آمد اضافه کنید ، آنگاه میتوان تصور کرد ، که وضع سلامت کارگران انگلیسی در چه حال است . در اینجا من هنوز نخواهم عواقب ضری که ذاتی برخی رشته های کاری باشند - آسان که امروزه اداره میشوند - اشاره کنم .

عوامل دیگری بآنچه آمد اضافه میشوند ، که سلامت تعداد کثیری از کارگران را بخاطر میاندازند . قبل از هر چیزی مشروب خواری همه جاذبه ها و وسوسه های ممکن دستاورد است هم میدهند تا کارگر را دائم الخمر کنند . عرق تفریبا تنها منبع شادی آنهاست و همه چیز دست بکنی میکند تا اینرا بکارگر بقبولاند . کارگر خسته و کوفته از سرکار بر میگردد ، با سنگینی و هوس میشود که قابل سکونت نبوده ، نماند ، ناسازگار و کثیف است . او بشدت به انبساط خاطر می محتاج است . او باید چیزی داشته باشد ، که زحمت کار کردن را ارزشمند و چشم انداز فردای ترشروی را قابل تحمل سازد . روح و مزاجی خسته ، ناراحتی مزاج وی ، که همانا از وضع ناسالم وی مشخصاً سو" هاضمه ناشی میشود ، بعلمت شرایط دیگر زندگی ، بعلمت نامطمئن بودن زندگی ، وابستگی بپسه تصادفات سکنه و عدم توانائی وی ، که خود کاری برای تثبیت وضعیت انجام دهد ، بعد غیر قابل تحملی افزایش مییابد . بدن وی که بعلمت هوای بد و تغذیه بد تضعیف شده ، با تمام نیرو محرکی خراجی بی طلبید . نیاز او بمعاشرت تنها میتواند در میکده ارضا شود ، او برای دیدن دوستانش اصلاً جای دیگری ندارد . و با همه این احوال بایستی کارگر قویترین و سوسه هارا برای دائم الخمری نداشته باشد و قادر بمقاومت در قبال جاذبه های خماری باشد ؟ برعکس ضرورت اخلاقی و جسمانی موجود است ، که انبوه کثیری از کارگران تحت چنین شرایطی اجباراً دائم الخمر گردند . گذشته از علل جسمانی که کارگر را به مشروب خواری سوق میدهند ، سرمشق انبوه کثیر دیگران ، کوتاهی در تربیت ، عدم امکان حفاظت جوانان از این وسوسه ، در بسیاری موارد تاثیر مستقیم اولیا" دائم الخمر که بکودکانشان عرق میخورانند ، اطمینان باینکه در مستی برای چند ساعتی هم کهنه شده درماندگی و بیچارگی و فشار زندگی را میتوان فراموش نمود ، و صفها حالت دیگر چنان تاثیر شدیدی میکند دارند ، که تمایل کارگران بعرق را برآستی نمیتوان سرزنش کرد . در اینجا دیگر دائم الخمری گناه نیست تا آدم - گناهکار را مسئول آن بدانند ، بلکه پدیده ایست که نتیجه ضروری و اجتناب ناپذیر شرایط معینی بزرگ معمول بسوی اراده - حداقل در قبال این شرایط - می باشد . آنهاست که کارش را بفعول صرف بدل کرده اند بایست مسئولیت را بگردن گیرند . ولی بنابهمان الزامی که انبوه کثیری از کارگران دائم الخمر میشوند ، بنابهمان الزام خماری تاثیر ویرانگر خود را بر جسم و جان قربانیان میکند دارد . تمام استعداد های بیماری که از شرایط زندگی کارگران نشئت میگیرند ، تحت تاثیر آن رشد کرده و بروز امراض روحی و مغزیتی و همچنین پیدایش و اشاعه حصیه بکمک آن بعتمنی درجه تسهیل میشود .

یکی دیگر از علل عیوب جسمانی طبقه زحمتکش در عدم امکان دستیابی بیاری یزندگان حادثی بهنگام بیماری نهفته

است . حقیقتی است که کثیری موسسات خیریه میگویند باین کمبود باغ دهند حقیقتی است که مثلا بیمارستان منچستر سالیانه ۲۲ هزار بیمار را بباستری کرده و با با اندرزی پزشکی و دارو یاری میدهد . ولی این در شهری که طبقه محاسبات "گاسکل" ۳۰ سالیانه سه چهارم جمعیتش بکمک پزشکی نیاز دارد ، چه دردی را دوا میکند ؟ پزشکستان انگلیسی حق العمل سنگینی دریافت میکنند ، که کارگران قادر بپرداخت آن نیستند . بنابر این آنها یا هیچکاری نمی توانند بکنند و اینکه مجبورند بطبیعت نمایان دغل و داروهای ارزان آنها روی بیاورند ، که با آنها در طی زمان بخود بیشتر ضرر میزنند تا فایده رسانده باشند . تعداد بسیار زیادی از این طبیب نمایان دغل در کلیه شهرهای انگلیس وجود دارند که از راه آگهی و اعلان و کلک های دیگر از بین طبقات فقیر ترشتری گیر میآورند . علاوه بر این مقدار عظیمی از اصطلاح داروهای بیشت رسیده برای همه بیمارهای ممکنه بفروش میرسند . قرصهای "مورسون" (۱) قرصهای حیات "پار" (۲) قرصهای دکتر "مینوارلیک" (۳) و هزاران قرص ، شربت و بلسان دیگر ، که درمان همه بیمارهای دنیا خاصیت همه آنهاست . البته این داروها بحدت حاوی مواد مضرند ، ولی اگر اغلب و زیاد مصرف شوند ، تا تاثیر ضری بر بدن دارند . و از آنجا که بکارگران ناوارد در تمام آگهی ها موعظه میشود ، که آنها را نباید زیاد مصرف کرد ، پس جای تعجب نیست اگر اینان بطور مدام و بیایی سبب مقادیر زیادی از آنها را ببلعند . اینکه تهیه کنندگان قرصهای حیات "پار" در هفته ۲۰ تا ۲۵ هزار جعبه از این قرصهای درمان بخش را بفروشند ، چیزی غیر عادی نیست . و ایسین قرصها را میخورند ، یک نفر علیه بیوست ، دیگری علیه اسپهال ، علیه تب ، علیه ضعف و تمام بیمارهای ممکنه همینطور که دهقانان آلمانی در مواقع بخصوص از سال حجامت کرده یاری میزند ، کارگران انگلیسی هم اکنون همانطور داروهای بهشت رسیده خود را میخورند تا بخود ضرر زده و پول خود را بحیث کارخانه دار هوسا بریزند . یکی از مضرترین داروهای شریقی است که با مواد مضر ، بویژه تریاک درست شده و با اسم "گود فویز کوردیال" (۴) بفروش میرسد . زن هائی که در خانه کار کرده و باید از بچه های خود یا غریبه مواظبت بکنند ، از این شربت بآنها میدهند تا آرام بگیرند و - همانطور که عقیده بسیاری است - نیرومند تر شوند . اکثر آنها بلافاصله پس از زایمان بی آنکه از عواقب ضرایق "تقویت قلبی" یا خبری باشند ، ادا ی دیگر را در میآورند ، تا آنکه بچه ها بپرند . و همان اندازه که اندامواره بچه در قبال تاثیر تریاک بیحس تر شود ، مقدار بیشتری باو میخورانند . و آنگاه که "گود فویز کوردیال" دیگر موثر نیست ، تریاک خالص اغلب ۵ تا ۲۰ قطره بیکباره ، باو میخورانند . پزشک قانونی "نوتینگهام" در مقابل یک کمیسیون دولتی * * * شهادت داد ، که بیک

* * * [Gaskell], "The Manufacturing Population of England", C. 8.
 * * * "Report of Commission of inquiry into the Employment of children and young persons in Mines and collieries and in the Trades and Manufactures in which Numbers of them work together, not being included under the Terms of the Regulation Act." First and Second Reports. Grainger's Rept, second Rept .
 گزارش کمیسیون تحقیق درباره اشتغال کودکان و نوجوانان در معادن و کانهای ذغال سنگ و در دستورزیها و صنایع و کدها آنها بسیار با هم کار کرده و در محیطه قوانین کارخانه قرار نمیگیرند . گزارش اول و دوم گزارش گزارش دوم معمولی بعنوان "گزارش کمیسیون اشتغال کودکان" نامیده میشود . یکی از بهترین گزارش های رسمی ، که حاوی انبوهی واقعیات با ارزش و ولی در همین حال وحشتناک می باشد ، اولین گزارش در سال ۱۸۴۱ و دومی در سال بعد منتشر شد .

داروخانه جی بنا بگفته خودش ۶۵۰ کیلو گرم تریاک را به "گود فریز کوردر یال" تبدیل کرده است. باسانی میتوان حدس زد که بجه هائیکه ایگونه با آنها رفتار میشود بجه عواقبی دچار خواهند شد. آنها رنگ پریده، پشورده و ضعیف شده و اکثرا قبل از رسیدن بدوسالگی میمیرند. استعمال این دارو در تمام شهرهای بزرگ و مناطق صنعتی امپراطوری بسیار رایج است.

نتیجه همه این تظاهرات، سوزی جسمانی کارگران است و بین آنها مردمان قوی، خوش اندام و سالم کسپافت میشوند. حداقل در بین کارگران صنعتی که اغلب در محل های بسته کاری کنند و سخن هم فعلا از اینهاست، آنها اکثرا ضعیف اند و با استخوانهایی بیرون زده ولی نه درشت. لاغر رنگ پریده و عضلات آنها باشتنای آنهاست که سرکار بنگاری افتند، از فرط تب لخت میمانند. اکثرا از سوءهاضمه رنج میبرند و نتیجتا کمابیش مراقی بوده و خلق محزون و نامطبوع دارند. بدن ضعیف آنها قادر بر مقاومت در برابر بیماری نیست و از اینرو در هر فرستی اسیر آن میشود. از اینرو آنها زود پیر شده و جوان میمیرند. اما مرگ و میر دلایل انگار ناپذیری در این باره بدست میدهند.

بنابگذاری "جی گراهام" رئیس ثبت احوال درصد مرگ و میر در تمام انگلستان و ولز سالیان اندکی کمتر از ۲/۱ میباشند، یعنی هر ساله از هر ۴ نفریک نفر میمیرد * ولی در شهرهای بزرگ این نسبت بک تغییر می کند. در مقابل من جدول رسمی مرگ و میر قرار دارند (در "منچستر گاردین" ۳۱ ژوئیه ۱۸۴۴) که بنا بر آنها نسبت مرگ و میر برخی شهرهای بزرگ بصورت زیر می باشد:

در منچستر، "سالفورد" و "چارلتون" یک به ۳۲/۷۲ و بدون "سالفورد" و "چارلتون" یک به ۳۰/۷۵، در لیورپول به همراه حومه اثر "وست - دربی" یک به ۳۱/۹۰ و بدون "وست - دربی" یک به ۲۹/۹۰، حال آنکه میانگین تمام بخش های قید شده "چشایر"، "لانکاشایر" و "یورکشایر" - و این هابسیاری بخش های تمام یانیمه روستائی را باضافه شهرهای کوچک متعدد در آن دربر میگیرند - با جمعیتی از قرار ۲۱۷۲۵۰ نفر، مرگ و میری پیری از قرار یک به ۳۹/۸۰ بدست میدهد. اینرا که وضع کارگران در شهرها باجه اندازه نامساعد است میزان مرگ و میر "سورسکوت" در "لانکاشایر" که محل سکونت کارگران کانهای نغال است نشان میدهد و از آنجا که کار در کانها چندان سالم هم نیست، از نقطه نظر سلامت هنوز پائین تر از نواحی زراعی قرار دارد. ولی بازار آنجا که کارگران در روستا ساکن اند، میزان مرگ و میر حدود یک به ۴۷/۵۴ - یعنی ۲۱/۴ مساعد تر از میانگین تمام انگلستان - می باشد. همه ارقام مربوط بجدول مرگ و میر سال ۱۸۴۳ می باشند. نسبت مرگ و میر در شهرهای اسکاتلند با ه هم بیشتر است. در "ادینبورگ" در سال ۱۸۳۸ یک به ۲۹ و حتی در سال ۱۸۳۱ تنها در قسمت قدیمی شهریک به ۲۲، "درگلاسکو" * * بطور متوسط از سال ۱۸۳۰ بیحد یک به ۳۰ و در برخی سالهاییک به ۲۴ یا ۲۴. اینرا که این تغلیف فاحش طول عمر عموما دامن طیفه زحمتکش را میگیرد، آری اینرا که میانگین مرگ و میر همه طبقات بعلت مرگ و میر کمتر طبقات بالا و متوسط بهتر میشود، از همه سوتاشید میکنند یکی از تازه ترین گواهی ها در اینباره، گواهی دکتر "سی. اچ. هلند" میباشد که در "موریتی رسمی" * * * شهر حومه منچستر "چارلتون - سان - دلوک" را مورد بررسی قرار داد. او خانها و خیابانها را در سه درجه رده بندی کرده و تفاوت های زیر را در میزان مرگ و میر کشف کرد:

"Fifth Annual Report of [the] Reg. [istrar] Gen [eral] of Births, Deaths Marriage" * [پنجمین گزارش سالیان رئیس ثبت احوال در مورد تولد ها، درگذشت ها و ازدواجها] [G. Graham] [Dr. Down, "Vital statistik of Glasgow, [illustrating] the Sanitary Condition of the Population"] * * - آمار تولد و مرگ و میر در گلاسکو، بضمای ترسیم وضع بهداشتی جمعیت ["Report of Commission of Inquiry into the State of Large Towns and populous District" first Report 1844, Appendix, [Dr. P.H. Holland]

[گزارش کمیسیون تحقیق در مورد وضع شهرهای بزرگ و نواحی پر جمعیت. اولین گزارش، طبقات]

میزان مرگ و میر	یک از	درجه يك	خیابانهای درجه يك. خانه های
۵۱	از	درجه يك	خیابانهای درجه يك. خانه های
۴۵	"	درجه دو	" " " "
۳۶	"	درجه سه	" " " "
۵۵	"	درجه يك	خیابانهای درجه دو: خانه های
۳۸	"	درجه دو	" " " "
۳۵	"	درجه سه	" " " "
۴	از	درجه يك	خیابانهای درجه سه: خانه های
۳۵	"	درجه دو	" " " "
۲۵	"	درجه سه	" " " "

از جدول بسیار دیگری که "هلند" بدست داده، منتج میشود که مرگ و میر در خیابانهای درجه دو ۱۸ درصد و درجه سه ۶۸ درصد بیش از میزان مرگ و میر در خیابانهای درجه يك می باشد. که مرگ و میر در خانه های درجه دو ۳۱ درصد و درجه سه ۸۷ درصد بیش از میزان آن در خانه های درجه يك است، که مرگ و میر در خیابانهای بدی که تعمیر و بهتر شده اند حدود ۲۵ درصد کاهش یافته است. او این تذکره که برای یک بورژوازی انگلیسی سر واضح است، خانه میدهد:

"اگر می بینم که مرگ و میر در برخی خیابانها چهار برابر دیگر خیابانها، و در یک خیابان درجه فلان دو برابر خیابان درجه فلان دیگر است، اگر از می بینم، که میزان مرگ و میر بصورت کمابیش تغییر ناپذیری در خیابانهای که وضع خوابی دارند بالا است و بصورت کمابیش ثابتی در خیابانهای که وضع بهتری دارند، نازل می باشد، میتوانیم نتیجه بگیریم، که تعداد بینماری از زمینخوان ما، رده ها نقره سابه های نزدیک ماهر ساله مهلاکت می رسند، زیرا که بین یافتاده ترین پیشگیری ها انجام نمی شوند."

در گزارش مربوط بوضع بهداشت طبقات زحمتکش واقعیت دیگری عنوان شده، که همین امر اثبات میکند در "لیورپول" در سال ۱۸۴۰ میانگین طول عمر طبقات بالا (اعیان و غیره) ۳۵ سال، بازرگانان و دستوران مرفه ۲۲ سال، کارگران، روزمندان و اصولا طبقات خد متکاف فقط ۱۵ سال بود. گزارش های مجلسین نیز حاوی واقعات مشابه بسیاری بودند.

فهرست های مرگ و میر عموما بعلت موارد مرگ بسیار در بین کودکان هر سال طبقه کارر اینچنین طولانی میشود. جسم لطیف کودکان در قبال تاثیرات نامساعد سطح زندگی نازل کمترین مقاومت را می کند. اهمالی که نسبت باو اعمال میشود، چه در صورتیکه پدر و مادر هر دو کارکنند و چه در صورتیکه یکی از آنها فوت شده باشد، خیلی رود مکافات می - باید. از اینرو جای شکفت نیست اگر بطور مثال در منچستر، بنا بر گزارش آخری که ذکر کردیم، بیش از ۵۷ درصد کودکان کارگران پیش از رسیدن به پنج سالگی میمیرند، حال آنکه این درصد در بین کودکان طبقات بالا ۲۰ و در میان نگین همه طبقات در مناطق روستائی از همه کودکان زیر پنج سال ۳۲ بیشتر نیست. * مقاله "ارتیزان" که چند بار ذکرش رفت، در این مورد دلایل دقیق تری در اختیار ما قرار میدهد، زیرا که نسبت موارد مرگ را در مورد تنگ تنگ بیماریهای کووی در شهر و روستا مقایسه کرده و ثابت میکند که بیماریهای سری در منچستر و لیورپول سه بار بیشتر تلفات بهار می آورند تا در نواحی روستائی و بیماریهای سیستم عصبی در شهرها پنج برابر و بیماریهای معده دو برابر بوده و

* "Factorie Inquiry Commission, s Report" 3rd vol. Report of Dr. Hawkins on - کسه در آن دکتر "Roberton" عده منبع توفیق آمار در منچستر" بعنوان ضامن قید میشود Lancashire

موارد مرگ ناشی از بیماریهای ویروسی در شهرها در برابر و نیم روستا می باشد . مرگ و میر در بین کودکان خود سال بد نبال آبله ، سرخک ، سیاه سرفه و مصلک چهار برابر روستا و بد نبال آب آوردن مغز سه برابر و در تعاقب بیماری اختلاج ده برابر می باشد . برای ارائه منبع موثق شکنده دیگری در اینجا جلد اولی را می آورم که دکتر " وید " در کتاب خود * برصنای گزارش کمیته کارخانه مجلس مربوط به سال ۱۸۳۲ آورده است :

از هر سر	زیر	۵	۲۰	۴۰	۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰
ده هزار نفر	سال	تا	تا	تا	تا	تا	تا	تا	تا
در کنت نشین	۲۸۶۵	۱۹	۳۹	۵۹	۶۹	۷۹	۸۹	۹۹	۱۰۰
منطقه زراعی سالم	۲۸۶۵	۱۹	۳۹	۵۹	۶۹	۷۹	۸۹	۹۹	۱۰۰
در کنت نشین	۳۱۵۹	۱۱۱۰	۱۵۲۶	۱۴۱۳	۹۶۳	۱۰۱۹	۶۳۰	۷۷	۳
منطقه زراعی بارانی	۳۱۵۹	۱۱۱۰	۱۵۲۶	۱۴۱۳	۹۶۳	۱۰۱۹	۶۳۰	۷۷	۳
در شهر کارلا - یسل (۳)	۴۴۰۸	۹۱۱	۱۰۰۶	۱۲۰۱	۹۴۰	۸۲۶	۵۳۳	۱۵۳	۲۲
منطقه زراعی بارانی	۴۴۰۸	۹۱۱	۱۰۰۶	۱۲۰۱	۹۴۰	۸۲۶	۵۳۳	۱۵۳	۲۲
در شهر کارلا - یسل (۳)	۴۷۳۸	۹۳۰	۱۲۶۱	۱۱۳۴	۱۲۷۷	۷۲۷	۴۵۲	۸۰	۱
منطقه زراعی بارانی	۴۷۳۸	۹۳۰	۱۲۶۱	۱۱۳۴	۱۲۷۷	۷۲۷	۴۵۲	۸۰	۱
در شهر "یرموتون"	۴۹۴۷	۱۱۳۶	۱۳۷۹	۱۱۱۴	۵۵۳	۵۳۲	۲۹۸	۲۸	۳
منطقه زراعی بارانی	۴۹۴۷	۱۱۳۶	۱۳۷۹	۱۱۱۴	۵۵۳	۵۳۲	۲۹۸	۲۸	۳
در شهر "لیدز"	۵۲۸۶	۹۲۷	۱۲۲۸	۱۱۹۸	۵۹۳	۵۱۲	۲۲۵	۲۹	۲
منطقه زراعی بارانی	۵۲۸۶	۹۲۷	۱۲۲۸	۱۱۹۸	۵۹۳	۵۱۲	۲۲۵	۲۹	۲

گذشته از این بیماریهای مختلف که نتیجه ضروری اهمالی که نسبت طبقات فقیر اعمال میشود ، و سرکوب آنهاست ، غسل دیگری هم وجود دارند ، که با افزایش مرگ و میر در بین کودکان خود سال کمک میکنند . در بسیاری خانواده هازن نیز چون مرد خاکی - از خانه کار میکنند و نتیجه این امر اعمال تمامو کمال نسبت کودکان است . که یا معیوس میشوند و یا در قبال دستمزدی برای مواظبت دیگری سیرده میشوند . پس حای تعجب نیست اگر صد هاتن از این کودکان به علت سوانح مختلف زندگی خود را از دست بدهند . در هیچ کجا باندازه شهرهای بزرگ انگلستان کودک زیر گرفته نشده یا بجزیر سم است بی افند ، در هیچ کجا اینقدر بیچه قربانی میشوند ، غرق شده و یا نمیسوزند . شخصاً مسوار در مرگ بد نبال جراحات ناشی از سوختگی یا ریختن آب داغ بر بدن زیادند - در منجستدر ماه های زمستان تقریباً هفته ای یکبار ، در لندن هم بهمین کثرت ، ولی در این شهر راین باب کثرت چیزی در روزنامه های یافت میشود . من فقط یث اطلاعیه در " ویکلی دیسپاچ " (۴) مربوط به ۱۵ دسامبر ۱۸۴۴ در دست دارم ، که برصنای آن در طی هفته اول تا هفتم دسامبر شش بار چنین موردی پیش آمده بود . این کودکان بیخوکه باین وضع وحشتناک میبرند . صرفاً قربانیان نظام اجتماعی ما و ضعه دارای مالکیتی هستند ، که تقصیر در حفظ این نظام است . ولی چه بسا این مرگ پر عذاب و وحشتناک حتی سعادت برای این کودکان باشد ، که آنها را از یک زندگی پر رنج و مسکنت ، و بیزاری و تنگی از لذت باز میدارد . کار انگلستان باین جا رسیده است ، و بورژوازی همه روزه اینهارا در روز -

نامه ها میخواند ولی برایش مهم نیست . پس او نمیتواند شاکی باشد ، اگر من از برای این گواهی های رسمی و غیر رسمی فوق الذکر ، که او حتماً آنها را میشناسد ، بقتل اجتماعی منم کتبه و یا باید این وضع وحشتناک را از زمین ببرد یا اینکه اداره منافع عمومی را بطیفه زحمتکش بسپارد . باین ننگه آخر او تمایلی ندارد ، و در مورد ننگه اول - تا وقتی که بورژوازی اسیر پیشد او ریهای بورژوازی است ، قدرتش را ندارد . زیرا اگر او بالاخره و پس از آنکه صدها هزار نفر قربانی شده اند ، دست مبرخی پیشگیریهایی برای آینده میزند و قانون ساختمانی (۱) تصویب می کند ، که حداقل مانع از ایجاد مساکن بیصلاات ترین و ختراکشترین وجه میشود ، و اگر لغز اقد امانی را میخواند ، که از تاثیر بر ریشه عیوب بس بد ورنده و هنوز پیش یافتن ترین ضوابط پلیس عهد است نصیرسد ، باز نمیتواند خود را از این اتهام صبری سازد . بورژوازی انگلستان در راه بیشتر ندارد . یا اینکه اتهام انکارناپذیر قتل عمد را بردوش بکشد و علیرغم این اتهام بفرمانروائی ادامه دهد ، یا اینکه بنفع طبقه کارگر کناره ببرد . بورژوازی تاکنون راه اول را ترجیح داده است .

از وضع جسمانی طبقه کارگر که ریم و به وضع معنوی او ببرد ازیم وقتیکه بورژوازی برای این طبقه از زندگی فقط آنچه میگذارد ، که کمتر از آن نمیشود ، بیرحمای تعجب نیست اگر آن اندازه از فرهنگ در اختیار این طبقه قرار دهد ، که بنفع بورژوازیست . و این براسنی زیاد نیست . امکانات آموزشی در انگلستان نسبت بجمعیت بسیار نازل است . فقط عده کمی قادرند بمدارس هفتگی محدودی که در دسترس طبقه زحمتکش قرار دارند ، بروند و خافا اینکه وضع این مدارس بسیار خراب است . معلمینشان کارگران باز نشسته و یا دیگر آدم هائی که بدر اینکار نمیخورند ، صرفاً برای روزی گذراندن معلم شده اند خود غالباً از ابتدائی ترین و ضروریترین آگاهی بی بهره اند ، فاقد تربیت اخلاقی لازم برای معلم بوده و تحت هیچگونه سرپرستی و مواظبت عمومی قرار ندارند . در اینجا هم رقابت آزاد حاکم است و نفع برنده مثل همیشه شتر و تند ان اند . و فقرا که رقابت برایشان آزاد نیست و فاقد آگاهی لازم برای تفاوت میباشند ، ضروری کنند ، آموزش اجباری در هیچ کجا وجود ندارد و در کارخانه های واقعی هم ، همانطور که خواهیم دید ، اسم بی سعی بین نیست . و زمانیکه در دوره قانونگذاری ۱۸۴۳ دولت خواستار تصویب این آموزش اجباری ظاهری بسود ، بورژوازی صنعتی باتمام وجود با آن مخالفت سوزید ، با وجودیکه کارگران فاطمانه بنفع تعلیمات اجباری موضع گرفتند . از این گذشته جمع گیری از کودکان تمام هفته را یا در کارخانه و یا در خانه کاری کنند و نمیتوانند ب مدرسه بروند . مدارس شبانه ، جائیکه باید کسانی که در طول روز کار میکنند بروند ، یا کسی نمیرود و یا اگر برود نفعی از آن نمیرد . و براسنی توقع زیادی است ، که کارگران جوانیکه در روز دوازده ساعت تمام زحمت کشیده اند ، تازه از هشت تا ده شب هم بمدرس بروند . و آنها هم که بمدرس میروند ، همانطور که در " گزارش کمیسیون اشتغال کودکان در صدها گواهی تصریح شده ، اکثر احوالشان صبرد . البته مدارس روزهای یکشنبه هم دائرنده اند ولی آنها هم معلمین کمی داشته و فقط بدرنگها میخورند که در مدارس هفتگی چیزی آموخته باشد ، " گزارش کمیسیون اشتغال کودکان " هزاران دلیل ارائه میدهد ، و خود نیز معتقد است که نه مدارس هفتگی و نه مدارس روزهای یکشنبه حتی اندکی هم پاسخگوی نیاز ملت نیستند . این گزارش دلایلی از نادانی در بین طبقه زحمتکش انگلستان ارائه میدهد ، که از کشورهای چون اسپانیا و ایتالیا هم نباید انتظارشان را داشت . غیر از این نمیتواند باشد . بورژوازی امید کمی بسیار از نادانی کارگران دارد . دولت از کل بودجه عظیم ۵۵ میلیون پوند استرلینگ خود صرفاً مبلغ بیستارناجیز ، ۴ هزار پوند استرلینگ را برای آموزش عمومی در نظر گرفته است . و اگر تعصب فرقه های مذهبی نبود ، که حداقل همانقدر صدمه میزند که اینجا و آنجا نفع میرسانند ، بودجه آموزش بمراتب فقیرانه تر میبود . ولی بد بترتیب کیسای بزرگ (۲) دبستان های خود و هر فرقه دیگری بمدارس خود را درست میکند ، صرفاً باین خاطر که کودکان هم دبستان خود را در دامن خود نگاه دارند و شاید اینجا و آنجا هم روح کودکان بیخوایی را از چنگ دیگر فرقه ها در آورند . نتیجه اینکار اینست که مذهب و آنهم بی ثمرترین

1- Metropolitan Buildings Act قانون ساختمانی ویژه لندن که در سال ۱۸۴۴ بتصویب مجلسین انگلستان رسید
2- High Church طریقت کاتولیکی کلیسای انگلستان

جنبه آن یعنی مشاجره و عدل موضوع متنازع بر سر بدل شده و معز کودکان با احکام جزئی تا مفهوم و تمایزات و تفاوت‌های الهیاتی پرمیشود و کینه فرقه ای و معتصبانه ترین تعصبات حتی العقده و زود بید ارگشته و نسبت بآموزش، معنوسوی و اخلاقی و هرآموزش عاقلانه دیگری افعال شود. کارگران بارها و باندازه کافی از مجلسین خواستار آموزش عمومی ناب این جهانی که مذهب را بروحانیون هر فرقه واگذار شده اند. ولی آنها تا بحال وزارت خانه ای نیافته اند که چنین چیزی را برای آنها تصویب کند. و این طبیعتی است زیرا که وزیر غلام وفادار بورژوازی است و این بورژوازی فرقه های بینکار تقسیم شده است. و هر فرقه تنها در صورتی بآموزش خطرناک کارگرمیامید کند که کارگر یاد زهر آن یعنی احکام جزئی ویژه این فرقه را نیز تحمل نماید. و از آنجا که این فرقه ها هنوز تا امروز بر سر سلطه بر دیگران با هم مشاجره و مجادله دارند، طبقه کارگر هم بدون فرهنگ میماند. البته کارخانه داران لغز میخوانند که بسیاری خواندن آموخته اند. ولی چه خوانند؟! که گزارش کمیسیون اشتغال کودکان " نشان میدهد. هر کس که الفبا را بداند در شمار کسانی که خواندن میتوانند، منظور میشود و کارخانه داران هم راضی میشوند. اگر آدمی را در نظر بگیرد که در آن خواندن برآستی یک هنر است و تنها پس از آموزش طولانی میتوان آنرا آموخت، آنگاه این نادانی را قابل فهم مییابد. نوشتن را که فقط تعداد بسیاری نادری میتوانند. حتی بسیاری از " دانایان " نیز از لحاظ املائی غلط مینویسند. مدارس روزهای یکشنبه " کلیسای بزرگ " و " جمعیت دوستان " (۱) و تا آنجا که من میدانم چند فرقه دیگر نوشتن را اصلا نمی آموزند، زیرا که این اشتغالی پس این جهانی برای روزهای یکشنبه می باشد. اینواکه از این ها گذشته وضع آموزشی که بکارگران عرضه میشود چگونه است، چند نمونه نشان میدهند. اینها از گزارش کمیسیون اشتغال کودکان که متأسفانه صنعت کارخانه ای واقعی را در بر نمیگیرد، استخراج شده اند.

" کوانیگر " (۲) مامور میگوید: " در برمنگهام " کودکانی که من امتحان کردم، کلا فاقد همه آنچه‌هایی هستند که بتوان بنحوی از آنها " آنرا تربیت مفیدی نامید. با وجودیکه در اغلب مدارس فقط مذهب تدریس میشد، باز در این مورد هم اطلاعاتشان ناقص بود. " هورن " (۳) مامور میگوید: " در " ول ورهامپتون (۴) من از جمله بانمونه های زیر رو بردم: یک دختر بچه یازده ساله که هم در مدرسه هفتگی و هم در مدرسه روزهای یکشنبه بود. " هیچگاه چیزی در مورد جهانی دیگر، آسمان یا زندگی دیگر نشنیده بود. " یکی دیگر، هفده ساله، نمیدانست که دو دوتا چند نامیشود و پنس از چند ربع پنی تشکیل میشود، حتی وقتی که پول در دستر نهاده شد. برخی از پسر ها هیچگاه چیزی در مورد لندن یا " ولینگهام " (۵) نشنیده بودند، با وجودیکه این آخری فقط یک ساعت با محل سکونت آنها فاصله دارد و رابطه مرتبسی با " ول ورهامپتون " دارد. برخی اسم ملکه یا اسمی چون " نلسون " (۶)، " ولینگتون " (۷) و " بناپارت " (۸) را نشنیده بودند. ولی جانب توجه بود که آنها ای که چیزی از " سن پل " (۹)، " موسی " یا " سلیمان " نشنیده بودند، در مورد زندگی، اعمال و خصوصیات " دیک تورینز " (۱۰) راهزن و بیوه " جک تبار " (۱۱) دزد و از زندان در رو اطلاعات زیادی داشتند. یک پسر ۱۶ ساله نمیدانست دو دوتا چند نامیشود و یا چهار ربع پنی چقدر میشود. یک پسر ۱۷ ساله میگفت ده ربع پنی ده تا نیم پنس میشود. یکی دیگر، ۱۷ ساله، در جواب چند سؤال بسیار ساده گفت: او از هیچ چیز چیزی نمیداند " (۱۲) *

* - Society of Friend یک جمعیت مذهبی در سال ۱۶۵۰ در انگلستان تشکیل شد.

- 2- Grainger 3- Horne 4- Wolverhampton 5- Willenhall 6- Nelson
- 7- Wellington 1۸۰۵ - ۱۷۵۸
- 8- Bonapart 9-Sankt Paulus امپراتور فرانسه
- 10- Die Turpins 11- Jack sheppard 12-"he was ne Judge o, nothin"

" در شفیله " " سایمونز " مامور از شاگردان مدارس یکشنبه خواست که قرائت کند. آنها قادر به گفتن اینکده چه قرائت کردند نبودند و قادر نبودند بگویند که حواریون، که مطلب قرائت شده مربوط بآنها بود، چه کسانی بوده اند. پس از اینکه او از آنها یکی پس از دیگری در مورد حواریون سؤال می کند، می گوید آنکه جواب درستی بشنود، پسر بچه ای که زیرک بنظر میآید با اطمینان تمام داد میزند:

آقا من میدانم، آنها جذابی هابودند؟ *

از نواحی سفالگری و از " لانکاشیر " هم نظیر این گزارش میشود. آدم می بیند که بورژوازی و دولت برای تربیت و آموزش طبقه زحمتکش چه کرده اند. خوشبختانه شرایطی که این طبقه در آن بسر میبرد آنچنان اند که آموزشی عملی باو میدهد، که تنها جایگزین اباطیل مدرسه میشود، بلکه تصورات مغشوش مذهبی همراه با آنها را خنثی می کند. حتی کارگران را در راه سحر جادوی انگلستان قرار میدهد. در ماندگی عبادت کردن و آنچه که مهم تر است فکر کردن و عمل کردن را بآموزد. کارگر انگلیسی که بدترت خواندن و از آن کمتر نوشتن میداند، با وجود این خیلی خوب میدانم که منافع خودش و تمام ملت کند آمدند. و نیز میدانم که منافع ویژه بورژوازی که آمدند چه انتظاری از این بورژوازی میتواند داشته باشد. او نمیتواند بنویسد ولی حرفه میتواند بزند. حرف زدن در ملامت عام. اگر او حساب نمیداند ولی با مفاهیم اقتصادی آن اندازه میتواند حساب کند، که دست بورژوازی - خواهان الفبا - قوانین غله را بخواند و جوابش را بدهد. و اگر غیرم تمام کوششها باز مسائل آسمانی برای او پس ناروشن میمانند، ولی از مسائل این جهانی، سیاسی و اجتماعی بهتر سر در میآورد. مادر این باره باز سخن نخواهیم راند و حال بپردازیم بخصیصت نمائی اخلاقی کارگران خودمان.

اینکه درس اخلاق، که در تمام مدارس انگلستان با درس مذهب آمیخته است، تا تاثیر بهتری از این آخری نمیتواند داشته باشد، تا اندازه ای روشن است. ساده ترین اصولی که برای انسان رابطه انسان با انسان را تنظیم می کنند، اصولی که همانا بعلت شرایط اجتماعی، جنگ همه با همه، بخوف ترین وجهی معشوش میشوند، و قویترین اصول نامفهوم دینی مخلوط شده و صورت غده هی وار دستوری مستبدانه و اثبات شده طرح گردند، لاجرم برای کارگر آموزش نیافته بگل ناپوشن و بیگانه میماند. بنابراین گفته که منابع مونی، مشخصا " کمیسیون اشتغال کودکان " مدارس تقریبا هیچ کمک بیدایش اخلاقی طبقه زحمتکش نمیکند. بورژوازی انگلیس در خود خواهی خود آنچنان بسی مراعات، آنچنان سفیه و جاهل است، که حتی بخود زحمت حفته کردن اخلاق امروزی را بکارگران نمیدهد. آنها هم اخلاقی که خود بورژوازی در خدمت منافع خودش و برای حفظ خودش بصورت ناشیانه ای وصله پینه کرده است! برای بورژوازی لاش و نعل شونده حتی این درسوری برای خود زحمت زیادی بیار میآورد، و حتی اینهم بخاطر زیاد میآید. بنابراین اگر کارگران از این اخلاقی چیزی نمیدانند و بر اساس آن رفتاری کنند، حق نسو ند ارد.

بنابر این کارگران نه فقط از لحاظ جسمانی و فرهنگی، بلکه از لحاظ اخلاقی نیز از طرف طبقه قدرتمند نادیده گرفته شده و رانده شده اند. تنها توجیهی که آنها میشود از دیدگاه قانون است، که اگر بورژوازی جیبگاه کنند، بلافاصله بر آنها جنگ میاندازد. برای آموزش آنان در دست جوانان حیوانات بی فکر تنها یک وسیله بکار گرفته میشود: شلاق و قدرت سبانه نه قانع کننده بل صرفا ترهیب کننده پس های شگفتی نیست اگر کارگر اینکه با آنها چون حیوان رفتار میشود، با برآستی حیوانی بدل شوند و بیاینکه صرفا از راه نترسی آتشین، از راه شورز مدام درونی علییه بورژوازی قدرتمند، آگاهی و احساس به انسان بودن خود را حفظ کنند. آنها تا زمانی انسانند که خشم نسبت بطبقه حاکم را حس میکنند، ولی بعضی اینکده صورانه بیوغ خود را بگردن بگردن و تنها میکوشند در زیر این بیوغ زندگی خود را مطابق ترسازند و قصد نسکستن بیوغ را رها میکنند، حیوان میشوند.

پس این است همه کاری که بورژوازی برای آموزش طبقه زحمتکش انجام داده - و اگر مادر سایر شرایطی که انسان

* - Jemans, Rept., App. Part I, pp. 22 seq

در آن میزند، نیز تا هل کنیم آنگاه خشم شدیدی را که نسبت طبقه حاکم دارند، بهیچوجه نمیتوان سرزنش نمود. در مدرسه که بناگر آموزش اخلاقی داده میشود و در خارج از آن هم همچنین - حتی آن آموزش اخلاقی که برای بورژوازی ارجحی دارد - تمام موقیعت و امکانات او نیرومندترین تمایلات به غیر اخلاقی بودن را بر ما نگیرد. او فقیر است، زندگی برایش کششی ندارد، تقریباً از همه لذت‌ها محروم است و در مجازات‌های قانون هم دیگر چیز ترسناکی برای او وجود ندارد، پس چرا باید در هوا و عوس خود خجول باشد، چرا باید ثروتش را در بهره‌گیری از نعم خود آزاد بگذارد، چرا نباید بخشی از آنها را تصاحب نکند؟ پرولتاریا چه دلیلی دارد که دست بدزدی نزند؟ آنگاه که از "قدس مالکیت" صحبت میشود خوشایند است و در کوشش بورژوا طنین دلپذیری دارد، ولی برای آنکه فاقد مالکیت است، قدس مالکیت نیز بخودی خود از زمین می‌رود. پول خدای این دنیا است. بورژوا پول پرولتر را از جنگش در می‌آورد و از اینسراه او را عملاً خداشناس میکند. پس جای شکفتنی نیست اگر پرولتر خداشناسی خود را حفظ کرده و دیگر به قدس و قدرت خدای زمینی تمکینی نکند. و آنگاه که فقر پرولتاریا بعد کمبود واقعی ضروری‌ترین نیازهای زندگی، تابعی نانی رسانده میشود، آنگاه کشتن بنا فرمائی از هر نظام اجتماعی بیشتر میشود. اینها خود بورژواها نیز اگر امید اند "سایمونز" اشاره میکند * که فقر عثمان "شورویرا نگری را بر روح میگذارد که دائم الخمری برجسم و بالاخره کلانتر "آلیسون" به اداریان دقیقاً میگوید که سرکوب اجتماعی لاجرم چه عواقبی برای کارگران بیار خواهد آورد * * تنهارا می که فقر برای کارگر باز میگذارد اینست که با گرسنگی تدریجی میبرد، یا خود را فوری نکشد و یا آنچه را که لازم دارد هر جا که یافت برای خود بر دارد و بزبان ساده بدزدد، و آنگاه نباید تعجب کنیم اگر اکثریت دزدی را بمرک گرسنگی و یا خودکشی ترجیح میدهند. البته در بین کارگران هم هستند، بانی که باندازه کافی بایندی اخلاقی دارند که دزدی نکنند، حتی اگر درماندگیشان بنهایت برسد، پیریا از گرسنگی میبرند و یا خودکشی میکنند. خودکشی که در غیر اینصورت امتیاز رشک آفرین طبقات بالا است، در انگلستان بین پرولترها عمده شده است، و تعداد بیشماری بینا خود را میکشند تا از قید فقری رهائی یابند و جزاین راهی برای رهائی از آن نمی‌یابند.

آنچه که در اندام اخلاقی کارگران انگلیسی تأثیر بر مراتب بیشتری میگذارد، وضع نامطمئن زندگی آنهاست، ضرورت رسیدن به آن زندگی کردن آنها و کونه سخن همه چیزها نیست که آنها را پرولتر می‌کند. دهقانان خرد - بای مادر آلمان هم اکثر تغییر اند و اغلب از کمبود رنج میبرند، ولی آنها کمتر تصادفات وابسته اند، آنها حداقل چیزی ثابتی دارند، ولی پرولتر که چیزی بگیری غیر از دست هایش ندارد و آنچه را که در روز در آورده بود امروز میخورد و وابسته به تصادفات ممکنه است و کوچکترین تضمینی برای بدست آوردن ضروری‌ترین نیازهای زندگی در قبضه قابلیت خود ندارد، هر چرخان و هر آنکه صاحب کارش میتواند او را بی نان کند، این پرولتر در شوراننده ترین غیر انسانی ترین وضعی قرار گرفته است که میتوان تصور کرد. حیات برده حداقل بعلمت نفع شخصی مالک وی تضمین شده است. سرف بازنگه زمینی دارد که از آن زندگی کند، آنها حداقل تضمینی برای حیات خشک و خالی دارند، ولی پرولتر تنها بخود متکی است ولی در همین حال این امکان از وی سلب شده که نیرویش را، بصورتی که میتواند روی آن حساب کند، بکار اندازد. هر قدر می‌هم که پرولتر خود برای بهبود وضع خود قادر به انجام است. در قبالی امواج تبدلانی، که دستخوش آنها می‌باشد، کوچکترین قدرتی در قبالی آنها ندارد، چون قطره‌ای در دریا ناپدید میشود. او معمولی اراده همه گونه ترکیبات ممکنه شرایط است و تازه اگر بتواند تنها برای خود کوشش و خالی خود را حفظ کند، و شناس آورده، بنوعی خود روشن است که خصلت و طرز زندگی او نیز خود را با این شرایط تطبیق میدهد، او باید بکوشد تا در این گرداب غرق نشده و انسانیت خود را نجات دهد و تنها در شوریدن * * * علیه طبقاتی ملاحظه‌ترین شکلی از او بهره

* - "Art and Artisans" Prin. of Popul. "Vol. II, p. 196, 197. * * * بعداً خواهیم دید که در انگلستان شوریدن پرولتاریا علیه بورژوازی بعلمت حق تشکیل اتحادیه های آزاد از لحاظ قانونی مشروع است.

کشی کرده و سپس بحال خود رها میکند، طبقه ای که می‌کوشد او را مجبور بماندن در این وضع، که در شان یک انسان نیست، بنماید، یعنی علیه بورژوازی وی قادر بچنین کاری است. یا اینکه او مبارزه علیه وضع خود را بی ثمر دانسته و از آن دست کشیده و می‌کوشد حتی المقدور از شرایط مساعد استفاده نماید. پس اند از کردن هیچ فایده ای برای او ندارد، چرا که در بهترین حالت قادر بر پس اند از مقداری است، که کفاف خوراک او را برای چند هفته بدهد. حال آنکه اگر او بی نان شود برای چند هفته نخواهد بود. قادر هم نیست که بعد از مدتی تملکی بدست آورد و اگر هم قادر باشد در اینصورت باید از کارگری بدست بکشد و آنگاه کسی دیگر جای او را میگیرد. پس وقتی که مزد خوبی میگیرد چکاری بهتر از این میتواند بکند، که آنرا صرف خورد و خواب بهتری بنماید؟ بورژوازی انگلیس از زندگی بی بند و بار کارگران در زمانیکه سطح دستمزدها بالاست تعجب کرده و آنرا بیاد آنها میگیرد. ولی این کار آنها نه فقط بسیار طبیعی بلکه بسیار عاقلانه هم هست، که اگر بتوانند از زندگی لذت ببرند بجای اینکه گنجی که بدر آنها نمیخورد و سرانجام بوسیله زنک و موریانه، یعنی سی بورژوازی خورده میشود، بیاندوزند. ولی چنین زندگی کردنی بیشتر از هر چیز دیگر از لحاظ اخلاقی منحنی کننده است. آنچه که "کارلایل" در مورد پنبه ریسان میگوید در مورد همه کارگران صنعتی انگلیس صادق است:

"برای آنها بازار امروز شکوفا و فردا پژمرده است. یک قماربازم و آنها هم چون قماربازان می‌بندند، امروز در تجمل و فردا در گرسنگی. ناخشنودی سیاه عیاشگری از درون آنها را میخورد و این بدترین احساسی است که در سینه انسان میتواند وجود داشته باشد. تجارت انگلستان، با همه تشنگات و نوسانات جهانی خود، با "پروتئوس" (۱) تجاری بی مانند است، چون حادثه و گری همه راهها را برای آنان نامطمئن ساخته است. هوشیاری، ثبات، تدابیر آرام، این پیش پا افتاده ترین سعادت های بشری برای او بیگانه اند.

... این دنیا برای آنان خانه موطنی نیست، بلکه زندان تروتاری است برآز درد و رنجی هارود هشتاد ساله، عصیان، کینه و خشمی شدید نسبت بخود و همه انسانها. آیا این دنیا سرسبز و گل آذینی است، که خدا آفریده و بر آن حکومت مینماید، یا کثافتخانه جوشان تاریکی است، برآز درد و کات کبود، گرد پنبه، سرو صدای مسمی، خشم و عذاب کار، که شیطان آفریده و بر آن حکومت میراند؟ *

"اگر بی عدالتی، پشت پا زدن بحقیقت، واقعیت و نظام طبیعت تنها عیب روی زمین باشد و آگاهی به تحمل ناحق و بی عدالتی تنها احساس درد آفرین غیر قابل تحمل، آنگاه سرمنش اساسی مادر مورد وضع کارگران این میبود: آیا این عادلانه است؟ و قبل از هر چیز: خود آنها چه نظری در مورد عادلانه بودن امر دارند؟ گفته های آنها جواب فادلعی است و عطشان بیشتر... شوریدن، احساس انتقام جویانه بناگاه می در جهت شوریدن علیه طبقات عالی مرتبه، احترام کاهنده نسبت باو امر آقایان دینوشان و ایمان کاهنده با آموزش های آقایان معنوشان بیشتر از پیش با احساس عمومی طبقات تحتانی بدل میشود. باشد که این احساس سرزنش شود، باشد که محازات کرد ولی همه مجبورند واقعیت وجود آنرا در آنها بپذیرند، و آنجا که در این تغییر حاصل نشود فاجعه بیار خواهد آورد."

کارلایل در مورد واقعیات کاملاً محق است و تنها در این مورد، که تصور حسی کارگران علیه طبقات عالی مرتبه را سرزنش می‌کند، حق ندارد. این تصور، این کینه بواقع دلیل اینست که کارگران غیر انسانی بودن وضع خود را حس میکنند و نمی‌خواهند بگذارد سطح حیوان تنزل نمایند و اینکه روزی خود را از بندگی بورژوازی رها خواهند ساخت. آخر ما آنهایی را که این خشم را در دل نمی‌پرورند هم می‌بینیم. آنها یا نروتنانه بسر نوشتی که نصیبشان میشود، تسلیم میگردند و چونان آدمی سرسبز و شریف بنحوی از انحاء روزی میگردانند و کاری بناگر سرجهان ندارند، بورژوازی تا:

* - "Chartism", p. 34 ff

۱ - Proteus - رب النوع در یاد افسانه عمان یونانی، که بصورت نوناگون در میآید. در ادبیات اروپا شاه از مدعی و متلون المزاج بودن هم هست.

می کنند تا زنجیرهای کارگران را محکم تر کند و در موضع معنوی مرده دوره ماقبل صنعت قرار دارند ، و با اینکه خود را بدست سرنوشت سپرده و با آن بازی می کنند ، و مدام تکیهگاه درونیشان را نیز از دست میدهند ، همانسان که تکیه گاه بیرونیشان را مدت ها پیش از دست داده اند ، در گذران روز زنده اند ، عرق میخورند و در بنای دخترهای می افتند ، در هر دو مورد آنها حیوان شده اند . و این آخری ها هستند ، که با افزایش سریع گناه که بورژوازی احساساتی را این چنین بهراسرا افکنده ، گمگت میکنند ، آنهم پس از آنکه خود این بورژوازی علل آنرا بحرکت در آورده است .

یک آشخور دیگر انحطاط اخلاقی کارگران اینست که لعن کار امانشان را گرفته است . اگر فعالیت آزاد آنسه مولد بالاترین لذتی است که می شناسیم ، کار اجباری سخت ترین و بی ارزش کننده ترین عذاب می باشد . هیچ چیز در هشتاد و نه سال پیش نیست که آدم هر روز از صبح تا شام مجبور بکاری باشد که مورد نفرت است ، و هر قدر احساس کارگیر انسانی تر باشد ، باید بهمان نسبت از کارش بیشتر متنفر باشد ، چرا که از جبر و بی فرجایی آنرا برای خود ، که ذاتی این کارند ، احساس میکند ، او برای چه کاری کند ؟ از شوق آفریدن ؟ بعلت غریزه طبیعی ؟ بهیچوجه . او خاطر پول کار میکند . بخاطر چیزی که با خود کار هیچگونه قربانی ندارد . او کار میکند برای اینکه مجبور است . ضا فاینگه آنقدر کار میکند و آنهم کاری یکساخت همین کافیت تا ، اگر هنوز اندکی احساس انسانی داشته باشد ، کار در همان هفته های اول برایش بصورت عذاب در آید . اصولا تقسیم کار تا اینرا تعیوان کننده کار اجباری را چند برابر کرده است . در اکثر رشته های کار فعالیت کارگرمیک حرکت کوچک و مکانیکی ناب محدود شده ، که دقیقه بدقیقه تکرار گشته و سالها ن سال همان میماند ، کسی که از بجگی هر روز درازده ساعت یا بیشتر سرسوزن در دست کرده و یا چرخ دنده سوهان کاری کرده و علاوه بر آن در شرایط یک پروتئرا انگلیسی زندگی کرده است ، مگر چقدر از احساس و قابلیت انسانی را بعد از سی سال میتواند حفظ کند ؟ عین همین در رابطه با کارست نیروی بخار و ماشین نیز صادق است . کار کارگر آسان ، فعالیت ماهیچه ها کمتر . خود کاری اهمیت تریلی بمنتهی درجه یکساخت ترمیشود و باو هیچگونه میدان فعلیت فکری نمیدهد ، ولی توجه و دقت وی را آنقدر اجاب میکند ، که وی برای انجام خوب کار مجاز به هیچ فکر دیگری نیست . و محکومیت چنین کاری - کاری که همه وقت قابل محاسبه کارگرا بخدست میگیرد و حتی وقت کافی برای خوردن ، خوابیدن و حتی فعالیت بدنی در هوای آزاد ، برای لذت بردن از طبیعت باقی نمیگذارد ، چه رسد به فعالیت فکری - چنین محکومیتی نباید انسان را بعد حیوان تنزل دهد ! و کارگرمی میتواند تسلیم سرنوشت خود شده و یک " کارگر خوب " بشود و " وفادارانه " از منافع بورژوازی دفاع کند - که در اینصورت حتما حیوان خواهد شد - یا اینکه از خود دفاع نماید و تا آنجا که ممکن است برای انسانیت خود مبارزه کند ، و این را تنها در مبارزه علیه بورژوازی میتواند .

و آنگاه که همه این علل انبوهی انحطاط اخلاقی در بین طبقه زحمتکش پدید آورند ، علت دیگری برایشان مزید میگردد تا آنها را اشاعه داده باوج رساند : تمرکز جمعیت . نویسندگان انگلیسی بورژوازی در باره تاثیر منحنط کننده شهرهای بزرگ بر اخلاق بفریاد و فغان برخاسته اند . این " ارمیا " های (۱) و از گونه مرتبه میخوانند ولی نه بر ویرانگری بلکه سرنوشت های آن . کلاشر " آلیسون " تقریبا همه چیز را و " دکرواگان " مولف کتاب " قدمت شهرهای بزرگ " (۲) بیشتر از او ، این را صیبت همه چیز میدانند ، طبیعی است ، چرا که با سایر علل ، که برجسم و جان کارگر تاثیر

* - آیا در این مورد هم بایست بگذارم گواهان بورژوا بجای من حرف بزنند ؟ من تنها یکی را انتخاب میکنم که هر کس میخواند آنرا بخواند Adam Smith " Wealth of Nation " Vol . 3 . book , 8 , Pag . 297 چاپ فوق الذکر

۱ - Jermias , " ارمیا " نبی ، حدود ۶۵۰ قبل از میلاد مسیح ، پیامبر یهود که در " عهد عتیق " فصل منسوب باو بنام مراثی ارمیا در رنگون یختی اورشلیم آمده است . حکونه شهری که بر از مخلوق بود منفرد نشده . . . و الخ "

ویرانگرانه ای دارند . منافع طبقات دارای مالکیت بصورت بیش از حد مستضیی در معرض دید قرار میگردند . اگر آنها گفتند ، مسبب اصلی فقر ، نامطمئنی موقعیت ، کار بیش حد و کار اجباری است ، آنگاه هر کس و خود آنها می بایست جواب میدادند : پس بکارگران تعلق بدیم ، حیات آنها را تضمین کنیم ، قوانینی علیه کار بیش از حد تصویب نمائیم . و بورژوازی مجاز بچنین اعترافی نیست . ولی شهرهای بزرگ همانا پدید آمده اند ، مردم همانا آزادانه در آنها سکونت گزیده اند ، و این استنتاج که تنها صنعت و طبقه متوسطی که از آن سرور میرد ، این شهرها را ایجاد کرده اند ، بقدری معیبه بنظر میرسد ، که طبقه حاکم باید خیلی زود باین فکریافتد که همه عیوب را بگردن این علت بیاندازد . حال آنکه شهر های بزرگ صرفا قادرند عیبی را که حد اقل بصورت نطفه موجود است ، انکشاف سریع و زودرسی بخشند . " آلیسون " - دست کم آنقدر با مروت هست که اینرا بپذیرد . او یک کارخانه دار و لیبرال کامل نبوده ، بلکه یک بورژوازی نیمه تکامل یافته " محافظه کار " است و از اینرو در اینجا آنجا که بورژواهای تمام عیار کورند ، چشم بینائی دارد . بگذاریم در اینجا او سخن بگوید :

" در شهرهای بزرگ است که گناه و سوسه هایش و نفسانیت تو رهایش را میکستراند و بزه با میدی محازات ماننا و کاهلی بعلت کثرت نمونه تشجیع میشود . آنها که بد اند و بی بند و بار از سادی زندگی روستائی اینجا ، باین تلبیا ر گاه فساد بشری میگزینند و در اینجا فرمانیان در ناست خود و جریذی رائی بخاطرات رای میبندند . تقوی در تاریکی مد فون گشته و منکوب میشود ، بزه در دامن دشواری بر ملاگشتن می پرورد و افراط در نگاه و جز خود را در لذت بلافاصله می یابد . هر کس که شب هنگام از " سن جیلز " ، از کوچه های تنگ و پیچ در پیچ " دابلین " و از محلات فقیر " کلاسکو " بگذرد ، اینرا تأمید کرده و از این در شکفت نخواهد شد ، که در جهان جریا بزه کاری باین فراوانی وجود دارد ، بلکه از این که چرا چنین اندک است . . . علت اساسی فساد شهرهای بزرگ در سرشت صبری نمونه بد و در دشواری نا دیده گسرتن وسوسه گناه نهفته است ، آنهم زمانیکه روزانه روز با نسل جوان از نزدیک در تماس قرار داده میشود . بدیهی است که ثروتمندان هم بهتر نیستند . آنها هم در چنین وضعی قادر بقاومت در قبال وسوسه نیستند ولی بد بختی بزه فقرا در این است که همه جا اجبار با هیات فریبنده گناه و وسوسه های لذات منوعه روبرو میشوند . . . عدم امکان اثبات شده بیجان داشتن جذبه های گناه از نسل جوان فقرا در شهرهای بزرگ ، علت انحطاط اخلاقی است . "

آنگاه نویسنده ما پس از توصیف مشروح آداب و اخلاق ادامه میدهد :

" همه اینپهانشی از نیاهی بی مانند خصلت نبوده بلکه از سرشت مقاومت ناپذیر وسوسه عائی برمی حزند ، که فقرا گرفتار آنند . ثروتمندان که روش و رفتار فقرا را سرزنش می کنند ، تحت تاثیر چنین شرایطی خود نیز بهمان سرعت تسلیم میشوند ، حد معینی از فقر و گناهی که خود را تحمل میکند ، وجود دارند که تقوی بندرت توان مقابله با آنرا دارد و بویژه جوانان معمولاً قادر بمقابله با آن نیستند پیشروی در رشد گناه در چنین شرایطی همانقدر سختی و همانقدر سریع است ، که یک بیماری واگیر جسمانی . "

و در جای دیگر :

" وقتیکه طبقات عالی مرتبه انبوه گیر کارگران را در خدمت سود بوری خود درین فضای تنگ جمع کرده اند ، اشاعه بزه کاری اجتناب ناپذیر گشته و سرعتی سیل آسا می یابد . طبقات تحتانی با وضعی که امروز از نقطه نظر آموزش مذهبی و اخلاقی دارند ، از اینکه تسلیم و سوسه های صر میشوند ، همانقدر شایسته سرزنش اند که وقتیکه نریانی حصه میشوند ، می باشند " *

براست " آلیسون " نتیجه بورژوا . هر چند با بیانی جاهلانه ، عواقب ضرر شهرهای بزرگ را برای تمام اخلاقی کارگران فاش میکند ، یک بغر دیگر بورژوازی تمام عیار ، مردی آنچنان که مورد پسند " جامعه علیه قوانین غله " می باشد ،

* - " Princ of population " , Vol . II , P . 76 ff . , P . 135

دکتر " اندریو یور " * جانب دیگری را برای مافان میکند . او بتوضیح میدهد که زندگی در شهرهای بزرگ نوظئه
چینی در بین کارگران را تسهیل کرده و به " پلین ها " (۱) نیروی بخشند . اگر کارگران در اینجا تربیت نایافته باشند
(یعنی تربیت آنها هم تکلیف بیوزواری باشد) آنگاه بمسائل یکجانبه و از موضع خود خواهانه عقوبتانی نمکریستند
بآسانی فریب عوامفریبان را میخورند - آری آنها قادرند به بهترین خیر خود ، بسرمایه دار فعال و ساده گزبانانگاری
رشد بارو دشمنانه بنگرند . در اینها تنها راه رهایی یک تربیت خوب است و در غیر اینصورت و روشکستی ملی و دیگر هشت
ها اجتناب ناپذیر خواهند بود ، چرا که یک انقلاب کارگری حتی خواهد بود - بیوزوای مادر هراس خود کاملاً محقق است .
اگر تمرکز جمعیت بر طبقات دارای مالکیت چنین تاثیر تشییع کنند ، و تکامل دهنده ای دارد ، پس تکامل کارگران را پس
سر بهترین میراند . کارگران شروع میکنند که خورا بعنوان طبقه در کلیت خود احساس کنند ، آنها میبینند ، که کج
تک تک ضعیف اند ولی با هم قدرتی میباشند . گسست از بیوزواری ، شکل گیری اندیشه ها و نگرش هایی که ویژه کارگران
و شرایط زندگی آنهاست ، تسریع میشود ، آگاهی به سرکوب شدن جای افتد و کارگران اهمیتی سیاسی و اجتماعی
میباشند .

شهرهای بزرگ انون چنین کارگریند . ابتدا در آنها کارگران بتعمق درباره وضع خود پنداختند و علیه این بیماری
برخواستند . ابتدا در آنها تضاد بین برولتاریا و بیوزواری پدیدار گشت ، جنبش کارگری ، چارنیسم و سوسیالیسم در آن
نشئت گرفتند . شهرهای بزرگ بیماری بدن اجتماعی را که در روستا بصورت مزمن بروز میکند ، حادث کرده و بدینسان ما -
هیت واقعی این بیماری و در عین حال شیوه درست مد اوای آنرا آشکار ساختند . بدون شهر های بزرگ و تاثیر بر انگیزند
آنها بر تکامل آگاهی عمومی ، کارگران بعدی که امروز رسیده اند ، نصیر سیدند . مضافاً اینکه شهرهای بزرگ آخرین بازمانده
های روابط پدرسالاری بین کارگران و صاحب نانا نشان را ناک کردند و صنعت بزرگ هم از راه چند برابر کردن کارگران
وابسته بین بیوزوای در این کار سهیم بود . البته بیوزواری در این باره بغیر از غذای برخاسته و محقق هم هست چنین
کند ، چرا که در حین رابطه ای بیوزوایانند از راه ای مقاومت نکردن کارگران مطمئن بود او میتوانست بد لخواه از آنها
بهره کشی کرده و بر آنها حکم براند ، و اگر علاوه بر دستمزدها کی محبت - که برایش خرج بر نمیداشت - و شاید هم برخی
منافع ناچیز برایشان قابل میشد ، فرمانبرداری ، امتنان و علاقه مردم جاهل را بدست میآورد - محبت و صدقه هایی
ظاهر از نقد نظرسنجی کاری ناب ، نالازم و جانفشانانه انجام میشد ، که باز یک هم آنچه مدیون بود نمیشد . البته و
بضابطه بیوزوای منفرد ، که در شرایطی که خود بوجود نیآورده بود قرار داشت ، قسمی از زمین خود را ادا میکرد ، ولی
بضابطه عضو طبقه حاکم - که همانا عدلت اینکه حکومت میکند ، مسئول وضع تمام ملت است و عهدده در حفظ منافع عمومی
بشاید - او هیچ نت از و الاغی را که با مقام خود عهدده گرفته بود انجام نداده و مضافاً تمام ملت را در خدمت
منافع خصوصی خود استثمار مینماید - کارگر در روابط پدرسالارانه ، که بر دوش کارگران را در برده ای عوامفریبانسه
میپزند ، بایستی از لحاظ فکری مرده ، نسبت بمنافع خود مطلقانادان و آدمی غیر اجتماعی ممانند . اول بار زمانی که کارگر
از صاحب ناسر بیگانه شد ، وقتیکه آندار گشت ، او با این صرفاً از طریق منفعت خصوصی ، صرفاً از طریق کسب پول مرتبط
است ، زمانی که عذقه صوری - که تاب کمترین آزمایشی راند داشت - بگل از پس رفت . تازه آنوقت کارگر شروع بشناخت
وضع خود کرده و نکام مستقلانه خود را آناز نمود ، تازه آنوقت او باینکه در افکار ، احساسات و بیان خواستهایش نیز
برده بیوزواری باشد ، پایان داد . در این جهت عموماً صنعت در مقیاس بزرگ و شهرهای بزرگ مؤثر واقع شدند .
عنصر دیگری که تاثیر مهمی بر حصلت کارگران انگلیسی گذاشت ، مهاجرت ایرلند ها است ، که ما از آن در همین
رابطه سخن گفتیم . این امر ، همانگونه که در بدیم از یکسو البته کارگران انگلیسی را تنزل داده ، آنها را از محیط تمدن
بیرون رانده و وضعشان را بدتر ساخت ، ولی از سوی دیگر همین علت به تعمیق شکاف بین کارگران و بیوزواری و نتیجه
تسریع بحرانی که نزدیک میشود ، کمک نمود . زیرا که سیر بیماری اجتماعی که انگلستان دچار است ، چونان یک
بیماری جسمانی است . این بیماری بر اساس قوانین طبیعی تکامل مییابد و بحران های خود را دارد ، که آخرین آنها
سرنوشت بیمار را تعیین میکند . و از آنجا که ملت انگلستان در این بحران آخر نابود نشده بلکه دوباره و نو زاد از آن

بیرون خواهد آمد ، پس میتوان از هر چیزی که این بیماری را با وج میرساند خوشحال شد . مضافاً اینکه سرنوشت سوزنده و
شورناک ایرلندی ، که در انگلستان مهاجرت ایرلندیها حادثه و در طبقه کارگر انگلیسی هم تاثیر میکند ، در
کله خواهد کرد . رفتار ایرلندیها و انگلیسی ها در بسیاری موارد چون فرانسوی ها و آلمانیها ست و در هم آمیزی مزاج
سبک ، زود جوش و گرم ایرلندیها مزاج آرام ، مقاوم و فہیم انگلیسی در دید دراز مدت بیفیع هر دو خواهد بود ، در سوا ت
خود خواهی خشن بیوزواری انگلیسی در بین طبقه کارگر بر مراتب بیشتر میبود ، اگر بغایت سخاوتمندانه و عموماً احساساتی
ایرلند بآن اضافه شده و خصلت سرد انگلیسی را هم از راه خویشاوندی و هم از راه روابط عادی تعدیل نمی نمود .
پس از همه آنچه که رفت ، از اینکه طبقه زحمتکش بتدریج نسبت بیوزواری انگلیسی خلقی ریکزنده است ، در شکست
نخواهیم شد . بیوزواری با کلیه ملکی و گروهی اشتراک بیشتری دارد تا با کارگرانی که در جواروی ساکن اند . کارگران سا
لحجه های دیگری صحبت میکنند تا بیوزواری ، اندیشه و تصورات دیگر اخلاقی و اصول اخلاقی دیگر ، مذهب
و سیاست دیگری دارند تا بیوزواری . این دو و خلق یکی متفاوت اند ، آنقدر متفاوت که تفاوت زیاد اصولاً قادر بر ایجاد
آنت است . و از آنها مانا بحال در اروپای بزی فقط با یکی ، یعنی بیوزواری آشنا شده ایم ، حال آنکه درست آن دیگری ،
خلق که از برولتاریا تشکیل میشود ، اهمیت بس بیشتری برای آینده انگلستان دارد . *

از خصلت عمومی کارگران انگلیسی ، بد انسان که در اتحادیه ها و در اصول سیاسی شکل میگیرد ، در جای دیگر
سخن خواهیم راند . در اینجا صرفاً میخواهیم بتاریخ علل فوق الذکر ، تا آنجا که خصلت خصوصی کارگران مؤثرند
اشاره کنیم . کارگر در زندگی عادی بر مراتب نوع دوست تر از بیوزوایان است . من همانا در بالا اشاره کردم ، که گدایان
تقریباً تنها بکارگران متصل میشوند ، و اصولاً از جانب کارگران برای حفظ فقرا فعالیت بیشتری صورت میگیرد تا از جانب
بیوزواری . این واقعیت را - که میتوان هر روزه مؤید آنرا دید - از جمله آقای " یارکینسون " اسقف منچستر هم تأیید
میکند :

" فقرا هم دیگر بیشتر میدهند تا ثروتمندان فقرا تأیید این گفته من گواهی یکی از قدیمیترین ماهرترین ، دقیقترین
و نوع دوست ترین یزشگان ، " دکتر یارکینسون " (۱) است ، وی علناً اعلام کرده که جمع مبلغی که فقرا سالانه بیکدیگر
میدهند ، بیشتر از مبلغی است ، که ثروتمندان در همین مدت و به همین منظور میدهند . *

بغیر از این هم نوع دوستی کارگران همه جای شکل شادی آفرینی متعلق میشود . آنها خود طالع بدی داشته اند
و از اینرو قادرند با کسانی که وضع خرابی دارند احساس همدردی داشته باشند . بر آنها هراسناکی انسان است .
حال آنکه برای بیوزوایان کارگری کثرت یافت انسان است . از اینرو آنها معاشرت پذیر و مهربانتر ، و با وجودیکه
بیول احتیاج بیشتری دارند تا از این با وجود این کثرت برایشان . زیرا پول برای آنها فقط از راه آن چیزی را دارد که
با آن اشتیاق میکنند ، حال آنکه پول برای بیوزواری یک ارزش ویژه ، ارزش ضرر ، ارزش خدائی دارد ، و بیوزوایان بیک
" آدم پولکی " فرومایه و گنجه تبدیل می نماید . کارگر این احساس احترام باطنی را نسبت بیول ندارد ، بنابراین

* - (۱۸۹۲) همین نظر ، یعنی بر اینکه صنعت بزرگ انگلیسی هارا بد و ملت متفاوت متعصب کرده است ، همانا آورده
می دانیم ، تقریباً در همان زمان از جانب " دیردائیلی " در زمان وی " سیبیل " ، یاد و ملت
" Disraeli , Sybil , or the Two Nations " عنوان شده است .

* * * " On the Condition of the Labouring poor in Manchester - etc . "

[در مورد وضع فعلی فقرای زحمتکش در منچستر و انج]

By the Rev. J. P. Parkinson , Canon of Manchester , 1841 . London and Manchester , Pamphlet

چون بهر زواطعام نیست ، که هرکاری را صرفا برای پول در آوردن میکند ، غایت زندگی را در تلفات کردن کیسه پول می بیند . از اینرو کارگريشده اوری بس کثرتی و چشمان بس بازتری برای دیدن واقعیات دارد تا بهر زوا و همه چیز را از پشت عینک نفع شخصی نمی بیند ، تربیت ناقص وی او را از پیشه اوریهای مذهبی مصون میدارد . او از این چیزها چیزی نمی فهمد و سر خود را با آنها بدر نمی آورد ، او تعصب را ، که بهر زوازی را اسیر خود کرده ، نمی شناسد ، و اگر هم اندکی متدین باشد ، صرفا صوری است و حتی تئوریک هم نیست . در عمل او تنها برای این نیاز زندگی کرده و میکوشد در این جا اهل بلد شود . همه نویسندگان بهر زوازی هم عقیده اند ، که کارگران لا مذ هب بوده و بگلیسانی روند . نسایسند ایرلندیها و معدودی آدم های پیرو آنگاه نیمه بهر زواها ، سرپرستان ، استاد کاران و نظایر آنها از این قاعده مستثنی باشند ، ولی آدم درین توده تقریبا همه جا بایک بی تفاوتی کامل در قبال مذ هب و اگر هم چنین نباشد ، با کمال و هیبت (۱) روبرو میشود . دو هیتی که هنوز آنقدر تکامل نیافته ، که بهر چیز بیشتری ، به غیر از برای حرف زدن های معمولی و با ایجاد یک ترس مبهم از عباراتی نظیر کافر ، آتشیست بخورد . حساب روحانیون همه فرقه هادر نزد کارگران بسیار خراب است ، با وجودیکه نفوذ آنها بر کارگران تازه در این اواخر ازین رفته است . و اکنون چنین است که فقط آوای سساده " اویک کشیش است " اغلب اوقات قادر است یک روحانی را از پشت سیز خطابه اجتماعات فراری دهد . همانطور که وضع زندگی همانطور هم نفس تربیت مذهبی و یا هر تربیت دیگری کمک میکند ، که کارگر درست بین تر بوده و آزادی بیشتری در قبال اصول ثابت مستولی و عقاید از پیش تعیین شده داشته باشد تا بهر زوا . این در پیشه اوریهای طبقاتی خود و اصولی که از کودکی با و تلقین شده محسوس می باشد . با او کاری نمیتوان کرد . او بالنگسه ، حتی در شکل لیمبرال خود ، کهنه پرست است . منافع او با وضع موجود گره خورده است . او چونان مرده دیگری در هیچ جنبشی نمیخورد . او پیشاپیش تکامل تاریخی بکنار میرود و کارگران ابتدا حقوقا و بعد نیز عملا جای او را میگیرند .

این فعالیت اجتماعی ناشی از این ، که مادرهای دیگریان خواهیم برداخت ، بجانب مساعدت خصلت این طبقه است . جوانب تا مساعد را هم با همین شتاب میتوان خلاصه کرد و آنها هم طبیعتا از نظر فوق الذکر ناشی میشوند ، در اتم الخمری ، بی ترتیبی روابط جنسی ، خشونت و نقصان احترام با مالکیت نکاتی هستند که بهر زوازی در او مستحق سرزنش میداند . کارگران مشروب زیاد مینوشند و توقع دیگری هم نمیتوان داشت . کلاتر " الیسون " مدعی است ، که در گلاسگو هر شنبه شب حدود سی هزار کارگر مست است ، و این رقم کم نیست و مدعی است که در این شهر در سال ۱۸۳۰ در قبال هر دوازده خانه در سال ۱۸۴۰ در قبال هر ده خانه یک عرق فروشی وجود داشت ، که در اسکاتلند در سال ۱۸۲۳ برای ۲۳۰ هزار گالون ، ۱۸۳۲ برای ۱۶۶۲ هزار گالون و در انگلستان در سال ۱۸۲۳ برای ۱۹۷۶ هزار گالون و در سال ۱۸۲۷ برای ۷۸۲۵ هزار گالون عرق مالیات صرف برداخت شده است * قانون آجیو ۱۸۳۰ که تاسیس آجیو فروشی های معروف به " جری شوپ " (۲) تسهیل کرد . صاحبان اینها امتیاز فروش آجیوئی را که در خانه نوشیده شود دارند ، اشاعه مدام د اتم الخمری را آسان نمود ، زیرا که میگذه هارا جلوی در هر کس آورد . تقریبا در تمام خیابانها تعدادی از این آجیو فروشی هایافت میشوند و در خارج از شهرها هم چرا که در پاسبه خانه باشند حتما یک " جری شوپ " وجود دارد . علاوه بر این ها " هاش شوپ " (۳) هاهم یعنی میگده هائی که امتیاز فروش ندارند ، بسیارند ، و بههمسان اندازه هم عرق کشی وجود دارد ، که در وسط شهرهای بزرگ و در محلات دور افتاده آن که پای پلیس کثرتا نجاسیرسد ، مقادیر زیادی از این نوشیدنی را تولید می کنند . " گاسک " (همانجا) تعداد این هارا تنها در منچستر بیش از صد و حداقل تولید سالیانه شانرا ۱۶۰۰۰۰ هزار گالون تخمین میزند . در منچستر بیش از هزار میگده موجود است ، یعنی نسبت به تعداد خانه ها حداقل باندازه " گلاسگو " اوضاع در سایر شهرهای بزرگ نیز عین همین است . و اثر جز عواقب معمولی

د اتم الخمری در نظر گرفته شود ، که مردان و زنانی از هر سن و سال ، حتی بچه ها و اغلب مادران بچه بیغل در اینجا بایس رفته ترین قربانیان رژیم بهر زوازی ، باد زدن ، شیان آن و دختران روسی در یکجا گرد می آیند ، در نظر گرفته شود که برخی مادران بکودک شیرخاره ای که در بغل دارند عرق میخورانند ، آنگاه باید بتا شیر منقطع کننده اخلاقی رفتن باینگونه جاها اعتراض نمود . مشخصا شنبه شبها ، وقتیکه مزد برداخت شده و کارکنی زود تراز معمول تعطیل میشود ، وقتیکه تمام طبقه زحمتکش از محلات خراب خود بخیا بانهای اصلی هجوم میآورد ، نمیتواند بی با تمام به بیبیت آن مشاهده کرد . کتراتفاق افتاده که من در چنین شبی از منچستر بیرون بیایم و تعداد زیادی مست تلو تلو خوران در چوی های راز کشیده نیبم . یکشنبه شبها هم همین ماجرا منتهی یا سرود ای کثرتی تکرار میشود . و وقتی که پول ته میکشد ، مشروب خوران باولین رهن سرا ، که تعداد آنها در شهرهای بزرگ بسیار است . در منچستر بیش از ۶۰۰ تنها در یکس از خیابان " سالفورد " (خیابان جیبل) (۱) دو دوازده تا سه مراجعه کرده و آنچه را که هنوز دارند بگرو میگده ارنده هر عصر شنبه مقادیر زیادی اثاثیه ، لباسهای روز یکشنبه ، اگر کسی داشته باشد و ظروفی از رهن سیراها با ز پس گرفته میشود تا تقریبا همیشه قبل از چهارشنبه آینده بآنجا بازگردانده شود ، تا اینکه آخرلا مرتصاد فی از رهن در آوردن آنها را غیر ممکن سازد و آنها را یکی پس از دیگری بدست ربا خوار بیاندازد . و با اینکه وی در قبال جنس فرسوده و کهنسسه شده مایل ببرد اخت یسیزی نباشد .

اگر کسی خود دامنه اشاعه مشروب خواری را در بین کارگران انگلستان دیده باشد ، آنگاه این دعوی تراوشلی * را ، که این طبقه سالیانه حدود ۲۵ میلیون پوند استرلینگ صرف شروبات الکلی مینماید ، براحتی باور می کند ، و هر کس میتواند بسببوت ، برای خود مجسم کند ، که چه خرابی وضع برونی ، چه تخریب و هشتناک سلامت فکری و بد تنی و چه ویرانی روابط خانوادگی از این ناشی میشود . البته جوامع اصناک کار سیری کرده اند . ولی چند هزار پرهیز کار (۲) در مقابل میلیونها کارنرجه درد می آید و میکنند ؟ چرا که پدر روحانی " مانیو " (۳) پیامبر ایرلندی اصناک از شهرهای انگلستان میگدر اغلب بهمین سی تا شصت هزار کارگر ميثاق اصناک می بندند ، ولی اکثریت آنها بعهده از چهار هفته آنرا فراموش میکنند . اگر تعداد کسانی را که در سه یا چهار سال آخر در منچستر ميثاق اعتدال بسته اند ، جمع بزیم تعداد آنان بیشتر از کل جمعیت منچستر خواهد بود ، با وجود این از کاهش مشروب خواری خبری نیست . همراه با لگام گسیختگی التذ از شروبات الکلی ، لگام گسیختگی رابطه جنسی نیز فضیلت عده دیگر کارگران انگلیسی است . و این نیز با پیگیری هر چه تا مترو ضرورتی اجتناب ناپذیر از وضع طبقه ای ناشی میشود ، که بحال خود گذارده شده ، بی آنکه از امکانات استفاده درست از این آزادی برخوردار باشد . بهر زوازی فقط این دولت را رابرای او باقی گذاشته در حالیکه انبوهی رنج و درد بر او بار کرده است . و نتیجتا کارگران برای اینکه حداقل چیزی از زندگی داشته باشند ، همه شوره اشتیاق خود را روی این دولت تا متمرکز کرده ، و بصورتی افراطی بی ضابطه بآنها تسلیم میشوند . اگر مردم در وضعی قرار داده شوند ، که فقط حیوان را میتواند راضی کند ، دیگر چساره ای ندارند جز اینکه یا بشورند و یا در دد منشی غرق شوند . و بهر زوازی ، که خود مرتبا سهم خویش را در افزایش روسپیگری ادای کند . چند نفر از ۴ هزار روسپی که هر شب خیابانهای لندن را پرمیکنند * * ، از قبل بهر زوازی با تقوی زندگی میگدرانند ؟ چند نفر آنهاست که اکنون باید جسم خود را به عابرین بفروشند ، گمراه شدن خود را مدیون یک بهر زوازی بمانند ؟ - اری بهر زوازی براستی کمتر از هر کس دیگری حق دارد ، کارگران را بعلت جمعیت جنسی سرزنش کند . کمبود های کارگران را میتوان اصولا ناشی از اعتیاد ببلذت لگام گسیخته ، نقصان پیش گیری و احتیاط و نیبسیز

* [Lord Ashley] نشست ۲۸ فوریه ۱۸۴۳ مجلس عوام

** - Sheriff Alison , " Princ . of Population " Vol . II

* - " Princ . Of Population " , Passim

1 - Deismus 2 - Jerry - Shop 3 - Hush - Shop

1 - Chapel 2 - Teetotalers 3 - Mathew

نشان اطاعت از نظم اجتماعی، اصولاً ناشی از عدم توانائی قربانی کردن لذات لحظه‌ای بخاطر منافع داز مدت دانست ولی آیا این تعجب آور است؟ طبقه ای که لذت های ناچیزی و فقط ملموس ترین آنها را با کار سخت میتواند اکتفا کند، آیا نباید کورکورانه و دیوانه وار باین لذت ها یورش برد؟ طبقه ای که هیچکس طرف توجیهی بتربیت آن نمیکند، طبقه ای که دستخوش همه تضاد قاتل کننده بود و با ثبات وضع زندگی کوچکترین آشنایی ندارد، چه دلیلی دارد، چه نفسی دارد که محتاط باشد و یک زندگی "جدی" دنبال کند و بجای استفاده از عنایت لحظه بلذتی روز بیاندیشد؟

که درست برای او و وضع متزلزل و در حال تغییر مدام وی، هنوز بی نامعلوم است. طبقه ای که همه مضرات نظام - اجتماعی را بدوش میکشد، آنکه از منافع آن لذت برد، طبقه ای که این نظام اجتماعی چونان دشمنی بر او ناظر میشود، از این طبقه تازه توقع دارند، که باین نظام اجتماعی احترام بگذارد؟ برآستی که این توقع زیادی است. ولی طبقه کارگر قادر بگزیر از نظام اجتماعی، تا زمانی که این نظام وجود دارد، نیست و اگر کارگر مغرور علیه آن بپا خیزد، ضد بیشتر بخوش وارد میآید. نظام اجتماعی زندگی خانوادگی را برای کارگر تقریباً غیر ممکن میسازد. خانهای غیر قابل سکونت و کثیف، که بندرت بدرد سر پناه شبانه میخورند، اغلب از چکه آب باران جلو نمیگیرند و آتشی آنرا گرم نمیکند و اثاثیه اش بد است و با هوای تیره و مرطوب اطاقی پراز آدم، میدان بانن گیری نمیدهد.

مرد تمام روز را کار میکند و شاید زن و بچه های سالمند تر هم، هر یک در جایی و یکدیگر را فقط صبح ها و شبها می بینند. مزید بر اینها و سوسه مدام عرق. در چنین وضعی زندگی خانوادگی چگونه میتواند پابگیرد؟ با وجود این کارگر قادر بگزیر از خانواده نیست. او باید در خانواده زندگی کند، و نتیجه از هم نشایدگی مدام خانواده ها و عواهای خانوادگی است، که از لحاظ اخلاقی بر زن و مرد و مشخصاً بر کودکان آن هائاثیری بغایت منحنط کننده دارد.

اهمال در مورد وظایف خانگی، اهمال بوزن و مرد و در بین کارگران انگلیس بسیار رایج است، که بطور عمده فقط ناشی از ترتیبات موجود جامعه می باشند. آنگاه باید بچه های که باین صورت وحشی و در محیطی که از لحاظ اخلاقی منحنط کننده است - که اغلب اولیا نیز در شمار آنهاند - رشد میکنند، خیلی هم اخلاق باشند؟ برآستی که این توقعات بوزن و از خود راضی از کارگران چقدر احماقانه است.

بی احترامی و بی توجیهی بنظم اجتماعی بصورت بارزی در شکل افراطی خود، در بزهمکاری، بروز میکند. اگر ظالی که کارگران را با انحطاط اخلاقی میکشانند، قوی تر و مترکم تر از حد معمول موثر واقع شوند، در این صورت کارگرها همان جنسیتی بزهمکار میشود، که آب در گرمای ۸۰ درجه "رمور" (۱) از صورت مایع بصورت بخار در میآید. کارگر بعلت رفتار بی توجیهی و بی توجیهی کننده بوزن و از خود راضی چنان چیزی از اراده ای چون آب میشود و با همان الزام تابع قوانین طبیعت است. او در حد معینی هر گونه آزادی عمل را از دست میدهد. از اینرو با گسترش پرولتاریا بزهمکاری هم در انگلستان گسترش یافته و ملت انگلیس بزهمکارترین ملت دنیا شده است. از جدول های جنائی وزارت داخله، که در ساله منتشر میشود بر میآید، که در انگلستان بزهمکاری با شتاب غیر قابل تصوری افزایش یافته است. تعداد دستگیر شده کان بعلت جرائم جنائی عبارت بودند از:

در سال ۱۸۰۵	۴۶۰۵
" " ۱۸۱۰	۵۱۴۶
" " ۱۸۱۵	۷۸۱۸
" " ۱۸۲۰	۱۳۷۱۰
" " ۱۸۲۵	۱۴۴۳۷
" " ۱۸۳۰	۱۸۱۰۷
" " ۱۸۳۵	۲۰۷۳۱

در سال ۱۸۴۰	۲۷۱۸۷
" " ۱۸۴۱	۲۷۷۶۰
" " ۱۸۴۲	۳۱۳۰۹

بنابراین فقط در انگلستان و ولز تعداد دستگیر شدگان در طی ۳۷ سال هفت برابر شده است. در سال ۱۸۴۲ از این دستگیرها تنها ۴۴۹۷ فقره، یعنی بیش از ۱۴ درصد مربوط به "لانکاشایر" و ۴۰۹۴ فقره یعنی بیش از ۱۳ درصد مربوط به "میدل سکر" (همراه بالندن) میشود. می بینیم که این دو ایالت که شهرهای بزرگ با پرولتاریای کثیر را در بر میگیرند، بنسبتهای یک چهارم بزه کاریها را بدید میآورند، با وجودیکه جمعیت آنها ابد ایک چهارم جمعیت کل کشور میسرند. جدول های جنائی در همین حال آشکارا ثابت میکنند، که تقریباً یک بزه کاریها سر بار پرولتاریا میشوند، چرا که در سال ۱۸۴۲ از بین صد بزه کاریها در متوسط ۳۵/۳۲ درصد قادر بنوشتن و خواندن نبودند و ۵۸/۳۲ درصد کمی خواندن و نوشتن میدانستند، ۷۷/۶۱ درصد نوشتن و خواندن را خوب میدانستند و ۲۳/۲۳ درصد از آموزش برتری برخوردار بودند. در اسکاتلند بزهمکاری با شتاب بیشتری افزایش یافته است. در اینجا در سال ۱۸۱۹ فقط ۸۹ و در سال ۱۸۳۷ تعداد ۳۱۷۶ و در سال ۱۸۴۲ حتی ۴۰۱۸۹ دستگیری جنائی صورت گرفته است. در لانکاشایر جایی که کلانترا "آلیسون" خود نویسنده گزارش رسمی بوده است، جمعیت عمر ۳ ساله بزه کاری هر ۵/۱۴ سال دو برابر شده، یعنی شش برابر سریعتر از جمعیت افزایش یافته است. خود بزه کاریها، چونان در همه کشورهای متعدد، اکثر بزه کاری علیه تملک است، یعنی بزهمکاریها که مسیشان این یا آن کمبود است، چرا که بکنفرجیزی را که دارند نمیدزدند نسبت بزهمکاری علیه تملک به جمعیت، که در هلند یک به ۷۱۴۰، در فرانسه یک به ۱۸۰۴ بود، در زمانیکه "گاسنگ" نوشت، در انگلستان یک به ۷۹۹ بود، بزه کاری علیه افراد نسبت به جمعیت در هلند ۲۸۹۰۴ : ۱، در فرانسه ۱۷۵۷۳ : ۱، در انگلستان ۲۳۳۹۵ : ۱ بود، بزه کاری بطور اعم نسبت به جمعیت در نواحی زراعی ۱۰۴۳ : ۱، در نواحی صنعتی ۸۴۰ : ۱ و در تمام انگلستان اکنون حداقل ۶۶۰ : ۱ می باشد، * * * و ده سال نمیشود کسی کتاب "گاسنگ" چاپ شده است!

این واقعیات برآستی بیش از حد کافی اند تا هر کس، حتی یک بورژوا را بهوش آورده و بنحقی در مورد عواقب وضع کنونی وادارند. اگر انحطاط اخلاقی و بزه کاری بیست سال دیگر همین نسبت افزایش یابند، و اگر صنعت انگلیس در طی این ۲۰ سال اقبال کمتری از گذشته داشته باشد، در این صورت گسترش بزه کاری تا نایاب نخواهد بود - آنگاه نتیجه خواهد بود؟ ما هم اکنون انحلال کامل جامعه را می بینیم ما نمیتوانیم روزنامه ای بدست بگیریم بی آنکه مجبور بخواندن شل شدن تمام بندهای اجتماعی، در خلال واقعیات قاطع نیاتیم. من بخاور الله بختی یک روزنامه از انبوهی که در پیش رویم قرار دارند، بیرون میکنم. یک "منچستر گاردین" (۳۰ اکتبر ۱۸۴۴) که حاوی اخبار سه روزه است، این روزنامه دیگر بخود زحمت ارائه اخبار دقیق از منچستر ارائه و صرفاً جالبترین موارد را باز نوی کند: در یک کارخانه کارگران برای بدست آوردن مزد بیشتر دست از کار کشیده اند و قاضی صلح آنها را مجبور بیاز گشتن بسر کار کرده است، در "سالفور" چند پسر بچه دزدی کرده اند و یک تاجر ورشکسته قصد فریب طلبکاران خود را داشته است. اخبار مربوط به حومه مصل ترند. در "اشتون" دو مورد دزدی، یک مورد سرقت، یک مورد خودکشی، در "بازی" یک مورد دزدی، یک مورد تقلب در مالیات مصرف، در "ایچ" یک مورد دزدی، در "الد هام" اعتصاب بخاط مسر دستمزد، یک مورد دزدی، یک مورد زرد و خورد بین زنان ایرلندی، و آزار یک کلاه دوز که جزو اتحادیه کارگران نبود، توسط اعضا اتحادیه کتک خوردن یک مادر از پسرش، در "روچدیل" زرد خوردنهای متعدد، بین مورد حملسه بیایس، یک مورد سرقت از کلیسا، در "استون پورت" ناره ای کارگران از مقدار مزد، یک مورد شیادی، زرد و خورد، عبارت بودند از:

* - "Manuf. Poul. of Engl." Chapt. 10.

* * - تعداد بزه کاران دستگیر شده (۲۲۷۳۳) تقسیم بر تعداد جمعیت (حدود ۱۵ میلیون).

آزادزی توسط شوهرش، در "وارینگتون" یک مورد دزدی و یک زد و خورد، در "ویگن" یک مورد دزدی و یک مورد سرقت از کلیسا. اخبار روزنامه های لندن از این بدترند. شاید بیجا، دزدی ها، سرقت ها، اختلافات خانوادگی یکی دیگر پس میرانند. هم اکنون یک روزنامه "ناهم" (۲۱ سپتامبر ۱۸۴۴) که صرفاً از رخداد های یک روز خبر میدهد، بدستم رسید، که از یک مورد دزدی، یک مورد حمله بیلبر، یک مورد حکم نفع علیه بدرکودکی نامشروع، مسنبراه گذاشتن یک کودک توسط پدر و مادرش، رسم خوردن یک زن به سرش، خبر میدهد. نظیر این را در تمام نشریات انگلیس میتوان یافت. در این کشور جنگ اجتماعی تمام و کمال آغاز گشته، هرگز حساب کار خود را دارد و برای خود علیه همه دیگران می جنگد و اینکه او دیگران، که همه دشمن قسم خورده وی هستند، در همه بزندیانه تنها منوط بسایین محاسبه خود خواهانه است، که چه چیز بیشتر بنفع است. دیگر بدین کسی هم خنوار نمی کند که از راه مسالمت آمیز با انسان بغل دستیش متوافق برسد و همه اختلافات بوسیله تهدید، خودیاری و یا بوسیله دادگاه ها سر سامان می یابد. هرگز در دیگری دشمنی می بیند که باید از سر راه بردارد و یا در بهترین حالت وسیله ای که بنفع خود استثمار کند. و این جنگ همانطور که جدول های جنائی ثابت میکنند، سال بسال شدید تر، شورناک تر، آشتی ناپذیر تر میشود. بتدریج دشمنی بد وارد وی، بزرگ، که با هم می جنگند، تقسیم میشود و یک سو بورژوازی و دیگری پرولتاریا. این جنگ همه علیه همه و پرولتاریا علیه بورژوازی نباید ما را بحیرت اندازد، چرا که اجرای پیگیر اصلی است که همانا در رقابت آزاد مستقو است، ولی باید ما را بحیرت وارد کرد چگونه بورژوازی علیه پرولتاریا سیاه تهدید کننده جدیدی که روزانه روز علیه وی بهم میبندند، ساکت و آرام مانده است، که چگونه بورژوازی قادر است این مطالب را امروز در نشریات بخواند، بی آنکه - ما نمیخواهیم بگوئیم علیه شرایط اجتماعی بشورد، بلکه از فرجام این شرایط، از همه کیر شد آنچه که امروزه در جنایات منفرد بروز میکند، در هر امر افتد - ولی اگر او چنین نمی بود بورژوازی بود. ولی از موضع خود قادر نیست حتی واقعیات را تشخیص دهد، چه رسد بتنبیج آنها. آنچه شگفتی آور است فقط اینست، که پیشداوریهای طبقات و عقیده ای از پیش تعیین و اعلام شده، میتواند یک طبقه از انسانها را تا این حد، مایل بگویم تا این حد دیوانه وار کور کنند. اما تکامل ملت چه بورژوازی چشم برای دیدن آن داشته باشد و چه نداشته باشد، سیر خود را طی میکند و روزی طبقه آزادی مالکیت را با چیزهایی غافلگیر خواهد نمود، که بخرد این اجازه بخواب دیدن آنها را هم تهدید.

رشته های جداگانه کار کارگران کارخانه در مفهوم اخص

اکنون که میخواهیم بررسی مهمترین شاخه های پرولتاریای صنعتی انگلستان بپردازیم، بنا بر اصلی که در جای دیگر طرح کردیم، با کارگران کارخانه ها، یعنی با آنهایی که قوانین کارخانه شاملشان میشود، شروع خواهیم کرد. این قانون زمان کار را در کارخانه هائیکه در آنها یکک نیروی آب یا بخار ششم، ابریشم، پنبه و کتان رسته یا بافته میشود، تنظیم میکند و از اینرو شامل مهمترین رشته های صنعت انگلستان میگردد. طبقه ای که از قبل این رشته هارزنگی میکند، پر شمارترین، قدیمی ترین، منورترین و قاطع ترین و از اینرو نا آرام ترین بخش کارگران انگلیسی است و بورژوازی بیش از همه از آن نفرت دارد. این طبقه و بویژه کارگران کارخانه های پنبه در راس جنبش کارگری قرار دارند، همچنان که صاحب نانان آنها هم، کارخانه داران و مشخصاً کارخانه داران "لانکاشایر" در راس تبلیغات سیاسی بورژوازی قرار گرفته اند.

مادر پیشگفتار دیدیم که چگونه جمعیت کارگر رشته های فوق الذکر نیز ابتدا بوسیله ماشین های نوین از مناسبات پیشین خود بیرون کشیده شد، پس اگر اختراعات مکانیکی سالهای بعد نیز درست بر آنها تاثير بیشتری مدام تیری گذارند، ما نباید متعجب شویم. تاریخ صنایع پنبه، آسان که در نوشته های "یور" و "یانیس" * آمده، در هر صفحه حاکی از اصلاحات تازه در ماشین آلات است، که اکثر آنها در سایر رشته های صنعتی فوق الذکر نیز جفا افتاده اند. تقریباً همسایه کار ماشینی جایگزین گرد مینی شده است، تقریباً همه کارها یا نیروی آب یا بخار انجام میشوند و هر سال نوین اصلاحات دیگری به همراه میآورد.

در موقعیت اجتماعی بسامانی چنین اصلاحاتی تنها باعث خوشحالی میبوندند، در شرایط جنگ همه علیه همه افراد معدودی بر امتیازات حاصله چنگ انداخته و وسایل حیات دیگران را از دستشان خارج میکنند. هر اصلاحی در ماشین آلات کارگران را از زمان میاندازد و هر قدر که اصلاح مهمتر باشد، طبقه ای که بیکار میشود پر شمارتر است. * بر این میناهر اصلاحی بر تعدادی کارگرتاثيری چون یک بحران دارد و موجب تیره روزی فقر و بزه کاری میشود و برخی از نمونه کها بنگریم، از آنجا که همانا اولین اختراع، دستگاه پنبه رسی [جنسی] (رجوع کنید ببالا) بوسیله یک کارگر کارا افتاده و بد اقل شتر برابر مقداری رابدست میداد، که چرخ رسته در همان مدت میتوانست برسد، لاجرم با هر چنی جدید بیچ رستند بی نان میشدند. دستگاه نخ رسی زنجیره ای [تراستل]، که بنوع خود کارکرد بیشتری از جنی داشت و باز تنها یک کارگرنیاز داشت، تعداد بیشتری را بی نان کرد. ماشین رستندگی [مول] که باز نسبت به حصول بدست آمده بتعداد کمتری کارگرنیاز مند بود، همان تاثير را داشت، و هر اصلاح ماشین رستندگی، یعنی هر بار افزایش تعداد دو کپای آن، هم بنوع خود از تعداد کارگران مورد نیاز میکاست. ولی این افزایش تعداد دوک های ماشین رستندگی بقدری اهمیت داشت، که گروه گروه کارگران بهین علت بی نان میشدند و زیرا اگر فلا یک رستنده با چند تا شاگرد ۲۰۰ دوک را براه میانداخت، اکنون میتوانست از ۱۴۰۰ تا ۲۰۰۰ دوک دو ماشین رستندگی مواظبت کند و بدینسان دو رستنده بزرگ سال و بخشی از شاگردها بی نان میشدند. و از زمانیکه دراهم رستندگی ها ماشین های خودکار

* - "The Cotton Manufacture of Great Britain", by Dr. A. ure, 1836
[مانوفاکتور پنبه بریتانیای کبیر]

* * - "History of the cotton Manufacture in Great Britain" by E. Baines, Esq.

[تاریخ مانوفاکتور پنبه در بریتانیای کبیر]

رسندگی بکار گرفته شده اند، نقش ریسندگی بکل ازین رفته و توسط ماشین ایفا میشود. در دست من کتابی * است، که از رهبر سرشناس چارنیست ها در منچستر، "جیمز لیچ" (۱) نوشت گرفته است. این مرد سال های مدید در رشته های مختلف صنعتی، در کارخانه ها و معادن ذغال کار کرده و خود من او را بعنوان مردی نجار و قابل اطمینان و ساعی میشناسم. وی بشکرانه نقش خود در جنبش جزئیات دقیق کارخانه های مختلف را، که خود کارگران گرد آورده بودند، در دست داشت و جدول هائی ارائه میکند که نشان میدهند: در سال ۱۸۲۹ در ۳۵ کارخانه ۶۰۸۳ ماشین نخریسی بیشتر از سال ۱۸۴۱ کار گذاشته شده بود، با وجودیکه تعداد بربوکیها این ۳۵ کارخانه ۹۹۴۲۴ دلوک افزوده بود. او از پنج کارخانه نام میبرد، که در آنها دیگر ریسندها، وجود ندارد، زیرا که این کارخانه ها فقط ماشین خود کار ریسندگی دارند. و در هر حال که تعداد دو کپنایشان ۱۰ درصد بیشتر شده تعداد ریسندگان بیشتر از ۶۰ درصد کاهش یافته است. لیچ * اضافه میکند، که از سال ۱۸۴۱ بعد اصلاحات بسیاری بوسیله دو برابر کردن ردیف دلوک ها (۲) و غیره بکار گرفته شده اند، که در برخی از کارخانه های فوق الذکر از سال ۱۸۴۱ بعد باز نیی از ریسندگان اخراج شده اند. تنها در یک کارخانه که قبلا ۸۰ ریسنده داشت اکنون فقط ۲۰ ریسنده مانده اند و بقیه یا اخراج شده یا بکار برده خرد - سالان و یا مزد خرد سالان گمارده شده اند. "لیچ" نظیر این را از "استوکپورت" خبر میدهد، که در آنجا در سال ۱۸۳۵ تعداد ۸۰۰ ریسنده و در سال ۱۸۴۳ فقط ۱۴۰ ریسنده مشغول بوده اند. با وجودی که صنعت "استوکپورت" طی ۸ تا ۹ سال گذشته گسترش قابل ملاحظه ای یافته است. در ماشینهای پنبه زنی هم اکنون اصلاحاتی بعمل آمده که منجر به بی نانی نیی از کارگران شده است. در یک کارخانه دستگاه های نخ تاکن تعبیه شده اند، که از هشت زن چهار نفر را بی نان میکنند. مضافاً اینکه کارخانه در مربوطه مزد بقیه را نیز از ۸ شلینگ به ۷ شلینگ کاهش داده. نظیر این در بافندگی صورت گرفته است. جولاهه مکانیکی شاخه های دست بافی را یکی ازین دیگر بزرگ آورده است و آنجا که جولاهه مکانیکی بر مراتب بیشتر از جولاهه دستی تولید میکند یک کارگر قادر بر مراقبت از دو جولاهه مکانیکی است، و لاجرم در اینجهان نیز تعداد بیشماری از کارگر بیکار شده اند. در تمام انواع تولید در رکنان پشم رسی، در تابیدن تارهای - ابریشم نیز وضع بر همین روال است حتی دستگاه های بافندگی مکانیکی چنگه بر برخی شانده های پشم و کتان بافی میانفازند تنهادر "ریدیل" دستگاه های بافندگی مکانیکی بیشتری از دستی در فلانل بافی و سایر منسوجات پشمی بکار گرفته شده اند. جواب بورژوازی قاعدتاً اینست، که اصلاح در ماشین آلات منجر کاهش هزینه تولید شده و نتیجتاً کسالا های ساخته زده با بهای کمتری عرضه میشوند و بعلمت این بهای نازل چنان افزایشی در مصرف بوجود میآید، که کارگران بی نان شده باز و سرعت قادرند در کارخانه های نوساز اشتغال بیابند. البته بورژوازی در این مورد حق دارد، که در شرایط معینی که برای کل تکامل صنعتی مساعد باشد، هرگاه قیمت کالائی که ماده خام آن هزینه کمتری بطلبد، مصرف را افزایش بسیار میدهد و منجر ببد ایشر کارخانه های جدیدی میشود. ولی جزاین هر کلمه دیگر دعوی وی با واهست. بورژوازی اصلاح حساب نمی آورد، که سالها با طول میانجام تا نتایج این کاهش قیمت برون کند و کارخانه های جدیدی ایجاد شوند. بورژوازی بمانمیکوید، که هر اصلاحی در ماشین آلات کار بر صنعت اصلی را بیشتر از پیش بعهده ماشین گذارده و بدین ترتیب کارمندان بالغ را برافست ساده بدل میکند، که یک زن ضعیف و حتی یک بچه بهمان خوبی میتواند انجام دهد. و برای یک سوم همان مزد انجام میدهد. یعنی مردان بالغ بیشتر از پیش از صنعت رانده شده و علیرغم تولید بیشتر دوباره مشغول نمیشوند. بورژوازی بمانمیکوید که برخی شاخه های کار بکل ازین رفته و یا بقدری تغییر می یابند، که

* - " Stubborn Facts from the factories ", by a Manchester operative. Published and dedicated to the Working Classes, by Wm. Rashleigh, M.P. London, Ollivier, 1844, P. 28 ff
 واقیعات انکارناپذیر از کارخانه، از یک کارگر کارخانه در منچستر. انتشار و نقد بجهت طبقات زحمتکش انگلستان. [

1 - James Leach 2 - Double Lecking

از نو باید آموخته شوند. و در اینجا از اعتراف بچیزی که در جای دیگر آن افتخاری کند - یعنی آنجا که ممنوع کردن کار خرد سالان مطرح است - سر احتراز دارد. آنجا میگویند کار کارخانه باید از اوان جوانی و قبل از دهسالگی آموخته شود تا بدینوسیله آموخته شود (بطور مثال رجوع کنید به "گزارش کمیسیون بررسی وضع کارخانه ها" - جاهای مختلف). بورژوازی نمی گوید، که روند بهبود ماشین آلات مدام بیشتر میروند، کارگر قبل از اینکه در رشته کار جدیدی جایا باز کند - اکثر استی چنین چیزی زمانی ممکن باشد - آنرا دوباره از دست میدهد و بدینسان آخرین بقایای اطمینان بموقعیت زیستی که هنوز داشت، از او گرفته میشود. ولی منافع اصلاح ماشین آلات بورژوازی را بسوی خود میکشد. او در طی سالهای اولیه، که هنوز بسیاری ماشینهای کهنه مشغول بکارند و اصلاح مربوطه عمدتاً گیر نشده، بهترین موقعیت را برای تلفات کردن پول دارد، و برآستی توقع بیجائی است، که حواقب منفی ماشین آلات بهبود یافته نیز نگاهی بیاندازد.

اینرا نیز که ماشینهای بهبود یافته دستمز را کاهش میدهند، بورژوازی بشدت انکاری شده و حال آنکه کارگران مدأ آنرا بیان می کنند. بورژوازی روی این نکته یافتاری میکند، که هر چند با تسهیل تولید کارمزد کاهش یافته و وجود این این مزد هفتگی در کل بیشتر و نکمتر و وضع کارگران بهتر و نه بدتر شده است، بی بردن به کنه طالب دشوار است، چرا که کارگران بیشتر بکاهش کارمزد استناد میکنند، ولی اینقدر معلوم است که در برخی رشته های کارمزد هفتگی بعلمت کارست ماشین کاهش یافته است. البته ظریف ریسان (که نخ ظریف برای ماشین ریسندگی می ریسند) مزد بالائی دریافت میکنند، ۴۰ تا ۵۰ شلینگ در هفته، زیرا همیک اتحادیه نیرومند برای تثبیت مزد ریسندگی دارند و هم آسوخن کارشان زحمت زیادی طالبد. ولی در مقابل درشت ریسان، که باید با ماشین های ریسندگی خود کار - که بس - در ظریف رسی نمی خورند - رقابت کنند و اتحادیه آنها بعلمت کارست ماشین تضعیف شده، مزد کمی دریافت میکنند. یک ریسنده که برای ماشین ریسندگی کار میکند، بعن گفت در آمدش که در هفته بیشتر از ۱۴ شلینگ نیست، بدینتر - ثیب این اطلاعات "لیچ" درست می باشند، که در کارخانه های مختلف در آمد درشت ریسان در هفته کمتر از ۱۶ شلینگ است و ریسنده ای که سه سال پیش ۳۰ شلینگ درآمد داشت و حالا بزحمت ۱۲ در میآورد، و در سال گذشته بطور متوسط در آمدش بیشتر از این مقدار هم نبوده است. شاید دستمز زنان و کودکان کمتر منزل یافته باشد، ولی صرفاً باین دلیل نه از همان ابتدا بالا بر - من زنهای زیادی میشناسم که سیه بوده و بچه دارند و بزحمت درآمد هفتگی شان به ۸ تا ۹ شلینگ میرسد. و هرگز که باقیقت ضروری ترین نیازهای زندگی آنها باشد، و میتوان تأیید کند، که اینان با خانواده خود نمیتوانند زندگی سامانی داشته باشند. کارگران بکسرا اعلام میکنند، که بعلمت بهبود ماشین آلات دستمز اصولاً کاهش یافته است و در هر اجتماع کارگری در مناطق صنعتی میتوان شنید که کارگران این ادعای بورژوازی صنعتی را، که گویا وضع طبقات زحمتکش بعلمت تولید ماشین بهتر شده است، بشدت رد می کنند، و حتی اگر درست میبود، که صرفاً دستمز نسبی، کارمزد کاهش یافته و مقدار مطلق و کل درآمد هفتگی ثابت مانده است، از این چه بر میآید؟ اینکه کارگران می بایستی در کناری ایستاده و بچشم خود میدیدند، که چگونه آقایان کارخانه داران اینانهای خود را بر میگردند و از هر اصلاحی سودی میبرند، بی آنکه حتی جزا کوچکی از آنرا بآنها بدهند. بورژوازی و قتیکه با کارگران مبارزه میکند، ابتدائی ترین اصول اقتصاد ملی خود را نیز فراموش میکند. وی که دیگر موارد به "مالتوس" سوگند میخورد، اینجا تیر زده بکارگران اعتراض میکند و بدون ماشین آن میلیون هائی که بجمعیت انگلستان افزوده شده اند، چگونه میتوانستند کاری بیابند؟ * چه حماقتی، گویا بورژوازی خود دقیقاً میداند، که بدون ماشین و رونق اقتصادی ناشی از آن، این "میلیونها" نه پدید آمدن بهونه رشد میکردند! تنها سودی که ماشین برای کارگران داشته اینست، که در رونق، اصلاح اجتماعی را که در مناقب آن ماشین نه علیه بلکه برای کارگران کار کند، بآنها آموخته است. بهتر است که آقایان بورژوا های دانا یکبار از کسانی که در منچستر

* "Arts and Artisans"

* - فی المثل آقای "سایموسر" چنین سؤال میکند. در:

و دیگرها خیا بانهارا میروند (که البته اینهم دیگر مربوط نگذشته است ، چرا که برای این کار هم ماشین هائی اختراع و بکار گرفته شده اند) و یا نیک ، کبریت ، پرتقال و بند کفش میفروشند و یا مجبور بگدائی هستند ، بیستند که قیلا چکاره بوده اند ، وجه تعداد پاسخ خواهند گفت : کارگر کارخانه و وسیله ماشین بی نان شده هواقب بهبود ماشین آلات برای کارگران در مناسبات اجتماعی کنونی تنها ناصدا بعد بوده و اغلب بهمنتهای رجه فشار آور است . هر ماشین جدید موجب بی نانی ، فقر و تیره روزی میشود . و در کشوری چون انگلستان که تقریبا همیشه " جمعیت اضافی " دارد ، اخراج از کار در اکثر موارد بدترین اتفاقی است که میتواند برای کارگر رخ دهد ، و تازه از این بگذریم ، که این وضع نامعلوم زندگی که از بهسرفت مدام ماشین و با آن بی نانی نشئت میگیرد ، باید چه تا شتر لخت کننده و ازبیا نماند ازنده ای بر کارگر انگلیسی بگذارد ، که زهرایشان بخودی خود خالی است (برای رهایی از این بر اینجایم برای کارگران فقط دوراه وجود دارد : یا شوریدن درونی و بیرونی علیه بورژوازی و یا مشروب خواری و اصلا زندگی بی بندوبار . کارگران انگلیسی باین همدرد و پناه میبرند ، تاریخ بیرونی انگلیس از صدها شورش علیه ماشین و اصولا بورژوازی حکایت دارد و در باره زندگی بی بند و بار مادر پیش سخن گفتیم ، که البته این خود گونه دیگری از یاس است .

بدترین زندگی را آن کارگرانی دارند ، که باید با ماشینی که راه خود را می گداید می تازند ، رقابت کنند . بهای اجناسی که آنها تولید میکنند ، بر اساس بهای تولید ماشین همان تعیین میشود ، و از آنجا که ماشینی ارز تر تولید می نماید لاجرم کارگری که با آن رقابت میکند ، بدترین مزد را دریافت می دارد . این وضع برای هر کارگری که بایک ماشین کهنه ، کمی باقیمت با ماشین اصلاح شده رقابت کند ، کاری کند پیش می آید ، طبیعی است ، پس چکار دیگری زیان ران عمل کند ؟ کارخانه دار نه میخواهد ماشین رانند در ورانداز و نه میخواهد زیان آنرا بدوش بگیرد ، از ماشین بی جان توقعی نمیتواند داشته باشد ، پریقه کارگزنده ، این بزیلا کردن تمام جامعه را میگیرد . از بین این کارگران ، که با ماشین رقابت میکنند ، دستبافان صنایع بنه بیش از همه زجر کشیده اند . این ها کمترین مزد را گرفته و با کسار تمام روز هم قادر نیستند ، در هفته بیشتر از ۱۰ شلینگ درآمد داشته باشند . جولا هه مکانیکی رشته های بافندگی را یکجا بر از دیگری بر آنها حرام میکند . مضافا اینکه دست بافی آخرین ملجا : کارگران بی نان رشته های دیگری هم هست و لاجرم همواره سرریزی باشد . از این روی پیش می آید ، که در دوره های معمولی دست باف اگر تا ۷ شلینگ در هفته درآمد داشته باشد ، خوشحال میشود ، تازه برای بدست آوردن این مبلغ هم باید روزانه ۱۴ تا ۱۸ ساعت پشت - حوله خود بنشیند . اکثر نسج ها خود محل کارنفاک می طلبند تا نسج های عرض هر آن پاره نشوند ، و کارگران تا اندازه ای باین علت و تا اندازه ای از روی فقر ، نمیتوانند مسکن بهتری اجاره کنند . کارگاه های دستبافان اکثرا بدون تخت فرش و یا سنگ فرش هستند ، من در مسکن دستبافان بسیاری بودم . اکثرا در خانه ها و کویچه های خراب در افتاده و معمولا در زیر زمینها . اغلب نیم و جیر . این دستبافان - که برخی عازدواج کرده بودند - در یک آلونک ، که یک یا دو اتاقی کارویک اطاق خواب بزرگ برای همه دارد ، مسکن بودند . غذای آنها تقریبا فقط از سیب زمینی ، شاید هم آترجو و بندرت شیر تشکیل میشود و گوشت تقریبا هیچگاه نمی خوردند . اکثریت عظیم اینها یا ایرلندی هستند یا از اخلاف ایرلندی های می باشند . و آنگاه این بیبویان ، که اولین قربانیان بحرانند و آخرین کسانی کسه از دست آن خلاص میشوند ، باید بشابه دستاویزی بورژوازی خدمت کنند ، تا وی قادر به مقاومت در برابر حملاتی باشند که بنظام کارخانه ای میشود ! بورژوازی بیروزمندانند ، در میدهد ، ببینید که این بافندگان بیبواجبه سختی میکنند ، درحالتیکه وضع کارگران کارخانه خوب است و آنگاه در مورد نظام کارخانه ای قضاوت کنید ! * گویا درست همین نظام کارخانه ای و ماشین متعلق بآن نیست ، که دستبافان را ، ده دستبافان را باین شکل موهن دچار نکبت کرده است ، گویا بورژوازی اینسرا بهمان خصی ما نمیداند ! ولی در این جا منافع بورژوازی مطرح است و برایش یاوه سرائی و عوامفریبی هائی چند مهم نیست .

نگاه دقیقتری باین واقعیت ، که ماشین کارگران مرد بزرگسال را بیشتر از پیش کتاز میزند ، بیافکنیم . کار با ماشینها چه در رسندگی و چه در یافتگی عمدتا کره زدن نخهای پاره شده است ، چرا که بقیه کارها را خود ماشین انجام میدهد . این کار نه نیر و بنکه نرم انگشتان را می طالبد . بنابراین برای این کار مرد هانه فقط لازم نیستند ، بلکه سه بعلت تکامل درشت استخوانبندی و عضلات درشتهایشان کمتر از زنان و خردسالان بدرد اینکار میخورند . و بدینطر بق بطور طبیعی کما بیش بطور کلی از این کار رانده شده اند . بنابراین هر قدر که فعالیت بازوان و بکار گرفتن نیرو بعلت کارست ماشین سر بران نیروی آب و بخار شود ، همانقدر که شتابتقتال مرد ها نیاز هست . و از آنجا زنان و کودکان ارزاتر و همانطور که گفته شد ، در این رشته ها بهتراز مردان کار میکنند ، پس آنها مشتغل میشوند . در رسندگیها روی دستگاه نخریسی زنجیره ای تنها دختران و زنان کار میکنند . روی ماشینهای نخریسی یک مرد (در جائیکه ماشینها رسندگی خود کار وجود دارند از این یکی هم خبری نیست) و تعدادی شاگرد - اکثرا خردسالان ، زنان و گاه مردان جوان ۱۸ تا ۲۰ ساله و اینجا یک مرد رسنده بییری نان شده - برای کره زدن نخها بر روی جولا هه های مکانیکی اغلب زنان ۱۵ تا بیست سال و یا بیشتر ، گاه هم چند تائی مرد کاری کنند ، که این آخری ها بندرت بعهد از ۲۱ سالگی در این شغل میمانند . روی ماشینهای پیش روی هم فقط زنان دیده میشوند و شاید تعدادی مرد برای تیز کردن تیز کردن ماشین بنه (۱) علاوه بر اینها کارخانه ها تعدادی بچه برای کار گذاشتن و برداشتن چرخک (۲) ، تعدادی مرد بزرگسال بعنوان سرکارگر اطاقها ، یک مکانیک و یک ماشینچی برای ماشین بخار و نیز تجار ، در رسان و غیره مشتغل کرده اند ، ولی کار اصلی را زنان و بچه ها انجام میدهند . کارخانه داران اینرا نیز انکار میکنند و در سال پیش جدول های مهمی منتشر کردند ، که بی بایست رانده نشدن مرد ها بوسیله ماشین را ثابت میکردند . از این جدول ها بر می آید ، که نیم بیشتر کل کارگران کارخانه ها (۲۵ درصد) از جنس مؤنث و حدود ۱۸ درصد از جنس مذکر بودند ، که بیشتر از نیمی از این آخریها بیشتر از ۱۸ سال داشتند . تا اینجا بسیار خوب ، ولی آقایان کارخانه داران مواظبند اند تا بمانگینند چه تعداد از بزرگسالان از جنس مذکر و چه تعداد جنس مؤنث بوده اند . ولی نکته اساسی در دست همین است . آنها ظاهرا مکانیک ها ، نجارها و همه مردان بزرگسال را که بنحوی از آنها با کارخانه رابطه دارند ، شاید حتی مشینها و نظایرشان را نیز منظور داشته اند ، ولی با وجود این شهادت گفتن همه واقعیات را ندارند ، این اطلاعات اصولا معلوماند از نادرستی ها ، برداشت های اشتباه و دیگرگون شده ، میانگین حساب کردنهائی که برای ناوارد خیلی چیزها را ثابت میکنند و برای وارد هایش چیزانگمان - بهترین نکات ، صرفا کوری خود بینانه و نسا - نجیبی آقایان کارخانه داران را ثابت میکنند . ما میخواهیم از نطقی که " لوداشلی " در ۱۵ مارس ۱۸۴۴ طی آن پیشنهاد ده ساعت کار بجماسر عوام ارائه داد ، اطلاعاتی در مورد نسبت سن و سال و جنسیت بیاوریم ، که کارخانه داران هم ، که اطلاعات خودشان اصولا فقط مربوط به بخشی از صنایع کارخانه ای انگلیس می باشد ، آنها را تکذیب نکرده اند . از ۱۱۹۵۹۰ نفر کارگر کارخانه اسرطاوری بریتانیا (در سال ۱۸۳۶) ۱۹۲۸۸۷ نفر یعنی نزدیک بنیمی کمتر از ۱۸ سال داشتند و ۲۲۲۹۶ نفر از جنس مؤنث بودند ، که ۱۱۲۱۹۲ نفرشان کمتر از ۱۸ سال داشتند . بنابراین از جنس مذکر ۸۰۶۹ کارگر کمتر از ۱۸ سال داشتند و ۹۱۵۹۹ کارگر بزرگسال بودند ، یعنی ۲۳ درصد یعنی حتی کمتر از یک چهارم کل کارگران . در کارخانه های بنه $\frac{1}{4}$ ۵۶ درصد ، در کارخانه های پشم $\frac{1}{4}$ ۶۱ درصد ،

* " در رابطه با مزد کاروضع در برخی از رشته های صنایع بنه " لانکاندایر " سیاردیگر بون است . صدها مرد جوان ۲۰ تا ۳۰ ساله وجود دارند ، که بعنوان شاگرد و از این فیلد مشتغل شده اند و در هفته بیشتر از ۸۰ یا ۹ شلینگ دریافت نمی کنند ، حال آنکه زیر همان سقف چه عام ۱۳ ساله ۵ شلینگ و دختران جوان ۱۶ تا ۲۰ ساله در - هفته ۱۰ تا ۱۲ شلینگ درآمد دارند ، " گزارش بازرس کارخانه " L. Horner ، اکتبر ۱۸۴۴ .

در کارخانه های ابریشم $\frac{1}{4}$ ۷۰ درصد و در کتان رسی ها $\frac{1}{4}$ ۷۰ درصد کل کارگران از جنس مونت بودند . این ارقام برای اثبات کنار زدن کارگران بزرگسال بوسیله ماشین کافی اند . ولی همینقدر هم بس است ، که آدم فقط بیک کارخانه دلخواه برود تا این را تأیید نماید . از این امر لاجرم همان واژگین شدن نظام اجتماعی موجود پدید می آید ، که بعلمت خصلت تخیلی آن عواقب فاسدکننده ای برای کارگران دارد . کارزنان قبل از هر چیز خانواده رانام و کمال منحل میکند . زمانیکه زن بیش از ۱۲ یا ۱۳ ساعت در کارخانه است و مرد هم در همانجا یا در جای دیگر کاری کند . تکلیف بچه ها چه خواهد بود ؟ آنها چون علف هرزه بصورت وحشی رشد میکنند . آنها در ازای یک یا یک نیم شلینگ در هفته بمراقبت سیرده میشوند و میتوان حدس زد که چه رفتاری با آنها میشود . از همینروی در مناطق صنعتی تعداد سوانحی که کودکان قربانی آنها میشوند بصورت دهشتناکی افزایش می یابد . لیست های مأموران متفویات منچستر * در طی ۹ ماه مرگ ۶۹ کودک بعلمت سوختگی ، ۶۷ کودک بعلمت غرق شدن ، ۴۳ کودک بعلمت سقوط از بلندی ، ۶۷ کودک بعلمت سایر سوانح ، یعنی در کل مرگ ۲۱۵ کودک را نشان میدارند . * * * حال آنکه در "نیورپول" غیر صنعتی در دوازده ماه تنها ۱۴۶ سانحه منتهی بمرگ رخ داده بود ، سوانحنی که در معادن رخ داده اند در هر دو مورد در نظر گرفته نشده اند ، و نیز باید توجه کرد که "سالفورد" در حیطه پزشکی قانونی منچستر قرار دارد ، در حالیکه جمعیت هر دو بخش مساوی است ، "منچستر گاردین" تقریباً در هر شماره از یک یا چند مورد سوختگی خبر میدهد . بخوبی خود روشن است ، که مرگ و میر کودکان بعلمت کار کردن مادران بیشتر میشود و واقعیات مانع از هرگونه تردیدی در این باره میشوند . مادران اغلب ۳ یا ۴ روز پس از ایامان دوباره بکارخانه آمده ، طبیعتاً کودک شیرخوار را در خانه میگذارند . در زمان تغیر آنها مجبورند سریعاً بخانه رفته و بکودک شیر داده و در عین حال خود نیز چیزی بخورند . اینکه این چگونه شیردانی باید باشد ، روشن است . "لرد اشلی" گفته های برخی کارگران زن را باز گو میکند :

"ام . اچ . ۲۲ ساله دو بچه دارد ، که بچه کوچک شیرخواره است و بچه بزرگتری که کمی بزرگتر است از او مراقبت میکند . وی صبح زود ساعت پنج بکارخانه رفته و ساعت هشت شب باز میگردد . در طی روز شیراز پستان او جاری است ، بطوریکه یک لباسها پهنر چکه میکند . اچ . دیلیو . سه بچه دارد ، دو شنبه صبح ساعت پنج از خانه خارج شده و شنبه عصر باز میگردد ، و آنگاه باید به بچه هایش برسد و نتیجتاً قبل از ساعت سه نمیتواند بخوابد . اغلب توسط باران تاپوست خود خیس شده و با وجود این مجبور است که در این شرایط کار کند . "پستان های من بیدترین وجهی در دست میگردند و شیراز لباسهایم میچکد ."

استعمال داروهای مخدر برای آرام نگاه داشتن بچه در چنین نظام موهنی تدویق گشته و براسنی در نواحی صنعتی باندازه زیادی مرسوم است ، "دکتر جونز" (۱) رئیس ثبت احوال بخش منچستر معتقد است که این رسم عادت اصلی موارد کثیر مرگ و میر ناشی از اختلال است (۲) . اشتغال زن در کارخانه لاجرم با انحلال تمام و کمال خانواده میانجامد ، و این انحلال در شرایط امروز اجتماع ، که بر اساس خانواده استوار است ، هم برای زن و شوهر هم برای کودکان عواقب منحل کننده ای دارد . مادری که فرصت رسیدگی بچه خود و فرصت ورزیدن معمولیترین محبت هارا با و در سالهای اول زندگیشان دارد و بچه خود را ، بندرت می بیند ، قادر نیست برای این بچه مادر باشد ، و ضرورتاً بایست نسبت بوی بی اعتنا گشته ویا اورفتاری جوان یک غریبه ، عادی از عشق ، عاری از پرستاری داشته باشد . و کودکانی که

* - بنایه گزارش

Fact . Inq . Comm . , Rept. of Dr. Hawkins, p.3

* * * در سال ۱۸۴۳ از این سوانحی که بیمارستان منچستر ارجاع شدند ، ۱۸۹ ، بخوان صد و هشتاد و نه مورد سوختگی وجود داشت . اینکه چند مورد بمرگ منجر شدند گفته نمیشود .

در چنین شرایطی رشد یافته اند ، در آینده بدر تشکیل خانواده نمیخوردند و نمیتوانند در خانواده ای که خود تشکیل میدهند احساس اهلیت نمایند ، چرا که صرفاً بایک زندگی منفرد آشنا گشته اند و لاجرم باید به انحلال خانواده ، که اصولاً در بین کارگران عمومیت دارد ، کمک کنند . کار کردن بچه ها نیز با انحلال مشابه در خانواده منجر میشود . و تکیه این بچه های بیخانی رسیدند که درآمد بیشتری از مقداریکه اولیا صرف هزینه خورد و خواب آنها میکنند ، مقداری از آن را برای خورد و خواب باولیا خود داده و بقیه را خود مصرف میکنند . و این اغلب از سن ۱۴ و ۱۵ سالگی شروع میشود . * بیک سخن بچه ها با آزاد سازی (۱) خود ببرد از زند و خانه پدری را مهتاجانه ای میبندارند ، که اغلب اگر مطابق میلشان نباشد ، با جای دیگری تعویض میکنند .

در بسیاری موارد خانواده بعلمت کار کردن زن تماماً منحل نشده بلکه زهر رو میشود . زن خانواده راغذا داده و مرد خانه نشین شده ، از بچه ها مواظبت کرده ، اطاق راجارو نموده و غذا امیزد . تنها در منچستر میتوان صد هاتن از چنین مردانی را ، که بکارخانگی محکوم شده اند کرد آورد . میتوان فکر کرد ، که چمنشم برهقی این اخننگی واقعیتی در کارگران بر میانگیزد ، و بچه زهر روئی روابط خانوادگی - در حالیکه سایر روابط اجتماعی تغییر نیافته میمانند ساز این ناشی میشود . من نامه یک کارگر انگلیسی را در دست دارم (اگر روزی بخواهد میتوانی را ببیند ، و برای روزی است که عذر نشانی دقیق را میآورم) * * * که وی به "استلر" نوشته و من ساندگی آنرا تنها بصورتی ناقص میتوانم منعکس کنم . املاي آنرا شاید بتوان بلهجه "بیرکشایی" آورد ولی بآلمانی بهیچوجه نمیتوان . او در این نامه تعریف میکند که چگونه یک کارگر آشنای او در جستجوی کار در "سن هلن" - لاکاشایر "یک دوست قدیمی را ملاقات کرده است .

"حالا آقا ، او اونا پیدا کرد و وقتیم بآونگن رسید فکری کنیم چطور بود ، خوب به زیر زمین نم دار ، اثاثیش و اینجوری تعریف کرد : دو تا صندلی ، یک میز گرد سه پایه جعبه ، تخت خواب بی تخت خواب اما به گاه به گوشه و چن تا ملافه گهنه و کیف روش ، دو تا تیکه چوب کارخاری . وقتیکه دوس بیچارم تورفت فکر میکنم اون چی کار میکرد ؟ نشسه بسود و جورابای زنشو وصله میکرد ، و همینکه دوس قدیمشو دم در دیده ، خواس اونا را قاپمکه . اما "جو" این اسم دوسمه - اونا را دیگه دیده بود و به "جک" میگه : بر شیطون لعنت چی کار داری می کنی ، زنت کجاست ، چی ، کارتونید ؟ بیچاره "جک" خجالت میکشد و میگه : میدونم این کار من - نیس ، اما زن بیچارم تو کارخونس ، مجبوره ص ساعت پنم ونیم بره و تا ساعت هشت شب کارکنه ، وقتیم خونه میاد اینقدر اغونه کفکاری نمیتونه بکنه . واسه این من بایس تا صبتونم همه کاراشو بکنم . من سه ساله بیچارم ، تا زنده کاری گیرم نییاد . بعدشم شروع کرده های های گریه کردن و گفت : "جوه" این طرفا برا زن جماعت و بچه ها کار زیاد هس ، ولی واسه مردا کار نیس . تو میتونی تو خیابون به اسکاتر ضد بوندی رو پیدا کنی اما کار و نی تونی . اما من فکرشم نمی کردم که تو با یکی دیگه شو ببیند که دارم جورابای زنشو وصله میکنم . آخه کارشید جوریه ، اونم دیگه مشک رو پا اثر واسه ، دسترس که دیگه مریض مریض شه ، اونوقت دیگه معلوم نمیشد تکلیف ماچی میشه . آخه اون خیلی وقته که دیگه مرد خونس و منم زن خونم ، کارم زخرفی "جو" . بعدشم زد زیر گریه و گفت همیشه اینجوری نبود . "جو" گفت : نه "جاک" اینجوری نبود ، اما اگه تو نموم این مدت کاری نداشتی چه جور زنده موندی ؟ بیست میگم "جو" هر جور که میشه ، ولی چه جوریدی ، نمیدونی وقتی من عروسی کردم کار داشتم و توام میدونی من تمبل نبودم - آره تو تمبل نبودی - مایه خونه با وسایل خوب داشتمم لازم نبود "ماری" کارکنه ، من میتونستم برا

* Power , Rept. on Leeds, passim , Tunfell , Rept. on Manchester P. A etc . در گزارش کارخانه

* * - Robert Poulton , Baron's Buildings, Woodhouse Moor - Side , Leeds

هر دو تمام کارکنم ، اما حالا دنیا زیر رو شده ، " ماری " بایر کارکنه و من بایر اینجا بوم ، مواظب بچه ها باشم ، جارو کنم ، بشورم ، بپزم و صله کنم ، آخه زن بیچاره شب که خونه میاد خسته و داغونه ، توکه میدونی " جو " برآکسی که به جور دیگه عادت داشت این سخته . " جو " میگه ، آره جانم سخته ، انوقت " جاک " باز زد زیر کسریسه دلف میخواست هیچوقت عروسی نکرده بود و هیچوقت بدنیا نیومده بود ، آخه اون وقتی با " ماری " عروسی کرد ، هیچوقت فکرشم نمیکرد این بلا سرش بیاد ، بعد " جاک " میگه واسه این من تا حالا زیاد شکم ریخته . خوب آقا ، وقتی " جو " اینوشنید ، میگه بزمن زمان فحش میداد و همه فحشایی که از چکی توکار خونه میاد گرفته بود ، منتشر کار خونه و کارخانه دار و دولت میگه .

آیا میتوان موقعیتی سفیانه تر و جنون آمیزتر از آنچه که در این نامه توصیف شد ، تصور کرد ؟ بایبود این این موقعیتی که مرد را از مردی انداخته و زنانگی زن را از او بگیرد ، بی آنکه قادر باشد بر زناگی راستین و بزمن مردانگی راستین بدهد ، این موقعیت بختی درجه شرم آورد توهمین کننده بهردو جنس و با آنها بتمام بشریت ، آخرین فرجام مدنیت بر ستایش شده ماست ، آخرین نتیجه همه کوشش هایی است که صد هانسل برای بهبود وضع خود و آیندگان خود نموده اند ! وقتیکه مانند گل زحمات و کار خود را این چنین مورد ریشخند می بینم ، بیایید بشریت و خواستن و پیش رفتن آن شک نکنیم ، یا اینکه اعتراف کنیم که جا همه بشری تاکنون راه نادرستی برای سعادت خود در پیش گرفته است . ما باید اعتراف کنیم که اینگونه وارونگی تمام و کمال موضع زن و مرد ، فقط از آنجا میتواند ناشی شود ، که زن و مرد از همان آغاز در رابطه نادرستی قرار گرفته اند . اگر سلطه زن بر مرد ، آنگونه که توسط نظام کارخانه ای ضرورتا ایجاد شده ، غیر انسانی است ، لاجرم باید سلطه اولیه مرد بر زن هم غیر انسانی باشد . حال که زن میتواند ، آسان که مرد در گذشته میتوانست ، بر مرد استوار کند ، زیرا که بخش عمده دارائی مشترک ، آری همه آنرا تامین میکند ، لاجرم باید باین نتیجه رسید ، که این اشتراک ، دارائی عاقلانه و حقیقی نیست ، زیرا که عضوی از خانواده سنگه سهمیه بیشتر از دارائی را پسینه میزند . اگر در این اجتماع خانواده منحل میشود ، پس این نمایانگر آنیست که در واقع منحل محبت خانوادگی بلکه منافع شخصی ، ضرورتا محفوظ در اشتراک دارائی واژه گونه ، رفته پیوند خانوادگی بوده است . همین رابطه بین بچه هایی هم پدید میآید که معاش پدر و مادر بیکار خود را تامین می کنند ، اگر همانطور که در بالا گفتیم پدر و مادر بیسول خورد و خوراک ندهند . دکتر " هاوکیز " در گزارش کارخانجات کواهی میدهد ، که این رابطه غالباً دیده میشود و در منجسترا اصولا امری عادی است . همانسان که زن در جای دیگر ، در اینجا هم بچه ها آقا و خانه اند ، نمونه ای از اینسرا " لود اشلی " در نطق خود (نشست مجلس عوام ۵ مارس ۱۸۴۴) بدست میدهد ، مردی در دختر خود را باینسان علت که در ترقی فروشی بودند تشبیه میکند و اینها میگویند از حکومتی که بر آنها میشود ، بهمان آمده اند ، برو بجهنم ، ما باید خرج تورا بدهیم و میخواهیم از کارمان هم چیزی داشته باشیم . آنها از خانه پدری اسباب کشی کرده و پدر و مادر را بدست سرنوشتان میگرداند .

زنان شوی نکرده ، که در کارخانه ها رشد میکنند ، حال و روز بهتری از زنان شوی کرده ندارند . بخودی خود روشن است ، که دختری که از ۹ سالگی شروع بکار در کارخانه کرده ، امکان آشنائی با کارهای خانگی را نداشته است ، و اینکه همه زنان کارگر در این مورد نکل بی تجربه بوده و اصولا پدر و خانه داری نمیخورند ، از همین ناشی میشود .

۱۱ - این که زنان شوهر در در کارخانه ها بچقدر ریشخند ، از یک الملامه خود کارخانه داران بر میآید . در ۱۸۴۱ - کارخانه در " لانگتایپر " ۱۰۷۲۱ زن شوهر دار کار میکردند و از شوهران آنها تنها ۵۳۱۴ نفر در کارخانه کار میکردند ، ۳۱۲۲ نفر مشغول دیگر داشتند و ۸۲۱ نفر بیسگاری بوده و در مسورد ۵۶۹ نفر اطلاعاتی در دست نبود ، یعنی بطور متوسط در هر کارخانه سه دو ، اگر نه سه مرد از قبیل کار زنهایشان زندگی می کنند .

آنها نمیتوانند بدوزند ، بیافند ، بپزند یا بشورند ، آنها با معمولی ترین کارهای يك زن خانه دار نسا آشنا بود و از چگونگی رفتار با کودکان اصولا هیچ نمیدانند ، گزارش " کمیسیون برآستی وضع کارخانه ها " ده ها نمونه از این واقعیت را بدست میدهد . " دکتر هاوکیز " مامور " لانگتایپر " نظرخود را در این بصورت زیر بیان میکند (صفحه ۱ گزارش) : " دخترها زود بی ملاحظه از دواج میکنند . آنها نه وسیله و نه وقت ایتر را دارند که معمولی ترین وظایف زندگی خانوادگی را بیاورند ، و اگر هم میداشتنند ، در زندگی زنانشویی فرصتی برای انجام این وظایف بدست نمیآیند . ما در روزانه بیش از دوازده ساعت از بچه اثر دوراست . دخترها بیترتی در ازای پول از بچه مواظبت میکنند . خدا قافاینگه صدان این آدم های کارخانه اغلب با خانه قرابتی ندارند و زیر زمینی فاقد وسایل بخت و پز ، شستشو ، دوخت و دو زویا صله کاری و همه آنچه ها نیست که زندگی را مطبوع و مدنی کرده و خانه خود را اجازت میتواند بکند . بنا بر این علت و هلاک دیگر ، بویژه برای شان بیشتر بچه های کوچک در زندگی ، منم میتوانم تنها آرزو کنم و امیدوار باشم ، که زمانی سر رسد که زنان شوی کرده از کارخانه بدورمانند "

برای نمونه ها و کواهی دیگر رجوع کنید به : گزارش " کمیسیون بررسی وضع کارخانه ها " ، " کاول " همانجا صفحه ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ ، ۳۴ ، ۳۵ ، تا نقل " همانجا صفحه ۱۵۴ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۵۹ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴ ، ۱۶۵ ، ۱۶۶ ، ۱۶۷ ، ۱۶۸ ، ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۱۹۷ ، ۱۹۸ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۵ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۱۸ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷ ، ۲۳۸ ، ۲۳۹ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ ، ۲۴۳ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۷ ، ۲۴۸ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۸ ، ۲۵۹ ، ۲۶۰ ، ۲۶۱ ، ۲۶۲ ، ۲۶۳ ، ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶ ، ۲۶۷ ، ۲۶۸ ، ۲۶۹ ، ۲۷۰ ، ۲۷۱ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۷ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ، ۲۹۶ ، ۲۹۷ ، ۲۹۸ ، ۲۹۹ ، ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۲ ، ۳۰۳ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۰۷ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۰ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲ ، ۳۱۳ ، ۳۱۴ ، ۳۱۵ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷ ، ۳۱۸ ، ۳۱۹ ، ۳۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، ۳۲۳ ، ۳۲۴ ، ۳۲۵ ، ۳۲۶ ، ۳۲۷ ، ۳۲۸ ، ۳۲۹ ، ۳۳۰ ، ۳۳۱ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ، ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۶ ، ۳۳۷ ، ۳۳۸ ، ۳۳۹ ، ۳۴۰ ، ۳۴۱ ، ۳۴۲ ، ۳۴۳ ، ۳۴۴ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۴۷ ، ۳۴۸ ، ۳۴۹ ، ۳۵۰ ، ۳۵۱ ، ۳۵۲ ، ۳۵۳ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۳۵۶ ، ۳۵۷ ، ۳۵۸ ، ۳۵۹ ، ۳۶۰ ، ۳۶۱ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳ ، ۳۶۴ ، ۳۶۵ ، ۳۶۶ ، ۳۶۷ ، ۳۶۸ ، ۳۶۹ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۷۲ ، ۳۷۳ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۶ ، ۳۸۷ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۸ ، ۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۲ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۲۲ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۲۶ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۲۹ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷ ، ۴۳۸ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴ ، ۴۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۴۸ ، ۴۴۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۱ ، ۴۵۲ ، ۴۵۳ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۵۷ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷ ، ۴۷۸ ، ۴۷۹ ، ۴۸۰ ، ۴۸۱ ، ۴۸۲ ، ۴۸۳ ، ۴۸۴ ، ۴۸۵ ، ۴۸۶ ، ۴۸۷ ، ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۱ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۴ ، ۴۹۵ ، ۴۹۶ ، ۴۹۷ ، ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲ ، ۵۰۳ ، ۵۰۴ ، ۵۰۵ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ۵۱۱ ، ۵۱۲ ، ۵۱۳ ، ۵۱۴ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۱۹ ، ۵۲۰ ، ۵۲۱ ، ۵۲۲ ، ۵۲۳ ، ۵۲۴ ، ۵۲۵ ، ۵۲۶ ، ۵۲۷ ، ۵۲۸ ، ۵۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۳۴ ، ۵۳۵ ، ۵۳۶ ، ۵۳۷ ، ۵۳۸ ، ۵۳۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۱ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳ ، ۵۴۴ ، ۵۴۵ ، ۵۴۶ ، ۵۴۷ ، ۵۴۸ ، ۵۴۹ ، ۵۵۰ ، ۵۵۱ ، ۵۵۲ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۵۵۵ ، ۵۵۶ ، ۵۵۷ ، ۵۵۸ ، ۵۵۹ ، ۵۶۰ ، ۵۶۱ ، ۵۶۲ ، ۵۶۳ ، ۵۶۴ ، ۵۶۵ ، ۵۶۶ ، ۵۶۷ ، ۵۶۸ ، ۵۶۹ ، ۵۷۰ ، ۵۷۱ ، ۵۷۲ ، ۵۷۳ ، ۵۷۴ ، ۵۷۵ ، ۵۷۶ ، ۵۷۷ ، ۵۷۸ ، ۵۷۹ ، ۵۸۰ ، ۵۸۱ ، ۵۸۲ ، ۵۸۳ ، ۵۸۴ ، ۵۸۵ ، ۵۸۶ ، ۵۸۷ ، ۵۸۸ ، ۵۸۹ ، ۵۹۰ ، ۵۹۱ ، ۵۹۲ ، ۵۹۳ ، ۵۹۴ ، ۵۹۵ ، ۵۹۶ ، ۵۹۷ ، ۵۹۸ ، ۵۹۹ ، ۶۰۰ ، ۶۰۱ ، ۶۰۲ ، ۶۰۳ ، ۶۰۴ ، ۶۰۵ ، ۶۰۶ ، ۶۰۷ ، ۶۰۸ ، ۶۰۹ ، ۶۱۰ ، ۶۱۱ ، ۶۱۲ ، ۶۱۳ ، ۶۱۴ ، ۶۱۵ ، ۶۱۶ ، ۶۱۷ ، ۶۱۸ ، ۶۱۹ ، ۶۲۰ ، ۶۲۱ ، ۶۲۲ ، ۶۲۳ ، ۶۲۴ ، ۶۲۵ ، ۶۲۶ ، ۶۲۷ ، ۶۲۸ ، ۶۲۹ ، ۶۳۰ ، ۶۳۱ ، ۶۳۲ ، ۶۳۳ ، ۶۳۴ ، ۶۳۵ ، ۶۳۶ ، ۶۳۷ ، ۶۳۸ ، ۶۳۹ ، ۶۴۰ ، ۶۴۱ ، ۶۴۲ ، ۶۴۳ ، ۶۴۴ ، ۶۴۵ ، ۶۴۶ ، ۶۴۷ ، ۶۴۸ ، ۶۴۹ ، ۶۵۰ ، ۶۵۱ ، ۶۵۲ ، ۶۵۳ ، ۶۵۴ ، ۶۵۵ ، ۶۵۶ ، ۶۵۷ ، ۶۵۸ ، ۶۵۹ ، ۶۶۰ ، ۶۶۱ ، ۶۶۲ ، ۶۶۳ ، ۶۶۴ ، ۶۶۵ ، ۶۶۶ ، ۶۶۷ ، ۶۶۸ ، ۶۶۹ ، ۶۷۰ ، ۶۷۱ ، ۶۷۲ ، ۶۷۳ ، ۶۷۴ ، ۶۷۵ ، ۶۷۶ ، ۶۷۷ ، ۶۷۸ ، ۶۷۹ ، ۶۸۰ ، ۶۸۱ ، ۶۸۲ ، ۶۸۳ ، ۶۸۴ ، ۶۸۵ ، ۶۸۶ ، ۶۸۷ ، ۶۸۸ ، ۶۸۹ ، ۶۹۰ ، ۶۹۱ ، ۶۹۲ ، ۶۹۳ ، ۶۹۴ ، ۶۹۵ ، ۶۹۶ ، ۶۹۷ ، ۶۹۸ ، ۶۹۹ ، ۷۰۰ ، ۷۰۱ ، ۷۰۲ ، ۷۰۳ ، ۷۰۴ ، ۷۰۵ ، ۷۰۶ ، ۷۰۷ ، ۷۰۸ ، ۷۰۹ ، ۷۱۰ ، ۷۱۱ ، ۷۱۲ ، ۷۱۳ ، ۷۱۴ ، ۷۱۵ ، ۷۱۶ ، ۷۱۷ ، ۷۱۸ ، ۷۱۹ ، ۷۲۰ ، ۷۲۱ ، ۷۲۲ ، ۷۲۳ ، ۷۲۴ ، ۷۲۵ ، ۷۲۶ ، ۷۲۷ ، ۷۲۸ ، ۷۲۹ ، ۷۳۰ ، ۷۳۱ ، ۷۳۲ ، ۷۳۳ ، ۷۳۴ ، ۷۳۵ ، ۷۳۶ ، ۷۳۷ ، ۷۳۸ ، ۷۳۹ ، ۷۴۰ ، ۷۴۱ ، ۷۴۲ ، ۷۴۳ ، ۷۴۴ ، ۷۴۵ ، ۷۴۶ ، ۷۴۷ ، ۷۴۸ ، ۷۴۹ ، ۷۵۰ ، ۷۵۱ ، ۷۵۲ ، ۷۵۳ ، ۷۵۴ ، ۷۵۵ ، ۷۵۶ ، ۷۵۷ ، ۷۵۸ ، ۷۵۹ ، ۷۶۰ ، ۷۶۱ ، ۷۶۲ ، ۷۶۳ ، ۷۶۴ ، ۷۶۵ ، ۷۶۶ ، ۷۶۷ ، ۷۶۸ ، ۷۶۹ ، ۷۷۰ ، ۷۷۱ ، ۷۷۲ ، ۷۷۳ ، ۷۷۴ ، ۷۷۵ ، ۷۷۶ ، ۷۷۷ ، ۷۷۸ ، ۷۷۹ ، ۷۸۰ ، ۷۸۱ ، ۷۸۲ ، ۷۸۳ ، ۷۸۴ ، ۷۸۵ ، ۷۸۶ ، ۷۸۷ ، ۷۸۸ ، ۷۸۹ ، ۷۹۰ ، ۷۹۱ ، ۷۹۲ ، ۷۹۳ ، ۷۹۴ ، ۷۹۵ ، ۷۹۶ ، ۷۹۷ ، ۷۹۸ ، ۷۹۹ ، ۸۰۰ ، ۸۰۱ ، ۸۰۲ ، ۸۰۳ ، ۸۰۴ ، ۸۰۵ ، ۸۰۶ ، ۸۰۷ ، ۸۰۸ ، ۸۰۹ ، ۸۱۰ ، ۸۱۱ ، ۸۱۲ ، ۸۱۳ ، ۸۱۴ ، ۸۱۵ ، ۸۱۶ ، ۸۱۷ ، ۸۱۸ ، ۸۱۹ ، ۸۲۰ ، ۸۲۱ ، ۸۲۲ ، ۸۲۳ ، ۸۲۴ ، ۸۲۵ ، ۸۲۶ ، ۸۲۷ ، ۸۲۸ ، ۸۲۹ ، ۸۳۰ ، ۸۳۱ ، ۸۳۲ ، ۸۳۳ ، ۸۳۴ ، ۸۳۵ ، ۸۳۶ ، ۸۳۷ ، ۸۳۸ ، ۸۳۹ ، ۸۴۰ ، ۸۴۱ ، ۸۴۲ ، ۸۴۳ ، ۸۴۴ ، ۸۴۵ ، ۸۴۶ ، ۸۴۷ ، ۸۴۸ ، ۸۴۹ ، ۸۵۰ ، ۸۵۱ ، ۸۵۲ ، ۸۵۳ ، ۸۵۴ ، ۸۵۵ ، ۸۵۶ ، ۸۵۷ ، ۸۵۸ ، ۸۵۹ ، ۸۶۰ ، ۸۶۱ ، ۸۶۲ ، ۸۶۳ ، ۸۶۴ ، ۸۶۵ ، ۸۶۶ ، ۸۶۷ ، ۸۶۸ ، ۸۶۹ ، ۸۷۰ ، ۸۷۱ ، ۸۷۲ ، ۸۷۳ ، ۸۷۴ ، ۸۷۵ ، ۸۷۶ ، ۸۷۷ ، ۸۷۸ ، ۸۷۹ ، ۸۸۰ ، ۸۸۱ ، ۸۸۲ ، ۸۸۳ ، ۸۸۴ ، ۸۸۵ ، ۸۸۶ ، ۸۸۷ ، ۸۸۸ ، ۸۸۹ ، ۸۹۰ ، ۸۹۱ ، ۸۹۲ ، ۸۹۳ ، ۸۹۴ ، ۸۹۵ ، ۸۹۶ ، ۸۹۷ ، ۸۹۸ ، ۸۹۹ ، ۹۰۰ ، ۹۰۱ ، ۹۰۲ ، ۹۰۳ ، ۹۰۴ ، ۹۰۵ ، ۹۰۶ ، ۹۰۷ ، ۹۰۸ ، ۹۰۹ ، ۹۱۰ ، ۹۱۱ ، ۹۱۲ ، ۹۱۳ ، ۹۱۴ ، ۹۱۵ ، ۹۱۶ ، ۹۱۷ ، ۹۱۸ ، ۹۱۹ ، ۹۲۰ ، ۹۲۱ ، ۹۲۲ ، ۹۲۳ ، ۹۲۴ ، ۹۲۵ ، ۹۲۶ ، ۹۲۷ ، ۹۲۸ ، ۹۲۹ ، ۹۳۰ ، ۹۳۱ ، ۹۳۲ ، ۹۳۳ ، ۹۳۴ ، ۹۳۵ ، ۹۳۶ ، ۹۳۷ ، ۹۳۸ ، ۹۳۹ ، ۹۴۰ ، ۹۴۱ ، ۹۴۲ ، ۹۴۳ ، ۹۴۴ ، ۹۴۵ ، ۹۴۶ ، ۹۴۷ ، ۹۴۸ ، ۹۴۹ ، ۹۵۰ ، ۹۵۱ ، ۹۵۲ ، ۹۵۳ ، ۹۵۴ ، ۹۵۵ ، ۹۵۶ ، ۹۵۷ ، ۹۵۸ ، ۹۵۹ ، ۹۶۰ ، ۹۶۱ ، ۹۶۲ ، ۹۶۳ ، ۹۶۴ ، ۹۶۵ ، ۹۶۶ ، ۹۶۷ ، ۹۶۸ ، ۹۶۹ ، ۹۷۰ ، ۹۷۱ ، ۹۷۲ ، ۹۷۳ ، ۹۷۴ ، ۹۷۵ ، ۹۷۶ ، ۹۷۷ ، ۹۷۸ ، ۹۷۹ ، ۹۸۰ ، ۹۸۱ ، ۹۸۲ ، ۹۸۳ ، ۹۸۴ ، ۹۸۵ ، ۹۸۶ ، ۹۸۷ ، ۹۸۸ ، ۹۸۹ ، ۹۹۰ ، ۹۹۱ ، ۹۹۲ ، ۹۹۳ ، ۹۹۴ ، ۹۹۵ ، ۹۹۶ ، ۹۹۷ ، ۹۹۸ ، ۹۹۹ ، ۱۰۰۰ ، ۱۰۰۱ ، ۱۰۰۲ ، ۱۰۰۳ ، ۱۰۰۴ ، ۱۰۰۵ ، ۱۰۰۶ ، ۱۰۰۷ ، ۱۰۰۸ ، ۱۰۰۹ ، ۱۰۱۰ ، ۱۰۱۱ ، ۱۰۱۲ ، ۱۰۱۳ ، ۱۰۱۴ ، ۱۰۱۵ ، ۱۰۱۶ ، ۱۰۱۷ ، ۱۰۱۸ ، ۱۰۱۹ ، ۱۰۲۰ ، ۱۰۲۱ ، ۱۰۲۲ ، ۱۰۲۳ ، ۱۰۲۴ ، ۱۰۲۵ ، ۱۰۲۶ ، ۱۰۲۷ ، ۱۰۲۸ ، ۱۰۲۹ ، ۱۰۳۰ ، ۱۰۳۱ ، ۱۰۳۲ ، ۱۰۳۳ ، ۱۰۳۴ ، ۱۰۳۵ ، ۱۰۳۶ ، ۱۰۳۷ ، ۱۰۳۸ ، ۱۰۳۹ ، ۱۰۴۰ ، ۱۰۴۱ ، ۱۰۴۲ ، ۱۰۴۳ ، ۱۰۴۴ ، ۱۰۴۵ ، ۱۰۴۶ ، ۱۰۴۷ ، ۱۰۴۸ ، ۱۰۴۹ ، ۱۰۵۰ ، ۱۰۵۱ ، ۱۰۵۲ ، ۱۰۵۳ ، ۱۰۵۴ ، ۱۰۵۵ ، ۱۰۵۶ ، ۱۰۵۷ ، ۱۰۵۸ ، ۱۰۵۹ ، ۱۰۶۰ ، ۱۰۶۱ ، ۱۰۶۲ ، ۱۰۶۳ ، ۱۰۶۴ ، ۱۰۶۵ ، ۱۰۶۶ ، ۱۰۶۷ ، ۱۰۶۸ ، ۱۰۶۹ ، ۱۰۷۰ ، ۱۰۷۱ ، ۱۰۷۲ ، ۱۰۷۳ ، ۱۰۷۴ ، ۱۰۷۵ ، ۱۰۷۶ ، ۱۰۷۷ ، ۱۰۷۸ ، ۱۰۷۹ ، ۱۰۸۰ ، ۱۰۸۱ ، ۱۰۸۲ ، ۱۰۸۳ ، ۱۰۸۴ ، ۱۰۸۵ ، ۱۰۸۶ ، ۱۰۸۷ ، ۱۰۸۸ ، ۱۰۸۹ ، ۱۰۹۰ ، ۱۰۹۱ ، ۱۰۹۲ ، ۱۰۹۳ ، ۱۰۹۴ ، ۱۰۹۵ ، ۱۰۹۶ ، ۱۰۹۷ ، ۱۰۹۸ ، ۱۰۹۹ ، ۱۱۰۰ ، ۱۱۰۱ ، ۱۱۰۲ ، ۱۱۰۳ ، ۱۱۰۴ ، ۱۱۰۵ ، ۱۱۰۶ ، ۱۱۰۷ ، ۱۱۰۸ ، ۱۱۰۹ ، ۱۱۱۰ ، ۱۱۱۱ ، ۱۱۱۲ ، ۱۱۱۳ ، ۱۱۱۴ ، ۱۱۱۵ ، ۱۱۱۶ ، ۱۱۱۷ ، ۱۱۱۸ ، ۱۱۱۹ ، ۱۱۲۰ ، ۱۱۲۱ ، ۱۱۲۲ ، ۱۱۲۳ ، ۱۱۲۴ ، ۱۱۲۵ ، ۱۱۲۶ ، ۱۱۲۷ ، ۱۱۲۸ ، ۱۱۲۹ ، ۱۱۳۰ ، ۱۱۳۱ ، ۱۱۳۲ ، ۱۱۳۳ ، ۱۱۳۴ ، ۱۱۳۵ ، ۱۱۳۶ ، ۱۱۳۷ ، ۱۱۳۸ ، ۱۱۳۹ ، ۱۱۴۰ ، ۱۱۴۱ ، ۱۱۴۲ ، ۱۱۴۳ ، ۱۱۴۴ ، ۱۱۴۵ ، ۱۱۴۶ ، ۱۱۴۷ ، ۱۱۴۸ ، ۱۱۴۹ ، ۱۱۵۰ ، ۱۱۵۱ ، ۱۱۵۲ ، ۱۱۵۳ ، ۱۱۵۴ ، ۱۱۵۵ ، ۱۱۵۶ ، ۱۱۵۷ ، ۱۱۵۸ ، ۱۱۵۹ ، ۱۱۶۰ ، ۱۱۶۱ ، ۱۱۶۲ ، ۱۱۶۳ ، ۱۱۶۴ ، ۱۱۶۵ ، ۱۱۶۶ ، ۱۱۶۷ ، ۱۱۶۸ ، ۱۱۶۹ ، ۱۱۷۰ ، ۱۱۷۱ ، ۱۱۷۲ ، ۱۱۷۳ ، ۱۱۷۴ ، ۱۱۷۵ ، ۱۱۷۶ ، ۱۱۷۷ ، ۱۱۷۸ ، ۱۱۷۹ ، ۱۱۸۰ ، ۱۱۸۱ ، ۱۱۸۲ ، ۱۱۸۳ ، ۱۱۸۴ ، ۱۱۸۵ ، ۱۱۸۶ ، ۱۱۸۷ ، ۱۱۸۸ ، ۱۱۸۹ ، ۱۱۹۰ ، ۱۱۹۱ ، ۱۱۹۲ ، ۱۱۹۳ ، ۱۱۹۴ ، ۱۱۹۵ ، ۱۱۹۶ ، ۱۱۹۷ ، ۱۱۹۸ ، ۱۱۹۹ ، ۱۲۰۰ ، ۱۲۰۱ ، ۱۲۰۲ ، ۱۲۰۳ ، ۱۲۰۴ ، ۱۲۰۵ ، ۱۲۰۶ ، ۱۲۰۷ ، ۱۲۰۸ ، ۱۲۰۹ ، ۱۲۱۰ ، ۱۲۱۱ ، ۱۲۱۲ ، ۱۲۱۳ ، ۱۲۱۴ ، ۱۲۱۵ ، ۱۲۱۶ ، ۱۲۱۷ ، ۱۲۱۸ ، ۱۲۱۹ ، ۱۲۲۰ ، ۱۲۲۱ ، ۱۲۲۲ ، ۱۲۲۳ ، ۱۲۲۴ ، ۱۲۲۵ ، ۱۲۲۶ ، ۱۲۲۷ ، ۱۲۲۸ ، ۱۲۲۹ ، ۱۲۳۰ ، ۱۲۳۱ ، ۱۲۳۲ ، ۱۲۳۳ ، ۱۲۳۴ ، ۱۲۳۵ ، ۱۲۳۶ ، ۱۲۳۷ ، ۱۲۳۸ ، ۱۲۳۹ ، ۱۲۴۰ ، ۱۲۴۱ ، ۱۲۴۲ ، ۱۲۴۳ ، ۱۲۴۴ ، ۱۲۴۵ ، ۱۲۴۶ ، ۱۲۴۷ ، ۱۲۴۸ ، ۱۲۴۹ ، ۱۲۵۰ ، ۱۲۵۱ ، ۱۲۵۲ ، ۱۲۵۳ ، ۱۲۵۴ ، ۱۲۵۵ ، ۱۲۵۶ ، ۱۲۵۷ ، ۱۲۵۸ ، ۱۲۵۹ ، ۱۲۶۰ ، ۱۲۶۱ ، ۱۲۶۲ ، ۱۲۶۳ ، ۱۲۶۴ ، ۱۲۶۵ ، ۱۲۶۶ ، ۱۲۶۷ ، ۱۲۶۸ ، ۱۲۶۹ ، ۱۲۷۰ ، ۱۲۷۱ ، ۱۲۷۲ ، ۱۲۷۳ ، ۱۲۷۴ ، ۱۲۷۵ ، ۱۲۷۶ ، ۱۲۷۷ ، ۱۲۷۸ ، ۱۲۷۹ ، ۱۲۸۰ ، ۱۲۸۱ ، ۱۲۸۲ ، ۱۲۸۳ ، ۱۲۸۴ ، ۱۲۸۵ ، ۱۲۸۶ ، ۱۲۸۷ ، ۱۲۸۸ ، ۱۲۸۹ ، ۱۲۹۰ ، ۱۲۹۱ ، ۱۲۹۲ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۴ ، ۱۲۹۵ ، ۱۲۹۶ ، ۱۲۹۷ ، ۱۲۹۸ ، ۱۲۹۹ ، ۱۳۰۰ ، ۱۳۰۱ ، ۱۳۰۲ ، ۱۳۰۳ ، ۱۳۰۴ ، ۱۳۰۵ ، ۱۳۰۶ ، ۱۳۰۷ ، ۱۳۰۸ ، ۱۳۰۹ ، ۱۳۱۰ ، ۱۳۱۱ ، ۱۳۱۲ ، ۱۳۱۳ ، ۱۳۱۴ ، ۱۳۱۵ ، ۱۳۱۶ ، ۱۳۱۷ ، ۱۳۱۸ ، ۱۳۱۹ ، ۱۳۲۰ ، ۱۳۲۱ ، ۱۳۲۲ ، ۱۳۲۳ ، ۱۳۲۴ ، ۱۳۲۵ ، ۱۳۲۶ ، ۱۳۲۷ ، ۱۳۲۸ ، ۱۳۲۹ ، ۱۳۳۰ ، ۱۳۳۱ ، ۱۳۳۲ ، ۱۳۳۳ ، ۱۳۳۴ ، ۱۳۳۵ ، ۱۳۳۶ ، ۱۳۳۷ ، ۱۳۳۸ ، ۱۳۳۹ ، ۱۳۴۰ ، ۱۳۴۱ ، ۱۳۴۲ ، ۱۳۴۳ ، ۱۳۴۴ ، ۱۳۴۵ ، ۱۳۴۶ ، ۱۳۴۷ ، ۱۳۴۸ ، ۱۳۴۹ ، ۱۳۵۰ ، ۱۳۵۱ ، ۱۳۵۲ ، ۱۳۵۳ ، ۱۳۵۴ ، ۱۳۵۵ ، ۱۳۵۶ ، ۱۳۵۷ ، ۱۳۵۸ ، ۱۳۵۹ ، ۱۳۶۰ ، ۱۳۶۱ ، ۱۳۶۲ ، ۱۳۶۳ ، ۱۳۶۴ ، ۱۳۶۵ ، ۱۳۶۶

وضعیت را در مورد راهبانه دختران مطلقاً تغییر ندهد در اوائل صنعت کارخانه ای که اکثر کارخانه داران تازه بدوران رسیده های بی فرهنگ بی توجه بموافقی اجتماعی بودند ، اجازه نمیدادند که چیزی مزاحم آنها در استفاده از حقوق اکتسابی مدفانه "گرد" .

برای ارزیابی درست عواقب کار کارخانه ای بر شرایط جسمانی جنس مؤنث لازم است ابتدا به کارکردن و چگونگی خود کار توجه بشود . از همان آغاز صنعت نوین بچه ها در کارخانه ها بکار گرفته میشدند . ابتدا ابعثت کوچکی ماشینها - که بعدها جسمیم تر شدند - این امر بدین استثناء صورت میگرفت ، بچه از دارالساکنین ها آورده شده و گروه گروه بعنوان " کارآموز " برای مدت چند سال بکارخانه دار اجازه داده میشدند . آنها را در یک محل خوابانده و یکجور لباس میپوشاندند ، طبیعتاً بزرگان تمام و کمال صاحب نایان خود بودند ، و اینان نیز بی ملاحظه ترین و وحشیانه ترین و بدی بی با آنها رفتار میکردند . در همان سال ۱۷۹۶ ناراضی عمومی در مورد این نظام شوراننده چنان بیان شدیک توسط " دکتر برسی وال " (۱) و " سزار پیل " (۲) (پدرو وزیر امروزی و خود کارخانه دار بنیه) یافت ، که در سال ۱۸۰۲ قانونی مربوط بکارآموزان از جمله گذشت ، (۳) و از بدترین سوءاستفاده ها جلوگیری گرفت ، بند ریج رقابت کار - کران آزاد پدید آمده و نظام کارآموزی را تماماً کنار زد . کارخانه های بند ریج بیشتر در شهرها ساخته میشدند ، ماشینهای جسمیم تر شده و محل های کار با جریان هوای بهتر و سالم تر درست میشدند . و نیز بند ریج کار بیشتری برای بزرگسالان و جوانان پیدا میشد و بدینسان رقم نسبی کودکان کارکردن کمی کاهش یافته و بدینسان آغاز کارکردن کی بالا تر رفت . دیگر بندرت کودکان ۱۰ تا ۹ ساله مشغول میشدند . بعد ها همانطور که خواهیم دید ، قوای قانونگذاری چندین بار برای حفاظت کودکان در قبال حرص بورژوازی مداخله نمود .

مرکز میرزاد در بین کودکان کارگران و بویژه کارگران کارخانه دلیل کافی برای وضع ناسالمی است ، که آنها چند سال اول زندگی خود را در آن میگذرانند . این علل بزرگدانی هم که زنده میمانند اثر میگذازند ، صرفاً با این تفاوت که تا شیرکسانی که قربانی میشوند نیست ، بنابراین اثر آنها در ملاحظه ترین مورد یک بیماری نطفه ای ویا رشدی ناکافی و از اینرو قدرت جسمانی کمتری از حد معمولی می باشد . کودک ۹ ساله یک کارگر کارخانه ، که با کمبود محرومیت و در شرایط متبدل ، در سرما ، رطوبت و بالبار و مسکن ناکافی بزرگ شده ، به هیچوجه توانائی کار بچه ای که در وضع زندگی سالمترین بزرگ شده ، ندارد . در ۹ سالگی بکارخانه فرستاده شده و تا سیزده سالگی روزانه شش ساعت و نیم کاری کند (قبلاً ۱۸ ساعت و از آن پیشتر ۱۳ تا ۱۴ ساعت و حتی ۱۶ ساعت) و از آن پس تا سن هجده سالگی ۱۲ ساعت در روز ، علل تضعیف کننده که امکان مؤثرند و کار نیز بر آنها مزید میگردد ، البته نمیتوان منکر این شد که یک بچه ۹ ساله شاید بچه یک کارگر هم ، قادر به تحمل کار روزانه شش ساعت زنبی می باشد ، بی آنکه در تکامل او خسارات قابل رویت که از کارناشی شوند ، پدید آید . ولی اقامت در فضای خفه ، مرطوب و آنهم گرم کارخانه های بچه ها به سلامت وی کمک نمی نماید ، ولی در هر حال کاری غیر مسئولی است ، که وقت بچه را ، که بایست تنها بر رشد جسمی و فکری اختصاص داده شود ، قربانی طمع بورژوازی سنگدلی کرد ، بچه ها را از مدرسه هوای آزاد بیرون کشید تا بفتح آفتابان کارخانه دار ، استعنا نشوند ، بورژوازی البته میگوید که بچه را در کارخانه ها مشغول نکنیم ، در شرایطی باقی خواهند ماند که برای رشدشان مناسب نیست - و این درنگ درست است - ولی جان کلام این گفته جز این نیست که : بورژوازی ابتدا بچه ها را در شرایط بد قرار میدهد و سپس از این شرایط بفرصت خود بهره برداری مینماید ، او به چیزی استناد میکند ، که چونان نظام کارخانه ای بهمان اندازه تقصیر اوست ، او گاهی رانکه امروز مرتکب میشود با گناهی که در روزی مرتکب شده است ، توجیه میکند ، و اگر قوانین کارخانه حداقل تا اندازه ای دست آنها را نمی بست ، آنگاه این بورژواها

قانون ۱۸۰۲ کارخانه کارآموزان خردسال را منوع کرده - 3 - Sir R. Peel 2 - Dr. Percival 1 - مساعیات کار آنها را به ۱۲ ساعت در روز محدود میکرد ، این قانون تنها بصرای بچه و بضم مربوط میشد و از آنجا که کنترلی توسط بازرسان در نظر گرفته نشده بود ، مورد بی اعتنائی کارخانه داران قرار گرفت .

" نیکو کار " و انسان دوست ، که کارخانه های خود را در واقع برای خیر کارگران درست کرده اند ، چگونه از مصافح کارگران حفاظت میکردند ! بشنویم که آنها پیش از آنکه بازرگر کارخانه پایی آنها بشود ، چه رفتاری داشتند . بهتر است سنده خود آنها را مورد قبول آنها ، گزارش کمیسیون کارخانه سال ۱۸۳۳ ، توی ده نشان بزنند .

گزارش کمیسیون مرکزی ، تصریح میکند : کارخانه داران کودکان پنج ساله ، بیشتر شش ساله باز هم بیشتر هفت ساله اکثر اوقات تانه ساله را مشغول میکردند . زمان کار اغلب ۱۴ تا ۱۶ ساعت (بدون اوقات تنفس غذاخوری) در روز بطول میانجامید ، کارخانه داران اجازه میدادند که سرکارگران بچه ها را کتک زده و با آنها بد رفتاری کنند و اغلب حتی خود نیز دست بکار میشدند ، حتی تعریف میشود که یک کارخانه دار اسکاتلندی یک کارگر فراری ۱۶ ساله را با اسب دنبال کرده و او را مجبور مینماید بهمان سرعت بفرته اسب پیشایش او بدود و راه رفته را باز گردد و بایک شلاق بلند مدام او را میزند (" استوارت " همانجا صفحه ۳۵) چنین اتفاقی در شهرهای بزرگ ، که کارگران در آنها مقاومت بیشتری میکردند ، کمتر رخ میداد . ولی این ساعات کار طولانی برای طمع سرمایه داران کافی نبود ، لازم بود سرمایه بکار افتاده در ساختن ها و ماشینها با تمام وسایل ممکن سود آور شود و باید اکثر شدت ممکن بکار گرفته شود . از اینرو کارخانه داران نظام نفرت بار شب کاری را بوجود آوردند ، برخی کارخانه نسبت مساوی در طبقه کارگر برای بکار گرفتن در کارخانه آماده داشتند ، یک طبقه ۱۲ ساعت روز و طبقه دیگر ۱۲ ساعت شب را کار میکرد . بسبب این میتوان تصور کرد ، که اینگونه سرعت مدام آراش شبانه ، که با هیچ خواب روزانه ای جبران نمیشود ، چه عواقب برای وضع جسمانی شخصاً بچه های کویسک و بزرگ و حتی بزرگسالان باید داشته باشد . تحریک کل سیستم عصبی و همراه با ضعف عمومی و لختی تمام بدن و نیز تحریک و ترغیب مشروب خواری و روابط جنسی بیقاعده ، نتایج ضروری آن بودند . کارخانه داری گواهی میکند (همانجا صفحه ۹۱) که در طی دو سالی که در کارخانه اوشب کار میشد ، زاده و ولد کودکان نامشروع دو برابر شد و اصولاً آنچنان انحطاط اخلاقی پدیدار گشت ، که او مجبور صرف نظر از شب کاری شد . کارخانه داران دیگر وقتشاز و وحشیانه تری داشتند و از بسیاری کارگران ۳۰ تا ۴۰ ساعت بیایی کار میکشیدند . آنها هم هفته ای چند بار زیر دستها کارگران جانشین کامل نبود و فقط میتوانست جای قسمتی از کارگران را بگیرد تا آنها امکان چند ساعت خواب داشته باشند . گزارش های کمیسیون در مورد این وحشیگری و عواقب آن رو دست همه آن چیزهایی می زند ، که من در این عرصه هشتادم . در هیچ جای دیگر نظیر نفرت انگیزی هایی که در اینجا تعریف میشود ، یافت نمیشود . و خواهیم دید که بورژوازی از سنده کمیسیون مدام بطنابه سندی که برای او مساعد است ، استفاده میکند . عواقب این بسیار زود بروز کردند : بازرسان از انبوه ناهض العضوهائی که دیده اند ، سخن میگویند ، که بطور قناع ناهض العضوی خود را مدیسون زمان کار طولانی هستند . این ناهض العضوی معمولاً بصورت خمیدگی ستون فقرات و یا با بروز میسکند و از مسوی " فرانسیس شارپ " (۱) (عضو انجمن پادشاهی جراحان) بصورت زیر توصیف میشود .

" من خمیدگی قسمت پایینی استخوان های ران را بصورت واقعی آن قبل از آمدن به " لیدز " ندیده بودم . در ابتدا افکر میکردم که این همان بیماری راشیتسم است ، ولی کثرت بیماران موجود در بیمارستان و بروز بیماری در سنینی (۱۴ سال) که بچه ها در آن معمولاً دچار این بیماری نمیشوند ، و نیز این امر که این بدبختی تازه از وقتی شروع شده بود ، که بچه ها در کارخانه کار میکردند ، بزودی موجب شدند که من نظر خود را تغییر دهم . من تاکنون صدها مورد مشابه دیده ام و با قاطعیت تمام میتوانم بگویم ، که آنها نتیجه کار بیش از حد می باشند . تا آنجا که من میدانم همه آنها بچه های کارخانه بودند و خود آنها نیز دلیل این بدبختی را همان میدانستند . موارد خمیدگی ستون فقرات که من دیده ام و آشکارا نتیجه ایستادن بسیار طولانی میباشد ، کمتر از ۳۰۰ نخواهند بود " (دکتر لادون " (۲) ، همانجا صفحه ۱۲ ، ۱۳) .

همین این " دکتر هی " (۳) از لیدز ، هجده سال تمام پزشک بیمارستان :

1-Francis Sharp 2- Dr. Loudon 3- Dr. Hey

بتواند بعضی از نیرو، بدرجه حرارت بدن قدرت سازگاری بدهد، در نظر گرفته شود که از همان اوان جوانی هرگونه فرصتی برای حرکت در هوای آزاد از کارگرسلب میشود، آنگاه گواهی تقریباً یکصدای پزشکان در گزارش کارخانه مبنی بر اینکه آنها در کارگران کارخانه بویزه با مقاومتی بسیار ناچیز در مقابل بیماریها، فسرده گی کلیه فعالیت های حیاتی، ضعف مدام کلیه نیروهای روحی و جسمانی رو برورنده اند، موجب شگفتی نخواهد شد. ابتدا به " سردیوید باری" گوش کنیم .

" آثارنا مساعد کار کارخانه بر کارگران عبارتند از : اولاً ضرورت اجتناب ناپذیر اینکه فعالیت های بدنی و فکری خود را مجبور به همپایی با حرکت ماشین، که بوسیله نیروی یکسان بحرکت درمیآید، بنمایند . دوماً استقامت در یک حالت ایستاده در طی زمانهای طولانی غیرطبیعی و سریعاً بیایی یکدیگر . سوماً جلوگیری از خواب (بعلمت زمان کار طولانی، نزد پاها و ناخوشی عمومی و جسمانی) . اغلب اطاقهای کارکم ارتفاع، متراکم، گرد و خاکی و مرطوب، هوای ناپساک و گرم و عرق کردن های مدام بآنچه که آمد افزون میشود . از اینرو بویزه پسریچه ها با استثنای تعداد بسیار ناچیزی، خیلی زود سرخگونی شاداب کودکی را از دست داده و رنگ پریده تر و لاغرتر از سایر بچه ها میشوند . حتی شاگرد دستیاف، که پای برهنه بر کف خاکی اطاقک بافتندگی ایستاده است، وضع و حال بهتری دارد، زیرا که گاهی اوقات به هوای آزاد میروند . ولی بچه کارخانه لحظه ای آزادی ندارد . جز برای غذا خوردن، و هیچگاه به هوای آزاد نمیروند مگر وقتیکه برای غذا خوردن میروند . همه مردان بزرگسال رسیده و رنگ پریده و لاغراند . از اشتباهی مدعی و سوء هاضمه رنج میبرند، و در بین آنها، از آنجا که همه از بچگی در کارخانه بزرگ شده اند، مردان بلند قامت و ورزیده یا کم اندیسا اصلاً وجود ندارند . از اینرو این استنتاج برحق است، که شغل آنها برای تکامل ساختمان بدنی مردان بسیار نا مساعد است . زنان کار را بر مراتب بهتر تحمل میکنند . (کاملاً طبیعی است، ولی ما خواهیم دید که آنها هم بیماری بویزه خود را دارند) . گزارش عمومی توسط " سردیوید باری " :

عین همین " پاور " :

" من صریحاً میتوانم بگویم که سیستم کارخانه در " براد فور " انبوه کثیری ناقص العضو پدید آورده است و ناء شیر کار طولانی بر بدن نه فقط بصورت ناقص العضوی واقعی، بلکه بوجهی بسیار عمومی تر بصورت رشد نامتکامل، لغت شدن ماهیچه ها و ساختمان بدنی ظریف نیز بروز میکند " (گزارش " پاور صفحه ۷۴)

و نیز جراح * نامبرده " اف . شارپ " اولیدز :

" زمانیکه من از " اسکاربرو " (۱) به " لیدز " آمدم، فوراً بنظرم آمد، که صورت ظاهر بچه ها در این جسابس رنگ پریده تر و درجه حرارت بدن آنها بر مراتب بی ثبات تر بود تا در " اسکاربرو " و حومه من متوجه شدم که بسیاری از بچه ها برای من و سال خود بصورتی غیر طبیعی کوچک بودند من با موارد بیشمار خاننیز، بیماریهای ویروسی، عوارض روده بندی و سوء هاضمه رو برو شدم، که من بعنوان پزشک در مورد اینکه آنها ناشی از کار در کارخانه های - باشند، کوچکترین تردیدی ندا م . من معتقدم که نیروی عصبی بدن بعلمت کار طولانی تضعیف شده و اساس بسیاری بیماریها ریخته میشود . و اگر باورمدم مردمانی از روستا با اینجا مهاجرت نمیکنند، نژاد کارگران کارخانه بزودی و تمام و کمال معیوب میشد .

نظیر این جراح " بیومونت " از " براد فور " :

* - این با اصطلاح جراحان (Surgeons) پزشکان درس خوانده اند و بهمان خوبی پزشکان لیسانس گرفته (Physicians) می باشند، و از اینرو عموماً هم تجربه پزشکی وهم جراحی دارند، آنها عموماً بعمل مختلف حتی بر پزشکان لیسانس گرفته ترجیح داده میشوند .

" بنظرم سیستمی که بر مبنای آن در کارخانه ها کار میشود نوع ویژه ای از لغتی تمام اندام واره (۱) را موجب گشته و بدینسان بجه ها بعنقتهی درجه برای ابتلا* بیماریهای واکتیروهم به بیماریهای تصادفی آماده میشوند من فقدان هرگونه آئین نامه لازم برای تهیه عموماً تمیزی در کارخانه ها را قاطعانه یکی از علل عمده این نوع بویزه آمادگی برای ابتلا* بیماری میدانم، که در کار خود باین کثرت با آن رو برورده ام ."

عصطور* ویلیام شارپ جونیور" (۲) گسواه است .

" اولاً اینکه من امکان داشتم اثرات سیستم کارخانه را بر سلامت کودکان در مساعدترین شرایط * (در کارخانه " وود " در " براد فور " مجهز به بهترین وسائل که وی در آنجا پزشک کارخانه بود) " مشاهده کنم .

دوماً اینکه این اثرات شدت و بگسترده ترین وجهی، حتی در این شرایط مساعد، هضراند، سوماً اینکه در سال ۱۸۳۲ سه پنجم بچه هائی که در کارخانه " وود " مشغول بودند تحت درمان قرار گرفتند . چهارم اینکه ضرترین اثرش در جبرگی ساختمانهای بدنی معیوب، بلکه در ساختمانهای بدنی تضعیف شده و بیمار است . پنجم اینکه از زمانیکه زمان کاریهای " وود " به ده ساعت کاهش داده شده، همه اینها بهتر شده اند ."

و خود " دکتر لادون " بازرسی، که این گواهی ها را میآورد، میگوید :

" من فکر میکنم که دیگر روشنی اثبات گشته که بچه ها بطوری مجبور کار طولانی غیرعقلانه و سنگ لانه ای بوده اند و حتی بزرگسالان می بایست مقرر کاری انجام میدادند، که یک بشرندرت قادر بتحمل آنست . نتیجه اینست که بسیاری قبل از موعد میمیرند و دیگران برای تمام عمر دچار بدنی معیوب میشوند . و این هراس که اعتقاد اینان که زنده مانده و ساختمان بدنی معیوب دارند، تضعیف باشند، از لحاظ علم فیزیولوژی کاملاً برحق است ."

و بالاخره " دکتر هاوکیز " در مورد منچستر :

" من گمان میکنم که اکثر صافترین متوجه کوچکی و ظرافت اندام و رنگ پریدگی میشوند، که در منجستریطور اعم و در بین کارگران کارخانه بیشتر از همه با آن رو برو میتوان شد . من در هیچ شهر بزرگ بریتانیای کبیریا اروپا نبوده ام که در آن انحراف هیات و رنگ از مقیاس های معمول ملی این چنین چشمگیر باشد . زنان ازدواج کرده بطرز چشمگیری فاقد خصوصیات خصلت نمای زن انگلیسی هستند و الخ من باید اعتراف کنم، که پسریچه و دختر بچه های کارخانه های منچستر، که نزد من آورده شدند عموماً نمائی افسرده و رنگی پریده داشتند . در چهره های آنان هیچ نشانی از تحرك، دل زندگی و شادابی عادی جوانی دیده نمیشد . بسیاری از آنها بمن می گفتند که هیچ کشش برای اینکه عصرهای شبیه در هوای آزان بازی کنند، احساس نمیکنند و ترجیح میدهند آرام در خانه بمانند ."

بلافاصله قسمت دیگری از گزارش " هاوکیز " را بیاوریم، که فقط تا اندازه ای باینجا مربوط است، ولی درست به همین دلیل و بهمان خوبی میتواند در اینجا بیاید تا در جای دیگر :

" عدم اعتدال، افراط و تفریط و کمبود پیش بینی احتیاطی برای آینده، عمده ترین نواقص جمعیت کارخانه می باشند، و این عیوب را میتوان بصورت ناشی از آزادی دانست، که در نظام امروزی بوجود آمده و تقریباً بطور اجتناب ناپذیری از آن نشئت میگیرند . عموماً پذیرفته شده است که سوء هاضمه، مالیخولیا (۳) و ضعف عمومی بصورت گسترده ای این طبقه را برای ابتلا بیماری آماده می کنند . امری بسیار طبیعی است که هر از دوازده ساعت کار بکنواخت در جستجوی ماده محرکی از این نوع بود، و وقتیکه حالات بیماری فوق الذکر اضافه شوند، آنگاه آدم بصورت و هربار از نوبت شریبات الکلی پناه خواهد پرسد ."

خود گزارش صد همدک برای همه این گفته های پزشکان و بازرسان بدست میدهد، صد هاسند آنرا تأیید می کنند که رشد کارگران جوان بعلمت کار بطی میشود، از جمله " کاول " وزن ۶۶ پسر بچه و همه ۱۷ ساله از اسک مدرسه روزیکشنبه را بدست میدهد . ۲۶ نفری که در کارخانه مشغول بودند بطور متوسط ۱۰۴/۵ پوند انگلیسی و

۲ نفری که در کارخانه کار نمیکنند، ولی در شمار طبقه کارگر قرار داشتند، بطور متوسط ۱۱۷/۷ پوند وزن داشتند. یکی از صمیمترین کارخانه داران منچستر و همسر جبهه کارخانه داران علیه کارگران - کمان میکم " رابرت هاید گورک" (۱) - خود یکبار گفته که اگر این روال ادامه یابد، مردمان کارخانه "لانکاشایر" بزودی از جنس کتوله ها خواهند شد. یک ستوان سرباز کیر (" نانفل صفحه ۵۹) گفته است که کارگران کارخانه بندرت بدرد سربازی میخورند. آنها لاغر و ضعیف اند و اغلب توسط پزشکان بعنوان نامتعدد در می شوند و در منچستر و بندرت کسانی بقامت پنج پا و هشت اینچ (۲) گیر آورده است. قامت تقریباً همه مردم شش تا هفت اینچ است، حال آنکه در نواحی زراعی اغلب سربازها هشت اینچ قد داشتند. (تفاوت مقیاس انگلیسی با مقیاس پروسی در هر پنج پا تقریباً دو اینچ است، که مقیاس انگلیسی همانقدر کوچکتر است) .

مرد ها بدنمال این تاشیرات بسیار زود از پا در میآیند. اکثر در ۴ سالگی توان کارند دارند، برخی خود را تا ۵۰ سالگی نگاه میدارند و تقریباً هیچکس تا سن ۵۰ سالگی قادر بحفظ این توان نیست. علت این بغير از ضعف عمومی بدن و تاندازه ای هم ناشی از ضعف اندامهای چهره می باشد که خود نتیجه رسیدن گی با مائین رسیدگی "مول ۳" است، زیرا که کارگر مجبور است تمام چشم هایش را بیک ردیف طولانی نخ های نازک موازی بدوزد و بدینسان نیروی زیادی صرف نماید. از ۱۶۰۰ کارگر که در کارخانه های متعدد در " هارپور " و "لانارک" مشغول بودند، تنها ۱۰ نفر بیش از ۵ سال داشتند. از ۲۲۰۹۴ کارگر در کارخانه های مختلف " استوک پورت " و منچستر تنها ۱۴۳ نفر بیش از ۵ سال داشتند، از این ۱۴۳ نفر ۱۱ نفر ۱۰ ساله و ۷ نفر بیش از ۵ سال بودند و با وجود این نقاضای کار همه این ۱۳۱ نفر توسط کارخانه داران مربوط بعلت " سن زیاد " رد شد. از ۵۰ نفر پسند از کار اخراج شده در " بولتون " تنها دو نفر بیش از ۵ سال داشتند و باقی آنها بطور متوسط هنوز ۵ سال نداشتند. و همه آنها بعلت سن زیادی نان شده بودند. آقای " اشروت " (۳) یک کارخانه دار مهم بخود در نامه ای به " لرد اشلی " اعتراف میکند که در حوال وحوش ۴ سالگی رسیدگان قادر بریستن سیران لازم نخ نیستند و از اینرو " گاهی اوقات " اخراج میشوند. او کارگران ۴ ساله را " بیبرم " می نامد. بازرسی " مک اینناثر " در گزارش سال ۱۸۴۳ همین را میگوید :

" علیرغم اینکه من با توجه به چگونگی کار کودکان آمادگی قبلی داشتم، با وجود این بر این متنگل بود که اطلاعات کارگران پیر ترا در مورد سن و سالشان بیدریم. باین زودی این مردم پیر میشوند "

جراح " اسلی " (۴) از گلشکو که عمدتاً کارگران را معالجه میکند، نیز میگوید که برای آنها ۴ سال سن زیاد است. (" استوارت " همانجا صفحه ۱۰۱) . گفته های نظیر در " نانفل " صفحه ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰ گزارش " هاوکینز " صفحه ۴، همانجا صفحه ۱۴ و غیره و غیره. در منچستر این پیری زود رس کارگران بقدری عمومیت یافته، که تقریباً هر فرد ۵ ساله تا ۱۰ سال پیرتر بنظر میرسد. حال آنکه طبقات متمول، چه زن چه مرد اگر بیشتر از حد مشغول شواری نکنند، نمای خود را حفظ می کنند.

تاشیر کار کارخانه بر ساختمان بدنی زن نیز ویژگی های خود را دارد. عمومی که نتیجه زمان کار طولانی می باشد، در مورد زن برجدی ترند. بد ساختن لکن، که تاندازه از حالت ورشد مسبب لکن خاصه و تاندازه ای هم از خمیدگی بیشتر تحتانی ستون فقرات ناشی میشود. اغلب باین دلیل بوجود میآید.

دکتر " لاودون " در گزارشی خود میگوید: با وجودی که من با نمونه هایی از بد ساختن لگس و برخی عیوب دیگر رویرو شدم، با وجود این چیزها بگونه ای میباشند، که هرگز شکی آنها را باید در شمار عواقب احتمالی زمان کار اینچنانسی

* - این گفته از گزارشی کارخانه انتخاب نشده است.

* * - همه مطالب از سخنرانی " لرد اشلی " (نشست مجلس عوام ۱۵ مارس ۱۸۴۴) اخذ شده است.

کودکان محسوب دارد، مضافاً اینکه مردانی که اعتبار پزشکی بر بزرگی دارند، اینرانا نمید میکنند. اینرا که زایمان - زنان کارخانه مشگلتر از زایمان سایر زنان میباشد. قابله ها و کمک زایمان های متعدد می نایند میکنند، و نیز اینرا که آنها بیشتر بچه میاندازند. بطور مثال دکتر " هاوکینز " همانجا صفحه ۱۱ تا ۳ بعضاً با اینکه زنان نیز از صنفی که در مورد همه کارگران کارخانه عمومی دارد، رنج میبرند. و وقتیکه حامله اند تا ساعت زایمان در کارخانه کار میکنند. طبیعی است و چرا که اگر زود تر دست از کار بکشند، باید از این بترسند که جایشان اشغال شده و خود آنها اخراج شوند، و نیز اینکه مزد را از دست میدهند. مگر پیشتر آید. که زمانی که شب کار کرده اند فردای آنروز زایمان میکنند. آری قادر نیست، که آنها بدرد کارخانه و بین مائینها بزیانند. و اگر آقا یان بوزرواها اینرا چندان چیز غریبی ندانند، شاید همسرانشان اعتراف کنند، که این بیرحمی و وحشیگری پست نهاد انعامیست، که زن حامله ای را من غیر مستقیم وارداند. تا روز قبل از زایمان روزانه دوازده تا ۱۳ ساعت (و قبل هایشتر) در حال کار در حالت ایستاد بودن و لرزاست شدنهای متعدد، بسر برند. ولی این همه مطالب نیست. اگر زنان پیر از زایمان ۱۴ روز ملزم بکار نیانند، خوشحالند و آرا طولانی میدانند. برخی بعد از هشت، حتی گاه پیر از سه یا چهار روز دوباره بکارخانه میآیند، و تا تمام مدت کار کنند. من یکبار شنیدم که کارخانه داری از سرکار گذر پرسید: " فلانی و فلانی هنوز نیامده اند؟ " - نه چند وقت است که زایمان کرده؟ هشت روز - او واقعا از خوبی وقت پیشتر میتوانست دوباره بیاید. فلانی معمولاً سه روز در خانه میماند. - طبیعی است. ترس از اخراج، ترس از این نان شدن آنها را علیرغم ناتوانیشان، علیرغم درد هاشان بکارخانه میکشاند. منافع کارخانه در تحمل نمی کند که کارگر بعلت بیماری در خانه بماند. آنها اجازه ندارند بیمار شوند، آنها حق ندارند بخود اجازه دهند در بستری بیماری بیهنند. چه در غیر اینصورت کارخانه دار مجبور است یا مائینهایش را بخواباند و یا اینکه سرعالتقدر را بزحمت انداخته و ترتیب تزیینات موقت دهد. او پیشتر از آنکه چنین کند، آدمهایش را اگر بخواهند بخود اجازه بیمار شدن بدهند، اخراج میکند. گوش کنید (" کاول " همانجا صفحه ۷۷) :

" دختری خود را بسیار بیمار حس میکند و بزحمت میتواند کار خود را انجام دهد - چرا اجازه نمی خواهد بخانه برود؟ - آخ آقا، در این مورد " آقا " یک جور خصوصی است. اگر مایک چهارم روز غیبت کنیم، آنوقت این خطر را می پذیریم که اخراجمان کند. "

یا (" سردیوید باری " همانجا صفحه ۴۴) : تو ما سر یک دورت (۱)، کارگر، نم ملایبی دارد،

میتواند در خانه بماند، حداقل نه بیشتر از چهار روز، چه در غیر اینصورت باید از دست دادن کارش بترسد. "

وضع در تقریباً تمام کارخانه ها بدینسان است. کار کردن دختران جوان در دوره بلوغ موجب کشوری بی ترتیبیهای

دیگر میشود. در برخی، بویژه آنها که از تغذیه بهتری برخوردارند، گرمای کارخانه موجب رشد سربسباز معمولی

میشود. بطوریکه برخی دختران ۱۲ تا ۱۴ ساله بگل بالغ اند. " روبرتون " فوق الذکر که بقول گزارش کارخانه قابله

" میرز " منچستر میباشند، * او دخترهای ۱۵ ساله ای را دیده که نه فقط بالغ بلکه بار دار هم بوده و بنویسد در منچستر زایمان

زنان ۱۵ ساله امری غیر عادی نیست. در چنین مواردی گرمای کارخانه در دست تاشیر گرمای مناطق حاره را میگذارد،

و درست نظیر این مناطق پیری و لختی زود رسر کیفی بلوغ پیش از حد زود رس است. ولی آنچه که بیشتر چشم میخورد

تکامل جنسی بطائی بدن زن میباشد. سننن ها دیر برجسته شده و باصلا نمیشوند، که نمونه هایی از آنها " کاول " در

صفحه ۳۵ بدست میدهد. قاعدگی ماهانه در بسیاری موارد تازه در سنین هفده یا هجده سالگی و در برخی موارد

در بیست سالگی شروع میشود، و اغلب نیز اصلا شروع نمیشود. (دکتر " هاوکینز " همانجا صفحه ۱۱، دکتر " لاودون " صفحه

۱۴ و الچ، " سردیوید باری " صفحه ۵ و الچ) قاعدگیهای نامنظم که با درد ها و عوارض بسیار، مشخصاً بوقان سفید

که ماشین ها بدتر و کوچکتر و ضراکم تر بوده و تقریباً هیچ نتیجه حفاظتی نداشته ولی همانطور که اطلاعات فوق ثابت میکنند ، تعداد سوانح هنوز بقدر کافی زیاد است ، تا در مورد این وضع ، که احاره میدهد اینقدر جلاقی و جراحات بحساب یک ضربه پیش آیند ، و برخی کارگران سعی بحسنت ساخته ای که گریبانشان را در خدمت و بعلمت تقصیر بورژوازی میکشند ، دچار نمره روزی و گرمسنگی بشوند ، تا حاصل شود .

یک سری قابل توجه از بیماریهای صرفاً بعلمت حصر بول بورژوازی بوجود میآیند ؛ زنهاسترون ، بچهها ناظر العضوء ، مردان ضعیف ، اعضائی له و لورده و نسلبائی فاسد گشته و ضعف و عیلتی مبتلا شده اند ، صرفاً برای اینستکه انبساط بورژوازی پر شود ؛ و آنگاه که آدم سببیت تک تک موارد را میخواند ، میخواند که چگونه کودکان بضرب تازیانی - مراقین عربان از رخدواب های بیرون کشیده و بالباس در زیر بغل ، بضرب کتک و لگد بکارخانه ها رانده میشوند (بطور مثال - استوار صفحہ ۳۹ و غیره) ، که چگونه خراب بضرب کتک از سر آنها پرانده میشود ، چگونه آنها با همان تفصیل سرکار خواب میروند ، که چگونه یک بچه بیچاره هنوز خواب رده ، وقتیکه مانعین از کار باز ایستاده بود ، با فریاد سر کارگران جابریه و با مشعان سته دستهای خود را چونان در موقع کار بکار میانند از ، وقتیکه میخواند ، که چگونه بچههایی که بیشتر از آن حسنه اند که پر از انعام کار بخانه بروند و خود را در اطاق خشن کن زیر پشمها قایم میکردند تا در آنجا بخواستند و تنها سرور نسمه از کارخانه بیرون رانده میشوند ، که چگونه مردمان هر ضرب چمان خسته بخانه میروند ، که از فرض خواب آلودی وی اشتبائی قادر بخیردن شام نبوده و اولیائشان آنها را زانو زده در پای تخت می یافتند ، که بهنگام دعا حیوانشان برده بود ، وقتیکه آدم همه اینها و صدها رسوائی و بیستی دیگر را تنها در این گزارش میخواند ، که بغیر سوگند گواهی شده و بیوسینه چندین شاهد ثابت شده اند و از جانب کسانی بیان شده اند که خود بازرسان آنها را فایق اضمیان صداقت در نظر میگیرد ، که این یک گزارش " لیبرال " ، یک گزارش بورژوازی است تا محافظه کاران را ساقط کرده و پایکی قسب کارخانه داران را دوباره مستقر سازد ، و اینکه بازرسان خود در جانب بورژوازی قرار داشتند و همه اینها را علیرغم میل خود گزارش میکنند ، آنگاه نباید در مورد این طبقه ، که سنگ انسان دوستی و جان - فشنای صینه میزند ، جان آنکه تنها مسئله اش بر کردن انبساط بهتر قیمتی میباشد ، بختیم آمد و متغییر شد ؟ و لسی بورژوازی کوش فر دهیم ، که از زبان علام منتخب خود ، " دکتر یور " چه میگوید :

وی در " فلسفه مانوفاکتور " خود ، صفحہ ۲۲۷ بیعت میگوید : بکارگران گفته شد ، که مردشان با آلامندان مناسب نیست و بد بسال در رابطه خوب بین آقا و کارگر خلال وارد شد . حال آنکه کارگران می بایستی خود را از راه سعی و وقت نوبت نموده و از رفع آفات بندگان میکشند ، در اینصورت مراقب و مدبر و بالاخره شریک شده و از اینطریق (آه دانائی و توحش کوشی سخن میگوئی) " نفاضای کار را در بازار بالا میبرند " ؛ اگر کارگران اینقدر نا آرام نبوده بودند ، نظام کارخانه ای خود را بر نیکوکارانه تر تکامل میداد " و بدنبال این مرتبه ای دولتی در مورد نافرمانیهای کارگران میآید ، درحالی ، در رابطه با یک اغصاب کارگران با بهترین دستمزد ، ظریف ریمان ، این حکم سفیانه می آید : " آری ، این دستمزد بالای آنها بود ، که با آنها امکان میداد کینه حقوق بگیرگی تشکیل داده و بعلمت پر خوری عدسی بجان غذائاتی بیافزند ، که برای کارشان بیشتر از حد مفوی و محرک بود " ؛ (صفحہ ۲۹۸)

کوش کنیم ، که بورژواکار بجهه هارا چگونه توصیف میکند ؛
من از کارخانه های متعدد دگر رنجسترو حومه باز دید کرده ام و هیچگاه ندیدم که بچه ها آزرده ، کتک خورده یا حتی بدحالی بمانند ، آنها همگی شاداب بظنری آمدند و سر حال ، و در حال از بازی آسان عضلاتشان ، بغایت لذت ببر از تحرک و جنبشی که در سن وسال آنها طبیعی است ، صحنه صنعت ، بر سر بدور از آنکه احساس غمی در من پدید آورد ، همواره برای من شادی آفرین بود . مشاهده سرعتی که آنها نخهای پاره را بحضر پهر رفتن و آگن ماشین نخربسی ، کره میزدند ، و دیدنشان در حال فراغت ، آنهم پس از آنکه انگشت های لطیفشان چند ثانیه ای فعال بود ، که در کلیه حالات قابل تصور شادی میکردند ، تا اینکه بیرون کشی و بالایری دوباره بی پایان می رسید ، لذت بخش بود . کار کردن این سرزنده های بازده ساله چون بازی ای بنظر میرسید ، که ترمینشان در آن آنها صبارت می بخشید .

آنها آگاه بصبارت خود ، از نشان دادن آن بهر بیگانه خوشحال میشوند ، از خستگی کمترین نشانی نیست ، چون بعضی خرج از کارخانه در اولین محل بازی ، با همان سر زندگی پسران تازه از مدرسه باز گشته ، پشتک و وار رو میزنند . (صفحہ ۳۰۱) طبیعی است ؛ گویا حرکت دادن تمام عضلات یک نیاز بلا واسطه بدن سخت و در عین حال لذت شده نیست ؛ ولی " یور " بهتر بود اندکی صبر میکرد چون این همچنان لحظه ای پس از چند دقیقه بی پایان میرسد و از این گذشته " یور " اینرا فقط ظهرها ، پس از ۵ یا ۶ ساعت کار میتوانست ببیند و نه شیبا)

آنچه که سلامت کارگران مربوط میشود ، بورژوازی و فاحش بی حد و مرز را دارد ، که بحسین گزارش مربوط بمسال ۱۸۳۳ را که هزار بار نقل و قسمت عیاشی از آن آورده شده ، بعنوان گواه سلامت عالی این مردم عرضه کند و با برخی اقوال - خارج از من در اثبات این بکوشد ، که در آنها کمترین نشانی از خنثایی زی یافت نشده و - چیزی که کاملاً درست است - نظام کارخانه ای آنها را از همه بیماریهای حاد رها نموده است ، (ولی اینرا که در عین همه بیماریهای مزمن گریبانگوشان میشود ، اولاً لطبع سکوت می گذارد) . باید دانست که گزارش از سه چند قطور سلطانی تشکیل میشود و ما آنچه همه آن بقدریک بورژوازی جاقی و حله خاطر هم نمی کند ، تا بیشتری را که دوست ما " یور " با آن شاهد ازترین دروغها را بخواند انگلیسی تحویل میدهد ، بتوان فهمید . اینرا هم بشنومیم که اوجه حکمی در مورد قانون کارخانه ۱۸۳۳ - میدهد ، که بورژوازی لیبرال تصویب کرد و همانطور که خواهیم دید فقط ضروری ترین محدودیات را برای کارخانه داران قائل میشود . بقول او این قانون ، مشخصاً قانون آموزش اجباری ، دستوری احصافانه و مستبدانه علیه کارخانه داران است ، بدینوسیله همه بچه های زیر ۱۲ سال بیکار شده اند ، و نتیجه کدام است ؟ بچه ها بدینسان از کار سهل و سود مند خود باز داشته شده و حال دیگر هیچگونه آموزشی نمی یابند . آنها از سالن گرمسنگی بدنیای سرد پرتاب گشته و تنها از راه گدایی و زردی زندگی میگذرانند - زندگی ای که بصورت غم انگیزی در نقطه مقابل وضع در حال بهبود آنها در کارخانه و مداریکشینه آنها قرار دارد ؛ این قانون در زیر نقاب انسان دوستی آلام بینوایان را بیشتر کرده و بغایت مانع کار کارخانه داران می شود ، اگر بیک از آن جلونگیرد (صفحات ۵ - ۶ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲)

عواقب ویرانگر نظام کارخانه ای بسیار زود توجه عموم را بشود جلب کردند . قبلاً از قانون ۱۸۰۲ مربوط بکار آموزان سخن تقسیم . بعد ها در سال ۱۸۱۷ " رابرت اوان " (۱) - پایه گذار بعدی سوسیالیسم انگلیسی و در آنزمان کارخانه دار در " نیو - لانارک " (اسکاتلند) - دست اند کار این شده که با عرضه و مقاله قدرت تجربه را منوجه ضرورت تضمینات قانونی برای سلامت کارگران و بویژه کودکان بنماید . " سرار . بیل " مرحوم و نیز انسانیست های دیگر با ملحق شده و قوانین کارخانه سال ۱۸۱۹ ، ۱۸۲۵ ، ۱۸۳۲ را بیایی بگرمی نشانند ، که از دستای اولی بهیچوجه و از آخری تنها اینجا و آنجا پیروی شد (۲) این قانون سال ۱۸۳۱ ، که بر مبنای پیشنهاد " سرچی . سیسی . هوب هاوس " (۳) استوار بود ، تعیین میکرد ، که شب هنگام یعنی بین ساعت هفت و نیم عصر و پنج نیم صبح ، در هیچ کارخانه بنه ای افراد کمتر از ۲۱ سال نباید کار کنند ، و در کلیه کارخانه هیچ فرد کمتر از هیجده سال نباید روزها بیشتر از ۱۲ ساعت و شبها بیشتر از ۹ ساعت کار کنند .

- ۱ - Robert Owen (۱۷۷۱ - ۱۸۵۸) یکی از سوسیالیست های پندارنرای برجسته انگلستان .
- ۲ - قانون ۱۸۱۹ اشتغال کودکان کمتر از ۹ سال را در بنه رسیبای و یافتن کیبامضوع کرد . برای کودکان تا ۱۶ ساله کار شبانه ممنوع گشته و کار روزانه به ۱۲ ساعت ، بدون محاسبه تنفس ، محدود شد . و از آنجا که کارخانه داران اوقات تنفس را بد لخواه خود تنظیم میکردند ، کار روزانه به ۱۴ ساعت و بیشتر بالغ میگشت قانون ۱۸۲۵ تعیین میکرد ، که تنفس برای غذاخوری از یک و نیم ساعت نباید تجاوز کند ، تا کار روزانه حداکثر سیزده و نیم ساعت بیشتر نباشد . قوانین ۱۸۱۹ و ۱۸۲۵ رسیدگی توسط بازرسان کارخانه را در نظر نگرفته بودند و از اینرو کارخانه داران از آنها پیروی نمی میکردند .

ولی از آنجا که کارگران نمی‌توانستند بی آنکه اخراج شوند، علیه صاحبان خود شهادت دهند، این قانون راه بجائی نبود. در شهرهای بزرگ، در جاهیکه کارگران ناآرام نبودند، بهرحال نوافقی بین بهترین کارخانه داران برای تسنن دادن بقانون صورت گرفت، ولی حتی در اینجا هم بودند بسیاری، که نظیر کارخانه داران خاج از شهر، هیچگونه توجهی بقانون نمی‌کردند. در این مدت در بین کارگران خواست قانون ده ساعت کاری گرفته بود، قانونی که مابینت کاربیشتر از ده ساعت را برای کلیه جوانان کمتر از ۱۸ سال ممنوع میکرد. اتحادیه های کارگری از راه تبلیغ و مبارزه ایس را بخواست عمومی مردم کارخانه بدل کردند و جناح انساندوست و خوب محافظه کار، که در آنزمان بوسیله "مایکل سادلر" (۱) رهبری می شد، این برنامه را گرفته و در مجلس طرح نمود. "سادلر" اجازه یافت یک کمیته مجلسی منظور بررسی نظام کارخانه تشکیل دهد، و این کمیته در دوره قانونگذاری ۱۸۳۲ گزارشی خود را ارائه داد. این گزارش قاطعانه جنبه گیری کرده و توسط دشمنان نظام کارخانه ای در خدمت اهدای جرمین تالیف شده بود. "سادلر" گذاشت، که شعر و شوق نجیبانه اثر اوراینارواترین و نادرست ترین دعویها سوق دهد. او همانا با چگونگی استوالات خود باز گواهان جوابهای می‌گرفت، که هر چند حاوی حقیقت بودند، ولی زگی وازگون و نادرست می یافتند. کارخانه داران، که از گزارشی که آنم را در توصیف توصیف کرده بود، چشم آمده بودند، بدون خواستاریک بررسی رسمی شدند. آنها میدانستند که یک گزارش دقیق و واضح تنها میتواند بفع آنها باشد. آنها میدانستند که مواد اران خوب لیسرا بورزواهای اصیل مکان دولت را در دست دارند و میانه شان با آنها خوب است و اولشان با تعدید صنعت ممانعت دارد. آنها برامتی کمیسیونی بدست آوردند، که بگل از بورزواهای لیبرال تشکیل میداد و گزارش آنها همانی بود، که سن تبادل بارها نقل کرده ام. گزارش نسبت بگزارش کمیته "سادلر" اندکی بحقیقت نزدیک تر است، ولی انحرافات آن از حقیقت درست در جانب مخالف قرار دارد. هر صفحه آن گزارشی بکارخانه داران، سویشن نسبت بگزارش "سادلر" نفرت نسبت بکارگران مستقل و مواد اران قانون ده ساعت کار را منعکس مینماید. گزارشی در هیچ کجای کارگران را برای یک زندگی انسانی، فعالیت مستقل و عقاید مستقل برحمیت نمی شناسد. آنها اعتراض میکنند، که در راه با قانون ده ساعت کار، فقط به حرد سالان بلکه بخود نیز می اندیشند. کارگران مبلغ و مینار را عوامفریب بدخواه و غرور ور میدوانند، کوتاه سخن جانب بورزوازی رامیکرد. ولی با وجود این گزارشی قادر نیست آب نظمیروی کارخانه داران بریزد، با وجود این بنا باعترافات آن - ننگ چنان بر دوش کارخانه داران سنگینی میکند، که حتی پرازمین گزارشی تبلیغ مبارزه برای قانون ده ساعت کار، نفرت کارگران از کارخانه داران و تندترین توصیاتی که کمیته از ایشان بدست داده، گامه ترجیح است. تنها با این تفاوت که اگر گزارشی "سادلر" کارخانه داران به درمنش آنها کار و بی برده ضمیمه کند، حال معلوم میشود، که این درمنش اکثر در زیر نقاب تمدن و انسانیست صورت می‌گرفته است. مگر نه اینکه دکتر "ماوکیز" بازرسی بهداشتی "لانکاتایر" در همان اولین سطر گزارشی خود، قاطعانه خواستار قانون ده ساعت کاری بود! و بسازیر "مک اینشائر" خود توضیح میدهد، که گزارشی تمام حقایق را در برنمی‌گیرد، چراکه کارگران را بدشواری به شهادت علیه صاحبان خود نمیتوان برانگیخت. و کارخانه داران - که علت همدان مهجور در بین کارگران بدون این هم عجوبرید این امتیازات بیشنوی کارگران بودند - اکثر خود را برای باز دید کمیسیون آماده کرده، کارخانه داران را حارو نموده، از سرعت مانتین ها کاسته بودند و التیم به مشخصا در "لانکاتایر" آنها این حدهرا لازم داشتند که کمیسیون مراقبین سلامت برای کارگران "کارگر" چاپزنند، تا ایسادرله انساندوستی کارخانه داران، تا تاثیرات سلامت بحث کاروی تفاوتی یعنی مخالفت کارگران با قانون ده ساعت کار شهادت بدهند. ولی این مراقبین دین کارگرازی راسنین نیستند، آنها فراریان طبقه خودند، که بدختر مرد بیشتر بخدمت بورزوازی درآمده اند و بفع بورزوازی علیه کارگران مبارزه می کنند. منافع آنها همان منافع بورزوازی است و از اینرو تقریبا بیشتر از خود کارخانه داران میرند نفرت کارگرانند. ولی با وجود این همین گزارشی کافیت تا ننگین ترین بی مراقبتی بورزوازی صنعتی را نسبت بکارگرازان، همه

رسوایی نظام صنعتی بهره کشی را در نا انسانی نهی صورت خویش بر ملا سازد. هیچ چیز شوراننده تر از این نیست، که در اینجا در این گزارش ضبط و ثبت بیماریها و ناخر العضوی های ناشی از کاربیشتر از حد را در سوئی در مقابل علمسالا قصادی سرد و حساب شده کارخانه داران در سوئی دیگر دید، که میگوید با ارقام ثابت کند، که اگر با اجازه داد، نشود سالیانه فلانقدر بچه را ناخر العضو کند، او و همه انگلستان با او ازین خواهند رفت. فقط زبان بشیرمجناب "یور" که من در پیش آوردم، اگر اینقدر مضحک نمیبود، شوراننده تر میبود.

بی آمد این گزارش قانون کارخانه ۱۸۳۳ بود، که کارکردگان زیر ۹ سال را (بجز در کارخانه های ابریشم) ممنوع کرد. کار بچه های بین ۹ تا ۱۴ سال را به ۴ ساعت در هفته یا حد اکثر ۹ ساعت در روز و کار جوانان بین ۱۴ تا ۱۸ سال را به ۶ ساعت در هفته و یا حد اکثر ۱۲ ساعت در روز محدود ساخت. و حداقل یک ساعت و نیم تنفس برای خوردن غذا تعیین کرده و کار شبانه را برای همه افراد زیر ۱۸ سال دوباره قلعغ نمود. در این حال روزانه دوساعت تدریس اجباری برای کودکان زیر ۱۴ سال در نظر گرفته شد، و کارخانه داران اگر کودکانی را بدون وره تعیین سن توسط پزشک و وره تأیید مدرس رفتن توسط آموزگار مشغول مساخت، مجرم شناخته میشد. در عوض مجاز بود هفته ای یک پنی برای آموزگار از مزد بچه کم کرد. مضافا اینکه پزشکان کارخانه و بازرسانی تعیین شدند، که میتوانند هر زمان بکارخانه رفته و از کارگران بقیه سوگند بازجویی کرده و از راه شکایت بدادگاه صلح مراقب رعایت قانون باشند. این همان قانونی است، که دکتر "یور" چنین در باره اش فحاشی میکند!

بی آمد قانون و مشخصا تعیین بازرسان این بود، که میانگین زمان کار وازده تا سیزده ساعت کاهش داده شده و برای کودکان تا آنجا که ممکن بود، جانشین تعیین شد. بدینسان برخی از بدترین خوب تقریبا ازین رفتند. ناقص العضوی فقط در مورد ساختمان های بدنی بسیار ضعیف پیش آمده، عواقب کار با چشم گیری کمتری بروز میکردند. ولی مادر گزارشی کارخانه دلیل کافی برای این داریم، که عوارض ملامت تر، آماس مفاصل یا ضعیف و درد دریاها، تهیهگاه و ستون فقرات، کشادی رنگ، و دل و امراضی پائینی بدن، ضعف عمومی و بهره ضعف پائین تنه، حالت استفراغ، بی اشتها و گرسنگی شدید منقوب، سو، هاضمه، مالیخولیائی و نیز بیماری های سینهناشی از گرد غبار و هوای خراب کارخانه و غیره و غیره، همه در آن کارخانه ها و در افرادی پیش آمده اند، که بر مبنای اصول قانون "سرد سی" عوبه هاور" یعنی دوازده و حد اکثر سیزده ساعت در روز کار میکردند. در این مورد مشخصا بگزارش های "گلاسگو" و "منچستر رجوع شود. این عیوب پس از قانون ۱۸۳۳ هم باقی مانده اند، و تا امروز در جهت تخریب سلامت طبقه زحمتکش عمل میکنند. اینکار شد تا حصر شود بری حیوانی بورزوازی شکل عوامفریبانه و متعددی بخود بگیرد، تا کارخانه داران کسه بوسیله قانون از فرومایگیهای بر شینیع باز داشته شده اند، دلیل صوری بیشنوی برای بنمایش گذاردن خود را ضیانه نوع دروغین خود داشته باشند. این همه مطالب است. اگر امروز یک کمیسیون کارخانه جدید بکار کند، بسیاری چیزها را آنچنان که بود باز خواهد یافت. تا آنجا که مسئله آموزش اجباری از پیش مقدماتش فراهم نشده مربوط میشود، این بنگین تاثیر ماند، زیرا دولت در همان حال بکار اجبار محدود خوب نبود. کارخانه داران کارگران بازنشسته را استخدام کرده و کودکان را روزانه دوساعت پیش آنها میفرستادند، و بدینسان ظاهر قانون را حفظ میکردند، ولی کودکان هیچ نیامیختند. حتی گزارش های بازرسان کارخانه ها، که تنها بوظیفه اداری خود یعنی پیروی از قانون کارخانه بسنده میکنند - مدرك کافی بدست میدهند، که از آن بتوان ماند کاری الزامی عیوب فوق الذکر را استنتاج نمود. بازرسان "هر نر" (۱) و "سندرس" (۲) در گزارش های خود بتاريخ اکتبر ۱۸۴۳ توضیح میدهند، که تعداد کثیری از کارخانه داران در رشته های کاری که از کار بچه چشم پوشی شده و یا بزرگسالان بی نان شده جایشان را گرفته اند، ۱۴ تا ۱۶ ساعت و یا بیشتر کاری کنند. در بین این کارگران مشخصا جوانان بسیاری وجود دارند، که بقاژی بسن قانونی رسیده اند. دیگر کارخانه داران علنا قانون را نقض میکنند، ساعات تنفر را کوتاه کرده، بچه هارا بکار طولانیتر

از آنچه مجاز است و امید دارند، و میگردانند که از آنها شکایت نشود، چرا که حریجه احتمالی بر آن کفراست و است، که از این نظر قانون بدست میآیند، مشخصاً اکنون که وضع را در دست خراب است، این کارخانه در آن راجد است و سوسه میگذرد.

امان درین کارگران تبلیغ و مبارزه برای ده ساعت کار قطع نشد، در سال ۱۸۳۹ این مسئله زیانزد همگان بود و واینبار برای "سادلر" مرحوم را در مجلس، "لرد استلی" و "بجزوی" و "چارد استلر" (۱) هر دو محافظه گساره گرفتند. مشخصاً استلر که مدام در محلات کارگری تبلیغ میکرد و در دوران "سادلر" هم اینکار را کرده بود درین کارگران محبوبیت خاصی داشت و آنها را تنها "پادشاه پیر خوب"، پادشاه فرزندان کارخانه "می نامیدند، در تمام محلات کارگری به او نیست که او را شناسد و با او احترام نگذارد، و وقتیکه وی بشهر میآید، همراه با دیگران با استقبال بیرونی، "استلر" با قانون جدید مستندان هم مخالفت میکرد و بهمین علت هم از طرف آقای نیام "تورن هیل" پند نیران، که "استلر" در ملک وی میاشد بوده و مقداری با او مقروض بود، بعلمت بدهی بزند آن انداخته شد. لیبرال هایارعا با پیشنهاد کردند که بدیتر را بیرون ازند و بطریق دیگر او را راضی نمایند. بشرط اینکه از مخالفت با قانون مستندان دست بکشند، بیپوده، او در زندان ماند و از آنجا "قلیت پیروز" های (۲) خود را علیه نظام کارخانه و قانون مستندان بیرون میداد.

دولت محافظه کار سال ۱۸۴۱ دو باره توجه خود را بقانون کار معطوف کرد. وزیر امور داخله "سر جیمز گراهام" (۳) در سال ۱۸۴۲ قانونی پیشنهاد نمود که بنابر آن کارگران شش و نیم ساعت محدود کنند و آموزش اجباری تشدید شد. ولی جنبه اساسی اینرا ترتیب دادن مدارس جدید تشکیل میداد، ولی این قانون بعلمت حساسات مخالفین (۴) شکست خورد، با وجودی که اجبار برای کودکان "مخالفین" بندر بر مذهب تعمیم داده نشده بود، ولی گگ آموزش در زیر نظر کلیسای انگلیکان قرار داده شده بود، و از آنجا که انجیل میبایست کتاب عام تدبیر باشد، یعنی مذهب اسرار همه تدبیر را تشکیل دهد، "مخالفین" خود را در خطر میدیدند. کارخانه داران و اصولاً لیبرالها جانب آنها را گرفتند، کارگران بعلمت مسائل مذهبی تقسیم شده و لاجرم غیر فعال بودند. مخالفین قانون، با وجودی که در شهرهای بزرگ صنعتی چون "مانچستر" و "استون" بورت شکست خورد بود، برخی دیگر از اینجسترا از تبرک کارگران فقط با برخی از مواد آن مخالفت میکردند، و با زنده شدن میلیون اضا برای عرضه خود جمع میکردند و گرام "بقدری جا - در آنکه تمام قانون را پس گرفت، و دو سال بعد مواد مربوط به مدارس را کنار گذاشته و فقط پیشنهاد کرد، که بجای قوانین معمول کار کودکان بین ۸ تا ۱۳ سال به شش و نیم ساعت در روز، آنهم بگونه ای که آنها قبل یا تمام بعد از ظهر آزاد باشند، و کار جوانان بین ۱۳ تا ۱۸ سال و گنیه زنان بدوازده ساعت محدود شود، و علاوه بر این برخی موانع برای سر پیچی های کثیر از قانون موجود آید. هنوز بدنی از ارائه این پیشنهاد نیکدست، که تبلیغ و مبارزه برای قانون ده ساعت کار باشد، بیش از پیش آغاز گشت. "استلر" آزاد شد - عده ای از ویستاد وی و یک گردآوری پول در بین کارگران بدهی او را تصحیه کرد - و با تمام نیرو داخل جنبش شد. نمایندگان قانون ده ساعت کار در مجلس عوام بیشتر شده بودند، و انبوه عریضه ها که از همه سو در پشتیبانی از قانون ده ساعت کار می رسید، حامیان جدیدی برای آنهاستعار میرفتند. در ۲۹ مارس ۱۸۴۴ "لرد استلی" با اکثریت ۱۷۶ رای، در مقابل ۱۷۰ رای تحویل کرد، که مفهوم "شب در قانون کارخانه نیاکر زمان بین شش عصر و شش صبح باشد، که بدینسان در رابطه با موضوع بودن کار شب، زمان کار همراه با ساعات تفریح ۱۲ ساعت، و بنا بر آن مطالب، بدون ساعات تفریح به - ساعت محدود میگشت. ولی وزارتخانه با آن موافق نبود. "سر جیمز گراهام" تهدید باستعفا نمود - و در رای گیری بعدی در مورد یکی از بندهای قانون،

هفته نامه ای بود که "ریچارد استلر" طی سالهای ۱۸۴۱ تا ۱۸۴۴ از زندان بصورت مجزو و بشکل نامه بیرون میداد. یک فرقه مذهبی پروتستان، که بکلیسای انگلیکان وابسته نبود. 3 - Sir James Graham 4 - Dissenters

مجلس با اکثریت ناچیزی هم ده ساعت و هم دوازده ساعت کار را رد کرد! اکنون "گراهام" و "بیل" اعلام داشتند که قانون جدیدی پیشنهاد خواهند کرد، و اگر این تصویب نشود، استعفا خواهند داد. قانون جدید درست همان قانون دوازده ساعت قدیم بود، منتهی بشکلی دیگر، و همان مجلس عوام که در ماه مارس نکات اصلی این قانون را رد کرده بود، حال آنرا تمام و کمال پذیرفت! علت این بود، که اکثر حامیان قانون ده ساعت کار محافظه کاران بودند و اینها ترجیح میدادند که از قانون بگذرند ولی از وزارتخانه نگذرند. ولی انگیزه ها عریضه میدادند باشند، مدخر عوام با این رای گیری که یکی دیگری را لغو میکرد، خود را نزد همه کارگران تحقیر نمود. و ضرورت اصلاح آنرا، که چارلیستها عنوان میکردند، بهترین وجهی ثابت نمود. سه نماینده که قبلاً علیه وزراتخانه رای داده بودند، بعداً بنفع آن رای داده و آنرا نجات دادند. در همه رای گیری ها اکثریت بزرگ جناح مخالف بنفع و اکثریت بزرگ طرفداران دولت علیه دولت رای دادند. بحال دیگر پیشنهادات فوق الذکر "گراهام" مبنی بر کارشش و نیم ساعت و دوازده - ساعت طبقه کارگران نونا تعیین شده اند، و از اینراه و یا از راه محدود کردن اضافه کاری برای زمان از دست رفتن (اگر ما شین خراب های نیروی آب بعلمت یخبندان یا خشکسالی کم میشد) و سایر محدودیات کوچک دیگر، زمان کار بیش از دوازده ساعت غیر ممکن شده است. و در این تردیدی نیست، که در زمان کوتاهی قانون ده ساعت گساره براسستی تصویب خواهد شد. بالطبع کارخانه داران تقریباً با آن مخالف اند، و تعداد موافقین بیش از ده نفر نباشد. آنها همه وسایل نجیبانه و نانجیبانه را علیه این پیشنهاد، که اینسان شدید از آن متفراند، بکار گرفته اند ولی این کجکی با نمانی کند. جز اینکه نفرت کارگران را بیشتر از پیش بسوی خود جلب کنند. قانون بهر حال تصویب خواهد شد. کارگران هر چه را که بخواهند، میتوانند، و اینرا که قانون ده ساعت کار را میخواهند، در بهار پیش ثابت کرده اند. استدلال علم الاقتصادی کارخانه داران مبنی بر اینکه قانون ده ساعت عریضه تولید را بالا خواهد برد و از اینراه صنعت انگلستان توانائی مقابله با رقابت خارجی را از دست میدهد و لاجرم مرزها کاهش خواهند یافت و این، بی شک نیی از حقیقت اند، ولی هیچ چیز ثابت نمیگردد، جز اینکه بزرگی صنعتی انگلستان تنها میباید از طریق رفتن و حشینه با کارگران، تنها از طریق تخریب سلامت آنها، تسامح و ریزیدن احتمالی، جسمانی و معنوی نسبت بکلیه آحاد نسلهای حفظ شود. بالطبع اگر قانون ده ساعت کار، تدبیر نهائی میبود، انگلستان ورشکست میشد، ولی از آنجا که تدبیر دیگری بدنیال خواهد داشت، که انگلستان را اخبارا براه دیگری بغیر از آنچه امروزه طی میکند، مسسوق خواهند داد، پس پیشرفتی خواهد بود.

حال بجانب دیگری از نظام کارخانه برداریم، که کمتر از بیماری های ناشی از آن توسط قانون بر طرف شدنی است. ما در بیشتر بطور عام از گونه کار سخن گفتیم و بتفصیل کافی سخن گفتیم تا بتوانیم از راه ها استنتاجات بیشتری بیرون بکشیم. مرافقت از ماشین، که زن نخبای پاره شده، فعالیت نیست که فکر کارگران را بحرکت اندازد، ولی از سوی دیگر گونه ای است، که مانع از اشتغال فکری کارگر به چیزهای دیگر میشود، در عین حال دیدیم که این کار بعضلاً، بحمالت بدنی میدان میدهد، پیر به بنمان این نه تنها یک کار واقعی نیست، بلکه کسالت ناب است، کشنده ترین خسته کننده ترین چیزی است که وجود دارد. کارگران کارخانه محکوم باینست، که نیروهای بدنی و فکری خود را، نمانا در این کسالت و نایب کند، شغل او اینست که از هشتین سال زندگیت تمام روز کسل باشد و برای لحظه ای هم قادر بگریز از آن نیست، ماشین بخار تمام روز در حرکت است، حررها، تسمه ها، دوات ها مدام در کوک اوزن میزنند و سوت میکشند، و اگر هم بخواهد برای لحظه ای آسوده باشد، بلافاصله مراقب با دفتره جریمه پشت سرش میزند. کارگر این نفرین شدن بزننده بگوری در کارخانه، مرافقت مدام از ماشین حسنیکی نایدیرا بدترین ششجه هایداند. و این همانسان که برجسم کارگر، بر فکر دارتر هم تاثیر بغایت کننده ای دارد. براسستی برای تحقیق اسلوب بهتری از کار

* - همانطور که میدانیم مجلس عوام یکبار دیگر نیز در همان دوره قانون گزاری بهمین شکل در مسئله شکر رسوایی بیا در آورد، زیرا که یکبار علیه و بار دیگر، پیر از "تاریست" شلاق دولت بنفع وزرا رای داد.

کارخانه حیوان اختراع کرد. و اگر کارگران کارخانه با وجود این نه تنها عقل خود را نجات داده، بلکه بیشتر از دیگران آنرا تعلیم داده و برآشناخته اند، این نیز تنها از طریق شوریدن علیه سرنویشت خود و علیه بورژوازی ممکن بود - تنها چیزی که شاید کارگران به هنگام کار می توانستند بدان فکر کرده و احساس کنند. و اگر این خشم و نفرت علیه بورژوازی - اساس صنایع بر کارگر تبدیل نشود، آنگاه نتیجه الزامی مشروب خواری و اصولا همه آن چیزهایی خواهد بود، که معمولا انحطاط اخلاقی نامیده میشوند. برای بازپروری رسی "هاوکیز" همانا سستی و لغتی جسمانی و بیماریهای معمول ناشی از نظام کارخانه کافی بودند، تا وی از آنها الزام این انحطاط اخلاقی را استنتاج نماید. پس این انحطاط اخلاقی حد در بیشتر میشود، اگر سستی و لغتی شعور نیز مزید گردد و شرایط نامبرده که هر کارگری را با انحطاط اخلاقی سوق میدهند، در اینجا نیز نفوذ خود را بطور سازنده از این نیروی نباید در شکست شوم اگر مشخصا در شهرهای صنعتی مشروب خواری و افراط در روابط جنسی باوجی که قبلا شرح رفت، رسیده اند. و ادامه دهیم. زنجیر بر روی که بورژوازی بگردن پروتاریا انداخته، در هیچ جا پروتاریا شکار نمیشود. در این حاکم کونکون آزادی و قانونا و عملا پایان می یابد. کارگر باید ساعت پنج و نیم صبح در کارخانه باشد و اگر یکی دو دقیقه دیر برسد، جریمه میشود. اگر در وقت دیر کند، نیز ناموظیفه صبحانه تمام نشده است بداحل کارخانه راه نمیدهند و بدین طریق یک چهارم مزد روزانه اش بریاد می رود. با وجودی که او فقط دو ساعت و نیم از دو ساعته ساعت را کار می کند. او مجبور است طبق فرمان بخورد، بپوشد و بگذارد. او برای ارضای فوری ترین حوایج خود، از کمترین زمانی که برای انجام آنها ممکن است، برخوردار است. این که ممکن است او نیم ساعت یا یک ساعت با محل کارخانه فاصله دارد، برای کارخانه در اهمیت نیست. زنگ جابجایی او را از رختخواب بیرون میکشد، او را وادار بزرگ سفره صبحانه و نهار میکند، اما در خود کارخانه چه میکند؟ در اینجا کارخانه دار قانونگذار مطلق العنان است. وی بنا براده خود مقررات وضع میکند، آئین نامه خود را بنامه نموده و پیش تعیین نموده یا مقررات تازه ای بآن میافزاید. و وی حتی اگر جنون آمیزترین چیزها را در آن بگنجاند، باز در آنگاه حامی کارگر نخواهند گفت:

"... پسختان یک دور صلاحیت دار گوش کنیم: "اثر نمونه ایرلندیها در راهباده با کارلاینتیج تمام ذوقه عمل آوردند و پنهان مورد مشاهده قرار گیرد، آنگاه از انحطاط اخلاقی دهشتناک آنها کمتر شگفت زده خواهیم شد. کارمدام و حسنه گنده، آنها که روز بروز، سال بسال، ادامه می یابد و بدرد اینکه قابلیت های معنوی و اخلاقی انسان را تکامل بخشد محدود، اندوه و افسردگی بیحد و سلاسه - سلاسه راه بی پایان عذاب کار، که طی آن همان بود مکانیکی تکرار میشود، حیوان عذاب "سی سی فوس" (۱) می باشد. سنگینی بارکار، حیوان همان صخره سنگی، مدام بر کارگر از با افتاده فرو می افتد. کارآمدی عضلات معینی نه ناشی بشعور می بخشد و نه آرا فعالیت و امید دارد، خورد در وارفتگی سکون بحواب می رود، ولی سوه. حشمت سرشت ما رفته می یابد. نفرین کردن انسان بدین کاری بمعنای بارور کردن نهفته های حیوانی در اوست. انسان بی تفاوت گنده، بفراژ و آرای که نوع شیر را مناز می نماید، پشت بامیزند. زندگی راحت و نادی های ثلویف زندگی را نادیده میانگارد. در فرفری کنیف زندگی کرده، غذای ناچیزی خورده و باقیمانده درآمد خود را صرفی عیاشی میکند."

(همانجا) DR. J.P. KAY

"مگر نه اینکه شما آقای خود بودید، شما اگر مایل نبودید لازم نبود چنین قراردادی را بپذیرید، ولی حال که شما آزادانه باین قرارداد رضایت داده اید، اکنون نیز باید از آن تبعیت کنید."

بدینسان کارگر مجبور است ریشخند قاضی صلح را، که خود را بورژواست و ریشخند قانون را، که بورژوازی وضع کرده، نیز تحمل نماید. چنین احکامی بوفور صادر شده اند. در اکتبر ۱۸۴۴ کارگران "کندی" (۱) کارخانه دارک در منچستر، دست از کار کشیدند. "کندی" با آنگاه بآئین نامه ای در کارخانه نصب شده بود، مبنی بر اینکه از هر اطاقی هیچگاه بیشتر از دو کارگر مجاز باستعفا نیستند!، عایه آنها تنذات کرد. دادگاه با و حق داده و پاسخ فوری را کارگران داد. ("منچستر گاردین" ۳۰ اکتبر). و این مقررات معمولا از چه قضاوت اند؟ کوته کنید: یک، درهای کارخانه را هرگز بهر از شروع کار بسته ندهد و هیچکس تا موقعیکه صبحانه تمام نشده راه ندهد و نیندود هرگز در این مدت عایب باشد از قرار هر چو لاهه ۳ پنی جریمه میشود. دوم، هر بافنده (حولا هه) که در دینز اوقات، در حالتی که ماشین کار میکند، عایب باشد برای هر ساعت و هر سه تنگه مورد مراقبت ۳ پنی جریمه میشود. هر که در اوقات کار در اندازه مراقب اطاق را ترک کند - نیز ۳ پنی جریمه میشود. سوم، بافنده کسی که قیچی همراه نیاورده اند، برای هر روز یک پنی جریمه میشوند. چهارم، بافنده باید بول کلبه کیره ها، ماهوت ساگ کن ها، روعدان ها، جریخت ها، ساء شیشه ها و غیره را که بشکنند و ببرد از، پنجم هیچ بافنده ای حق ندارد، بدون اطلاع قبلی، که باید یک هفته جلوتر صورت گیرد، از کار دست بکشد. کارخانه دار حق دارد هر کارگری را بدون اطلاع قبلی، معلت بکارد یا رفتار ناشایست اخراج کند. ششم، هر کارگری که در حال صحبت کردن یا دیگری را از کار باندن یا سوت زدن، دیده شود، ۱۰ پنی جریمه میشود. هفتم آئین نامه دیگری در دست داریم که بر مبنای آن از دستمزدها هر کسی که ۳ دقیقه دیرتر بیاید، یک ربع ساعت و از دستمزدها کسی که بیش از دقیقه دیرتر بیاید یک چهارم روز، کاسته میشود. هر که که قبل از صبحانه اصولا حاضر نشود در روزهای دوشنبه یک شلینگ و در سایر روزها ۶ پنی جریمه میشود و غیره و غیره. این آئین نامه آئین نامه کارخانه "فونیکس" (۲) در حیابان "جرسی" (۳) منچستر می باشد. من پاسخ خواهم داد که منچستر چنین مقرراتی ضرورت ندارد، کارخانه مرتب و بزرگ بیوستگی الزامی اعمال مختلف تعیین شود، جدا باندن یک کسه چنین نظامی استندید. در اینجا هم ضرورتی است که در ارتش - بسیار خوب، فرض کنیم چنین باشد، ولی این چه نظام اجتماعی است که بدون چنین جنابری ننکین نمیتواند وجود داشته باشد؟ یا عدد وسیله را تقدیر میکند، و با اینکه استنتاج از بدی وسیله به بدی هدف کاملا محفانه است. هر که که سرباز بوده میداند که تحت انضباط سربازی بودن، حتی برای مدت کوتاهی، چه شده، چه معنای دارد. این کارگران صبر و تحمل کرده اند، که سده از و سالکی تادم مرگ روحا و جسطا در زیر نارینه بسر برند. آنها برده های بینداز از میاهان آموخته امیخته و برآ نه تحت شدیدترین مراقبت قرار دارند - و تازه از اینها توقع دارند، که اساسی زندگی کنند، اساسی فکر کرده و احساس کنند! و باز ایبرا در صورتی میتوانند، که نفرتی آئین علیه منکوب کنندگانشان، عصبه نظام موجودی که آنها را در این وضع قرار داده و آنها را عیاشین صبح میکند، داشته باشند! ولی این دینز ننکین نراست، که بنایکته همه کارگران، هستند تعداد کثیری از کارخانه داران که با سنگدلی تمام حیرانیم تحمل شده کارگران را کرده آورند تا با بنیادهای ر بوده از پروتاریا سود خود را بیشتر کنند. "لیج" هم میگوید، که کارگران صلح ها اغلب با درهای بسته روبروی - شوند، زیرا که ساعت کارخانه ربع ساعت بجلو کشیده شده است، و در همان زمان مشی با دهر چرام با اطاق، عا سبر میکشد تا تعداد کثیر غایب را یادداشت کند. "لیج" میگوید که خود یکبار در ۱۰ نفر از این کارگران پشت در مانده را جلوی کارخانه ای دیده است، که ساعتشها یک ربع ساعت عقبتر بود، و ربع ساعت جلوتر از ساعت های عمومی

* "Stubborn Facts", GP, 9 pp.

1 - Sisyphus پادشاه افسانه ای "کورنیست" که پیر از مرگ در روزی بجزیم مطالب خود، مجبور بود سنگ عظیمی را بقله کوهی حمل کند و آن سنگ دائما از کوه به پایین فرو می افتد و وی ناچار است بیوسته همان کار را تکرار کند. در ادبیات اروپا کنایه از کار دشواری پایانی است که دائما تکرار میشود.

شهریود - گزارش کارخانه از موارد مشابهی خبر میدهد . در کارخانه ای ساعت در حین کار عقب کشیده میشود و بطوریکه مدت بیشتری از زمان معمول کاریشده . بی آنکه کارگران مزد بیشتری دریافت دارند . در کارخانه دیگری در وراست ربع ساعت بیشتر کار کشیده میشود . در سومی در کنار یک ساعت معمولی ساعتی هم برای ماشین وجود داشت ، که تعداد دوران های میله اصلی ماشین را نشان میداد . اگر ماشین آهسته تر حرکت میکرد ، آنگاه بر حسب ساعت ماشین کاریشده تا تعداد دوران های حساب شده برای ۱۲ ساعت بی پایان برسد ، و اگر کار خوب پیش میرفت ، بطوری که تعداد مربوط قبل از ساعت معمول بی پایان میرسید ، باز کارگران مجبور بودند تا آخر دوازده ساعت کار کنند . شاهد میافزاید ، دخترانی را می شناسد که خوب کار کرده و اضافه کاری میکردند ولی روسوی شدن را بخیل این نظم ترجیح میدادند . (" درینک وانر " همانجا صفحه ۸۰) برای اینکه بخیریم بولی باز کردیم ، " لیج " تعریف میکند ، بسکرات دیده که زنان بار دار دم زما که بهنگام کار لحظه ای نشسته اند تا استراحت کنند ، ۶ پی جریمه شده اند . جرایم مربوط بکار بد و خراب بکل دلخواه تعیین میشوند . کالاها در انبار بازرسی میشوند ، انبار دار جرایم را در اینجا در صورتی وارد میکند ، بی آنکه حتی کارگرا احضار نماید . کارگرتازه زمانی فهمد جریمه شده است ، که مرافق مراد او را میبرد از او در این میان کالای مربوطه شاید بفروشد رسیده باشد ولی بهرحال از دستبرد خارج شده است . " لیج " چنین صورت حرایمی را در دست دارد ، که چسبانده بهم ده با طول دارند و کل آن به ۳۵ پوند و ۷ شلینگ و ۱۰ پی بالغ میشود . او تعریف میکند . در کارخانه ای که این صورت تنظیم شده ، انبار دار جدید اخراج شده ، زیرا که جرایم کمتری وضع کرده و بدینسان هفته ای پنج پوند (۳۴ تالر) کسری برای کارخانه دار در آورده است . " لیج " باز تکرار میکند ، که " لیج " را بعنوان یک فرد قایل اعتماد کسی که قادر بدروغ گفتن نیست ، می شناسیم . ولی از این گذشته هم کارش برده صاحب نانشر میباشد . اگر ارباب ثروتمند از زن یا دختر کارگر خوشتر بیاید ، حفظ کافی است دستور دهد ، صرفا اشاره کند تا زن یا دختر مجبور باشند خود را طعمه او کنند . اگر کارخانه دار مایل باشد عریضه ای را برای حفظ منافع بورژوازی یا اضا بکند ، کافی است آنرا بکارخانه اثر فرستد . اگر میخواهند کاندیدای انتخاباتی خود را تحمیل کنند ، کارگرتانتر را که میتوانند رای دهند ، صرف بحوزه های رای گیری میفرستند ، و آنهاچه بخواهند وجه نخواهند مجبورند بیروز و آرای دهند . اگر میخواهد در یک اجتماع عمومی اکثریت داشته باشد ، آنها را نیم ساعت زودتر از معمول مخرج کرده و در کنار کرسی سخنرانی حایلی برایشان تهیه میکند ، حایلی که نتواند خوب مراقبتشان باشد .

باین ها دو سیستم دیگر اضافه میشود ، که بویژه کت میکنند تا کارگران وادار با اطمینان کورگورانه از کارخانه دارند ، " سیستم مادلر جنس " (۱) و " سیستم آلونک ها " (۲) " تراک " نزد کارگران معنای پرداخت مزد بصورت کالا میباشد ، و اینکه پرداخت قبلا در انگلستان عمومیت داشت ، کارخانه دار " بظهور آسانتر کارگران و برای حمایت از آن ها در قبال قیمت های بالای دکاند اران " مغازه ای باز میکرد ، که در آن حساب وی همه نوع کالا فروخته میرسد . و برای اینکه کارش مغازه دیگری که در آن میتوانست کالاها را ارزانتر بآشیا کند . " کالاها " " تراک " " بوی " (۳) معمولا ۲۵ تا ۳۰ درصد گرانتر از جای دیگری بودند . نرو و بجای پرداخت مزد او بصورت پول ، بیا او را اعتبار خرید از مغازه میدادند . ناراضی عمومی علیه این سیستم منکین موجب شد که در سال ۱۸۳۶ قانون برای تصویب شود ، که بر مبنای آن پرداخت مزد بصورت کالا برای اغلب کارگران باطل و غیر قانونی اعلام شده و حرایمی برای آن در نظر گرفته شد . ولی این قانون هم ، نظیر اکثر قوانین دیگر در انگلستان ، تنها اینجا به آنجا قدرت عطفی یافت . البته قانون در شهر هانسنبا دقیق بمرحله اجرا در آمده ولی در روستاها " سیستم تراک " بطور مستقیم با غیر مستقیم

* - "Italian Factor" , P. 8- A

روزی بسیار دارد . در شهر "سیستم" نیز بکثرت پیش میآید . در پیش من دهها مورد از حکومت بعلمت این جرم قرار دارد . که طی نوامبر ۱۸۴۳ تا ژوئن ۱۸۴۴ رخ داده اند و اخبار مربوطه قسمی در " منچستر گاردین " و قسمی دیگر در " نورتن - استار " (۱) درج شده اند . طبیعتا این سیستم دیگر چون قبل آشکارا اجرا نمیشود . کارگر اکثر امزد خود را بصورت نقد دریافت میکند ، ولی کارخانه دار از امکانات کافی برخوردار است ، که او را مجبور کند ، اجناس خود را از مغازه " تراک " و نه از جای دیگر اشتهای کند . از اینرو میج کارخانه داران " تراک " را بدرت میتوان گرفت ، چرا که امروز فعالیت شیطانی خود را ، تنها باین شرط که پول را براسنی بدست کارگر بدهند ، تحت حمایت قانون انجام میدهند . " نورتن استار " شماره ۲۷ آوریل ۱۸۴۴ خود نامه ای از یک کارگر از " هالم فیرت " (۲) در نزدیکی " هادرسفیلد - یورکشایر " درج کرده ، که بکارخانه داری بنام " پاوربر " (۳) مربوط میشود و من میگویم اعلای آنرا ، تا آنجا که ممکن است ، منعکس کنم . " فکر کردن باین امور ناراحت میکند ، که سیستم تراک لعنتی باین نهادی که تو " هالم فیرت " هست ، برقرار نموده باشد و کمیم پیدا نشد دل و جراتش داشته باشد ، و اسم این کار خوب تو آستین کارخونه دارا بکند . اینجا کلی یافته نعیمب زیر این سیستم لعنتی پنج صین ، اینم یک نمونه از دارو دسته تجارت آزاد ، خوشقلب ، کارخونه دار با اسم " ولگر " (۴) ، که اینطرفا همه بعلمت رفتار و هجاش با فقرای خودش ، لعنتش میکنم . بدست بافایی که به تیکه را ، که ۳۶ شلینگ مایزه تعوم کردن ، اون ۲۰ شلینگ نقد میده و باقی رو بصورت پارچه یا لباس ، که تازه اونام ، ۴ تا ۵ درصد گرانتر از جای دیگر ، و جقدر پیش میاد ، که این جنس ها خرابم هستن . ولی " فری هاندلس مرکور " * * * جی میکه ، میگه اونجا مجبور نیستن جنسا را قبول کنن ، این بعل خود شون . آره اونجا یا بایر قبول کنن یا کشتگی بکنن . آره اونجا بخوان بیشتر از ۲۰ - شلینگ نقد داشته باشن ، او وقت میتونن بیا ۱۴ روز منتظر سفارش بمونن . ولی آگه ۲۰ شلینگ و جنسا را بگیرن میتونن روزی به سفارش داشته باشن ، اینه تجارت آزاد " لرد بروهام " (۵) میگه ما بایست توجوونیمون به مقدار پیر انداز کنیم ، تا بوقته پیری تو کوچی ها صلون نشیم ، جی رو این جنسای خرابو پیر انداز کنیم ؟ آگه اینویه لرد نمی گفت آره ما سر میگفت مغز این بعمون خرابیه جنسائییه که بجای مزد بمان میدن ، وقتی روزنامه های صهر نخورده بیرون میوه دن ، کلی از این جور آدمها روی بیس نشون میدادن ، مثلا تو " هالم فیرت " " بلیت " ها (۶) " استور " ها (۷) و غیره و غیره بودن ، ولی حالا کجان . اما این به چیز دیگر . کارخونه دار " تراک " دارما ما جزو آدمای دیندار تجارت آزاد ، اون همه " شنبه دو دفعه گنیا بیرون دعای کشیش و تکرار میکنه . ما اون کارایی رو که می بایست میکردیم تکراریم و ما اون کارایی رو کردیم که که نمی بایست میکردیم ، نو ما خودی نیس ، اما خدا یا بی بیشتر " جملاتی از دعای کلیسای انگلیکان " آره ، تا فردا ما بیخشت تا ما دوباره به دست باقانون بجای مزد جنس فاسد بدیم . "

" سیستم آلونک معصومانه ترینتر میآید و بصورتی بر معصومانه هم بصورت آمده است ، و با وجود اینکه همان تاثیرات منکوب کننده را بر کارگران دارد . در خارج از شهر در جوار کارخانه ها انشرا سکنی برای کارگران موجود نیست و کارخانه دار مجبور بساختن این مساکن است و اینکار را با رغبت نیز انجام میدهد ، چرا که سود سرشاری عاید سرمایه ای که بکار انداخته میشود . اگر مالکین آلونک های کارگری ، الهیانه شش درصد سرمایه شان را بدست میآورند ، میتوان حساب کرد که همین آلونک ها دو برابر آن مبلغ را عاید کارخانه دار نمایند ، زیرا که او تا زمانیکه کارخانه اثر بکل تعطیل نشده ، همواره مستاجر دارد ، آنهم مستاجراتی که کرایه خود را مرتب میپردازند ، بنابراین او از دو ضرری که متوجه دیگر مالکین خانه ها میشود ، صرا است . آلونک های او همیشه چوقست خالی نیستند و او

* - هوا داران " جمعیت الفبا " قوانین غله " * * * - Leeds Mercury نشریه رادیکال بورژوازی

۱ - The Northern Star هفته نامه انگلیسی ، ارکان اصلی چارتمنها . از سال ۱۸۳۸ تا ۱۸۵۲ منتشر میشد . پایه گذار و سردبیر آن اینستاد .
 2 - Holmfirt 3 - Bowers 4 - Welgers - Lord Brougham 6 - Blyths 7 - Estwoods
 Feergus Edward O, Conner

1 - Trucksystem 2 - Cottagesystem 3 - Tommy Shop

خطری متحمل نمیشود، ولی کرایه آلونک ها بر مبنای جبران این خطرات محاسبه شده است. بنابراین وقتی که کارخانه در ارضان کرایه را دریافت می کند، لاجرم بحساب کارگران با ۱۲ تا ۱۴ درصد معامله خیلی خوبی انجام میدهد. و این بیعدالتی آشکار است، که او وقتی که با کرایه داران خانه پول در می آورد، بیشتر، آری دو برابر قبلاً می سود ببرد و در همین حال از آنها هرگونه امکان رقابت با خودش را سلب کند، ولی بیعدالتی مضاعف است، زیرا که او همین سود را از جیب طبقه بی چیزی بیرون می کشد، که باید در هر شیز صرفه جویی کند. اما او این کار عادت دارد، چرا که همه ثروتش را بحساب کارگران گرد آورده است، و بیعدالتی بدل بفرمایم می شود، زمانیکه کارخانه دار - و این مکرر دیده شده - کارگرانی را که مجبور سکونت در خانه های او هستند، چه در غیر این صورت اخراج میشوند، و او در برود اخت کرایه خانه بیشتری از حد معمول و اجتناب وادار برود اخت کرایه خانه ای می کند، که اصلاً در آن ساکن نیستند، "هالیفاکس گاردین" (۱) - بنقل از "سان" لیبرال - مدعی است، که صدها کارگر در "استون" اندر سلاین" (۲)، "الدهام" و "راج دیل" و غیره از طرف صاحب ننان خود مجبور برود اختن کرایه خانه شده اند و اینکه در آن خانه ها ساکن هم هستند، یانه علی النوبه است. سیستم آلونک ها در نواحی کارخانه های خارج از شهرها عموماً وجود دارد و موجب پیدایش شهرک های تمام و کمالی شده است. در اینجا کارخانه دار در مورد خانه هایش با رقابتی کم یا اصلاً هیچگونه رقابتی روبرو نمیشود و نیاز به تنظیم کرایه خانه بر حسب کرایه ای که دیگران مطالبه میکنند، ندارد و آنرا بد لخواه خود تعیین میکند. وجه قدرتی که سیستم آلونک بهنگام بروز اختلافاتی با کارگران بکارخانه دار می بخشد! کافی است که او اگر کارگران دست از کار بکشند، فقط اجاره را لغو کند. مهلت ترک خانه یک هفته است، و بعد از این مهلت کارگران نه فقط بی نان اند، بلکه بی مأوا هم هستند. بی خانمانهایی گرفتار قانون، که آنها را بیرحمانه یکماه بکار اجباری گسیل میدارد.

این است سیستم کارخانه، با توصیفی آنقدر مشروح که در این نوشته مکن بود و آنقدر بیطرفانه، که قهرمانان نهیهای بورژوازی علیه کارگران بی سلاح، قهرمانیهایی که بی تفاوت ماندن در مقابلشان غیر ممکن و بی تفاوتی در مقابلشان جنایت است، اجاره میدادند. بگذریم که دیگر وضع انگلیسی آزاد سال ۱۸۴۵ را با صرف "ساگسن" (۳) در زیر تازیانه اشرف "نورمان" (۴) سال ۱۸۵۵ مقایسه کنیم. سرف بزمین وابسته بود، کارگر هم هست - از طریق سیستم آلونک ها - سرف حق شب اول را بصاحب نان بدهکار بود، کارگر آزاد نه فقط حق شب اول بلکه حق هر شب را با آقای خودش بدهکار است. سرف نمیتوانست مالکیتی بدست آورد، ارباب مجاز بود هر چه را که او بدست می آورد از او بگیرد، کارگر آزاد هم تعلق ندارد و در زیر فشار رقابت نمیتواند بدست آورد. و کاری را که "نورمان" ها هم نمیکردند، کارخانه دار می کند. او بوسیله سیستم ترانک بخود این حق را میدهد، که اداره آنچه را که کارگر برای معاش روزانه خود نیاز دارد، بدست گیرد. رابطه سرف با ارباب بوسیله قانون، که از آن پیروی میشد چرا که مطابق با رسوم بود، و نیز بوسیله خود رسوم، تنظیم شده بود. رابطه کارگر آزاد با آقایش بوسیله قوانینی تنظیم شده، که از آنها پیروی نمیشود، چرا که نه با رسوم و نه با منافع آفاقی مطابقت دارند. ارباب نمیتوانست پای سرف را از زمین ببرد، و وی را اصلاح دون زمین بفروشد، چرا که تقریباً همه چیز موروثی بود. هیچ کجا سرمایه نبود، بورژوازی مدین کارگر را مجبور میکند، کسه خود خودش را بفروشد. سرف برده قطعه زمینی بود، که در آن بدنی آمده بود، کارگر برده ضروری زمین وسایل معاش و پولی است که با آن اینها را میتواند اکتیاع کند. هر دو برده جان مطلب اند. سرف در نظام اجتماع مساوی نبود، ولی، که در آن هر کس جای خود را دارد، زندگی تضمین شده ای دارد. کارگر هیچگونه تضمینی ندارد، زیرا که تنها زمانی که بورژوازی با او احتیاج داشته باشد، در جامعه مقامی دارد، و در غیر این صورت نادیده گرفته شده و

بغایه چیزی که وجود ندارد، تعلق میشود. سرف در جنگ خود را قربانی اربابش میکرد، کارگر کارخانه در دوران صلح آقای سرف یک وحشی بود و بنده خود را چون حیوانی می پنداشت، آقای کارگر تمدن است و کارگر را چون بیسک ماشین می پندارد. کوناه سخن هر دو در تمام موارد تقریباً مساوی اند و اگر هم جانشی ضرر کند، باز جانب کارگر است. هر دو برده هستند، فقط با این تفاوت که بندگی یکی مزورانه نبوده، علنی و شرافتمندانه است و بندگی دیگری مزورانه و ریاکارانه و از خود او دیگران مخفی شده است، یک سرواز الهی، که بدتر از آن گذاشته است. محافظه کاران انسان دوست وقتی که کارگران کارخانه را "برده های سفید" نامیده، حق داشتند. ولی بندگی مزورانه و نهان حق آزادی را در ظاهر می پذیرد، او در قبال فشار افکار عمومی آزادی پرست سر فرو می آورد، و پیشرفت تاریخی نسبت برده داری کهن در این نهفته است، که حداقل اصل آزادی پذیرفته شده است. و منکوب شدگان اهتمام خواهند کرد، که این اصل با جرا نیز در آید.

در پایان ابیاتی چند از یک شعر، که نظر خود کارگران را در مورد سیستم کارخانه بیان می کند. این شعر را "ادوارد بی. مید" (۱) اثر "بیرمنگهام" سروده و بیان راستین عقایدی است، که بین کارگران حاکم است.

در اینجا پادشاهی هست
در اینجا پادشاه خشنانگی هست
نه تصویر خیال انگیز یک شاعر نیک سلطان
که جلا نیست او و برده گان هم می شناسندش
پسردهائی بی دگرزنگی - بخارشان نسام

* * *
ورا دستنی ز آهن هست
که گریه هست یکتا دست
در آن باشد چنان نیروی جادوشی
که جلیونها نگر را بکشند در بند
* * *
دزم همچون نیایش
چون خدای جنگ "مولوخ" (۱)
که در بگذشته اندر دره "هیومن" قرار و جایگاهش بود
و امعاشی ز آتش داشت
و فرزندان مردم هم غذایش بود
* * *
لشکرش مشتی کشیش پست
عاری از هر چیز انسانی است
تشنه خون و سر پر از نخوت، و دل سرریز از خشم است
برایشان تنگ و نفرت یار
به سحر از خون طلا سازند
وره بر دست غول آسای بنمایند

واز بهر خدای خود طلا آنها

فنا سازند جمله حق انسان را

راز در زان شانند

و بر چشمان آشک آلود مردان سخت می خندند

* *

و باشد خجه های مرگبار کودکان بینوا در گوشان چون نغمه آهنگ

تنور اشکم این مرغ آتشخوار میگرد

ز خون و استخوان دستران و کودکان لبریز

* *

از آنروزی که بر ما میکند فرمانروایی

این بخار این دوزخ سونی

بهر جا گستراند مرگ

و جان و جسم مایک جا بسوزاند

* *

از اینرو سرنگون باد این بخار این پادشاه جنگ

و دستانش به غل بر بند ای انسان زحمتکش

و گزین کشور ما را بیک شب منهدم سازد

* *

بخشم خلق باید سرنگون سازد -

مباشره ای بچشتناک آن عالیجنابان را تمییل کرد (۱)

که میترکند از فرط طلا و سیرج از خون اند!

همانسانی که دیوی آن خدایان را

(مانده از صفحه قبل)

اینجا و آنجا بکارگرانی که نمای خوبی دارند، چنانچه . او شما یک صبحانه خوب میدهد و پیشنهاد میکند که از ساکن کارگران بازدید کنید . او شما را با آلونکها می رهنما میشود که تازه ساز ، تمیز و جالبینظر می آیند و با شما بد اخل این سیسما آن آلونک سرود بالطبع فقط پیش مراقبین مکانیکها و غیره ، تا شما خاندانواره هائی ببینید که تماما از قبل کارخانه زندگی می کنند . چرا که در نزد بگری هاشما احتمالا با این روبرو خواهید شد ، که فقط زن ها و بچه ها کار میکنند و مرد جوراب وصله میکند . حضور کارخانه دار مانع از این میشود که سئوالات نامربوطی طرح کنید . شما می بینید که همه مزد خوبی میگیرند ، راحت اند و بعلت هوای خوب خارج از شهر نسبتا سالم اند . شما شروع میکنید که از تصورات افراطی خود در مورد فقر و درماندگی گرسنگی برگردید ، ولی از اینکه " سیستم آلونک " کارگر را بیرون بدل میکند ، اینکه احتمالا در نزدیکی یک مفازه " تراک " وجود دارد ، بی خبر میمانید ، مردم اینرا که از کارخانه دار نفرت دارند شما نشان نمیدهند ، چرا که او هم آنجاست . او شاید مدرسه ، کلیسا ، کتابخانه و غیره درست کرده باشد ، ولی اینکه او از مدرسه استفاده میکند تا کودکان را با طاعت عادت دهد ، و در کتابخانه اثر تنها چیزهائی را تحمل میکنند که مدافع منافع بورژوازی باشد و او کسانی را که نشریات یا کتابهای چارنیستی یا سوسیالیستی بخوانند ، بیرون میکند . همه اینها از شما پنهان میماند . شما رابطه ای دلبزیر و پد رسالارانه می بینید ، شما زندگی مراقبیرامی بینید ، شما می بینید که بورژوازی چه بده هائی بکارگران میدهد ، باین شرط که آنها معنوا هم برده بورژوازی بشوند . این کارخانه داری خارج از شهر همیشه عزیز کارخانه داران بوده است ، چرا که در اینجا عواقب بد سیستم کارخانه ، بویژه از نقطه نظر بهداشت ، نا اندازه ای بعلت هوای آزاد و موقعیت جغرافیائی ، خنثی میشوند ، و نیز از اینرو که در این جا باندگی پد رسالارانه کارگران برای مدت بیشتری برقرار میماند ، چه مدیحه هائی که دکتر " یور " در این باره میسراید . ولی وای اگر خیال کارگران برسد ، که خود تعمق کرده و چارنیست بشوند . آنگاه علاقه پدران کارخانه دار بیکباره بپایان میرسد . و گذشته از این شما مطالعه کنید که بیک حلقه کارگری منجستراهنمائی بشوید ، میخواهید تکوین سیستم کارخانه را در یک شهر صنعتی ببینید . آری آنوقت میخوانید بسیار منتظر شوید تا این آقایان بورژوازی شروع کنند در این راه شما کمک کنند . این آقایان نمیدانند که کارگرانشان چه میخواهند و در چه وضعی قرار دارند . آنها نمی خواهند ، اجازه ندارند اینها را بدانند ، برای اینکه همواره باید بپرسند از اینکه نتیجه چیزهائی بشوند ، که آنها را ناراحت کند و یا اینکه آنها را مجبور کند علیه منافع خود عمل کنند . ولی همه اینها بقیایت علی السویه است . کارگران هر چه را که میخواهند ، خود بپنهانی بگری می نشانند .

* - من نه وقتش را دارم و نه در حوصله این نوشته می گویم ، که بتفصیل - بجوابیه هائی کارخانه داران یا نهامانی که کارگران دوازده سال است علیه آنها طرح میکنند ، بپردازم . این جماعت گوش شنوا ندارد ، چرا که نفع مفروضاً کورشان میکند . و از آنجا که در بالا برخی از اعتراضاتشان اینجا و آنجا رد شده است ، بنابراین من فقط نکات ذیل را میگویم :

شما به منجستری آمید . شما میخواهید با اوضاع انگلستان آشنا شوید . شما توصیه نامه های مقبولی برای افراد " محترم " با خود دارید . بالطبع اشاراتی چند بوضع کارگران میکنید . شما را با تعداد کارخانه داران لیبرال درجه یک آشنا میکنند ، مثلا " رابرت هاید گرک " (۲) ، " اد موند اشو رت " (۳) ، " توماس اشتن " (۴) و نظایر شان . شما مقاصد خود را با کارخانه دار در میان میگذارید . او شما را می فهمد و میدانند که چه باید بکنند ، او با شما بکارخانه اثر در خارج شهر میرود - جناب " گرک " به " کواری بانک - چشایر " (۵) ، جناب " اشو رت " به " تارتون " (۶) در نزدیکی " بولتون " جناب " اشتن " به " هاید " - او شما را بساختمانی مجلل ، با وسایل خوب و شاید هم مجهز بشوید هوا راهنمائی میکند . او شما را متوجه سالنهای بلند و با هوای باز ، ماشینهای زیبا و در (مانده از صفحه بعد)

1-Mill Lords 2- Robert Hyde Greg 3- Edmund Ashwort 4- Thomas Ashton
5- Quarry - Bank- Cheshire 6- Turton

دیگر رشته‌های کار

اگر در توصیف نظام کارخانه طرز بشریح بیشتر بودیم، چراکه این نظام مخلوق بگل نوین عصر صنعت می‌باشد، در مورد سایر کارگران می‌توانیم راه اجمال در پیش گیریم، چراکه در اینجا آنچه که در مورد پروتکل‌های صنعتی اصولاً باید در مورد نظام کارخانه خصوصاً گفته شده است، تماماً باید اری صدق می‌یابد. بنابراین ما باید تنها اینرا توضیح دهیم، که نظام کارخانه تاجه حد قادرینفوذ در تک تک رشته‌های کارگشته و نیز اینکه چه خصوصیات دیگری در آنها یافت می‌شود.

چهار رشته کاری که مشمول قوانین کارخانه می‌شوند، به تهیه پارچه برای لباس مربوط می‌شوند. و ماشیهو درستی در پیش گرفته ایم، اگر در اینجا بلافاصله بکارگرانی بپردازیم، که محصول کار خود را از این کارخانه‌ها دریافت می‌کنند، یعنی کشیافان نوتینگهام، "دری" و "لیستر". گزارش اشتغال کودکان در مورد این کارگران می‌گوید: زمان کار طولانی (که بعلمت مزد پائین جبراً تحصیل می‌شود)، همراه با شستن مداوم و پاره شدن بدن، که از طبیعت خود کارناشی می‌شود، معمولاً موجب تضعیف بدن بطور اعم و تضعیف دیدگان بطور اخص می‌شود. شب هنگام بدون نور قوی نمیتوان کار کرد، از اینرو بافندگان معمولاً شیشه ای برای ضرر کردن نور بکار می‌گیرند و این لطافت شدیدی به دیدگان میزند. تقریباً همه آنها باید در ۴ سالگی عینک بزنند. کودکان در اینجا یاری جریخ ها کار می‌کنند و باید وختن (حاشیه دوزی) مشغولند، معمولاً صد مات منعی از نقطه نظر سلامت وضع حساسی تحمل می‌شوند. آنها از شش، هفت یا هشت سالگی در اطرافهای کوچک و مرطوب و در ساعات دوازده ساعت کار می‌کنند. بسیاری بچگانم کار می‌پوش می‌شوند و برای معمولی ترین کار در خانه بیش از حد ضعیف اند، و در جنگی محبوس عینک زدن هستند. بازرسان اغلب آنها را با بدنی خنجر زری دیده اند. کارخانه داران به علت ضعف آنها اکثر از اشتغال دخترانی که بکارهایی اینچنین اشتغال داشته اند، خودداری می‌کنند. وضع این کودکان بمثابة "لکه" ننگی برای یک کشور مسیحی "توصیف شده و خواست حفاظت قانونی آنها طرح گشته است. *

گزارش کارخانه می‌فرازد: کمترین مزد در "لیستر" دریافت می‌کنند. آنها در هفته شش شلینگ و در صورت کوشش بسیار هفت شلینگ در ازای ۱۶ تا ۱۸ ساعت کار روزانه دریافت می‌کنند.

قبل ها آنها ۲۰ تا ۲۱ شلینگ درآمد داشتند ولی کار بست دستگاه های بزرگتر وضع آنها را خراب کرده است. اکثریت بزرگ آنها هنوز روی دستگاههای قدیمی وساده کار می‌کنند و بزمخت با پیشرفت ماشین توان رقابت دارند. پس در اینجا هم هر پیشرفتی پس رفتن برای کارگران است. ولی بازرسان "پاور" می‌گویند، علیرغم اینها کشیافان بخود می‌بالند که آزادند و هیچ رنگ کارخانه ای وقت غذا خوردن، خوابیدن و کار کردن آنها را تعیین نمی‌کند. وضع این طبقه کارگر هنوز هم از نگاه نظر مزد نسبت به سال ۱۸۳۳ که نکات فوق الذکر در آن سال از طرف کمیسیون کارخانه عنوان شده بهتر نشده است.

رقابت کشیافان "ساکنی"، که خود هم کتربیزی برای خوردن دارند، این را تضعیف میکند. این رقابت است انگلیسی ها را تقریباً در تمام بازارهای خارجی و در مورد اجناس کمتر مرغوب حتی در بازار خود انگلستان هم پس می‌زنند. آنها نباید موجب خوشحالی کشیافان مهبین پرست آلمانی بشود، که با گرسنگی خود کشیاف انگلیسی را هم بسی نان می‌کند، آیا و خاطر افتخار بیشتر صنعت آلمان با سرافرازی و شادمانی بگرسنگی خود ادامه نخواهد داد، چراکه

افتخار آلمان طالب اینست که بشقاب اونیم پیراشد؟ آخ، این رقابت و "سابقه" ملت‌ها "چه چیز جالبی است. در "مورینگ کرونیگ" - بازیک نشریه لیبرال، نشریه بورژوازی بمعنای واقعی کلمه - شماره هفتم دسامبر ۱۸۴۳ چند نامه يك کشیاف از "هیگی" در مورد وضع همکاریانش یافت می‌شود. از جمله او از ۵۰ خانوار، رویهم ۳۲۱ نفر، خبر میدهد که از قبل ۱۰۹ دستگاه بافندگی زندگی می‌کنند. هر دستگاه بافندگی بطور متوسط ۱/۶ شلینگ بدست میداد و هر خانوار به بطور متوسط در هفته (۱ شلینگ و) پنس درآمد داشت. از این مقدار رویهم ۵ شلینگ و ۱۰ پنس برای اجاره خانه، اجاره دستگاه کشیافی، ذغال، نور، صابون، سوزن، مصرف می‌شود، بطوریکه برای غذا روزانه بطور سرانه ۱/۲ پنس (۱۵ فنس پروسی) باقی میماند و برای لباسه هیچ کشیاف می‌گوید "نمی ارزنجی را که این مردم بیچاره تحمل می‌شوند هیچ جشی ندیده، هیچ گوش نشنیده و هیچ قلبی احساس نکرده است."

رختخواب باید آمیخته نیست یا تنهایی از آن موجود است. کودکان با لباس‌زنده و بی‌اوه برهنه با اینست و آسوری می‌روند، مردان با چشمان اشک آلود می‌گفتند: "مادرت هاست که گوشت نخورده ایم و تقریباً همه گوشت را فراموش کرده ایم" - و بالاخره، برخی یکشنبه ها هم کار می‌کردند، با وجودیکه افکار عمومی هر چیزی را زودتر از این عمل می‌بخشد، و با وجودیکه سروصدا، شدت دستگاه بافندگی در تمام محل شنیده می‌شود. یکی می‌گوید: "آخر بگوید آن من نگاه کنید و از سؤال کردن دست بردارید. فقر من مرا در آریا بیدار می‌کند. من نمیتوانم و نمیخواهم تساهل فریاد کودکانم را که نان می‌طلبند بشنوم، بی آنکه نهایت کوشش خود را برای بدست آوردن شرافتمندانه نشان خود کرده باشم. در شنبه بیشتر من ساعت در صبح بیدار شدم و تا حدود نیمی شب کار کردم. در باقی روزها از شش صبح تا ۱۱ یا ۱۲ شب. دیگر جانم بلیتم رسیده. من نمیخواهم خود را روانه گورستان کنم. حالا هر شب ساعت ۱ دست از کار می‌کنم و زمان از دست رفته را یکشنبه ها جبران می‌کنم."

مزد در "لیستر" سه در "دری" و نه در "نوتینگهام" نسبت به سال ۱۸۳۳ افزایش یافته است، و بدتر از همه اینها در "لیستر" سیستم تراکتر، آنگونه که شرحش قبلاً رفت، وسیعاً حاکم است. از اینرو جای تعجب نیست که کشیافان این منطقه در تمام جنبش‌های کارگری شرکت فعالی داشته اند، و فعالتر و موثرتر بودند، چراکه دستگاه ها اکثر توسط مردان بحرکت در آورده می‌شدند.

همان منطقه ای که کشیافان زندگی می‌کنند، مرکز اصلی توری باقی نیز هست. در سه دوک نشین فوق الذکر روی هم ۲۷۶۰ ماشین توری باقی کار می‌کنند حال آنکه در سایر مناطقی انگلستان فقط ۷۸۶ دستگاه به یاد دارد. توری باقی بعلمت یک تقسیم کرد فین بسیار پیچیده شده و رشته های متعدد روی راندر بر می‌گردد. ابتدا باید نخ بقرقه پیچیده شود، کاری که دختران ۱۴ سال بیالا انجام میدهند (نخ بیجان). سپس بقرقه های وسیله پسران سه های هشت سال بیالا (نخ کشان) روی ماشینها سوار شده و نخ ها از سوراخهای بسیار کوچک، که هر ماشین ۱۸۰۰ نامی آنها را دارد، گذرانده شده و مختل خود سوق داده می‌شوند، سپس کار توری، هله می‌باشد، که خون یک پارچه عریف از ماشین بیرون می‌آید و وسیله بجه های خرد سال از طریق بیرون کشیدن بود های صورت توری در می‌آید. این کار را "دونگی" می‌نامند و خود بجه های بود کن نامیده می‌شوند. آنگاه توری ها برای فروش آماده می شوند. نه نخ بیجان و نه نخ کشان زمان کار معینی ندارند، چراکه بعضی تمام شدن قرقه های یک ماشین یکبار

1- Winders 2- Threaders 3- Running 4- Drawing Lace 5- Lace - runner

6- آب فروارید خالسنوری بوی بیچاره چند است که

طی آن مدسی چشم تیره می‌شود.

استارسیاه کسوری چشم به دنبال احتضال در همه چشم و با شدت گشود می‌باشد.

گرفته میشوند ، و از آنجا که کارگران شبها هم میبایند ، امکان این هست که وقت بوقت بکارخانه یا محل کار بافند ، فراخوانده شوند . این بی قاعدگی اشتغال ، کارشبانان زیاد ، وضع نامرتب زندگی که از این ناشی میشود ، موجب عیوب جسمانی و اخلاقی بسیاری میشود ، بویژه روابط جنسی پیش از وقت بی قاعده ، که همه شاهدان در مورد آن متفق القول اند . خود کار برای چشم بسیار است . با وجودیکه لطمه ای دائمی در مورد نخ کشان تبیین نشده است ، ولی با وجود این چنین کاری موجب روم چشم ، بهنگام نخ کشی حتی در چشم ، آب افتادن چشم تیره و تار شدن گدازای دید و غیره میشود . ولی در مورد نخ پیچان تبیین شده ، که کارشان لطمات جدی بچشم میزند و علاوه بر روم کردن قرینه چشم ، گاهی موجب "استار" یا خاکستری سیاه نیز میشود . کار خود بافندگان نیز در شورا است . چرا که ماشین ها در طول زمان مدام عریض تر شده اند ، بطوریکه امروزه فقط ماشینهای ساس وجود دارد ، که توسط سه مرد بکار میافتند ، که هر چهار ساعت بکار یکی از آنها جای دیگری را میگیرد ، بطوریکه آنها روی هم ۲۴ ساعت و هریک هشت ساعت در روز کار میکنند . همین روشن میکند که چرا نخ کشان و نخ پیچان باین کثرت شبها باید کار کنند ، چرا که ماشینها نباید مدت طولانی بکار باشند . نخ کشی قرقه ها از ۱۰ تا ۱۲ سوراخ بخودی خود در ساعات وقت سه کدک را میگیرد . برخی از ماشینها با نیروی بخار حرکت در میآیند و بدینسان کار مردان غیر ضروری میشود . و از آنجا که گزارش کمیسیون اشتغال کودکان از توری باقی صرفاً در رابطه با کار بچه ها صحبت میکند ، چنین میتوان نتیجه گرفت ، که بتازگی بکار بافندگان به سالنها بزرگ منتقل شده و با اینکه بافندگی بکثرت نیروی بخار تا اندازه ای عمومت یافته است . هر دو مورد نشانی از پیشرفت سیستم کارخانه در این رشته است . تا سال ۱۸۷۰ در این کار کارگران هفت ساله ، آری چهار یا پنج ساله میباشند . بازرسی "گرانیکر" حتی کودکانی در سنین دیکه باین کار مشغول بود . دنبال کردن فقط یک نخ ، که از یک نسج ضعیف بهم نایبده بکثرت سوزن بیرون کشیده میشود ، برای چشم بسیار ضراست ، بویژه وقتی که این کار همانطور که معمول است - ۱۴ تا ۱۶ ساعت دنبال شود . نتیجه در ملایم ترین صورت نزدیک بینی شدید و در بدترین حالت که زیاد پیش میآید کوری درمان ناپذیر ناشی از آب سیاه میباشد . مضافاً اینکه کودکان بعلت دواندن شدن مدام ، ضعف ، تنگی نفس ، و بعلت سوزن هاضمه خناری میباشند . لطمه خوردن کارکردن دختران تقریباً عمومت دارد و همینطور خمیدگی ستون فقرات ، بطوریکه "نخ دوهار" از نوع راه رفتنشان میتوان شناخت . همین عواقب را هم برای چشم و هم برای تمام ساخت بدن قلاب بافی توری ها دارد . همه بزرگان گواه در این مورد هم نظارند که سلامت همه کودکانی که در تولید توری اشتغال دارند ، بشدت لطمه میخورد ، و این کودکان رنگ پریده ، شکننده ، ضعیف و نسبت به سن و سالشان بسیار خرد چته بوده و بمراتب کمتر از دیگران قادر به مقاومت در برابر بیماری اند . بیماریهای معمولی آنها عبارتند از : ضعف عمومی ، غش کردن های مکرر ، سردرد ، درد در پهلو ، یشت و تهیگاه ، ضریان شدید قلب ، حالت تهوع ، استفراغ بی اشتها ، خمیدگی ستون فقرات ، خنا زبر و لاغری . بویژه به سلامت بدن زنانه لطمات شدید و عمیق و مدام وارد میآید . از بزرگان سفید ، زایمان دشوار و سقط حین شکایت بسیار شده است (در گزارش "گرانیکر" از اول تا آخر) . علاوه بر این ، همان مأمور زبردست کمیسیون اشتغال کودکان خبر میدهد ، که بچه ها اکثر آسماهای بد و مندرسی دارند ، غذایشان ناگافی و اکثر فقط نان و جانی میباشد و اغلب ماهها گوشت گیرشان نمیآید . در مورد وضع اخلاقی اینان همین فرد میگوید : " همه ساگان "نوتینگهام" ، بیبیس ، روحانیت ، کارخانه داران ، کارگران و اولیا ، خود کودکان متفقاً بر این نظارند ، که سیستم فعلی کارشبانان بر بارانحاط اخلاقی است . نخ کشان - اکثر بزرگها - و نخ پیچان - اکثر دختر بچه ها - در یک زمان بکارخانه فراخوانده میشوند ، اغلب در نیمه های شب ، و از آنجا که اولیا ایشان نمیتوانند بدانند که آنها برای چه مدت در آنجا لازم اند ، از اینرو بهترین فرصت ها را دارند ، که روابط نامناسب برقرار کنند و بعد از کار با هم الواطی کنند . این میزان قابل ملاحظه ای به انحطاط اخلاقی کمک کرده ، که بنابه افکار عمومی در "نوتینگهام" توسعه دهشتناکی موجود است . اصولاً آسایش و راحتی خانگی

خانواده هائی که این بچه ها و جوانان با آنها متعلق اند ، قربانی این اوضاع بسیار غیر طبیعی میشود . یک رشته "دیپتولید توری" توری بیجی است ، که در دوک نشین های عموماً زراعی "سورت هامپتون" ، "اکسفورد" ، "بد فور" ، و "باکینگهام" انجام میشود ، آنها هم اکثر توسط کودکان و جوانان که عموماً ارتفاد بسه بدشاکی اند و قدرت گوشت میخورند . خود کار بمراتب ناسالم است . کودکان در اطاق های کوچک تیره و مرطوب با نسو به هوای بد ، مدام نشسته روی بالتر توری بیجی خم شده اند . دختران برای اینکه در این حالت دشوار - کمی بدن بکنند ، پستان بند هائی یا اهرم جوی میبوشند ، که بعلت سن و سال کوچک آنها ، که هنوز استخوانهای بسیار نرمی دارند بعلت حالت خمیده فشار زیادی با استخوان سینه و دنده ها وارد میآورد و عموماً موجب تنگی نفس میشوند . از اینرو اکثر آنها ، پسران و دختران از درد زانین عواقب سوء هاضمه ناشی از کسار نشسته و هوای بد رنج برده اند ، بیماری سل میبوند . آنها تقریباً از هرگونه آموزشی و از اینهم کمتر از هرگونه آموزش اخلاقی بهره برده اند . زینت و آرایش را دوست دارند و بعلت هر دو اینها وضع اخلاقیشان بسیار آساف آور است . در سن آنها روسی گری ، نظریا صوری است (کمیسیون اشتغال کودکان ، گزارش "بارلی") . این است بهائی که با آن جامعه لذت توری یوشیدن را برای بانوان زیبای بیروزواری میخورد ، و آیا این بهای ، - تا زلی نیست ؟ - فقط چند هزار کارگر ، صرفاً تعدادی دختران معلول بیرونتر ، تنهاییک نسل غلیل عوار الناس که غلبی خود را به بچه ها و نسو هائی خود بارت خواهند داد - همه اینها چه ارزشی دارد ؟ هیچ ، و ابداً هیچ . بیروزواری انگلیس ، گزارش کمیسیون دولتی را بکناری خواهد نهاد و چون گذشته زن و دختران خود را با توری زینت خواهند بخشید . آخر آرات خاطر بیروزواری انگلیس بسیار عزیز است !

تعداد زیادی کارگر در "لانکاشایر" ، "دربی شایر" و در غرب اسکاتلند در حیت سازی ها مشغول اند . در همه یک ارزشته های صنعت انگلستان مکانیک نایبجی چنین درختان بیمار نیاروده است ، ولی در همه سنج رشته ای هم چون در این رشته بکارگران فشار وارد نیاروده است . کار بست استوانه (سیلندر) های جاک شده که با بخار حرکت در میآیند ، اختراع با سه کردن چهار تاشته رنگ در آن واحد یا چنین استوانه هائی ، کار دستی را عملاً نظیر کتارزد ، که ماشین ها در بررسندگی و بافندگی کردند . و این اختراعات در باسه کاری ها کارگران بیشتر و راراندند تا در تولید پارچه ها ، یک مرد بکثرت یک بچه یا ماشین همان کاری را میکند ، که قبلاً ۲۰ نفر یا بیشتر میبایست انجام میدادند . هر ماشین در هر دقیقه ۲۸ یارد (۸۰ پا) حیت بدست میدهد . مالاچینسازان در وضع بدی قرار دارند . با بضرینه باسه کاران بمجلس عوام دوک نشین های "لانکاستر" و "دربی" و "جستر" در سال ۱۸۴۲ ، یازده میلیون قطعه حیت عرضه کردند . از این مقدار ۱۰۰ هزار قطعه فقط با دست ، ۹۰۰ هزار قطعه با ماشین و کثرت دست و ، ۱ میلیون فقط بوسیله ماشین بایک تاشته رنگ باسه کاری شده بودند . و از آنجا که ماشینها اکثر اسن زیادی ندارند و هنوز مدام اصلاح میشوند ، تعداد کسانی که با دست باسه کاری میکنند نسبت کثرت کاری که در دسترس قرار دارد ، بسیار زیاد میباشد . و بالطبع تعداد بسیاری - در عریضه گفته میشود بکثرت چهارم کد رقم - بکلی بی نان اند ، و بقیه بطور متوسط یک یا دو روز و چند آگرسه روز در هفته مشغول اند و مرد ناجیزی دریافت میکنند . "لیج" در مورد یک باسه کاری (دیلی دیل " در نزدیکی " باری " - لانکاشایر) میگوید ، که آنها که با دست باسه کاری میکنند ، بیتر از سه شنبه ، درآمد ندارند (وقایع اینکار نباید بر از کارخانجات صفحه ۴۷) .

۱-	Spitzenleläppeln	نوعی توری بافی است ، که در آن بهم تابیدن نسجهای
۲-	Northampton	شماره بوسیله دست صورت میگیرد .
۳-	Oxford	۴-
۴-	Bedford	۵-
۵-	Buckingham	۶-
۶-	Burn	۷-
۷-	Deeply Dale	

واضح می‌داند ، که کسانی که روی ماشین کار میکنند مزد نسبتاً خوبی دریافت میکنند . بنابراین با سه کارپسای سیستم کارخانه ای رابطه تمام و کمال پذیرفته اند ، بی آنکه محدودیات قانونی این شامل آنها نیز نشود . آنها یک کالای روزبند تولید میکنند و از این روی زمان کار مرتب نمی‌آیند . اگر سفارش کمی داشته باشند نیم وقت کار می‌کنند ، و اگر کاری از نمونه هایشان گرفت و معامله رونق یافت ، تا ساعت ده ، دوازده ، آری حتی تمام شب کار می‌شود . در نزدیکی محل سکونت من در مجستریک با سه کاری بود ، که گاهی اوقات تا پاس از شب گذشته که من بخانه باز می‌گشتم ، چراغ هایش روشن بود ، و من شنیدم ، که بچه هاداران جاگاه آنقدر می‌بایست کار می‌کردند ، که می‌کشیدند روی پله های سنگی و در گوشه های حیاط برای چند لحظه هم که شده راحت باشند و بخوابند . من از لحاظ حقوقی به حقیقت این مطلب اطمینان ندارم ، در غیر این صورت اسم کارخانه را می‌برد م . گزارش کمیسیون اشتغال کودکان در این مورد بسیار سطحی است ، و فقط خبر میدهد که در انگلستان حداقل کودکان بنسبت لباسهای خوبی دارند و خوب تغذیه میشوند (این نسبی است ، بسته باینکه اولیائشان درآمد زیادی داشته باشند یا نه) ، هیچگونه آموزشی نمی‌بینند و از لحاظ اخلاقی وضع خوبی ندارند . برای ماصر فاکتیت در نظر بگیریم ، که این کودکان تحت سیستم کارخانه قرار دارند ، تا آنجا که در این باره گفته ایم ارجاع داده و کار خود را ادامه دهیم .

در مورد سایر کارگرانی که در تولید لباس مشغول اند چیز زیادی برای گفتن نداریم . سفیدگران کارس نامالی دارند و هنگام کار باید بظهور آمد گسر ، یکی از عناصر ضروری ربه رانفس کنند ، کارنگران در مقام مقایسه سالنر است ، و در بسیاری موارد بسیار سالم می‌آیند ، چراکه فعالیت تمام بدن را می طلبند . در مورد مزد این طبقات چیز زیادی بگوئیم و برسد و این دلیل کافی برای این استنتاج است ، که آنها کمتر از میانگین مزد دریافت میکنند ، چه در غیر این صورت حداقل دست بشکایت بر می‌آیند . پرزجینان که بعلمت صرف زیاد مخط تعدادشان نسبتاً زیاد است و بالغ به ۳۰۰ تا ۴ هزار نفر می‌باشند ، بطور غیر مستقیم از سیستم کارخانه لطامات زیادی خوردند . کالاهائی که قبلاً با جولا هه دستی بافته میشد ، بافت یکنواختی نداشت و دست ماهری برای قچی کردن تک تک ردیف بود ها میطلبید . از وقتی که آنها با جولا هه های مکانیکی بافته میشوند ، ردیف بود ها کاملاً یکنواخت اند و هر نخ کاشته شده درست موازی قبلی است ، قچی کردن دیگر هنری نیست . کارگرانی که بوسیله ماشین بی نان می شوند به پسرزجینی روی می‌آیند و مزد را با رقابت خود سبب می‌رانند . کارخانه داران کشف کردند ، که ارز نسبا و بجه هاهم برای پرزجینی می‌توانند استفاده کنند . مزد سطح موزن ها و حوضه ها کاشته بافت در همان حال صد ها مرد کنار زده شدند ، کارخانه داران کشف کردند که کارران در محل کارخانه خود ارزانتر می‌توانند تمام کنند تا در کارگاه کارگر ، که کرایه آنها هم بطور غیر مستقیم می‌بایست پرداخت می‌کردند . از آن پس طبقات بالای بسیاری از خانه ها که برای پرزجینی ترتیب داده شده بودند ، خالی اند و عنوان مسکن کرایه داده میشوند . در عین حال پرزجین آزادی انتخاب ساعت کار خود را از دست داده و زیر یوم زندگی کارخانه کشیده شده است ، پرزجینی که احتمالاً ۴۵ سال داشت ، من گفت اوزمانی را بسیار دارد ، که برای هر یک یاردی که امروزه درازای یک پنی تحویل می‌دهد هشت تنی دریافت می‌کند . البته او می‌تواند باره یکنواخت را سریعتر از پیش قچی کند ، ولی بهر حال قادر نیست در یک ساعت نزدیک به دو برابر کاری را انجام دهد ، که فلان در همان مدت انجام می‌داد و بدینسان مزد هفتگی او بکشم از یک چهارم مزد قبلی او کاهش یافته است . " نیم " صورتی از مزد هایدست میدهد (" واقعیات انکارناپذیر ... " صفحه ۳۵) که در سال ۱۸۲۷ و ۱۸۱۳ برای پارچه های مختلف پرداخت شدند ، و از آن استنتاج می‌توان کرد ، که برای ضوحناتی که در سال ۱۸۲۷ : چهار پنی ، ۱/۴ پنی ، ۱/۴ پنی ، ۱ پنی ، ۱ پنی درازای هر یارد پرداخت میشد ، در سال ۱۸۴۳ فقط ۱/۲ پنی ، ۱/۴ پنی ، ۱/۴ پنی ، یک پنی و ۱/۸ پنی درازای هر یارد پرزجینی پرداخت می‌شود . بنابراین " لیج " نسبت میانگین درآمد هفتگی بصورت زیر است .

۱۸۲۷ : (پوند ۶ شلینگ ۶ پنس ، ۱ پوند ۲ شلینگ ۶ پنس ، ۱ پوند ، ۱ پوند ۶ شلینگ ۶ پنس)

برای همان ضوحنات در سال ۱۸۴۳ : ۱۰ شلینگ ۱ پنس ، ۷ شلینگ ۶ پنس ، ۶ شلینگ ۸ پنس ، ۱۰ شلینگ . صد ها کارگر موجودند که مزدشان اینقدر هم نیست .

در مورد دست بافان ضمایم پنبه ماقبل سخن گفتیم ، سایر پارچه ها تقریباً منحصراً بوسیله دست بافان بافته میشوند ، که اینان نیز درست همانند پرزجینان بعلمت هجوم کارگران رانده شده بوسیله ماشین لطمه خورده اند ، و با فائزینکه ، چونان کارگران کارخانه تحت سلطه قانون کفرشده کار کردن بد و خراب قرار دارند . ابریشم بافان را در نظر بگیریم . کارخانه دار ابریشم " بروکل هارست " ، که از مهمترین کارخانه داران ابریشم تمام انگلستان است ، صورتهائی از دفترهای محاسباتی خود را به یک کمیته مجلس ارائه داد ، که بنا بر آنها برای همان اجناس که در سال ۱۸۴۱ سی شلینگ ، ۱۴ شلینگ ، ۳/۲ شلینگ ، ۱/۴ شلینگ ، ۱/۳ شلینگ و ۱۰ شلینگ می‌پرداخت ، در سال ۱۸۳۱ بترتیب فقط ۹ شلینگ ، ۷/۲ شلینگ ، ۳/۴ شلینگ ، ۱/۳ شلینگ ، ۱/۴ شلینگ و ۱/۴ شلینگ می‌پرداخته است ، حال آنکه در این اصلاحی در ماشین آلات بعمل نیامده بود . ولی آنچه راکه آقای " بیکل هارست " انجام میدهد ، میتوان بحثابه مدتی برای تمام انگلستان مینا قرار داد از همان صورتهای میآید که میانگین درآمد بافندگان وی پس از اضافه حساب در سال ۱۸۴۱ هر هفته ۱/۲ شلینگ و ۱۸۳۱ فقط ۶ شلینگ بود . از آن پس در ستمزد بیشتر کاهش یافته است . ضوحناتی که در سال ۱۸۳۱ ۱/۳ شلینگ (با ۴ پنس مزد بافت در هر یارد بدست می‌دادند ، در سال ۱۸۴۳ تنها ۲/۲ پنس بدست می‌دهند (پارچه های ابریشم مصنوعی ساده) - و تعداد بسیار بافندگان در روستا تنهادر صورتی می‌توانند کار بدست آورند ، که این کار درازای ۱/۲ تا ۲ پنس انجام دهند . باین ظالمانه ترین صور کاستن مزد ها نیز اضافه میشود . هر بافنده ای که نسبی تحویل میگیرد کاری هم دریافت میکند که روی آن معمولاً نوشته شده است : کار در این یا آن ساعت باز پس گرفته خواهد شد ، بافنده ای که بعلمت بیماری قادر بر کار نیست اینرا باید در طی سه روز یا ده روز بعد و در غیر این صورت بیماری بحثابه پوزش تلقی نخواهد شد ، اگر بافنده عنوان کند که می‌بایست منتظر رخ برای کاشتن بماند و مدتی کافی تلقی نخواهد شد ، در صورت بروز برخی اشتباهات در کار (مثلاً اگر در طول معینی از پارچه بکشد ارنخ بیشتری از آنچه در نظر گرفته شده کاشته شود و غیره) محدود نسبی از مزد کاشته خواهد شد ، اگر پارچه در مورد مقرر تمام نشود ، درازای هر یارد یک پنی کاشته میشود . کاهش مزد بر مبنای این کارت های قدری زیاد اند ، که مثلاً مردی که دو یارد هفته به " لی " در " لانکاشایر " برای بازس گرفتن پارچه ها میآید ، هر یارد حداقل ۱۵ پوند (۱۰۰ تالیر روسی) جریمه نقدی برای کارخانه دارش به همراه می‌آورد . این را خود وی میگوید و تازه معروفست که اواز جمله بر بدبختترین افراد است . قبلاً اینگونه مسائل بوسیله دارو حل میشدند ، ولی از آنجا که کارگران در صورت پسا فشاری روی این نکته اکثر اخراج میشدند ، اکنون دیگر کل زمین رفته است ، و کارخانه دار کاملاً خود کامانه عمل میکند . اوشاکلی ، شاهد ، قاضی ، قانونگذار و مجری همه با هم است . و اگر هم کارگری قاضی صلح برود خواهد شنید : شما آنجا که کارت را دریافت کردید ، قرارداد ای منعقد نموده اید و حال باید آنرا اجرا کنید . درست بعلمت کارگران کارخانه ها . اصولاً کارخانه دار کارگر را هر یار واد ارباضای سنتی میکند ، که در آن روز " بدبختن کاهش های تعیین شده " را تأیید میکنند ، و اگر وی مخالفت کند ، آنگاه همه کارخانه داران شهر را ناصله طالب میشوند ، که او مردی است - همانطور که " لیج " میگوید - :

" مخالف نظام و قانون نوشته شده در کارت هاست و محسارت اینرا دارد ، که نسبت به دانائی کسانی که بالادست های وی در جامعه اند ، و او باید اینرا بداند ، شک کند . " (" واقعیات ... " صفحه ۳۷ - ۴۰)

طبیعی است ، بافندگان بیکل آزادند ، کارخانه دار او را معیور قبول نسج و کارتهای خود نمیکند ، ولی او آنها آنرا میگوید ، که " لیج " بانگلیسی رک و راست ترجمه میکند .

" اگر نمیخواهید در تنور من کباب شوید ، آزادید که سلاته سزده در آتش فرورویید . "

ابریشم با فان لندن ، و شخصاً در " اسپیتال نیلز " از دستهایش بطور متناوب در فقر عظیمی بسر برده اند ، و اینرا که امروز هم دلیلی برای رضایت از وضع خود ندارند ، شرکت فعال آنها در کلبه جنبش های کارگری انگلستان ، شخصاً در لندن ، نشان میدهد . استیصال حاکم در بین آنها علت تب حصبه ای بود ، که در نواحی شرقی لندن بروز کرد و کمیسیون ربه بررسی شرایط بهداشتی طبقه کارگر برانگیخت . ولی ما از آخرین گزارش بیمارستان تاسب حصبه لندن مشاهده میکنیم . که این تب هنوز پدیدار میگردد .

بعد از بارجه لباس قبل از هر چیز کالاهای فلزی بهترین دسته اجناسی هستند ، که صنعت انگلستان تولید میکند . مراکز اصلی این تولیدات در " بیرمنگام " ، که در آنجا کالاهای فلزی طریف از همه نوع ، در " شقیله " که در آنجا انواع جاقوه و در " استافورد شایر " مشخصاً " وول درهاچتون " که در آنجا اجناس ضخیم از قبیل قفل ، میخ و غیره تولید میشوند قرار گرفته اند .

در توصیف وضع کارگران مشغول در این رشته های صنعتی از " بیرمنگام " شروع کنیم .

روال گاردنر " بیرمنگام " و اصولاً در اکثر نواحی که فلزات عمل آورده میشود ، چیزیکی از خصلت دستورزانه کهن خود را حفظ کرده اند . استادکاران کوچک هنوز وجود دارند . اینان با کارآموزان خود یاد در کارگاههای خودشان در خانه و یا در جایی که نیروی بخاری کار گرفته میشود ، در ساختمان های بزرگ کارخانه مانند کار میکنند ، که سه کارگاه های کوچک تقسیم و به نیک استادکاران کرایه داده شده است . همه کارگاهها به مبله ای که توسط نیروی بخاری حرکت در میآید و وسیله آن میتوان ماشین آلات دیگر را حرکت در آورد ، مجهز میباشند . " لئون فوشر " (مؤلف سلسله مقالاتی در مورد وضع کارگران انگلستان در " رور " دو " موند " آ ، که افلا نشانی از مطالبه و ناخشنود دارند و در هر حال از آنچه که تا با امروز توسط انگلیسیها و آلمانیها در این باره نوشته شده ، بیبهره اند) ایمن ضامبات را بر خلاف تولید بزرگ ، " لانکاشایر " و " یورکشایر " در کراسی صنعتی خوانده و ثبت کرده اند که این ضامبات نتایج چند ان مساعدی نه برای وضع استادکار و نه شاگرد دارند . این تذکره کلام درست است ، که چرا این تعداد زیاد استادکاران کوچک ، که سودی را که رقابت تنهایی کرده و قاعدتاً سهم یک کارخانه دارند ، در بین خود تقسیم میکنند ، با این تفصیل نمیتوانند وضع خوبی داشته باشند . راستای (تاندانس) متمرکز کننده سرمایه آنها را منکوب نگاه میدارد ، و در مقابل یکی که ثروتمند میشود ، هاتن رشکست میگردند و هاتن بعلت فقر ثروتندی که ارزانترا آنها میتواند بفرستد ، در وضع بدتری از پیشتر قرار میگیرند . در مواردی که آنها اصولاً باید با سرمایه داران بزرگ رقابت کنند ، بخودی خود روشن است . که بزحمت قادرند در مقابل چنین پایداری کنند ، کارآموزان ، همانطور که خواهیم دید ، نزد استادکار کوچک همان وضع بدی را دارند که نزد کارخانه داران ، با این تفاوت که خود بعد ها استادگار شده و بدبشان تا اندازه ای استقلال کسب میکنند ، باین معنی که آنها بوسیله " بورژوازی کفر بصورت مستقیم ، چونان در کارخانه ، استثمار میشوند . بدین ترتیب این استادکاران کوچک نه بپرولترها ی راستین اند - چون تا اندازه ای از کارگرآموزان زندگی میکنند و نه خود کار بلکه محصول عمل آورده را میفروشند ، و نه بورژوازی راستین اند ، چرا که عموماً کار خود آنها روزی رسانشان میباشد . اینکه کارگران " بیرمنگام " بندرت

تماماً و آشکارا به جنبش کارگری انگلستان پیوسته اند ، گناه این موقعیت ویژه و روابط آنهاست . " بیرمنگام " و یک شهر را در یکال سیاسی ولی نه چارنیستی قاطع است . در اینجا تعداد کثیری کارخانه بزرگ هم بحساب سرمایه داران وجود دارند ، که سیستم کارخانه ای در آنها تماماً حاکم است - تقسیم کار ، که در اینجا در فائق نیز صورت گرفته (مثلاً در تولید سوزن) و نیز نیروی بخار اشتغال تعداد کثیری زن و بچه را ممکن میسازد . و ما در اینجا (گزارش کمیسیون اشتغال کودکان) درست همان خصوصیات را مییابیم ، که گزارش کارخانه بدست ما دارد : کار زنان تا ساعت زایمان ، عدم امکان خانه داری ، تساهل نسبت بخانه داری و کودکان ، بی تفاوتی و حتی عدم تمایل بزندگی خانوادگی و انحطاط اخلاقی ، و نیز زنده شدن مردها از کار ، اصلاحات عدم درماشینی آلات ، رهائی و آزادی زودرس بچه ها ، مردانی که روزی رسانشان زن و بچه ها هستند و غیره . کودکان نیم گرسنه و زنده و پوشش توصیف میشوند - گویانیمی از آنها نمیدانند که سیر شدن یعنی چه ، بسیاری تمام روز فقط با مادر نانی که در آزادی یک پنی (۱۰ فنیک پروریسی) دریافت میکنند ، جنگ رانند و یا قبل از چهارچیزی برای خوردن بدست نمیآیند . آری حتی مواردی پیش میآید که کودکان از ۸ صبح تا ۷ بعد از ظهر چیزی برای خوردن گیر نمیآیند ، لباسهایشان بندرت برای پوشاندن تن عریانشان کافی است ، بسیاری حتی در زمستان نیز بپارهنه اند . از اینرو همه آنها نسبت بسن و سالشان خرد چته ضعیف اند و بندرت ساختمان بدننی نیرومندی دارند . و اگر در نظر گرفته شود که این وسائل کم برای باز تولید نیروی بدنی ، پس از کاری سخت و دراز مدت در مکانهای درسته ، در اختیارشان فرامیگیرند ، آنگاه از اینکه در " بیرمنگام " افراد بالغ معدودی به در خدمت سربازی میخورند ، نمیتوان تعجب نمود .

یک پزشک سرباز میگوید : " کارگران خرد چته ضعیف بوده و توان جسمانی کمی دارند . هذافا اینکه بسیاری از ناحیه سینه یا ستون فقرات نفاض میباشند . "

بنابگفته یک درجه در سربازگیری مردم " بیرمنگام " خرد چته نراز جاهای دیگرند ، حد اکثر آنها پنج یا و چهار ناینج میباشند ، و از ۶۱۳ سرباز انتخاب شده فقط ۲۳۸ نفر سالم تشخیص داده شدند . تا آنجا که مسئله به تعلیم و تربیت مربوط میشود ، در بالا (صفحه ۱۵۶ بیعد) برخی گفته ها نمونه هایی از مناطق فلزکاری آورده شد ، که در اینجا با آنها ارجاع میدهم . ناگفته نماند ، که از گزارش کمیسیون اشتغال کودکان بر میآید ، که در " بیرمنگام " بیشتر ازیمی از کودکان بین ۵ تا ۱۵ ساله هیچ مدرسه ای نرفته اند ، و کودکانی که بعد رسه میروند اغلب در حال تعویض اند ، بطوریکه دادن آموزش مؤثر آنها غیر ممکن است ، و کودکان خیلی زود از مدرسه بیرون کشیده شده و سرکار فرستاده میشوند . اینرا که چگونه معلیمی برای این منظر بکار گرفته میشوند ، نیز از این گزارش بر میآید . یکی از معلمین زن در جواب باین سؤال که آیا در مدرسه اخلاقیات هم میدهد ، گفت نه ، برای ۳ پسر ، در هفته نمیتوان چنین توقعی داشت . بسیاری دیگر حتی این سؤال را نفهمیدند و برخی دیگر این را - جزئی از وظیفه خود نمیدانستند . یکی از معلمین زن میگفت او در اخلاق نمدعه ، ولی میگوید اصول خوب را بکودکان بیاموزد و در همان حالی که اینها را میگفت فحشی نیز از دهانش خارج شد . در خود مدارس بازرسی با هم با سرود ای نایم روبرو میشد . از اینرو وضع اخلاقی کودکان بطنهی درجه استنک است . نیی از کسل بزه گاران کشراره (سال دارند فقط در یک سال بشنایی . بزه کار ده ساله ، در بین آنها ۴۴ مورد جزائی ، محکوم شدند . طبق نظریات سازمان رابطه جنسی بیعقده و آنهم در سنین خیلی پائین تقریباً عمومیت دارد) گزارش " کرانیکر " همانجا () .

وضع در منطقه آهن " استافورد شایر " حتی بدتر است . در رابطه با آهن آلات ضخیمی که در اینجا بدست میشوند نه بتقسیم کار زیاد (بایریش استثناها) و نه نیروی بخار و ماشین نیاز است . از اینرو در این منطقه - " وول درهاچتون " ، " ویلن هال " ، " ویلن هال " ، " ایلستون " ، " سحلی " ، " آ " و " دنر فیلد " ، " دارلا ستون " ، " د ادلی " ، " والسال " ، " وندسور باری " ، و غیره - تعداد کثیری کارخانه و در مقابل آهنگریهای

۱- Leon Faucher - ۲- Revue de deux Mondes نشریه " بورژوازی

که در ماه دیوار سال ۱۸۲۹ در پاریس منتشر میشد و به تاریخ ، سیاست ، ادبیات و هنر میپرداخت .

۳- مارکس و انگلس در نوشته های اولیه خود از فروش کار صحبت میکنند ، ولی مارکس بعد ها ثابت کرد که کارگرنه کار خود بلکه نیروی کار خود را بفروش میبرسانند . رجوع کنید توضیحات انگلس در این باره در مقدمه " کار ستمزدی و سرمایه نوشته مارکس .

ترجمه فارسی ، انتشارات بابک : صفحه ۱۵ تا ۲۳

کوچک بیشتری وجود دارند ، که در آنها استاد کاران خرید پانتهائی و بابایک یا چند کار آموز ، که تا ۲۱ سالگی موظف بخد مت با استاد کار میباشند ، کار میکنند . استاد کاران خرید پانتهائی در همان وضعی هستند که استاد کاران " بیرنگام " ولی وضع کار آموزان اغلب برعکس است . با آنها تقریباً فقط گوشت حیوانات مریض یا مرده ، گوشت فاسد و ماهی فاسد و یا گوشت گوساله های سقط شده و خوک های خفه شده در راه آهن داده میشود . و اینکسار را نه فقط استاد کاران کوچک ، بلکه کارخانه داران بزرگ هم که ۳۰ تا ۴۰ کار آموز دارند ، میکنند . بنظر میآید که این کار در " وول ورهامپتون " عمومیت دارد . نتیجه طبیعی این بیماریهای زیاد پائین تنه و یاد یگر بیماریها میباشد . علاوه بر این بکودکان غذای سیر شده نمیشود و آنها بدمت لباس دیگری جز لباس کار خود دارند . بطوریکه بهمین علت هم که شده بعد از سرور بکشنه نمیروند . مسکن آنها خراب و کثیف اند و اغلب بعدی که موجب انواع بیماریها میباشد ، و کودکان علیرغم کار غالباً سالم ، بهمین علت خرد جثه ، بد رشد و ضعیف اند و در بسیاری موارد بشدت ناقص العضو شده اند . مثلاً در " وین هال " افراد بسیاری هستند که بعلت سوهان کشید نهایی بی پایان پیچیده گوشت شده و بابک پای کج دارند - پای عقب ، آنطور که خود میگویند - بصورتی که پاهای صورت K در آید اند . گذشته از این گویایک سوم کارگران آنجا به خلق مبتلا هستند . چه در اینجا و چه در " وول ورهامپتون " نمونه های بیشماری از بلوغ بطئی شده ، چه در مورد دختران - که آنها هم در آهنگریها کار میکنند ! - و چه در مورد پسران ، حتی تا سن ۱۹ سالگی ، دیده شده است . در " سجوی " و حومه ، که تقریباً فقط میخ درست میشود ، مردم در کتبه های رفت انگیز طویل مانند کار کرده و زندگی میکنند ، که در کتبی نظیرند دارند . دختران و پسران از دوازده سالگی جکتر میزنند و تنها وقتی کارگری ماهر شناخته میشوند ، که روزانه هزار میخ درست کنند و مزد برای هر ۱۲۰ میخ $\frac{3}{4}$ پنس - کمتر از یک قروش نقره ای - میباشد . هر میخ ۱۲ ضربه میخورد و از آنجا که جکت $\frac{1}{4}$ پوند وزن دارد ، کارگر لاجرم باید ۱۸۰۰۰ پوند بلند کند تا این مزد حقیر را دریافت کند . با چنین کار سنگین و غذای ناکافی بچه ها اجباراً باید بدنی بد ساخت ، کوچک و ضعیف داشته باشند ، و اینرا گانه های بازسان نیز تأیید میکنند . در مورد سطح فرهنگ در این نواحی نیز در بالا آمازی ارائه شد . سطح فرهنگ در این نواحی - براساس و میزان حیرت آوری نازل است . نهی از کودکان حتی بعد از سرور بکشنه هم نمیروند و نیم دیگر هم بسیار نامرتب میروند . در مقام مقایسه با سایر مناطق تعداد بسیار کمی خواندن میتوانند ، در رابطه با نوشتن وضع از اینهم بدتر است ، طبیعی است ، چرا که درست بین سنین هفت تا ده ، و وقتی که تازه توان استفاده مفید از مدرسه را به دست میآورند ، بکار گرفته میشوند . و معلمین در سرور بکشنه - آهنگریها معدوم نیستند - خود بزحمت خواندن میتوانند و حتی نوشتن اسم خود را هم نمیدانند . وضع اخلاقی نیز با این امکانات تعلیم و تربیت هماهنگ است . با زور " هورن " ۱۰ میگوید - و نمونه های بسیاری نیز در این باره بدست میآید - که در " وین هال " هیچگونه احساس اخلاقی در بین کارگران حاکم نیست . اواصلاً متوجه این شده بود ، که کودکان نه احساس مسئولیتی در قبال اولیا خود داشتند و نه تعابلی نسبت با آنها احساس میکردند . آنها توان سنجیدن آنچه را که میگفتند نداشتند ، بقدری خرفت و بقدری حیوان وار احق شده بودند ، که اگر از مدعی بودند با آنها خوب رفتار میشود وضع آنها بسیار خوب است . آنها در حالی که احبار روزانه دوازده تا چهارده ساعت کار میکردند ، و نده میبوییدند ، غذای سر نخوردند و چنان کتبی میخوردند که تا چند روز بعد آنها احساس میکردند . آنها زندگی دیگری نمیشناختند جز اینکه

بازرقی صفحه قبل و این صفحه :

1	Willenhall	2	Bilston	3	Sedgeley
4	Wednesfield	5	Darlaston	1	Dudley
7	Walsall	8	Wednesbury	9	Hindleg
10	Horne				

همچو ناشام خان بکنند تا رخصت دست از کار کشیدن و بایابند . و حتی این سؤال عجیب و غریب را که آیا خستیده شده اند ، تصفیه میکنند . (گزارتر " هورن " همانجا) .
 در " شفیلد " مزد کارگران و آن وضع ظاهری کارگران بهتر است . در عوض باید بپرخشی رشته های کار بعلت تأثیر فوق العاده ضرشان بر سلامت اشاره کرد . برخی کارها فشار دهم ابزار کار بر سینه را ایجاد میکنند ، که اکثرابه صلول شدن میانجامد . دیگر کارها ، مثلاً سوهان سازی ، مانع از تکامل عمومی بدن شده و ناراحتی هائی را در پائین تنه موجب میشوند . استخوان بزی (برای دسته جاقو) موجب سردرد ، عارضه کیمه صفرا و درد ختران که بسیاری از آنها باین کار اشتغال دارند ، موجب برقان سفید میشود . ولی تا سالم ترین کار سائیدن جاقو و جنگال است که بویژه و شیکه بوسیله سنگ فسان خشک صورت گیرد ، بی برور گردد موجب مرگ زود رس میشود . تا سالی این کار تا اندازه ای در حالت رولا کار کردن قرار دارد ، که برسینه و معده فشار میآورد ، ولی بویژه در اتسوه فشار آهن براده ، که به هنگام سائیدن در هوا پراکنده شده و ضرورتاً تنفس میشود . خشک سائیدگان بطور متوسط به سن ۳۵ هم نمیرسند و ترسائیدگان بندرت از ۴۰ سال بیشتر زندگی میکنند . دکتر " نایت " از " شفیلد " میگوید : " من ضروراً این کار را تا اندازه ای فقط از این راه میتوانم تقصیم کنم ، که مشروب خوارترین سائیدگان را کسانی که طول عمر بیشتری دارند ، معرفی کنم ، زیرا بیش از همه از سرکار خود غایب اند . در کل ۲۵۰۰ سائیده در شفیلد وجود دارند . حدود ۱۵۰ نفر (۸۰ مرد و ۷۰ پسر) جنگال سائیده اند ، اینها در سنین ۲۸ تا ۳۲ سالگی میرند . تیغ صورت سائیدگان ، که هم تروم خشک میباشد در سنین ۴۰ تا ۴۵ سالگی میرند و جاقوی غذا - نخوری سائیدگان ، که تر میسائید در سنین ۴۰ تا ۵۰ سالگی میرند ."

همین پزشک از روال بیماری آنها ، که بنام تنگی نفس سائیدگان معروف است ، توصیف زیر را بدست میدهد . آنها معمولاً کار خود را از سن چهارده سالگی آغاز میکنند ، و اگر ساختمان بدنی خوبی داشته باشند ، تا قبل از ۲۰ سالگی بندرت احساس ناراحتی میکنند . آنگاه علامت بیماری خصیصی آنها آشکار میشود . نفس آنها بدنیال کمترین فعالیت ، بهنگام بالارفتن از پله یا تپه فریاد میزند ، آنها سانه های خود را بالا میکشند تا با دشواری فزاینده نفس مقابل کنند ، خود را بطور خف میزنند ، و منظر میرسد که در این حالت خمیگی ، حالتی که در آن کار میکنند ، احساس آسودگی تام میکنند . رنگ چهره آنها زرد میشود ، خطوط چهره شان بیانگر هراس است ، از فشاری که برسینه احساس میکنند شاک ای اند ، صدایشان بم و گرفته میشود و با صدای بلند چنان سرفه میکنند که گوئی هوا از درون لوله جویبی خارج میشود . گاه بگاه مقادیر قابل ملاحظه ای غبار ، یا آفشته یا بلغم یا بصورت یک تکه کسروی یا گسترده ای که بوسه نازکی از بلغم آنها پوشانده ، از سینه شان خارج میشود . تف کردن دلمه خون ، عدم توانائی در از کشیدن ، عرق کردن در ششها ، اسهال مداوم ، لاغری غیر معمولی با همه علامت عادی سل ربوی - پس از اینکه ماهها و حتی سالها علیل بوده و قادر به نان در آوردن برای خود و خانواده شان نبودند - بالاخره آنها بر از زیاد میآورد . من باید اضافه کنم ، که کیمه آزمایشرهائی که تاکنون برای پیشگیری از تنگی نفس سائیدگان و پامد اوای آن انجام شده ، با شکست روبرو شده است ."

ایشرا " نایت " ده سال پیش نوشته است ، از آن پس تعداد سائیدگان شدت بیماری بیشتر شده ولی در همین حال کمتر هائی شده تا بوسیله سنگ فسان های سریشیده و خارج کردن غبار بوسیله جریان هوای تازه از ایاز بطاری جلوگیری شود . این کوشش ها تا اندازه ای موفق بوده اند ولی خود سائیدگان مخالف کار است آنها هستند یعنی اینجا و آنجا آنها را در هم نکسته اند - چرا که گمان میکنند بدین طریق کارگران بیشتری بکار آنها روی میآوردند و مزد آنها را کاهش میدهند . آنها طرفدار " یک زندگی کوتاه ولی خوش " هستند . دکتر " نایت " بکار باره سائیدگان که با علامت جدی تنگی نفس با و مراجعه میکردند ، گفته است : اگر سوسوی سنگ فسان بزرگتر بد خواهید مرد . ولی این

گفته هیچ ککلی نمیکرد. با کسی که ساینده شده بود دیگر کاری نمیشد کرد، کوشی که خود را بشویدان فروخته بود. فرهنگ در فیلد در سطح بسیار پائینی قرار دارد. یک نفر روحانی که زیاد با ما در تعلیم و تربیت پرداخته بود، بر این نظر بود، که از ۱۶۵۰ بجه پاینده کارگر که قادر بر مدرسه رفتن هستند، بجز ۱۶۵۰ نفر خواندن نمی توانند، علت اینست که کودکان در همان سن هفت سالگی وجد اکثر در سن دوازده سالگی از مدرسه بیرون کشیده میشوند، و اینکه معلمین بهیچ دردی نمیخورند (یکی از آنها یک روز محکوم شده بود، که پس از آزادی از زندان راه دیگری برای نان خوردن نیافته بود، حزمعلی!) . بنظر میرسد که انحطاط اخلاقی در بین جوانان شغیلند بیشتر از هر جای دیگر باشد. (البته بزرگت میتوان دانست که این حایزه بگدام شهر باید داده شود، و وقتیکه آدم همه گزارشها را میخواند بنظرش میآید که همه آنها مستحق این حایزه اند). جوانها یکشنبه هانعام روز در خیابانها پاره میزنند، شیر با خط بازی میکنند و باسگ، هار با جان هم میاندازند، به عرق فروشی رفته و ممشوقشان را در کنار خود مینشانند، تا آنکه شب در وقت حفت حفت خلوت کنند. در یک عرق فروشی که مورد بازدید بازرسی قرار گرفت، ۴ تا ۵ پسر و دختر جوان نشسته بودند، تقریباً همه زیر هفده سال و هر پسر، در کنار رفیقه اش، اینجا و آنجا عرق بازی میشد، در جای دیگر میخواندند و هر قصیدند و در همه جا عرق مینوشیدند. در بین آنها هم روسی های رسمی نشسته بودند. بنابر این جای تعجب نیست که روابط جنسی بیقاعده در سنین پائین، روسی گری در سنین پائین، از همان ۱۴ یا ۱۵ سالگی - همانطور که همه گواهان میگویند - در شغیلند بیغایت زیاد است. کمال قبل از ورود بازرسان، اعضای یک تاند - اکثر جوان - دستگیر شدند، آنها هم درست موقعیکه میخواستند شهر را ترک بزنند، آنها مواد آتش زا و نیزه محبوس بودند. در جای دیگر خواهیم دید که جنیت کارگری در "شغیلند" همین خصلت وحشی را دارد (گزارش "سایمون" همانجا).

علاوه بر این مراکز عمده تمرکز کاری، در "وارینگتون" کارخانه های سنجاقی سازی وجود دارند، که در آن حاکم در بین کارگران، بویژه خردسالان، فقر بسیار، انحطاط اخلاقی و بی فرهنگی حاکم است. و نیز تعدادی سنجاق سازی در حوالی "دین - لانگشایر" و شرق اسکاتلند وجود دارند، که گزارش های مربوط بآنها نیز بیانجام و کمال با گزارش های مربوط به استافوردشایر مطابقت میکنند.

برای ماقطت یک رشته دیگر از این صنعت میماند: تولید ماشین، که مشخصاً در مناطق صنعتی بوسلوه در "لانگشایر" بیان مشغولند، و مشخصاً آن تولید ماشین بوسیلوه ماشین است، که بدینسان آخرین پناهگاه کارگران رانده شده از جاهای دیگر، یعنی اشتغال در کارخانه های تولید ماشین، ماشینی که آنها را بی نان کرده بود، بازار آنها گرفته شد. ماشین برای رنده کردن، برای منه کردن، ماشینهایی که بجه، خرچ، مبره و غیره میزنند. جرخهای تراش مکانیکی در اینجا هم انبوهی از کارگران را که با مزد خوب و با جو ناممکن مشغول بودند، بی نان کرده اند، و هرگز که مایل است میتواند بسیاری از آنها را در رنجشتر ببیند.

در شمال مناطق فلزکاری "استافوردشایر" ناحیه صنعتی دیگری قرار دارد، که حال بیان میبریم از سیم. سیمالگریها، که مرکز آنها بخند "استوک" است، که شهرک های زیر را در بر میگیرد: "هنلی"، "مارسلم"، "لین اند"، "لین ولف"، "اتاریا"، "گلریج"، "لانکپورت"، "تانتال"، "وگلدون هیل" ۱۰ بارویهم ۶۰ هزار نفر جمعیت. گزارش اشتغال کودکان در این باره میگوید: در برخی از رشته های این تولید - ظروف سفالین - کودکان کارهای آسان و در سالن های گرم و با هوای خوب دارند، در برخی دیگر برعکس از آنها کار در شوار و بر زحمت کشیده میشود، در حایزه که غذا و کاتی و لباس خوبی بآنها داده میشود، بسیاری

1	Stoke	2	Henley	3	Burslem	4	Lane End
5	Lane Delph	6	Etruria	7	Coleridge	8	Goldenhill
9	Langport	10	Tunstall				

از کودکان شاکی اند که "غذای سیر نمیخورم، اکثر این سبب زمینی و نمک میدهند، هیچگاه گوشت و نان نمیدهند، مدرسه نمیروم، لباس ندارم، هیچ ندارم" - امروزها هر هیچ نخوردم، در خانه ماهیجوت ناهار نمیخورند، اکثر این سبب زمینی و نمک و گاهی هم نان میدهند" - این همه لباسی است که من دارم، در خانه چیزی برای روزیکشبه ندارم".

در بین خردسالانی که کارشان بویژه ضرر است باید به پاد و های ریختگر اشاره کرد، که باید ظرف ریخته شده را همراه با قالب باطاق خشک کن برده و بعد وقتی که خوب خشک شد قالب خالی را بازگردانند بدینسان آنها مجبورند تمام روزی را که برای سن آنها سنگین است، اینها را توری کنند، و درجه حرارت زیاد، محلی که در آن باید اینکارها را بکنند، ضعیف شد نشان را برتاب تند میکند. این خردسالان بدون استثنا لاغر رنگ پریده، ضعیف، خرد جثه و پور شدند. تقریباً همه آنها از بیماریهای معده، استفراغ، کم اشتها، سوس و رنج میبرند و بسیاری از آنها بی علت لاغری بیش از حد میبرند. کودکان دیگری هستند که همانقدر ضعیف اند. اینها با اسم "جایگر" و "سنام جرخ" که باید بگردانند، ناعده میشوند. ولی برتاب ضررتر کار آنهاست که ظرف درست شده را در مایعی که حاوی مقدار زیادی سرب و اکثر اتم مفاد بزرگ آرسنیک میباشد غوطه داده و با ظرف غوطه داده شده را بیرون میکنند. دست و لباس این کارگران - مرد ها و پسران - همواره از این مایع مرطوب است، پوست نرم شده و باید دست گرفتن مدام احتیاط ضخم کند، میشود، بطوریکه انگشتان اغلب زخمیند و مدام در حالتی هستند، که جذب این ماده خطرناک را بختی درجه تسهیل میکنند. بی آمدن درد شدید و بیماریهای سخت معده و اعصاب، پوست شدید، قولنج، "آه لاغری" و از همه بیشتر "آه کودکان" میباشد. در مورد مردان معمولاً فلج عضلات است، و فلج تمام و کمال برخی اعضا، بروز میکند. گواهی تعریف میکرد، که در سیر بجه که باوی کار میگردند به هنگام کار بی علت اختلاج برده اند. یکی دیگر که دو سال بعنوان شاگرد در غوطه دادن کک کرده بود، تعریف میکرد که ابتدا دردهای شدیدی در پائین تنه داشته و سپس یک اختلاج که بدینال آن دو ماه اسیر تخت خواب بود، از آن پس اختلاج های مکرر و اکنون هر روز اغلب ده نایب است اختلاج غشی در یک روز. سمت راست بدنش فلج شده است و پزشکان با و گفته اند، که دیگر هیچگاه قادر بر استفاده مجدد از اعضا خود نخواهد بود. در کارخانه ای در اطراف غوطه دادن چهارمرد، که همه غشی و در حایر پوست شدید بود و بازنده سیر حسمه که برخی از آنها هم غشی اند، کار میکردند. کوناه سخن این بیماری، خوفناک بطور عام بی آمدن شغل است، و این هم بخاطر درآمد بیشتر روزی است. در اماقهای که در آنها سفال ساییده میشود، هوا پراکنده است، که نفس آن همانقدر ضرر است که تنفس بیا آهن در مورد ساینده شغیلند. نفر کارگران زود میگرد، آنها نمیتوانند آرام دراز بکنند، از زخم گلو، سرفه، شدید رنج میبرند و صدایشان حنان گرفته است، که بزرگت میتوان شنید، همه آنها نیز به بیماری سل میبرند. در منطقه سفالگریها گویا تعداد افراد نسبتاً زیاد است، که بخردسالان امکان در سر خواندن میدهند، ولی از آنجا که اینان زود بکارخانه اعزام میشوند و زمان درازی نباید کار کنند (اکثراً در واژه ساعت و بکرات بیشتر) امکان استفاده از مدار براند دارند. از اینرو سه چهارم خردسالانی که بازرسان امتحان کردند نتوانستند و نه نوشتن و در تمام منطقه بی فرهنگی محض حاکم بود. خردسالانی که سالهای مفادی بعد از روزیکشبه رفته بودند، قادر به تعییز یک حرف از دیگری نبودند، و در تمام منطقه علاوه بر آموزش دانش آموزان اخلاقی و مذهبی نیز در سطح بسیار نازل قرار دارد (گزارش "اسکریون" همانجا). در نتیجه گری هاهم کارهایی هست که ظاهر ابعاد هاکتر صد میزنند ولی برای کودکان غیر قابل تحمل است. کار سنگین، بی نظمی زمان کار، شب کاریهای مکرر و بویژه گرمای زیاد محل کار (۱۰۰ تا ۱۳۰ درجه فارنهایت)

1	Runners	2	Mould	3	Jigger
4	Epilepsie	5	Galica Pietorum	6	Scriven

در کودکان موجب ضعف عمومی، بیماری، رشد بد و ویژه بیماریهای جنسی، یائین تنه، برونشیت و مانیسم ملایم میشود. بسیاری از کودکان رنگ پریده اند، جسمانی قزم دارند، گاه برای چند هفته بینائی خود را از دست میدهند، از تنوع تنید، استفراغ، سرفه، سرماخوردگی و مانیسم رنج میبرند. بهنگام بیرون آوردن جنس از کوره کودکان باید بچنان محوطه دانی داخل شوند، که جوب های زیرایشان آتش بگیرد. شیشه دمان اغلب خیلی زودند نیال ضعف و در سینه میبرند. (همه از گزارش اشتغال کودکان)

بطوریکه این گزاره حاکی از نفوذ تدریجی ولی حتی سیستم کارخانه بکیمه رشته های صنعت میبندد، کمیژه خود را در اشتغال زنان و کودکان مینمایاند. من ضروری ندانم که همه جابیشرفت ماشین برانده شدن مردان بزرگسال را نیال کم. هر کس که نااندازه ای با مسئله صنعت آشناست، باسانی میتواند این را برای خود تکمیل کند و حال آنکه من در اینجا بر روی سیستم کارخانه و این جنبه تکامل یافته های نظام تولیدی کنونی، جای کافی برای نیال کردن این مسئله در دقایق آنرا ندارم. همه جا ماشین بکار بسته میشود و دینوسیله آخرین آثار استقلال کارگر منهدم میشود. همه جا خانواده بعلت کار کردن زنهار چه حاصل میشود و یا حتی بعلت بی نانی مرد وارونه میشود. همه جا احتیاج ناپذیری کار بست ماشین، تولید و همراه با آن کارگران بزیروغ سرمایه داران بزرگ میراند. تمرکز آرومی بوجه مقاومت ناپذیری پیش میآورد، تفکیک جامعه سرمایه داران بزرگ و کارگران بی حیز هر روز تشدید میشود و پیشرفت صنعتی ملت با گامهای غول آسای سوسی بحران حتی الوقعی پیش میروند.

من در بالا اشاره کردم که در دستوری ها قدرت سرمایه و نیز تقسیم کار همان بی آمد هارا دارد. خرده بورژوازی راپر میزند و سرمایه داران بزرگ و کارگران فاقد تملک راجانشین آنها میآورد. در مورد این دستوران جای صحبت زیادی نیست، چرا که همه آنچه که به آنها مربوط میشود، در جایی که از رولتاریای صنعتی بطور اعم سخن رفت، آورده شده اند. گذشته از این در اینجا نوع کار و تأثیرات آن بر سلامت از آغاز جنبه صنعتی تغییر چندانی نکرده است. ولی تعاریف کارگران صنعتی راستین، فشار سرمایه داران بزرگ، که بر مراتب ملموس تر از فشار استاد کار خرده پاست، که شاگرد با آنها بهر حال یک رابطه شخصی داشت، تأثیرات زندگی شهری در شهرهای بزرگ و مزد گاهنده تقریباً همه دستوران را بترک کنندگان فعال جنبه کارگری تبدیل کرده است. مابعد از این در این باره سخن خواهیم گفت، ولی فعلاً بطبقه ای از مردم زحمتکار لندن میگردانیم، که بعلت وحشیگری فوق العاده نوع بهره کسی از آنها توسط حرس پول بورژوازی بوجه ویژه ای میآید. مورد نظرم کلاهدوزان زن و خیاطان زن میباشند.

سایان نمونه است که درست ساختن آن اجناسی که صرف زینت و آرایش خانمهای بورژوازی میشود، با در دناک ترین عواقب برای سلامت کارگراتی که باین کارها اشتغال دارند، همراه است. ما این را در بالا در رابطه بانسوری باقی دیدیم و حال کلاهدوزی های لندن را بعنوان دلیلی برای این گفته در دست داریم. این مؤسسات تعداد زیادی دختر جوان مشغول کرده اند. گویاتعدادشان در کل ۱۵۰۰ نفر است. که در همان محل کارشان ساکن اند و غذا میخورند. اکثر آنها از روستا میآیند و بدینسان بردگان تمام و کمال صاحب نانان خود میباشند. در فصل جلوه گوی و خود نمائی، که حدود چهار ماه از سال میآید، حتی در بهترین مؤسسات ساعات کار روزانه ۱۵ ساعت است و اگر کار عمالی در بیش باشد ۱۸ ساعت. ولی در اکثر مؤسسات در این فصل بدون هرگونه معدود بیت زمانی کار نمیشود، بطوریکه دختران در ۲۴ ساعت هیچگاه بیشتر از ۶ ساعت وقت برای استراحت و خواب ندارند و

این گاه به ۳ یا ۴ وقتی به ۲ ساعت تقلیل مییابد، ۱۹ تا ۲۲ ساعت کار میکنند، آنهم اگر مجبور نشوند تمام شب را کار کنند، که این هم زیاد پیش میآید! تنها حدومرزی که برای کار آنها موجود است عدم توانائی جسمانی آنهاست، که دیگر قادر نباشند حتی یک دقیقه دیگر هم سوزن را در دست داشته باشند. مواردی پیش آمده که این بینوایان و روزلا بنقطع لباس از تن در نیارند و فقط گاهی اوقات برای لحظاتی چند معاز بودند روی تشکی استراحت کنند و تازه در این حال غذا ایشان هم بصورت خورد شده پیششان گذاشته میشد تا در کمترین وقت ممکنه آنرا قورت دهند. کوتاه سخن. این دختران بینوا با شلاق اخلاقی بر دگی - تهدید باخراج - بچنان کار طولانی و مداومی وادار میشوند، که حتی یک مرد نیرومند ناب آنرا ندرد چه رسد به دختران کوچک ۱۴ تا ۲۰ ساله طافا اینک هوای خفه اطاقهای کار و همچنین سانسهای خواب، حالت خفیه پشت، غذائی که اکثر اید و تقییل الهضم است، ولی قبل از هر چیز زمان کار طولانی و عدم امکان استفاده از هوای آزاد برای سلامت دختران در دناک ترین بی آمد هارا دارد. رنگ پریدگی و لختی، ضعف، بی اشتهائی، درد در شانه ها، درشت و تهیگاه و بیوزده سرد در خیلی زود بروز میکنند. سپس خمیدگی ستون فقرات، شانه های بد رشد و بالا کشیده، لاغری و چشمائی درد آلود، پر آب و ورم کرده که خیلی زود نزدیک بین میشوند، سرفه، تنگی سینه، تنفس پریده پریده و نیز همه بیماریهای بلوغ زنانه، جثمان گاه چنان معیوب میشوند، که کوری علاج ناپذیر و خراب شدن تمام و کمال جسم بی آمد است، و اگر جثمان با اندازه کافی سالم بمانند، که ادعا کار را ممکن کند، آنگاه مثل زندگی کوتاه و قسم انگیز این کلاهدوزان را پایان میبخشد. حتی آن کلاهدوزانی که زود دست از این کار میکشند، سلامت بدنی شان برای همیشه از بین رفته و قدرت بدنیشان در هم شکسته است. آنها بعد ام بیوزده در زناشویی علیل وضعیف اند و کودکان بیمارند نیامیآورد. همه پزشکائی که مورد سؤال ما بود (کمسیون اشتغال کودکان) فرار گرفتند و در این مورد متفق القول بودند، که هیچ گونه زندگی نمیتوان یافت، که بیش از این سلامت را بختارند از و موجب مرگ زود رس گردد.

با همان سمعیت، فقط اندکی غیر مستقیم تر بچنان لندن استعمار میشوند. دخترانی که بسهمیه سینه بند و شکم بند مشغولند، کاری سنگین، پر زحمت و دشوار برای چشم دارند، و بجد رمز در ریخت میکنند؟ من نمیدانم ولی میدانم که کار فرمائی که باید مواد خام سوزی داده شده را تضمین کند و کار را اولین سینه و شکم بنسد در زمان تقسیم میکند، در ازای هر خطه ۱/۲ پنی - ۱۵ فینیک پر دینس - دریافت میکند. از این مقدار سود او که حداقل نیم پنی است، کم میشود. بنابراین بدختران بیچاره حد اکثر یک پنی داده میشود. دخترانی که دستمال گردن میدوزند باید روزانه ۱۶ ساعت کار را تعهد کنند و هفته ای ۴ شلینگ - ۱/۲ نالپر دینس - دریافت مینمایند، که قدرت خرید آنها تقریباً اندازه ۲۰ قروشتر نقره ای در گرانتین شهر آلمان میباشد. ولی بدترین وضع را آنهایی دارند که پیراهن میدوزند. آنها معمولاً در ازای هر پیراهن یک ونیم پنی دریافت میکنند - آنها قیلا ۲ تا ۳ پنی میگرفتند ولی از وقتیکه دارالساکین "سن پانکراس" ۱، که بوسیله یک هیأت بورژوازی را در یکسال اداره میشود، شروع بقول اینکار در ازای یک ونیم پنی کرد، زنان بیچاره هم معیوب شدند همین کار را میکنند - برای پیراهن های ظریف و زینت دار که بدختران ۱۸ ساعت کار میآید، ۶ پنی - ۵ قروشتر نقره ای - پرداخت می شود. مزد این خیاطان بنابراین و بنا بگفته کارگران زن و کار فرمایان متعدد در ازای کار سنگینی که ناپاس از نسبت گذشته با اول میانجامد، در هفته دو ونیم تا سه شلینگ است! و آنچه که این سمعیت نرم آور را تکمیل میکند اینست که خیاطان باید برای موادی را که در اختیارشان گذاشته میشود، بعنوان ودیعه بپردازند، کاری که طبیعا از عهد آنها بر نیاید مگر اینکه - و اینرا مالکین مواد هم میدانند - قسمتی از همان تارایه رهن بگازند و سپس با ضرر از رهن در

* - Weekly Dispatch ۱۸۴۴ مارس ۱۷

* - Leifchild, Rept. App. Pf. II, P. L 2, 55, 11, 12, Franks, Rept. App. Pf. II, P. K7, 5. 48, Tancred, Euld. App. Pf II, P. 176 etc.

بیاورند ، و یا اگر قادر بر آوردن آنها از زمین نشدند ، بدادگاه صلح کشانده شوند ، امری که در نوامبر ۱۸۴۳ در آن یک زن خیاط را گرفت . دختر بیچاره ای که دچار همین وضع شده و نیت داشت که جگر یابد بکند ، در اوت ۱۸۴۴ - خود را در ترمه ای غرق کرد . این زنان خیاط معمولاً در اطراف کلهای زیر سقف ، بنوعی که اطاق جاداشته باشند در رفتهای فقر زندگی میکنند . در این اماقها ، که در زمستان تنها گرم کن اطاق همانا حرارت بدن خود ساکنان آن است ، آنها روی کار خود خم شده و از صبح ساعت چهار یا پنج تا نیمه شب میوزند ، و سلامت خود را در عرض چند سال از دست داده و سرگ زود رس میگردند ، بی آنکه معمولی ترین نیازهای خود را جواب گفته باشند ، * * * در حالیکه آن یاشین درشکه های براق چنابان بورژوازیگ رفتند ، در همان حالیکه شاید در قدم آنطرف تریک زیگولی جلف رفت انگیز در قمار یکشنبه پولی را میبازد ، که آنها در یکسال نمیتوانند در آورند .

* * * - Thomas Hood مستعد ترین طنزنویس امروز انگلستان ، و چون همه طنزنویسان پسر از احساسات انسانی ولی بدون هر انزوی فکری ، در آغاز سال ۱۸۴۴ ، زمانیکه فقر خیاطان ستون همه روزنامه هاراپ میگرد ، شعر زیبایی منتشر کرد : آواز پیراهن The Song of the Shirt ، که برخی نظرات اشک تأسف ولی بیپوده را از چشم دختران بورژوازیگری کرد . من باندازه کافی جا برای نقل آن - ندارم . این شعر برای اولین بار در " Punch " منتشر شد و بعد هم در همه روزنامه های چاپ رسیده از آنجا که وضع خیاطان در آنزمان در همه روزنامه های برسی شد ، نقل قولهای شخصی ضروری نیستند .

اینست وضع بیرونی و تاریخی صنعتی انگلستان ، بهر جا که روی آوریم با فقر تمام پانناوی ، با بیماریهایی که ناشی از وضع کارگران اند ، انحطاط اخلاقی و پروریشوم . همه جا انهدام ، از بین بردن تدریجی ولی حتی سرشت بشری چه در زمینه جسمانی وجه در زمینه معنوی . آیا این وضعی است که بتواند ادامه یابد ؟ خیر این وضع نه میتواند ادامه یابد و نه ادامه خواهد داشت ، کارگران اکثریت عظیم مردم آنرا نمیخواهند . بنگرم که آنها غیر در باره این وضع چه میگویند .

جنبشهای کارگری

اینرا زمین خواهند پذیرفت ، که کارگران انگلیسی در چنین وضعی نمیتوانند احساس خوشبختی کنند ، حتی اگر من اینرا بکرات و در وقایع ثابت میگردم ، که وضع آنها وضعی نیست که در آن یک انسان یا طبقه ای از انسانها انسانی فکر کرده ، احساس نموده و زندگی کند . بنابراین کارگران باید بکشند از این وضع حیوانی گذشته رهائی یابند و موقعیتی بهتر و انسانی تر بدست آورند ، و چنین نمیتوانند بکنند بی آنکه علیه منافع بورژوازی بطور عام ، که همانا بهره کشی از کارگران است ، مبارزه نمایند . ولی بورژوازی به تمام نیروها تکیه که قادر است بوسیله دارای خود و قدرت دولتی که در اختیار دارد ، بسیج کند ، از منافع خود دفاع می نماید . کارگر محقر اینک دست بتلاش برای خروج از اوضاع امروزیند ، بورژوازی را بعنوان دشمن قسم خورده خود دارد .

ولی گذشته از این هم کارگر هر آن متوجه این امر میشود ، که بورژوازی با او چون یک شیئی ، چون تکه خود رفتار می کند ، و همانا بهین علت هم که شده بعنوان دشمن بورژوازی بیای خیزد . من در بالا باده هانمونه ثابت کردم و با صد هانمونه دیگر میتوانستم ثابت کنم . که در شرایط کنونی کارگران انانیت خود را تنها از راه کینه ورزیدن و شور و یدن علیه بورژوازی میتوان نجات دهد . و اینرا که او بخواند با شد بدترین شور و هیجان علیه ظلم و ستم متملکین اعتراض کند ، تربیت او ، یا دقیقتر عدم تربیت او و نیز خون گرم ایرلندی که بطبقه کارگران انگلستان نیز سرایت کرده ، تضمین می نماید . کارگران انگلیسی در یک انگلیسی ، یک انسان پول دوست حسا بگر نظیر حسایه متملکین نیست . او احساسهای تکامل یافته تری دارد ، سردی ذاتی مردم شمال دوری بوسینه شور هیجان که در بیخدی او شکل میگرد و میتواند بر او حاکم شود ، خنثی میگردد . آنگونه شکل گیری خرد ، که خصوصیات ذاتی خود خواه بورژوازی چنین رشد داده و خود خواهی را بمیل مفرط حاکم بر او بدن کرده و همه نیروی احساسش را روی یک نقطه ، حرص پول ، متمرکز کرده ، در کارگر موجود نیست ، و در عوض ، شور و هیجان او قوی و نیرومند است ، چونان در خارجیان . طبیعت انگلیسی در کارگزار بین رفته است .

اگر ، همانطور که دیدیم ، برای کارگر منظور فعال ساختن انانیت خود هیچ زمینه ای جز مخالفت و مبارزه با کل وضع زندگی اشنگه شده اند ، پس طبیعی است که در دست در این مخالفت و مبارزه کارگران بدلیسند ترین و شریفترین و انسانی ترین وجه منجلی شوند . ما خواهیم دید که همه نیرو ، همگوششهای کارگران متوجه این یک نکته است ، و حتی کوششهایشان برای کسب آموزش انسانی در رابطه مستقیم با این قرار دارند . البته ما از اعمال قهرها و خشونت های مفرود نیز خبر خواهیم داد ، ولی باید همواره در نظر داشت ، که جنگ اجتماعی در انگلستان آشکارا در جریان است ، و اگر نفع بورژوازی در اینصورت که این جنگ را عوام فریبانه در پوشش مسالمت و حتی انسان دوستی پیش برد ، پس تنها غریبان کردن شرایط واقعی ، منهدم ساختن این عوام فریبی میتواند بکارگران خدمت کند ، بیاین دیدگر حتی قهرآمیزترین خصوصیات کارگران علیه بورژوازی خاد منشر صرفا بروز آشکاروی برده آنجیزی است ، که بورژوازی حیوانه و مخفیانه علیه کارگران انجام میدهد .

نوریدن کارگران علیه بورژوازی بزودی پیر از رشد صنعت آغاز گشته و مراحل مختلفی را طی نمود . اینجا جای تشریح دقیق اهمیت تاریخی این مراحل برای تکامل خلق انگلستان نیست ، اینرا من باید در نوشته دیگر انجام دهم و فعلا بواقعیات آشکار ، تا آنجا که بخصیصت سالی وضع بیرونی یا انگلیس کک مینمایند ، بسنده کنم . اولین ، خامترین و بی ثمرترین شکل این نوریدن بزه کاری بود . کارگر در فقر و تیره روزی بسر میبرد و میدید که وضع کسانی دیگر بهتر از او است . برای او قابل فهم نبود ، که چرا او ، او که برای جامعه بیشتر از فلان ثروتمند نسیل کار

میکرد و باید در این شرایط رنج بود. افزون بر این تیره روزی و استیصال وی بر مذهبهای مورثش در قبال مالکیت چیسره گشت. او دست بد زدی زد. مادیدیم که چگونه با گسترش صنعت جنایت نیز بیشتر شد، و چگونه دستگیریهایی سالانه در رابطه مستقیم با عدل های مصرف شده پنبه قرار دارد.

اما کارگران زود دریافتند که این کمکی نمیکند. بزه کاران صرفا قادر بودند منفردا صرفا بعنوان فرد از راه دزدی علیه نظام اجتماعی حاکم اعتراض کنند. تمام قدرت جامعه بر هر فرد بطور جداگانه فرود آمده و او را با نیروی برتر غول آسایی له و لورده میکرد. مضافا اینکه دزدی ناپخته ترین، ناآگاهانه ترین شکل اعتراض بود و بهین دلیل هم که شده هیچگاه بیان همگانی افکار عمومی کارگران نبود، هرچند که آنها در میان آنرا تائید هم میکردند. طبقه کارگر اول بار آنگاه بمخالفت با بورژوازی پرداخت که بمقابل قهرآمیز با کارست ماشین پرداخت، آنسان که این بلافاصله پسر از تحرك صنعتی رخداد. اولین مختصرین، "اوکرایت" و غیره درست بهین شکل مورد تعقیب قرار گرفتند و ماشین ها - ماشین ضهدم گشت. بعدها بکرات علیه ماشین قیام شد و آنها همانسان عمل میشد که در شورش چاپچیان "بوم" در ژوئیه ۱۸۴۴، کارخانه های بران شده و ماشین ها در هم شکست میشدند.

ولی این نوع مخالفت و مبارزه همبفرود بود، بعضی مناطق معدوم میشد و فقط یک جنبه مناسبات کنونی را هدف قرار میداد. و بعضی اینکه هدف لحظه ای بدست میآید، قدرت اجتماع با تمام نیرو و بر سر بحران خلع سلاح شده فرو ر آمده و آنها را هر سال که مایل بود مجازات میکرد و ماشین با وجود این بکار بسته میشد. پس بی بایست شکل نوینی برای مخالفت و مبارزه یافت میشد.

در این راه قانونی مترقا تاد، که توسط مجلس کهن و هنوز اصلاح نشده الیگارشسی - محافظه کار تصویب شد. قانونی که بعدها، وقتیکه با قانون اصلاحی تضاد بورژوازی و پرولتاریا بصورت قانونی درآمد، هیچگاه بتصویب مجلس عوام نمی رسید. این قانون در سال ۱۸۴۴ تصویب شد و همه قوانینی را که ایجاد اتحادیه بین کارگران را برای اهداف کارگری ممنوع میکردند، لغو نمود. کارگران حق تشکیل آزاد انجمنها که تا بنابر جان با شرافت و بورژوازی اختصاص داشتند، بدست آوردند. البته تا بناتزمان هم اتحادیه های مخفی همواره در بین کارگران وجود داشتند، ولی هیچگاه بدست آورد های قابل توجهی نرسیده بودند. همانطور که "سایمون" تعریف میکند: "رستورزی و رستورزان". صفحه ۱۳۷ (بعهد) در اسکاتلند در سال ۱۸۱۲ دست باقان "گلاسگو" است یک اعتصاب عمومی زدند که توسط یک اتحادیه مخفی ترتیب داده شده بود. این کار در سال ۱۸۲۲ تکرار شد و اینبار به چهره دو کارگر، که مایل بیوستن با اتحادیه نبوده و بهین علت هم از جانب اعضا اتحادیه بستانه خائن طبقه خود تلقی میشدند، جواهر گوگرد پاشیدند و که موجب کوری آنها شد. و نیز در سال ۱۸۱۸ اتحادیه کارگران معدن اسکاتلند آنقدر قوی بود که یک اعتصاب عمومی ترتیب دهد. این اتحادیه اعضا خود را بسوگند وفاداری راز داری و امید است، بصورت صندوق پول و حساب رسمی منظم داشته و شعبه های محلی داشتند. ولی حالت مخفی که در آن همه اینکارها انجام میشد، مانع رشد آنها می گشت. ولی در عوض، زمانیکه حق تشکیل اتحادیه آزاد را بدست آوردند، این اتحادیه ها در سراسر انگلستان گسترش یافته و قدرتمند شدند. در کلیه رشته های کارچنین اتحادیه هایی (تربید یونین) با هدف آشکار دفاع از کارگران منفرد در قبال ستم و تسامح بورژوازی بوجود آمدند. اهداف آنها این بود که: مزد را تعیین کرده و جمعا بعنوان یک نیرو با کارفرمایان مذاکره کرده، مزد را براساس نمود کارفرما تنظیم نمود و در فرصت مناسب آنرا بالا ببرند، و در هر رشته کار در کلیه نقاط مزد ها را در یک سطح نگاهدارند، از اینرو ترجیح میدادند که با سرمایه دار بر سر یک جدول مزد و که همجدا بیست مورد توجه قرار میگرفت، مذاکره نمایند، و برای هر کس که از بیوستن باین قرارداد خود داری میکرد و کار نکنند. و نیز با محدود کردن پذیرش کارآموزان نقاضا برای کارگران را همواره زند نگاهداشته و بدینسان دستمزدها را در سطح بالایی تثبیت کنند، با کاهش مزد های معیله بوسیله کارخانه داران، که از راه بکارست ماشین آلات و ابزار کار جدید و غیره صورت میگرفت، حتی الامکان مقابله کنند. و بالاخره بکارگران بی نان کله پولی بنماید که این کارها مستقیما بوسیله صندوق اتحادیه صورت میگردد و بوسیله معرفی نامه ای، که در آن نکات ضروری عنوان گشته و کارگر بسا

آن از محلی بحمل دیگر گرفته، مورد حمایت همکاران خود قرار گرفته و اطلاعاتی در مورد بهترین امکان کارهای بدست می آورد. این راه بیعانی در بین کارگران خانه بدوشی (۱) و راه بیعناخانه بدوشی (۲) نامیده میشود. برای بدست یابی باین اهداف رهبر و مدیر با حقوق - زیرا انتظار این میروند، که هیچ کارخانه داری چنین کسانی را بکار نکارد - و نیز کمیته ای تعیین میشود، که پرداختی های هفتگی را دریافت کرده و بگونگی خرج کردن آنها را در راه اهداف اتحادیه مواظبت میکند. اثر ممکن میبود و سودمند تشخیص داده میشد، اتحادیه های دستورزان بخشهای مختلف در کمیتهی تشکیل داده و در مواقع معین نمایندگانشان گرد هم آتیهای ترتیب میدادند، در برخی موارد کوشش شده، که همکاران یک حرفه در تمام انگلستان در یک اتحادیه بزرگ متحد شوند، و بکرات کوشش شده - اول ببار در سال ۱۸۳۰ - که یک اتحادیه کارگری تمام امپراطوری با سازمانهای مشخصی هر حرفه در درون آن بوجود آید. ولی این اتحادیه ها عمر رازی نداشتند و گاه حتی برای یک لحظه هم بوجود نمی آمدند، چرا که تنها یک هیجان فوق العاده عمومی قادر است چنین اتحادیه ای را ممکن و مؤثر سازد.

نیوه هایی که این اتحادیه قاعدا برای دستیابی با اهداف خود در پیش میگیرند عبارتند از: اگر یک (یا چند) استاد کار از پرداخت مزد تعیین شده خود داری نمود، آنگاه یک هیات نماینده کی پیش او فرستاده شده و عریضه ای باو داده میشود (بی بینم که کارگران بدفرت کارخانه دار مستبد در کسور کوچکش ارج میگذارند)، اگر این کاری از بیستبرند اتحادیه دستور میدهد، که کار متوقف شود و کارگران بخانه های خود میروند. اعتصاب یا قسمی است، وقتیکه یک یا چند کارفرما، بیاعبومی است و وقتی که همه کارفرمایان یک رشته از تعیین دستمزدها بر مبنای پیشنهادات اتحادیه دستور داری کنند، امکانات قانونی اتحادیه تا این حد است، البته اگر اعتصاب با اطلاع قبلی صورت گیرد، کاری که معموله انجام نمیشود. ولی این امکانات قانونی، اگر هنوز کارگرانی در خارج از اتحادیه قرار داشته باشند و یا بعلت امتیازات موقتی که بورژوازی میدهد، از اتحادیه جدا شوند، بسیار ضعیف اند. مشخصا بهنگام اعتصابات قسمی کارخانه دار باسانی میتواند از بین این کوششها سر بریزد (معروف به اعتصاب شکنها) (۳) کسانی را انتخاب کند و بدین ترتیب سعی کارگران متحد را بی شمسازد. این اعتصاب شکنان معمولا مورد تهدید اعضا اتحادیه قرار گرفته، توپین گشته، کتک خورده و یا بصورت دیگر آزار میشوند، و کوتاه سخن بهر شکل ممکن ترسانده میشوند. ولی در نقاب این شکنجی میشود، و از آنجا که بورژوازی دست دار قانون هنوز قدرت را در دست دارد، توان اتحادیه با اولین اقدام غیر قانونی، با اولین شکایت بدادگاه علیه اعضا آن، تقریبا هر بار درهم می شکند.

تاریخ این اتحادیه های توانی طولانی از شکستهای کارگران است، که با برخی پیروزیهای منفرد قطع شده است. ضمیمی است که همه این کوششها و مساعی نمیتوانند این قانون اقتصادی را که مزد براساس رابطه عرضه و تقاضا در بازار کار تعیین میشود، تغییر دهند، از اینرو اتحادیه ها در قبال علل عده ای که بر این رابطه مؤثرند، ناتوانند. در یک بحران تجاری اتحادیه مجبور است با خود مزد را کاهش دهد و یا اینکه خود را محصل نماید، و در صورت افزایش تقاضا برای کار اتحادیه قادر نیست مزد را بیش از سطحی افزایش دهد، که بخودی خود بعلت رهاست سرمایه داران بآن سطح افزایش نیافت. ولی در قبال علل کوچک با تاثيرات موضعی اتحادیه ها بیرونی میشوند. اگر کارخانه دار انتظار مخالفت متمرکز و متراکمی از جانب کارگران نداشت، بخاطر منافع شخصی خویش مزد را بتدریج و عدام بیش از پیش کاهش میداد. مبارزه رقابتی که و بدیاید علیه دیگر کارخانه داران انجام دهد، حتی او را بدینکار مجبور می نمود، و مزد بزرگی بحد اقل خود کاهش می یافت. ولی رقابت بین خود کارخانه داران در شرایط عادی بعلت مبارزه و مخالفت کارگران کند میشود. هر کارخانه داری میداند، که بی آمد کاهش مزدی که بسا بشرايط برحق نباشد، شرايطی که گویان رقابت را همبگیرد، یک اعتصاب خواهد بود که حتی با و ضرر خواهد زد، چرا که سرمایه اش در طول اعتصاب ساکن می ماند، ماشین هایش زنگ میزنند، بحال آنکه در چنین شرايطی اینکه او به

تواند کاهش مزد را بکمرس نشانده هنوز بر نامعلوم است ، و او میدان که در صورت موفقیتش رقابش نیز از او پیروی خواهند کرد ، و بیای محصولات را پائین خواهند آورد و بدینسان نفع حاصله از کاهش مزد را باز از دست او پیروی خواهند کشید . و نیز اتحادیه ها اغلب موجب افزایش سرعتر مزد پیرایه بحران میشوند ، سرعتر از زمانی که در غیر این صورت مزد ها افزایش می یافتند . آخر نفع کارخانه دار در اینست که مزد را ، پیش از آنکه رقابت کارخانه داران همقطارش او را و ادرا کنند ، افزایش ندهد ، در حالیکه خود کارگران اکنون که موضع بازار بهبود می یابد و کارگران در چنین شرایطی ، بعلت کمبود کارگر ، اکثرا قادرند یک یک اعتصاب افزایش مزد را تحمل کنند ، مزد پیشنوی را خواستارند ، ولی همانطور که گفته شد ، اتحادیه ها در قبال علل مهمتره کمبازار کار را تغییر میدهند ، ناتوانند ، در چنین مواردی گرسنگی بتدریج کارگران را وامیدارد تحت هر شرایطی دوباره بکاربرد ازند ، و اگر چند نفر کسار ببرد ازند ، دیگر قدرت اتحادیه در هم شکسته است ، چرا که این چند اعتصاب شکن ، همراه با ناخبر کالای که هنوز در بازار موجودند ، و بیوزواری امکان میدهند ، که بدترین بی آمدهای اعتصاب را خنثی کنند ، و صدوقی اتحادیه ها بعلت کثرت کسانی که باید مورد حمایت قرار گیرند ، بیوزواری خالی میشود ، اعتباری که دکانداران با بهره زیاد میدهند پس از مدتی قطع میشود ، استیصال کارگران را و ادرا میسازد ، باز یوغ بیوزواری را بگردد بگردند . ولی از آنجا که کارخانه داران بعلت منافع خود - البته فقط مبارزه و مخالفت کارگران اینرا در مسلك ضایع آنها قرار داده است - باید از هرگونه کاهش مزد تالانم دوری جویند ، حال آنکه کارگران در هر کاهش مزد ناشی از روابط تجاری ، بدتر شدن وضع خود را احساس می کنند ، که باید حتی الاکان با آن مقابله نمایند ، از اینرو اکثر اعتصابات بضرر کارگران تمام میشود . حتما خواهند پرسید پس چرا که کارگران در چنین مواردی ، که بهبودی اقدام اشتکار است ، دست از کار می کشند ؟ باین علت ساده ، چرا که مجبورند علیه کاهش مزد و حتی علیه ضرورت این کاهش اعتراض کنند ، چرا که باید اعلام کنند ، که آنها بعنوان انسان نباید خود را با مناسبات تطبیق دهند ، بلکه این مناسبات اند که باید خود را با آنها ، و با انسانها ، تطبیق دهند ، چرا که سکوت آنها بمعنای بیسویت شناختن این مناسبات ، بهر سبب شناختن حق بیوزواری است ، که کارگران را در دوره های خوب تجاری استثمار کند ، و در زمانهای بد بدست گرسنگی بسپارد ، و تا زمانیکه کارگران هرگز احساس انسانی را از دست ندادند ، باید علیه این اعتراض کنند ، و این که چرا بدینگونه و بعگونهای دیگر اعتراض می کنند ، اینست که انگلیسی اند ، آدم های عملی هستند که اعتراض خود را با عمل ابراز میدارند ، و چون تئورسین های آلمانی نیستند ، که آسوده سر ببالین بگذارند و قتیکه اعتراضشان بوجه خوبی ثبت گشته و بایگانی شد ، تا در این بایگانی همانسان بخواب رود ، که اعتراض کنند ، ولی مقابل اعتراض واقعی انگلیسی ها تا " شیر خود را دارد ، حرص پول بیوزواری را تا اندازه ای لگام میزند ، و اعتراض و مخالفت کارگران را علیه قدر قدرتی اجتماعی سیاسی طفره داری مالکیت بیدار نگاه میدارد ، و البته در عین حال آنها را و ادرا این اعتراض میکند ، که برای در هم شکستن حکومت بیوزواری چیزی بیش از اتحادیه ها و اعتصابها ضروری است . اما آنچه که باین اتحادیه و اعتصابهاست که بریامی - دارند اهمیت واقعی می بخشد اینست که آنها اولین کوشش کارگران برای نهی رقابت اند ، پیش شرط آنها این آگاهی است ، که سلطه بیوزواری تنها بر رقابت بین خود کارگران استوار است ، یعنی هر تفرقه کارگران ، بر تناقض تک تک کارگران با یکدیگر ، و درست باین علت که آنها ، هر چه یکطرفه فقط بصورتی محدود - علیه شیوه عمر نظام اجتماعی فعلی سمت گیری کرده اند ، درست باین علت برای نظام اجتماعی کنونی اینقدر خطرناکند ، برای حمله کارگر بیوزواری و با آن بشام مناسبات اجتماعی حاکم ، هیچ نقطه ای حساس تر از این نیست ، اکثر رقابت درونی کارگران بر هم بخورد ، اکثر نام کارگران هم باشند که دیگر اجازه ندهند بیوزواری آنها را استثمار کند ، آنگاه امپراطوری تملک دیگر بیایان رسیده است ، آخر مزد فقط باین علت بر رابطه عرضه و تقاضا ، با اوضاع تصادفی بازار کار وابسته است که کارگران تابعال می پذیرفتند ، که با آنها بپایه یک شیئی ، که خرید و فروش میشود ، رفتار شود ، حال آنکه کارگران تصحیح بگیرند که مانع از خرید و فروش خود شوند ، و بهنگام تعیین این که ارزش کار جقدر است ، بمشابه انسان - که در کنار بیوزواری کسار

اراده ای هم دارد - با میدان بگذارند ، دیگر ناقوس مرگ اقتصادی و قوانین مزد بردا در آمده است . البته اگر کارگران به ازین بردن رقابت بین خود بسنده کنند ، قوانین مزد در طول زمان مجددا خود را بکمرس خواهند نشانند ، ولی کارگران نمیتوانند باین بسنده کنند ، مگر اینکه تمام جنبش خود تا با امروز را نغی نمایند ، مگر اینکه رقابت بین کارگران را دوباره مستقر سازند ، بحسارت دیگر آنها اصولا نمیتوانند ، باین بسنده کنند . ضرورت آنها را و ادرا می کنند که نه فقط یک قسمت از رقابت ، بلکه رقابت را بطور اعم از میان بردارند ، و اینکار را هم خواهند کرد ، کارگران هر روز بیش از روز پیش در می یابند ، که رقابت برای آنها چه معنائی دارد ، آنها بیشتر از بیوزواری در می یابند ، که رقابت بین متملکین هم ، با بیوزو بحرانهای تجاری بکارگران فشار وارد می آورد ، و در می یابند که اینرا هم باید از میان بردارند . آنها بیوزواری در خواهند یافت که چگونه اینکار را شروع کنند .

این نه این اتحادیه ها با فزونی کینه و خشم کارگران نسبت بطبقه متملک تک بسیاری کنند ، و دیگر نیازی به گفتن ندارد ، از اینرو از این اتحادیه ها - با - یابدون اطلاع اعضا رهبری - در مواقع هیجان های غیر عادی اقداماتی ناشت میکنند ، که تنها با کینه ای که تا به سرحد ناامیدی ارتقا یافته ، با شور هیجانی وحشی ، که هرگونه چهار چوبی را در هم می شکنند ، میتوان توضیح داد . از این قبیل موارد فوق الذکر مربوط بپاشیدن جوهر گوگرد و موارد دیگری که برخی از آنها را باز گوئی کنم .

- ۱- در سال ۱۸۴۱ بهنگام یک جنبش شدید کارگری جوانی بنام " اشتن " (۱) ، کارخانه داری در " هاید " -
- (۲) منجسترد ، یک غروب وقتی که ازین مزارع رد میشد ، با گلوله بغل رسید و هیچ رد پائی از کسی که اینکار را کرده بود بدست نیامد . در این تردیدی نیست ، که این یک اقدام انتقامی کارگران بود . آتش افروزی و انفجار نیز بسیار پیش میآیند . جمعه ۲۹ سپتامبر ۱۸۴۳ کوششی برای منفجر کرده کارگاه صاحب یک کارخانه چوب بزی بنام " یانگین " (۳) ، در خیابان " هوارد " (۴) - " شغیلو " بعمل آمد ، ابزار مربوطه طیفک سیله آهنین سر بسته پراز یاروت بود و خسارت قابل توجهی بیار آورد . روز بعد ، ۳۰ سپتامبر اقدام مشابهی در کارخانه چاقو ساهان سازی " ایستون " (۵) - " شیلز مور - شغیلو " (۶) - رخ داد ، جناب " ایستون " بعلت شرکت فعال در جنبش های بیوزواری ، بعلت سطح نازل مزد ها ، مشتمل کردن منحصر اعتصاب شکنان و سوء استفاده از قانون مستندان برفع خود (وی در بحران - ۱۸۴۲ کارگران را از اینرام بقبول مزد های ناچیز و ادرا می کرد ، که مخالفین را بعنوان کسانی که میتوانند کاری بدست آورند ولی امتناع میکنند و بنابراین قابل حمایت نیستند ، یاد آره مستندان معرفی میکرد) ، بغرت هتکاتی را علیه خود برانگیخته بود . انفجار خساراتی بیار آورد و همکارگانی که خسارات را می دیدند ، تنها افسوس میخوردند ، که همه جریان منفجر نشده است . جمعه ۱۸ اکتبر ۱۸۴۳ کوششی برای آتش زدن کارخانه " اینس و رت " و " کرومپتون " (۷) در " بولتون " خسارتی بیار نیار آورد . این سومین یا چهارمین کوشش در مدتی کوتاه در همان کارخانه بود . در نشست انجمن شهر " شغیلو " در روز چهارشنبه ۱۰ ژانویه ۱۸۴۴ رئیس پلیس یک ماشین مخصوص انفجار از چندن ، که با چهار پیوند باروت پر شده و بیک فنیله روشن شده ولی خاموش گشته مجبوز بود ، نشان داد ، که در کارخانه آقاسی " کیچن " (۸) - در خیابان " ارل " (۹) - شغیلو پیدا شده بود . یکشنبه ۲۰ ژانویه ۱۸۴۴ انفجاری در چوب بزی " بنتلی اند وایت " (۱۰) در " باری - لانکاشایر " رخ داد ، که موجب آن دو سته باروت بود که بداخل کارگاه پرتاب شده بود و خسارات قابل توجهی بیار آورد . پنجشنبه اول فوریه ۱۸۴۴ " سوهو ویل وورکر " (۱۱) در " شغیلو " با تشر کشیده شد و ازین رفت . این هاشم مورد از این قبیل در چهار ماهی باشند ، که علت همه آنها بغرت کارگران از کار فرمایان است . اینرا که این چه شرایط اجتماعی باید باشد ، که در آن چنین چیزهایی مکن باشند ، و دیونیزی ند ارد که بگویم . این واقعیات دلیل کافی برای اینند ، که در انگلستان ، حتی در پر رونق ترین ادوار -

تجاری، چون اواخر ۱۸۴۳، جنگ اجتماعی اعلام شده و آشکارا انجام میشود. و هنوز که هنوز است بورژوازی انگلستان بهوش نمی آید. ولی موردی که بر سائرین وجه سخن میگوید، مورد مربوط به "تاگرهای گلاسگو" است، که از ۳ تا ۱۱ ژانویه ۱۸۳۸ در ادگاه ولایتی میآگامه شد. از محاکمات برمیآید، که اتحادیه پنبه ریسان، که در اینجا از سال ۱۸۱۶ وجود داشت، از تشکیلات و قدرت با برخوردار نبود، اعضا "بوسیله سوگند بته میات اکثریت وابسته بودند و در هر اعتصاب یک کمیته مخفی داشتند، که برای اکثریت اعضا ناشناس بود و میتوانست نامحدود از دارائی اتحادیه استفاده کند. کمیته ای جایزه برای سراعتصاب شکنان، کارخانه داران مغفور و آتش افروزی در کارخانه هاتعمین میکرد. کارخانه ای که بجای مردان عده ای اعتصاب شکن زن را برای بستن بکارگمارده بود، بدین ترتیب آتش کشیده شد. زندنی بنام "مک پیرسون" (۱) مادریکی از اعتصاب شکنان، بقتل رسانده شد و دو نفر قاتلین بحساب اتحادیه بآمریکسا فرستاده شدند. در سال ۱۸۲۰ بیک اعتصاب شکن بنام "مک کواری" (۲) تیرانداخته و ووجرح شد و تیرانداز ۱۵ پوند استرلینگ از اتحادیه دریافت کرد. بعدها بیک نفر دیگر بنام "گراهام" (۳) تیراندازی شد و تیرانداز ۲۰ پوند دریافت کرد، ولی دستگیر شده و بکار با اعمال شاقه ابد محکوم شد. بالاخره در سال ۱۸۳۷، در ماه مه، بدنبال یک اعتصاب در "اوت بانک" (۴) و کارخانه های "میل - اند" (۵) اغتشاشاتی بروز کرد، که در طی آن حدود یک دوچین اعتصاب شکن آزار شدند، در ژوئیه همانسال اغتشاشات کماکان ادامه داشتند و یک نفر بنام "اسمیت" (۶) چنان مورد بد رفتاری قرار گرفت، که بمرگ او انجامید. حال کمیته دستگیر شده و بازرسی آغاز شد و بدنبال آن رئیس و اعضا اصلی بعلمت شرکت در اقدامات غیر قانونی، بد رفتاری با اعتصاب شکنان و آتش افروزی در کارخانه "جیمز - اند فرانسس وود" (۷) گناهکار شناخته شده و هفت سال کار با اعمال شاقه محکوم شدند. آلمانی های خوب مادر مورد این داستان چه میگویند؟ *

* - این کارگران تاگر [Thugs] بنام قبیله ای در شرق هندوستان نامیده میشوند، که تنها حرفه افراد این قبیله - کشتن بیگانگانی بود که بدستشان میافتادند.

* - بدر قلب این مردان چه نوعی از "عدالت و وحشی" می بایست وجود داشته باشد، که آنها را وایسدارد با محاسبه ای خون سردانه، در یک مجمع سری، برادران کار خود را بعنوان خائن بپایگاه (۸) خود و ضافع پایگاه خود، چونان یک خائن و فراری بمرگ محکوم کنند، و او را بوسیله یک جلا د مخفی اعدام کنند، چرا که قاضی و جلا د رسمی چنین نمی کنند، چونان خود بکیفر سانی های قدیم و دادگاه های مخفی زمان شوالیه کری، که بناگاه بدین شکل از نویروز می کند و بپیش از یکبار در پیش چشمان حیرت زده مردم جلوه گر میشود، و طبع ند به زره آهنین بل به کتخمل کبیرتی، متجمع نه در جنگل های "وستفالن" (۹) در "گالوکیت" (۱۰) سنگفرش شده "گلاسگو" - چنین احساسی بایست بر گسترده و در بین توده نیرومند باشد، حتی اگر تله آن بتواند در معدودی بچنین هیاتی در آید! (کارلایل "جارتیسیم" [لندن ۱۸۴۰] صفحه ۴۱)

طبقه متعلق و مشخصا بخش کارخانه داران، که مستقیما با کارگران در تماس است، با حرارت و شهرت بسیار علیه این اتحادیه هاسخن میگوید و مدام میکوشد بکارگران بی هویدی آنها را باد لایلی ثابت کند، که از لحاظ عظم اقتصاد کاملا درست اند، ولی درست بهمین علت تا اندازه ای غلط و برای یک عطف کارگری تمام و کمال بی تا شیر اند. همانا حرارت و شدت بورژوازی ثابت میکند، که در این مورد ذینفع است، و صرف نظر از خسارات بلا واسطه اعتصاب، در اینجا مطلب از این قرار است، که هر چه بچییب کارخانه دار سرانبر شود، ضرورتا از جیب کارگران خارج میشود. و حتی اگر کارگران بخوبی نمیدانستند که اتحادیه ها تا اندازه ای هم که شده، میل رقابت گونه کاهش مزد صاحب نانانشان را نگام میزند، باز برای لطمه زدن بکارخانه داران مخالفین خودشان، هم که شده روی این پافشاری می کردند، در جنگ ضرویک جانب نفع جانب دیگر است، و از آنجاکه کارگران با کارخانه داران خود در جنگند، پس این همانست که تاجداران عالی مقام هم وقتیکه باید دیگر در میافتنند، انجام میدهند، و باز دوست ما دکتر "یسور" در پیشاپیش سایر بورژواها خشمگین ترین دشمن کلیه اتحادیه های کارگری است. او از فرط خشم در مورد مردان گاه های مخفی "ریسندگان"، نیرومندترین بخش کارگران، کف بر لب میآورد، و ادگهائی که مفتخر اند بکارخانه داران فرمان را سر جای خود بنشانند، و بدینسان مردی را با فلاس بکشند که سالها معیشت آنها را تأمین میکرد. او از زمانی سخن میگوید، که در آن سران مخترع قلوب حیات بخش صنعت بوسیله اعضا "نا آرام تحتانی در غلامی نگاه داشته میشوند" - افسوس ای "منیبوس آگریپای" (۱) جدید ته کارگران انگلیسی باین سهولت چونان "پلیبر" های روی فریب افسانه پردازی های توران بخورند! - و بالاخره داستان دلکش زیر را تعریف میکند: ضخیسم ریسان با ماشین ریسندگی هم یکبار از نیروی خود تاحد تحمل ناپذیری سوء استفاده کردند. مزد های بالا بجای آنیکه بقدر دانی از کارخانه دار و آموزش فرهنگی (البته در علوم بی ضرر و مفید برای بورژوازی) بیانجامد، در بسیاری موارد موجب بروز غرور گشته و پول برای پشتیبانی از روح سرکش اعتصاب فراهم آورد، که ظالمانه یکی پس از دیگری و بال کردن کارخانه داران شده است. در طی یکی از این هیاهوهای پرادبار در "هاید"، "داکن فیلد" و "جوهه"، کارخانه داران آن اطراف، نگران از اینکه توسط فرانسویان، بلژیکی ها و آمریکائیان از بازار رانده شوند، بکارخانه ماشین سازی "شارپ، رابرتس و شوکا" (۲) روی آورده و خواهرتر کردند، که استعداد مخترع آقائی شارپ "متوجه ساختن یک ماشین ریسندگی خود کار شود تا" معامله از قید بندگی رنج آورو خطر ورشکستگی نجات یابند. " در طی چند ماه ماشین درست شده، که ظاهرا با قدرت فکری، احساس و استعداد یک کارگر مریز مجهز بود. بدینسان مرد آهنین، آنکونه که کارگران می نامندش، بفرمان "میتروا" (۳) از دستان "پرومه" نوبین بیرون جهید، و آفریده ای که رسالت دارد در بین طبقات صنعتی دوباره نظم را برقرار کرده و سلطه انگلیسی ها را بر صنعت تضمین نماید، خبر این معجزه "هرکول" وارد اتحادیه هاتلخی گسترده و حتی بیشتر از آنکه باصطلاح از کپواره بدر آید، و از های نه سرانارشی را خفه نمود.

۱- در افسانه ها آمده که "پاتریسین" های روی Menenius Agrippa را در ۹۴ قبل از میلاد بسسوی "پلیبر" های شورشی، که در کوه مقدس گرد آمده بودند، فرستاده شد. او توانست با کشتن داستان پند آمیز آن اعضای از بدن، که طفیلی وار سر میشدند و از خدمت بمعده سر باز زدند، ولی بدینسان بخود بیشترین لطمه را وارد نمودند، و حاله ای بوجود آورد.

2- Sharp, Roberts and Comp

۳- Minerva الهه پیشه وری و دستوری رژیم با الهه یونانی Athene تطبیق می کند. پرومه یا پرومیتور که آتئرا از خدایان ربود و برای انسان بارمغان آورد بخشم زئوس، (ژویپتر) گرفتار شد. هرکول نهم خدای افسانه ای، که قدرتی بی مانند داشت، چون رستم خودمان، هیدرا (Hydra) از های نه سری، که میتوانست یک گله گوسفند یکجا ببلعد و بدست هرکول از بین رفت.

1- Mac Pherson 2- Mac luary 3- Graham 4- Ontbank 5 - Mile- End 6- Smith

7 - James and Francis Wood 8- Stand 9- Westfalen 10- Gallinworte

و نیز "یور" ثابت می‌کند، که اختراع ماشین که با آن در آن واحد ۴ یا پنج رنگ چاپ زده می‌شود، بی‌آمد ناآرامی - های یاسه کاران بوده است و نیز اینکه نافرمانی های نخب صاف کن ها در بافتند گهای ماشینی یک ماشین جدید تر و تکمیل تر برای صاف کردن موجب شد، و موارد نظیر دیگری... همین "یور" چند صفحه بیشتر و در طی صفحات متعدد بی‌بخود زحمت اثبات اینرا می‌داد، که ماشین برای کارگران متضمن نفع است! ناگفته نماند که "یور" تنها نیست. آقای "دشورت" کارخانه دار و برخی دیگر نیز در گزارش کارخانه از هر فرصتی برای ابراز خشم خود نسبت باین اتحادیه ها استفاده می‌کنند. این بورژواهای خردمند درست بمانند برخی دولت هارفتار می‌کنند، و همه جنبش هائی که نمی‌فهمند، ناشی از تاثیر مبلغان بدخواه، سوئیت داران، عوامفریبان، جارجیان و جوانان می‌دانند. مأموران حقوق بگیر اتحادیه ها از چنین تبلیغ و مبارزه ای سود می‌برند، زیرا که از آن راه زندگی میکنند - گویا درست همین بورژوازی نیست که این حقوق دادن را ضروری می‌سازد، زیرا که از بکارگاران آنها خودداری می‌ورزد!

کثرت غیر قابل تصور این اعتصابات بهترین وجهی ثابت میکند، که جنگ اجتماعی ناچه حد برانگستان سایه انداخته است. هفته ای آری حتی روزی نمی‌گذرد، که در اینجا یا آنجا اعتصابی رخ ندهد. بکار بخاطر گلسته شدن مردها، بار دیگر بخاطر معاشی که از افزایش مزد ها می‌شود، باز بار دیگر بخاطر اشتغال اعتصاب شکنان، به علت عدم چشم پوشی از سو استفاده ها و یا ترتیبات ناروا، بخاطر ماشین آلات جدید و دیگرها بخاطر مردها دلیل دیگر، البته این اعتصابات هنوز زود خوردن های جلوه ازان و گاه هم بیکارهائی شایان توجه اند، آنها هیچ تعیین تکلیفی نمی‌کنند، ولی دلیل قاطع اینند، که بیکار نهائی پرولتاریا و بورژوازی فرامیرسد، آنها آموزشگاه های جنگی کارگران و کارگران در آنها خود را برای بیکار بزرگ آماده می‌کنند. آنها اعلام قیام رشته های جداگانه کار در باره پیوستنشان بجنبش بزرگ می‌باشند. بانگاهی بیک دوره سالانه "نورتن استار"، تنها نشانه ای که از کلیه جنبش های کارگری خبر می‌دهد، دیده خواهد شد، که همه کارگران شهری و کارگران صنایع مستقر در خارج از شهر ها در اتحادیه ها گرد می‌آیند و گاه بگاه با اعتصاب های عمومی علیه حکومت بورژوازی اعتراض می‌کنند. اینها بعبانه آموزشگاه جنگی تأثیری مانند ای دارند، در آنها دلاوری ویژه انگلیسی ها تکلی می‌یابد. در اروپا بوی شایع است، که انگلیسیها، بویژه کارگران انگلیسی نرسوند، آنها نمیتوانند انقلاب کنند، چون مانند فرانسویها هر آن دست بقیام نمی‌زنند، چون رژیم بورژوازی را ظاهر آرا می‌تعمیل میکنند، این بکل نادرست است، از لحاظ تهور کارگران انگلیسی چیزی از دیگر ملت ها کم ندارند، آنها هم چونان فرانسوی ها ناآرام اند. ولی آنها بصورتی دیگری جنگند. فرانسویها که مطلقا سرشتی سیاسی دارند، علیه عیوب اجتماعی نیز از راه سیاسی مبارزه می‌کنند. انگلیسیها، که برای آنها سیاست صرفا بخاطر ضایع و بخاطر جامعه بورژوازی موجود است، بجای مبارزه علیه دولت مستقیما با بورژوازی می‌جنگند، و این برای اینکه موثر باشد، برای مدتی تنها از راه مسالمت آمیز مقدر است. بحران و فقر پی آمد آن در سال ۱۸۳۴ موجب قیام بخاطر جمهوری گشت، و در سال ۱۸۴۲ در نتیجه اعتراض عمومی بخاطر فشار خلق و مزد بیشتر موجب شد. ولی این که برای یک اعتصاب تهور، آری حتی اغلب تهوری بحرات بیشتر، غرضی بر جسد و راسخ تضروریست تا برای یک قیام، و دیگر بخودی خود روشن است. برای کارگری که فقر را تجربه کرده براسستی چیز کوچکی نیست، که بازن و بیچه بهیشواز فقر برود، فقر و گرسنگی را چندین ماه تحمل نماید و در عین حال پایدار و استوار بماند. مرگ و کشتیهای جنگی که در انتظار انقلاب فرانسه اند، در مقام مقایسه با گرسنگی تدریجی، مشاهده روز بروز خانواده گرسنه علم بلسانتقام و حشیا نه بورژوازی که کارگران انگلیسی بصورت طبقه متعك ترجیح می‌دهد، چیستند؟ مادر زیر نمونه ای از این تهور سرسختانه و درهم ناشنشنی کارگران انگلیسی را خواهیم دید، که آنگاه که هر مقاومت دیگری بیپوده و بی معنی است، بقهر روی می‌آورد. کارگران انگلیسی درست در این استقامت آرام، در این پافشاری طولانی، که روزانه از دهها بونه آزمایش باید

بگذرد، احترام انگیزترین جنبه خصلت خود را پرورش می‌دهد. کسانی که چنین رنجی را تحمل میکنند تا یک بسوزوزوا را بتسلیم وادارند، قادر هم خواهند بود قدرت یک بورژوازی را درهم بشکنند. ولی بجز این هم کارگران انگلیسی بکرات تهور خود را نشان داده است. اینکه اعتصاب ۱۸۴۲ نتایج دیگری بیارتیارد، باین علت بود که بورژوازی کارگران را بسنگو آن راند، و هم باین علت که هدف آن برایشان روشن نبود و در موردش وحدت نظر نیز نداشتند. بهر رو کارگران هر جا که اهداف معین اجتماعی مطرح بودند، تهور خود را بقدر کافی نشان داده اند. اگر خواهیم از قیام "والزیها" در سال ۱۸۳۹ حرف نزنیم، در همان هنگام اقامت من در جنسور (ماه مه ۱۸۴۳) بیکاری واقعی در گرفت. یک کارخانه آجریزی (پالینگ و هفری) - (۱) اندازه آجرها را بزرگ کرده بود، باینکه مزد را افزایش دهد، و باالطبع آجرهای بزرگتر را بقیمت بیشتری فروخت. کارگران که درخواست افزایش مزدشان را کرده بودند، کار را تعطیل کردند و اتحادیه آجریزان شرکت را تحریم نمود. ولی این شرکت قادر شد باز حتمات زیاد از طرف واکناف و ازین اعتصاب شکنان کارگرانی بپاید. اتحادیه علیه اینها ابتدا از حرره ترهیب استفاده کرد. شرکت برای پاسداری از کارگاه ۱۲ مرد، همگی سربازان و پلیسهای سابق استخدام کرده و آنها را بانفک سر بر مسلح نمود. وقتیکه ترهیب ککی نکرد، شبی در ساعت ۱۰ انبوهی از آجریزان، بانظمی نظامی و ردیف های اول مجهز بتفنگ های سرب، بکارگاه رفت، که کمتر از چهار صد قدم با یک سربازخانه پیاده نظام فاصله داشت. حمله کردند. آنها وارد کارگاه شدند و بعضی دیدن پاسداران بآنها شلیک کرده، آجرهای مرطوب چیده شده را له و لورده کرده و ردیف آجرهای را که خشک شده بودند، درهم شکستند و هرچه را که سررا هشان فرار میگرفت، خراب کرده و وارد ساختنای شده، اثاثیه آنرا درهم شکستند و زن یکی از محافظین را که در آنجا زندگی میکرد، کتک می‌زنند. در این بین پاسداران در پشت پرچمی سنگر گرفته بودند و از آنجا با اطمینان و بدون مانع میتوانستند شلیک کنند، مباحمین در جنوی یک کوره روشن آجریزی قرار داشتند، که بآنها نوری افکند، بطوریکه هر کوله مخالفینشان بهدف می نشست، در حالیکه تیرهای آنها بخاطر صیرقت. تیراندازی نیم ساعتی بطول می‌انجامد تا اینکه هدف تهاجم، خراب کردن هر چیزی خراب شدنی در حیاط، بدست می‌آید. آنگاه نظامیان سر میرسند و آجریزان به "اکلیز" (۲) (درسه فایلی "منچستر") عقب می‌کشند. به "اکلیز" رسیده دستور تجمع می‌دهند و هر مرد طبق شماره خود در دسته مربوطه فرا خوانده شده و آنگاه متفسر می‌شوند. البته فقط برای اینکه آسان تر بدست پلیسی که از ۴۰۰ سوزندیک میشد، بیافتند. تعداد زخمیان می - بایست قابل توجه بوده باشد ولی فقط آنهاش معلوم شدند، که دستگیر شده بودند. یکی از آنها سه گوله خورد، بود، در ران در ماهیچه یا در کتف و با سه اینها بیشتر از چهارمایل خود را کشیده بود. بهر اینان بخوبی نشان دادند، که تهور انقلابی هم دارند و از رگبار گوله نمی‌هراسند. ولی وقتیکه توده های بی سلاح، که خود نیز نمیدانند که در واقع چه میخواهند، در میانین بسته چند سوارکار و مامور پلیس که راه عارا بسته اند، منکوب شوند، آسان شد در سال ۱۸۴۲ رخ داد، این بهیچوجه بیانگر تهور نیست، بلکه، حتی اگر مامورین انتظامی جامعه، یعنی مامورین قدرت بورژوازی هم حضور نمیداشتند، توده از جای خود تکان نمی‌خورد. خلق آنجا که اهداف معینی را دنبال میکرد، باندازه کافی تهور نشان میداد، برای نمونه هنگام حمله بکارخانه "بیرلی" (۳) که بعد ها می‌بایست با استقرار نویخانه محافظت میشد. در این فرصت چند کلمه ای هم درباره تقدیر قانون در انگلستان، قانون برای بورژوازی البته که مقدر است، چرا که بجنل ساخته پرداخته خود نمی‌باشد و با تصویب او و برای حفاظت از او و ضایع او صادر شده است. او میداند، که حتی اگر یک قانون هم مشخصا بضر او باشد، تعامیت قانونگزاری از ضایع او، و قبل از هر چیزی از قدر قانون، مقدس بودن نظامی، که بر مبنای اعلام نظر فعال یک بحث و منخعل بحث دیگر اجتماع، تعیین شده است و نیرومند ترین تکیه

* - در جنب "کرور لین" و "رجنت رود" - رجوع کنید به نقشه منچستر

* - Ure, "philosophy of Manufacture", p. 366, ff.

گاه موقعیت اجتماعی است، حمایت می‌کند. بورژوازی انگلیس از آنجا که در قانون، چونان در خدای خود، خود را می‌یابد، آرامش را می‌داند، از همجنس‌ها هم‌چو بدست مأمور پلیس، که در واقع چوبدست، برایش یک نیروی آرام بخرند، و بی‌درد و ولی برای کارگران برآستی چنین نیست. کارگریک میدانند و بکرات آموخته، که قانون برای وی فلک تنبیهی بیش نیست، که بورژوازی بیای او بسته است، و اگر مجبور نباشد قانون برایش علی‌السویه است، این ادعای سخنده است که کارگر انگلیسی از پلیس می‌ترسد، حال آنکه در پنجاه و هفت سال پیش با کنگره میخوردند و سال پیش حتی یکبار یک پاسگاه پلیس که بدین آهنگین و پنجره هائی محکم مجهز بود، عیوض برده شده بود، نیروی پلیس در اعتصاب ۱۸۴۲، همانطور که گفتیم، در سرگشتگی خود کارگران نهفته بود.

حال از آنجا که کارگران برای قانون احترامی قابل نیستند، بلکه صرفاً میگردانند که قدرت آن، در جایی که خود قدرت تغییر آنرا دارند، معنی‌یافته، پس طبیعی‌ترین کار است که اقلاً پیشنهاداتی برای تغییر قانون داشته باشند و بنهادهند که یک قانون پرولتری جایگزین قانون بورژوازی شود. قانون پیشنهادی پرولتاریا "مشور خلق" (۱) است، که از لحاظ تنگ خالص سیاسی است و زیر ساختی دموکراتیک برای مجلس عوام می‌طلبد. چارتیسم شکل فشرده مخالفت و مبارزه با بورژوازی است. در اتحادیه‌ها و اعتصابات مبارزه و مخالفت همواره متفرد می‌ماند، این کارگران جدا و با دست‌های کارگری جدا بودند، که علیه بورژوازی متفرد مبارزه میکردند. واگر مبارزه همگانی میشد، این بندرت خواست کارگران بود و اگر هم آگاهانه همگانی میشد، آنگاه چارتیسم اساس آن بود. در چارتیسم این حمایت طبقه کارگر است که علیه بورژوازی بیای خیزد و قبل از هر چیز قدرت سیاسی وی، حصار قانونی را که وی بدور خود کشیده، مورد حمله قرار میدهد. چارتیسم از حزب دموکرات نشأت گرفت، که در سالهای هشتاد قرن پیش، همزمان با پرولتاریا و در پرولتاریا، همزمان با قدرت‌یابی انقلاب فرانسه، رشد کرد و پس از اصلاح بعنوان حزب رادیکال فعالیت نمود، که در آنزمان در "بیرمنگهام" و منچستر، همچنانکه قبل‌ها در لندن، پای‌نگاه اصلی خود را داشت و در اتحاد با بورژوازی لیبرال قانون اصلاح انتخابات را به الیگارشی مجلس سابق تحمیل نمود، و از آن پس خود را عموماً قاطع‌تر بشناخت. حزب کارگری در مقابل بورژوازی تثبیت نمود. در سال ۱۸۳۳ یک کمیته انجمن عمومی کارگران لندن (۲)، برهبری "ویلیام لوت" (۳) مشور خلق را تدوین نمود، که "نش‌نگنه" آن عبارتند از: ۱- حق رای همگانی برای کلیه مردان بالغ، از لحاظ عقلانی سالم و فاقد سویشینه جنایی ۲- انتخاب سالانه مجلسین ۳- دادن حقوق بنمایندگان مجلس تا نهیدستان نیز با انتخاب خود راضی شوند ۴- رای مخفی تا از رشوه‌دهی و ترهیب بورژوازی جلوگیری شود. ۵- ناحیه‌های انتخاباتی مساوی تا نمایندگان مساوی تضمین شود ۶- الذمات انتخاب شدن فقط کسانی که ۳۰۰ پوند استرلینگ ملک غیر منقول دارند. که بخود خود موهوم بود. بطوریکه هر انتخاب‌کننده بتواند انتخاب شود. این شرط‌ها که بشکل مجلس عوام محسود و میشوند، علیرغم ظاهر معصومان کافی اند تا قانون اساسی انگلستان را همراه با ملکه و مجلس سنا درهم شکنند. این عنصر سلطنتی و اشرافی قانون اساسی فقط میتواند باین علت که بورژوازی در حفظ صوری آن ناهم است، پایبند بماند، و این هر دو دیگر موجودیتی جز موجودیت صوری ندارند. اما وقتیکه تمام افکار عمومی بحمايت از مجلس عوام برخیزد و مجلس عوام نه فقط خواست بورژوازی بلکه خواست تمام ملت را منعکس کند، آنگاه تمام قدرت را چنان تمام و کمال در دست خواهد گرفت، که آخرین هاله قدسی نیز از فرق پادشاه و اشرافیت بدور افتد. کارگران انگلیسی نه احتیاجی برای لاسرها قابل است و نه برای ملکه، حال آنکه بورژوازی، که البته در مورد گوهر مطلب کثرت‌طرف‌توبه قرارشان میدهد، شخص آنها را بارش خدائی می‌رساند. چارتیست انگلیسی از نقطه نظر سیاسی جمهوری خواه است. با وجودیکه این واژه را هیچگاه بر زبان نمی‌آورد و یا بندرت بر زبان می‌آورد، حال آنکه به احزاب جمهوری خواه تمام کشورها گرایش دارد و ترجیح میدهد خود را دموکرات بنامد. ولی او پیش از یک -

جمهوری خواه ساده است، دموکراسی او فقط سیاسی نیست.

بدون شك چارتیسم از ابتدا، سال ۱۸۳۵، عمدتاً يك جنبش کارگری بود، ولی هنوز دقیقاً از خود بورژوازی رادیکال جدا نشده بود. رادیکالیسم کارگری دست اند در دست رادیکالیسم بورژوازی پیش میرفت. مشهور شمار هر دو بود آنها "کنگره های ملی" خود را هر سال با اتفاق بر می‌گذاشتند و چنین به نظر میرسید که یک حزب اند. در آن زمان خرد بورژوازی بعلمت نتایج "قانون اصلاح انتخابات" و بعلمت وضع خراب اقتصادی سالهای ۱۸۳۲ تا ۱۸۳۹ گرایش بس بی‌کارجو و خونخواه داشت، از اینرو تبلیغات شدید چارتیسم را بر دلپسند یافت. از شدت این تبلیغات در آلمان تصویری هم موجود نیست. از خلق خواسته میشد که صلح شود و اغلب آشکارا دعوت بشورش میشد. مردم نیزه می‌ساختند، دست بمانند دوران انقلاب فرانسه، و در سال ۱۸۴۸ از جمله يك روحانی "مندیست" (۱) بنام "استفنس" (۲) براه افتاد و بخلق گرد آمده منچستر میگفت: "لازم نیست که شما از قدرت دولت، از سربازان، سرتیبه‌ها، و توپ‌هائی که منکوب‌کنندگان در اختیار دارند، بهراسید. شما سوله‌ای دارید که بس نیرومند تر از همه اینهاست، سلاحی که سرتیبه و توپ از پیشتر برنی آیند و کودک ده ساله ای هم قادر است آنرا بکارگیرد. فقط کافیست که چند کبریت و یکدستگاه خیراند و در بر دارید، و من میخواهم ببینم که دولت و صدها هزار سربازش علیه این اسلحه، اگر شجاعانه بکار گرفته شود، چه میتوانند بکنند." *

ولی در همین حال و در همان وقت چارتیسم کارگری خصلت ویژه و اجتماعی (۳) خود را نشان میداد. همان "استفنس" در یک گرد هم آئی ۲۰۰ هزار نفری در "کوسال مور"، در همان کوه مقدس فوق الذکر منچستر گفت: "دوستان من، چارتیسم يك مسئله سیاسی نیست، که مربوط باین باشد که شما حق رای بدست آورید و یا نه، بلکه چارتیسم يك مسئله قاشق چنگال است، منشور یعنی مسکن خوب، خوراک خوب، نوشابه خوب، عایدی خوب و زمان کار کوتاه."

بدینسان در آن زمان هم جنبش‌های علیه قانون نوین مستمندان و پرولتاریا در رابطه فشرده‌ای با چارتیسم قرار داشتند. در کلیه میتینگهای این دوره "استنر" (۴) بحافظه کار هم شرکت فعال داشت، و در کنار عریضه ملی برای مشور خلق، که در "بیرمنگهام" تصویب شد، صدها عریضه دیگر برای بهبود اجتماعی وضع کارگران تصویب شدند. در سال ۱۸۳۹ نیز مبارزه و تبلیغ با همان سرزندگی ادامه داشت و در پایان سال بحضر اینکه تا اندازهای شروع بفرودکش کرد، "باسی" (۵)، "نایپور" (۶) و "فرانت" (۷) کوشیدند در شمال انگلستان، در "بورکشایر" و در "ولز" بقیام همزمانی دست بزنند. "فرانت" از آنجا که نکته اثر نرورفته بود، مجبور شد زود تراز موعد مقرر دست بکار شود و بهین علت همباشکست روبرو شد. آنهایی که در شمال بودند از این فرجام ناموفق بموقع آگاه شدند، که عقب‌نشینی کردند. دو ماه بعد، در ژانویه ۱۸۴۰ در "بورکشایر" چندین قیام پلیسی *

* - ما دیدیم که چگونه کارگران این سخنان را بجان پذیرا شدند.

۱- Methodism يك فرقه مذهبی بود، که در قرن هجدهم از کلیسای انگلیکان جدا شد. ۲- Stephens ۳- Sozial در زبان آلمانی هم بمعنای روایا، اساطیر و اجتماع بکار میرود و هم بمعنای توجه بپایه‌های انسان در جامعه و تقدیم این نیازها (سوسیالیسم) و گاه هر دو معنی در آن مستتر است. انگلستان نیز گاه باین معنی و گاه باین واژه را بکار می‌گیرد. بویژه در صفحات آینده معنای دوم آن بیشتر بکار گرفته میشود (بحث در مورد خصلت اجتماعی چارتیسم) ۴- Taylor ۵- Hussey ۶- Taylor ۷- Frost این سه نفر جزو سرچشمگان چارتیسم بودند.

(۱) رخ داد، مثلا در "شفیلد" و "براد فور" ، سپس هیجان عمومی بتدریج فروکش نمود. در این میان بور-زوازی بمسائل عملی تر و برای او نافع تر ، مشخصا بقوانین غله روی آورد ، انجمن ضد قوانین غله در منچستر تشکیل شد ، و نتیجه سست گشتن پیوند بین بورزوازی رادیکال و پرولتاریا بود . کارگران بزودی متوجه شدند ، که الفسافه قوانین غله چند آن نفعی برای آنها ندارد ، حال آنکه برای بورزوازی سودمند است ، و از اینرو پشتیبانی از لیسن خواست جذب نمیشدند ، بحران سال ۱۸۴۲ رخ داد . مبارزه و تبلیغ بار دیگر همان سرزندگی سال ۱۸۳۹ را یافت . ولی اینبار بورزوازی صنعتی هم ، که در این بحران سخت لطمه میخورد ، در آن شرکت نمود . اتحادیه علیه قوانین غله ، اتحادیه ای که از کارخانه داران منچستر نشئت گرفته ، بحال باین اسم خوانده میشد ، گرایش بسوی رادیکال و فهرآمیز بخود گرفت . نشریات و مزوجان آن بزبانی آشکارا انقلابی سخن می گفتند ، که یکی از علل آن از جمله این بود که از سال ۱۸۴۱ حزب محافظه کارسکان را در دست داشت . آنسان که قبلا چارلیست ها ، حال آنها مستقیما دعوت بشورش میکردند . کارگران هم که پیش از همه از بحران لطمه میخوردند ، بیگانه نشسته بودند و اینرا عریضه ملی همانسال با ۳/۵ میلیون امضا نشان میداد . کوتاه سخن ، اگر دو حزب رادیکال تا اندازه ای از هم بیگانه شده بودند ، اکنون بار دیگر متحد شدند . در ۱۵ فوریه ۱۸۴۲ در یک نشست مشورت لیبرال ، و چارلیست ها عریضه ای تنظیم شد ، که هم الفسافه قوانین غله و هم کارسنت مشور را می طلبید ، و در روز بعد از جانب هر دو حزب پذیرفته شد . بهار و تابستان پایا با مبارزات شدید و فقر فزاینده بی پایان رسید . بورزوازی صدم بود ، که بکک بحران ، تنگدستی و هیجان عمومی الفسافه قوانین غله را تحمیل کند . اینبار وی ، از آنجا که محافظه کاران سکان را در دست داشتند ، حتی تا اندازه ای از قانون گرایی خود دست کشید . بورزوازی بخواست انقلاب کند ، ولی بکک کارگران ، کارگران می بایست برای بورزوازی خود را بآتش بزنند و بخاطر بورزوازی انگلستان خود را بسوزانند . از بسیاری جهات اندیشه یک "ماه مقدس" اعتبار عمومی ، که قبل (۱۸۳۹) چارلیست ها طرح کرده بودند ، دوباره طرح شد . ولی این بار کارگران نبودند که میخواستند دست از کار بکشند ، بلکه کارخانه داران بودند که میخواستند کارخانه های خود را تعطیل کرده و کارگران را بمناطق زراعی به املاک اشرافیت گسیل دارند و بدینوسیله مجلس محافظه کار و دولت را وادار بالفسافه گمرکات غله نمایند . بالطبع فرجام این یک شورش بود ، ولی بورزوازی بسدور از خطر در عقب گاه ایستاده بود و میتوانست در انتشار موقعیت بنشیند ، بی آنکه ، در بدترین حالت ، خود را آلود نماید . در اواخر ژوئیه وضع معاملات به بهبود نهاد . فرصت مناسب صرفت که از دست بیرون ، و برای استفاده از این فرصت سه کارخانه در "استیلی بریج" ، "علیرغم اقتصاد روبرونی" رجوع کنید به اخبار تجاری از منچستر ، لیدز ، اواخر ژوئیه و اوائل اوت) مزد را پائین آوردند . این راه آنها سرخود اینکار را کردند یا با توافق سایر کارخانه داران و بویژه اتحادیه ، و میخواستیم تعیین کرده باشم . البته دو تاشان پس نشستند ولی سومی "ویلیام بیلی و - برادران" (۲) سر تصمیم خود ماند و بکارگران شاکی گفت ، که اگر این باب میلشان نیست ، شاید بهتر باشد مدتی به بازی بپردازند . این گفته ریشخند آمیز را کارگران با فریاد های هورا استقبال کرده ، کارخانه را ترک کرده ، بهبه جاسر کشیده و کارگران را به اعتصاب دعوت کردند . در طی چند ساعت کمی کارخانه ها تعطیل شده و کارگران تظاهر کنند به "موترام مور" (۳) رفتند تا میتبکی بریا کنند . این در بنجم اوت بود . در هشتم اوت کارگران بایک نیروی هزار نفری به "استون" ، "هاید" رفته ، همه کارخانه ها و معادن را تعطیل کرده و میتبک های بریا داشتند ،

۱ - Spy Outbreaks آن زد و خورد های بین چارلیست ها و لیبر در "شفیلد" "براد فور" و دیگر شهرها می گفتند که جاسوسان و حرایکاران تحریک کرده بودند . بی آمد این گونه برخورد ها دستگیری تعداد کثیری از رهبران اعضا چندر بود .

2 - William Bailey 3 - Mottram Moor

که در آنها برخلاف بورزوازی خواست الفسافه قوانین غله را طرح نکرده بلکه از "مزد شرافت مندانه برای کار شرافت مندانه" سخن میراندند . در ۹ اوت آنها بمنچستر آمدند و از جانب مقامات اداری ، که همه لیبرال بودند ، راه داد شدند و کارخانه ها را تعطیل کردند . در یازدهم اوت آنها در "استون پورت" بودند ، که در آنجا تازه و قویکه به دار-المساکین ، این هیزد ورد اند بورزوازی پورش آوردند ، با مقاومت روبرو شدند . در همان روز در "بولتون" اعضا ب عمومی بود و اغتشاشاتی رخ داد ، که باز با مقاومت مقامات اداری روبرو شدند . بزودی قیام سراسر نواحی صنعتی را فراگرفت ، و کلیه کارها ، باستثنای خرمین برداری و تهیه اغذیه تعطیل شد . ولی کارگران شورشی هم آرامش خمسود را از دست ندادند ، آنها می آنکه بخواهند باین قیام برانگیخته شده بودند ، همه کارخانه داران ، باستثنای یک نفر - "بیرونی" محافظه کار در منچستر - با تعطیل کار برخلاف ، سهم همیشه خود مخالفت نکردند . ماجرا شروع شده بود ، بی آنکه کارگران هدف معینی داشته باشند . از اینرو با وجودیکه همه هم رای بودند ، که نباید بخاطر سحر کارخانه داران شان که خواستار الفسافه قوانین غله بودند ، دم تیر بروند ، باز عده ایشان خواستار تحمیل مشور خلق بودند و عده ای دیگر ، که اینرا هنوز زود میدانستند ، تنها میخواستند سطح مزد های ۱۸۴۰ را تحمیل نمایند . از اینرو تمام شورش شکست خورد . اگر این از آغاز یک شورش کارگری آگاه و عمومی میبود ، براسنی میتوانست پیروزی رسد . ولی این توده ها که بوسیله صاحب نانان خود بخوابان رانده شده بودند و هیچ منظور خاصی دنبال نمیکردند ، نمیتوانستند کاری بکنند . در این بین بورزوازی که برای فعال شدن اتحادیه و فوریه سرانگشتی هم تکان نداده بود ، بزودی متوجه شد ، که کارگران بساز وی نخواهند رهتید ، و نایبگیریشان که منجر بدوری آنها از موضع "قانونی" خودشان شده بود ، خطراتی برای خود آنها پدید می آورد . از اینرو بورزوازی قانون کرائی سابق خود را دوباره پیش کشید و علیه کارگران ، که خود ایند ایقام انگیزه و سپس تازانده بود ، حمایت از دولت برخاست . او گذاشت که خود و خدمتکاران وفادار را بسک پلیس مخصوص در آورند - تجار آلمانی مقیم منچستر هم در این کار شرکت کردند و بی هیچ هوده ای با چویدست های کلفت خود و سبکار برگی در دهان در خیابانها رژه میرفتند - و اجازه داد که در "برستون" به مردم شلیک کنند ، و بدینسان قیام بی منظور خلق بیگانه نه فقط قدرت نظامی دولت بلکه تسلط طبقه مطلق را در برابر خود دید . کارگران که اصولا هدفی را دنبال نمی کردند ، بتدریج متفرق شده و شورش بدین بی آمد های بی پایان رسید بعدا بورزوازی دست به پستی های بی شماری زد و کوشید بانشان دادن نفرت خمسود از زیاده روزهای فهرآمیز خلق ، که با زبان انقلابی در بهار جور درنی آمد آب نظهر بر خود بریزد ، و نگاه قیام را بگردن "محرکین" چارلیست و غیره انداخت - حال آنکه خود بعزات بیشتر از اینها برای تحقیق قیام کوشیده بود - و باینسری بیمانندی موضع فدیعی تقدیر قانون خود را اشغال کرد . چارلیست ها ، که تقریبا هیچ کاری برای قیام نکرده و تنها همان کاری را کردند ، که بورزوازی هم میخواست بکند ، یعنی استفاده از فرصت ، بدانگاه کشانده شده و محکوم شدند ، حال آنکه بورزوازی بدین لطمه از مهلکه خارج شد و در طی اعتصاب ذخایر خود را نیز با سود فروخت ، شرفیام کسست قاطعانه پرولتاریا از بورزوازی بود . چارلیست ها تا بحال پنهان نکرده بودند ، که برای تحمیل مشور خود بهر وسیله ای دست خواهند بازید ، حتی انقلاب ، بورزوازی که بیگانه بخطری که هر کونه گر گونی قهر آمیز برای موقعیت خود وی داشت ، بی برده بود ، دیگر حاضر بشیندن چیزی در باره "قهرلمبور" نبوده و سعی خواست که تنها از راه "قهر اخلاقی" - که گویا چیز دیگری جز تهدید مستقیم یا غیر مستقیم قهرلمبور استند باعدا خود دست یابد . این یکی از نکات مورد اختلاف بود ، که ولی بارفتار بعدی چارلیست ها ، یعنی بر اینکه آنها هم فراخوان قهرلمبور نخواهند داد - و چارلیست ها هم حداقل همانقدر قابل اطمینانند که بورزوازی لیبرال - از - نقطه نظر جوهر مسئله منتفی شد . ولی نکته اختلاف دوم و مهمتر ، که موجب بروز چارلیسم بصورت خالص گشت ، مسئله قوانین غله بود . در این مسئله بورزوازی رادیکال منافعی داشت ولی پرولتاریا نداشت . از اینرو حزب واحد چارلیست ها بد و حزب مشعب گشت ، که اصول اعلام شده سیاست آنها نامایکی است ، ولی مطلقا متفاوت و متضاد ناشدنی اند . در کنفره ملی ژانویه ۱۸۴۳ در "بیرمنگهام" ،

استانج (۱) نماینده بورژوازی رادیکال پیشنهاد کرد که نام منشور از مراسم انجمن چارتمسٹ ها حذف شود. ظاهراً باین دلیل که این نام بعلمت شورشی با خاطرات قهرآمیز انقلابی گره خورده است. کز خوردگی کسب از سال های پیش موجود آمده بود و آقای "استانج" علیه آن تابانزمان چیزی نگفته بود. کارگران نمی خواستند از این نام بگذرند و وقتی که آقای "استانج" این عضو بیکباره فرمانبرد از شده "انجمن دوستان" در اقلیت ماند و تالار را با اقلیت ترک گفته و یک "انجمن حق رای کامل" (۲) از بورژوازی های رادیکال تشکیل داد. این خاطرات برای این بورژوازی تاجندی پیش از کون (۳) و بقدری منقور شده بودند که او حتی نام "حق رای عمومی" (۴) را بنام مضحك "حق رای کامل" (۵) تغییر داد! کارگران با خواندیدند و آرام راه خود را دنبال کردند.

از این پس چارتمسٹ يك مسئله خالص کارگری و از عناصر بورژوازی تصفیه شده و غیره بود. نشریات "کاملین" - "شکل دیسپاچ" (۶) و "شکل کرونیکل" (۷) و "گزر امپیر" (۸) و غیره - بتدریج بسطح سبک لبرال نشریات لبرال سقوط کردند و از آزادی تجاری دفاع مینمودند. بقانون ده ساعت کار و همه پیشنهادات خالص کارگری حمله میکردند و بندرت اجازه نمیدادند برادیکالیسم میدادند. در تمام برخوردها بورژوازی رادیکال با بورژوازی لبرال علیه چارتمسٹ ها همیشگی و اصولاً مسئله قوانین غله را که برای انگلیسی ها مسئله تجارت آزاد است، بوطیفه اساسی خود تبدیل نمود و بدینسان بغلاف بورژوازی لبرال درآمد و اکنون نیز نقش سررقت آوری ایفا می کند.

در مقابل کارگران چارتمسٹ با حد و جهدی مضاعف بحمايت از کلیه مبارزات پرولتاریا پرداختند. رقابت آزاد باندازه کافی کارگران را رنج داده است که مورد نفرت آنها باشد. نمایندگان آن نیز بورژواها و دشمنان قسم خورد و آنها هستند. از رهائی رقابت از هر قید و بندی کارگرنهتیا مینواند ضرر کند و خواست هائی هم که تا بحال مطرح کرده است. قانون ده ساعت کار. حمايت از کارگر در مقابل سرمایه دار. مزد خوب. موقعیت تضمین شده و الغاء قانون جدید مستعدان. همه چیز هائیکه حداقل همانقدر جز و چارتمسٹ اند که "شش نکتہ" مستقیماً علیه رقابت آزاد و تجارت آزاد متوجه اند. بنابراین جای شگفتی نیست که کارگران، چیزیکه تمام بورژوازی انگلستان نمیتواند بفهمد، از رقابت آزاد، تجارت آزاد و الغاء قوانین غله، هیچ نمیخواهد بداند و در مورد این آذری حد اقل بس بی تفاوت بود و نسبت بد افیمین آن پیشنهاد رجه خشمگین اند. این مسئله درست همان نکته ایست که پرولتاریا را از بورژوازی و چارتمسٹ را از رادیکالیسم جدا می کند. و یک عطف بورژوا نمیتواند اینرا بفهمد و چون نمیتواند پرولتاریا را بفهمد.

ولی تفاوت دموکراسی چارتمسٹ هم با کلیه دموکراسی سیاسی بورژوازی در این نهفته است. چارتمسٹ عموماً سرشتی اجتماعی دارد. "شش نکتہ" ای که برای بورژوازی رادیکال کلام اول و آخر است و در بهترین حالت باید موجب برخی اصلاحات و قانونگزاری شود، برای پرولتاریا تنها وسیله است. قدرت سیاسی وسیله ما، سمات اجتماعی هدف ما. اینست امروزه شعار اعلام شده چارتمسٹ ها. "مسئله فاشیو چنگال" و اعظ "استفسار" در سال ۱۸۳۸ - فقط برای بخشی از چارتمسٹ ها یک حقیقت بود. در سال ۱۸۴۵ برای همه هست. در بین چارتمسٹ ها دیگر يك سیاست در ناب وجود ندارد. حتی اگر سوسیالیسم آنها هنوز تکامل چندانی نیافته، و اگر تا امروز وسیله اصلی آنها علیه فقر حمله ای کردن املاک (۹) است که صنعت همانا بر آن جیره شده و از بین برده (نگاه کنید به پیشگفتار) و اگر اصولاً اکثر پیشنهادات عملی آنها (حمايت از کارگر و غیره) ظاهر سرشتی ارتجاعی دارند، بیسا

- 1 - Sturge 2 - Complete Suffrage Association
- 3 - Jacobins انقلاب بین بورژوا دموکرات، جناح رادیکال و انقلاب بورژوازی ۱۷۸۹-۱۷۹۴ فرانسه اعضا کلوب سیاسی رادیکال.
- 4 - UNIVERSAL SUFFRAGE 5 - COMPLETE SUFFRAGE
- 6 - WEEKLY DISPATCH 7 - WEEKLY CHRONICLE 8 - EXAMINER 9 - ALLOTMENT SYSTEM

وجود این از کم و در خود این تدابیر مستتر است که میاد و باره اسیر قدرت رقابت شوند و وضع کمین را احیا کنند، با الزاماً بالغاً خود رقابت بپایانند. و از سوی دیگر وضع ناروشن کنونی چارتمسٹ، کسب از - زب ناپ سیاسی، ایجاد میکند که درست علامت متاخر کنند چارتمسٹ که در جانب اجتماعی آن نهفته اند. حتی تکامل یابند. نزدیکی سوسیالیسم اجتناب ناپذیر است و بویژه اینکه بحران آینده - که بدنیال رونق کنونی صنعت و تجارت حد اکثر تا سال ۱۸۴۷ و ولی احتمالاً در سال آینده سر خواهد رسید، بحرانی که از لحاظ شدت وحدت از همه بحران های پیشین برتر است خواهد بود. کارگران را بعلمت استیصال پیش از پیش با بازار اجتماعی تأسیسی سوق خواهد داد. کارگران منشور خود را تحصیل خواهند کرد، این طبیعی است، ولی تا بآنوقت ذهنشان در مورد بسیاری چیز ها و اینکه بوسیله منشور چه چیز هائی را میتوانند تحصیل کنند، که امروزه از آن چیز هائی نیستند، روشن خواهند شد.

در این میان مبارزه و تبلیغ سوسیالیستی نیز پیش میرود. سوسیالیسم انگلیسی در اینجا تا بدین حد شایان توجه است که بر طبق کارگرنهتیا شهر میگردد. سوسیالیستهای انگلیسی خواستار کار سبک در بعضی اشکال اشتراک اسوال در مستعمرات و وطن با ۲۰۰ الی ۳۰۰ نفر جمعیت که بصنعت و کشاورزی می پردازند و از حقوق مساوی و تربیت یکسان برخوردارند، تسهیل طلاق، ایجاد دولتی خرید و فروش با آزادی کامل عقاید و الغاء مجازات ها، که برخورد عاقلانه بجزایر باید جایگزین آن شود، می باشند. این ها پیشنهادات عملی آنها هستند. راهبها تا با اصول تئوریک تغییر رژیم - سوسیالیسم از "اون" یک کارخانه دار، نشست گرفت، و از اینرو در حالیکه از نقطه نظر جوهر مسئله از تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا فراتر میرود، در شگن نسبت بورژوازی با عدلی بسیار و نسبت پرولتاریا با بیعدالتی بسیار رفتار میکند. سوسیالیست ها مطلقاً سر برآه و صالمت جویند، و مناسبات کنونی را علیه رژیم بدیش از این نقطه نظر برسیست مینمایند، که هر دو روش دیگری جز افتاع عمومی را رد میکنند، و در عین حال آنچنان انترزاعی اند که در شگن فعلی اصولشان افتاع عمومی راهبچگاه بدست نخواهند آورد. با وجود این مدام از انحطاط اخلاقی طبقات پایین شکه میکنند، در قبال عنصر شرقی که در این انحلال نظام اجتماعی نهفته است، کورند و در نظرنمیگیرند که انحطاط اخلاقی منافع ویژه و عوام فریبی طبقات متکلم بر مراتب بدتر است. آنها بتکامل تاریخی افتقادند از پرولتاریا میخواهند ملت را همینطور، بدون اداه سیاست تاجائی که در آن دگرسانی هم ممکن و هم ضروری گردد، فرود آورد کمونیسٹ بکنند. البته آنها می فهمند که چرا کارگران نسبت به بورژوازی خشمگین اند، ولی این خشم را که تنها وسیله پیش بردن کارگران است، می شرمید اند و انسان دوستی و عشق بعموم را که بسوی زمان حال انگلستان بس پیوسته است، موعظه می کنند. آنها فقط بتکامل روانی و بتکامل انسان انترزاعی اقتضای دارند، که در برای همه روابط با گذشته قرار دارد. بحال آنکه تمام دنیا با آن تک تک انسانها، بر این گذشته استوار است. از اینرو پس مدارس و برابعد الطبیعی اند و کارزیادی از پیش نمی برند. نیروی آنها تا اندازه ای از طبقه کارگر تشکیل میشود که از آن يك بخش بسیار کوچک، البته داناترین استوارترینشان را بخود جلب کرده اند. در هیات کنونی خود سوسیالیسم هیچگاه نمیتواند مسئله مشترک طبقه کارگر را بداند. او حتی باید نزول کند و لحظه ای بموضع چارتمسٹ باز گردد. ولی سوسیالیسم از درون چارتمسٹ عبور کرده، از عناصر بورژوازی پاک شده و خلص، پرولتاری، همانسان که امروزه در بسیاری از سوسیالیست ها و بسیاری از رهبران چارتمسٹ - کس

* - (۱۸۹۲) حرکت سر رسید.

۱ - مستعمرات وطنی Home Colonies نامی بود که "اون" بجموع نمونه کمونستی خود داده بود. نسا گفته نماد که "مستعمره"، "استعمار" و "عمران" از یک ریشه اند.

تقریبا سوسیالیست اند - تکامل یابد، حتما و آنهم عنقریب نقش مهمی در تاریخ تکاملی خلق انگلستان بعهده خواهد گرفت. سوسیالیسم انتقالی که در زیوساخت خود از کمونیسم فرانسوی پس فراتر برود، از نکتہ نظر تکامل تئوریک از آن عقب مانده است و باید لحظه ای بموضع فرانسوی باز گردد، تا بعد از آن فراتر برود. تا با آن زمان البته فرانسویان هم رشد خواهند کرد. سوسیالیسم در همین حال قاطع ترین بیان بی دینی مسئولی بسرکارگران است و در این مورد بقدری قاطع می باشد که کارگران ناآگاه و فقط از لحاظ عملی بیدین، اغلب از برای این بیان جای خورند. ولی در اینجا هم استیصال کارگران را وادار خواهد کرد، ایجابی را، که خود آنها بیش از پیش متوجه میشوند، که تنها رخد مت این قرارداد، که آنها را ضعیف و تسلیم شده بسر نوشتشان و مطیع و وفادار نسبت بطبقه منطقی که خون آنها را می مکد، بنماید کنار بگذارد.

می بینم که جنبش کارگری بد و بخش منسحب شده است. چارتیست ها و سوسیالیست ها. چارتیست ها پیش از همه عقب مانده اند و کمتر از همه تکامل یافته اند، ولی در عوض پرولترهای اصیل و مجسم اند و نمایندگان پرولتاریا می باشند. سوسیالیست ها دیدی دراز مدت ندارند، پیشنهادات عملی علیه استیصال عنوان می کنند و ولی بدوا از بورژوازی بیرون آمده اند. واز عمینروی قادر نیستند با طبقه کارگر در هم بیامیزند. در هم آمیزی سوسیالیسم با چارتیسم، باز تولید کمونیسم فرانسوی باریق انگلیسی، گام بعدی است و تا اندازه ای هم شروع شده است. نازیه آتوقت، وقتی که این انجام شده باشد، طبقه کارگر برانگلیسی بر انگلستان حکمرانی خواهد کرد. در این بین تکامل سیاسی و اجتماعی پیش خواهد رفت و برای این حزب نو پیدایم، این پیشرفت چارتیسم مساعد خواهد بود.

این بخشهای مختلف، نگاه مخلوط، نگاه جدای کارگران - اعضا اتحادیه، چارتیست ها و سوسیالیست ها - باینکار خود تعداد کثیری مدرسه و کتابخانه برای ارتقاء آموزش فرهنگی تاسیس کرده اند. هر دو سنگاه سوسیالیستی و تقریبا هر دو سنگاه چارتیستی و همچنین بسیاری رشته های دستوری چنین آموزشگاه هایی دارند. در این پنجگانه بکارگران یک تربیت اصیل پرولتری، بدور از هرگونه تاثیرات بورژوازی، داده میشود، و در کتابخانه ها فقط یا تقریبا فقط نشریات و کتب پرولتری موجود است. این نگاه ها برای بورژوازی بر خطرناکند. بورژوازی قادر شده از این ها رانظیر آموزشگاه حتی " (۱) ، از حیطه نفوذ پرولتری بیرون بکشد و آنها را با رنگهای اشاعه علوم مفید برای بورژوازی در بین کارگران تبدیل نماید. در این ها اکنون علوم طبیعی آموخته میشود، که کارگران از مخالفت و مبارزه منصرف کرده و احتمالا ابزاری بدست آنها میدهند، که برای بورژوازی اختراعاتی پول آور بکنند. حال آنکه علم بطبیعت اکنون برای کارگری است و بکل بیفایده است، چرا که او اغلب بعمیت شهر بزرگی که در آن ساکن است و - ساعات کار طولانیتر، بیعت را حتی بچشم هم نمی بیند. در این ها علم اقتصاد موعظه میشود، که بت مورد پرستش رقابت آزاد و تنها نتیجه اهن برای کارگر اینست که جز آرام تن بقتل دادن و بکسنگی مردن، کار عاقلانه تری نداشته باشد. در این ها آموزش مرام و حرف شنو، آماده بخدمت سیاست و مذهب حاکم تربیت داده شده است، بطوریکه برای کارگر در واقع تنها یک موعظه مداوم اطاعت آرام، منفعل بودن و تسلیم بسر نوشت می باشد. طبیعی است که توده کارگر کاری بکار این آموزشگاه ها نداشته باشد و بکتابخانه های پرولتری و بحث در باره شرایطی روی بیاورد، که دستقما بضافه و مربوط میشوند. آنگاه بورژوازی از خود راضی " من حرف را زدم و خود رانجات دادم" (۲)

* - (۱۸۹۲) البته سوسیالیست بمعنای عام و نه بمعنای مشخص اونیستی آن .

۱ - Mechanics Institution: مد ارس شبانه ای بودند، که در آنها بکارگران برخی علوم عام و فنی آموخته میشد. در آغاز سالهای چهل قرن نوزدهم بیش از ۲۰۰ آموزشگاه از این نوع - عمدتاً در شهرهای صنعتی " لانکاشایر " و " یورک - کشایر " وجود داشتند. بورژوازی از این مد ابر برای تربیت کارگران ماهر ضروری ضروری برای صنعت و نفوذ فکری در آنها استفاده میکرد.

2 - Dixi et Salvavi

خوش را میگوید و با تحقیر پشت بپایه ای میکند که " خشمگین و عصبانیت شور انگیز عوام فریبان بدخواه را با آموزش جلد ترجیح میدهد ". ناگفته نماند که تمایل کارگران به " آموزش جدی " بجا، در صورتیکه با حکمت منظور در بورژوازی مخلوط نشود، سخنرانیهای مکرر در مورد مسائل علوم طبیعی، هنری و علم اقتصاد که در همه آموزشگاه های پرولتری، بهره در آموزشگاه های سوسیالیستی ایراد میشوند، نشان میدهند، که با استقبال زیاد روبرو میشوند. من کارگرانی را دیدم، که کتبه های مشعل کبریتی شان، در حال وارفتن بود ولی در مورد مسائل زمین شناسی، علم نجوم و سایر مسائل با اطلاعات بیشتری از برخی بورژواهای مدرسه رفته آلمانی سخن میگفتند. و این که نتیجه اندازه پرولتاریا انگلستان قادر به کسب فرهنگ مستقلی شده، در این امر متجلی میشود، که آثار دوران ساز نهن فلسفی سیاسی و شعری تقریبا فقط توسط کارگران خوانده میشوند. بورژوازی که بنده و مرده اوضاع اجتماعی و پیشداوریهای مرتبط با آن است، که هر چیزی که راستین باشد هراس دارد و بخود رود و افسون میخواند، ولی پرولتر چشم بینائی برای اینگونه چیزها دارد و بالذات و موقعیت آنها را مطالعه میکند. در این رابطه بهره سوسیالیست ها کاری نهایت زیادی بسرای فرهنگ پرولتاریا کرده اند. آنها ماتریالیست های فرانسوی " هلوتیوس " (۱)، " هولباخ " (۲)، " ریدرو " (۳) و غیره را ترجمه کرده و در کنار بهترین آثار انگلیسی با چاپ ارزانی منتشر کردند. " زندگی صحیح " اثر " اشتراش " (۴) و " مالکیت " نوشته " پرودون " (۵) را نیز تنها پرولترها میخوانند، " شلی " (۶)، این نابغه پیشگو، " بایرون " (۷)، با لطافت آتشینش و طائر تلختر نسبت با اجتماع موجود، نیز اکثر خوانندگان خود را در بین کارگران دارند. بورژواها تنها چاپ های مقطوع النسل، " چاپ مخصوص خانواده ها " که با اساس اخلاق عوام فریبانه امروزی سانسور شده اند، را دارند. دو تن بزرگترین فیلسوفان عقلی کردی اخیر نیز، بنت هام " (۸) و " کودوین " (۹)، مشخصا این آخری، ملك طلق پرولتاریا هستند، و اگر " بنت هام " مسلک خود را در بین بورژواهای رادیکال بوجسود آورده، و باز تنها پرولتاریا و سوسیالیست ها قادر شده اند، در مسلک او پیشرفتی را تکامل دهند. برای مبنای پرولتاریا برای خود ادبیات ویژه ای ساخته، که اکثر بصورت نشریه و جزوه می باشند و از نظر محتوی از تمام ادبیات بورژوازی بر جلودتر است. در این باره بیکار دیگر سخن خواهیم گفت.

- 1 - Claude-Adrien Helvetius (۱۷۱۵ - ۱۷۸۱) فیلسوف فرانسوی ماتریالیست، آن ایست و اندیشه ورز انقلاب فرانسسه.
- 2 - Paul-Heinrich-Dietrich Holbach (۱۷۲۳ - ۱۷۸۹) ماتریالیست، آن ایست و اندیشه ورز بورژوازی انقلابی فرانسسه.
- 3 - Denis Diderot (۱۷۱۳ - ۱۷۸۴) یکی از روشنگران برجسته، ماتریالیست، آن ایست و یکی از اندیشه ورزان بورژوازی انقلابی فرانسسه.
- 4 - David .F. Strauß (۱۸۰۸ - ۱۸۷۴) نویسنده و فیلسوف آلمانی، از جمله هنگیان جوان که بعد از سال ۱۸۴۶ در سلك لیبرال های ملی در آمدند.
- 5 - Pierre .Joseph .Proudhon (۱۸۰۹ - ۱۸۴۵) نویسنده فرانسوی، اندیشه ورز خوده بورژوازی و یکی از پایه گذاران آنارشیسم.
- 6 - Percy .Busshe Shelley (۱۷۹۲ - ۱۸۲۲) شاعر انگلیسی و نماینده برجسته رمانتیسم انقلابی آن ایست.
- 7 - Lord George Noel Gordon Byron (۱۷۸۸ - ۱۸۲۴) شاعر و رمانتیست انقلابی انگلیسی.
- 8 - Jeremy Bentham (۱۷۸۴ - ۱۸۳۲) حامع مشنار بورژوازی انگلیسی.
- 9 - William Godwin (۱۷۸۴ - ۱۸۳۲) نویسنده خوده بورژوازی انگلیسی، خردگرا و یکی از پایه گزاران آنارشیسم.

نکته دیگری را نیز باید متذکر شد. کارگران کارخانه و در بین آنها بهره کارگران نواحی نساجی و هسته اصلی جنبش کارگری را تشکیل می دهند. "لانگ-ایر" و بهره نجستر، پایگاه نیرومندترین اتحادیه کارگری، مرکز چارنیسم و دربرگیرنده بیشترین سوسیالیست ها است. هر قدر که نظام کارخانه در یک رشته کار نفوذ بیشتری کرده باشد، بهمان نسبت کارگران بیشتر در جنبش شرکت می کنند. هر قدر تضاد بین کارگران و سرمایه داران حادتر باشد، بهمان نسبت آگاهی کارگران حادتر و تکامل یافته تر است. استادکاران کوچک "بیرمنگهام" با وجودی که در بحران ها لطمه میخورند، با وجود این در یک میانه بد سعادت بین چارنیسم پرولتری و رادیکالیسم کاسینکارانه قرار دارند. ولی بطور کلی همه کارگران صنعتی باین یا آن شکل مبارزه مقاومت در برابر سرمایه و بورژوازی جلب شده اند. و در این مورد همه متفق القول اند، که آنها بیثباته کارگر - عنوانی که بآن می بالند و خطاب معمول در اجتماعات چارنیستی است - طبقه ای ویژه، با منافع و اصول ویژه، بانگش ویژه در مقابل همه متعلقین تشکیل می دهند و در همین حال نیرو و قابلیت تکامل ملت در آنها نهفته است.

پرولتاریای معادن

تجهه مواد خام و سوختی برای چنین صنعت غول آسایی در نیمه صنعت انگلستان نیز تعداد شایان توجهی از کارگران را بخود مشغول میکند. از بین مواد مورد نیاز صنعت خود انگلستان - بجز پنم که باید در حساب نواحی کشاورزی منظور گردد - تنها مواد معدنی، فلزات و ذغال سنگ بدست می دهد. در حالیکه در کورنول "معادن غنی مس، قلع، روی، سرب موجود است، "استافورد شایر"، "ولز" شمالی و سایر نواحی مقادیر زیادی آهن و تقریباً تمام شمال و غرب انگلستان، اسکاتلند مرکزی و برخی از مناطق ایرلند مقادیر زیادی ذغال سنگ بدست می دهند. *

در معادن "کورنول" در زیر و در سطح زمین حدود ۱۹۰۰۰ مرد و ۱۱۰۰۰ زن و بچه اشتغال دارند. در خود معادن تقریباً فقط مردان و پسر بچه های دوازده سال به بالا کار میکنند. وضع مادی این کارگران بنابینه گزارش اشتغال کودکان ظاهراً باید تا اندازه ای قابل تحمل باشد، و انگلیسها بقدر کافی با معدنچیان نیرومند و شجاع خود، که رگ های مواد معدنی را حتی تا بنزیر دریا هم دنبال می کنند، فخر می فروشند. ولی گزارش اشتغال کودکان در مورد نیرومندی این مردم تفاوت دیگری می کند و در گزارش هوشمندانه دکتر "بارهام" نشان می دهد که تنفس هوایی که مقدار کمی اکسیژن داشته و با غبار و دود باروتی که برای انفجار بکار می رود، هوایی که در معادن موجود است، لطافت جدی به ریه وارد می آورد، فعالیت قلب را مختل می کند و دستگاه کوارش را تبدیل می نماید. نشان می دهد که کار دشوار و بهره پائین و بالا رفتن از تریبان ها، که در بعضی معادن گاه تا یک ساعت از وقت مردان جوان و نیرومند را بخود اختصاص می دهد، به تکامل این عوارض و عیوب کمک می کند و نتیجتاً مردانی که زود بکار در معادن میروند از زندگی و بهیچوجه از ساختن بدن زنانه که در روی زمین کاری کنند برخوردار

بنابینر شماری سال ۱۸۴۶ تعداد کارگران مشغول در معادن در بریتانیای کبیر (بجز ایرلند) بقراریز است.

جمع	زنان		مردان		
	زیر ۲۰ سال	بالای ۲۰ سال	زیر ۲۰ سال	بالای ۲۰ سال	
۱۱۸۲۳۳	۱۱۶۵	۱۱۸۵	۲۲۴۷۵	۸۳۴۰۸	معادن ذغال
۱۵۴۰۷	۱۲۰۰	۲۱۳	۲۴۳۲۸	۹۸۶۶	معادن مس
۱۱۴۱۹	۲۰	۴۰	۱۹۳۲	۹۴۲۷	معادن سرب
۱۰۶۴۱	۷۳	۴۲۴	۲۲۷۹	۷۷۷۳	معادن آهن
۶۱۰۱	۸۲	۱۸	۱۳۴۹	۴۲۰۲	معادن قلع
					مختلف و معادنی که نوع ماده
۳۱۷۱۶	۴۹۱	۴۷۲	۶۵۹۱	۲۴۱۲۲	اعلام نشده است

جمع ۱۳۹۲۳۸ ۴۸۴۵۴ ۳۱۰۴ ۳۰۳۱ ۱۹۳۸۲۵
 از آنجائی که در معادن ذغال و آهن اکثراً همان افراد کاری کنند، از اینرو باید بحثی از آنهاست بلکه در بنابر کرد. کارگران معادن ذغال نمیدهند و اندونیز خشر قابل توجهی از آنهاست را که جزو گروه آخر آمد مانند در شمار کارگران معادن آهنند.

نیستند. نشان می‌دهد که بسیاری از آنها در سنین جوانی بیماری سل شدید در اکثر آنها در بهترین سال‌های عمر به بیماری سل آرام می‌چسبند. نشان می‌دهد که بسیاری از آنها زود پیر میشوند و در سنین ۳۵ تا ۴۵ سالگی نتوان کار کردن را از دست می‌دهند و نشان می‌دهد که بسیاری بعلاوه از سریع از هوای گرم چاه راه های معدن به هوای سرد بیرون پس از اینکه عرق ریزان و بزجهت از سردی آن بالا آمده اند، بیماریهای شدید روی آنها می‌آید که خود بخود بیچارند. مبتلا میشوند که بکرات برگ می‌انجامد. کار در روی زمین، خوردن و جد کردن سنگ معدن، بوسیله دختران و کودکان انجام میشود، و بسیار هم سالم توصیف میشود، چونکه در هوای آزاد انجام میگیرد.

در شمال انگلستان در مرز دوک نشین های "نورث هامبرلند" (۱) و "دارهام" (۲) بهترین معدن سرب "الستون مر" (۳) واقعند، گزارش های مربوط باین منطقه - همانجا در گزارش اشتغال کودکان، گزارش بازرسی "میتل" (۴) - تقریباً نظیر گزارش مربوط به "کورتول" می باشد. در اینجا هم از کمبود اکسیژن و غبار زیاد و دور باروت و اسید کربنیک و گازهای کوکس در در هوای نوزلهای شکایت میشود. نتیجتاً معدنچیان اینجا هم چون معدنچیان "کورتول" خرد جسته بوده و از سی سالگی بیعد تقریباً به همه بیماریهای سینه مبتلا میشوند، که بالاخره بویژه اگر آنسان که معمول است بکار ادامه داده شود، به سل کامل منتهی میشود، و بدینسان میانگین طول عمر این مردم بیزان شایان توجهی کاهش می یابد. اگر معدنچیان این نواحی اندکی بیشتر از معدنچیان "کورتول" عمری کنند، علت اینست، که از ۱۹ سالگی بیعد در زیر زمین کاری کنند، حال آنکه در "کورتول" همانطور که دیدیم، کار از دوازده سالگی آغاز میشود. ولی در اینجا هم اکثریت بنا به گفته پزشکان در سنین ۴۰ تا ۵۰ میزند. از ۲۹ معدنچی که مرگشان در دفاتر رسمی ناحیه ثبت شده بود و بطور متوسط ۴۵ سال عمر کرده بودند، ۳۷ نفر بعلاوه سل ۶ نفر بعلاوه تنگی نفس مرده بودند. و در شهرک های اطراف "الن دیل" (۵) و "استانپوپ" (۶)، "میدلتون" (۷) میانگین طول عمر بترتیب ۴۹، ۴۸، و ۴۷ سال بود، و موارد مرگ بعلاوه بیماریهای سینه بترتیب ۴۸ درصد، ۵۴ و ۵۶ درصد را تشکیل میداد. باید اشاره کرد که کلیه آمار مربوط بمعدنچیان میشود، که کار خود را قبل از ۱۹ سالگی آغاز نکرده اند. حال اینها را با اصطلاح حد اول سوئی مقایسه کنیم حد اول مرگ و میر شرح در مورد همه ساکنان سوئد - که در انگلستان تا امروز بعنوان بهترین معیار میانگین طول عمر طبقه کارگر بریتانیا تلقی میشوند. بنا بر آمار مدانی که از ۱۹ سالگی گذشته اند، به طور متوسط ۵۷/۵ سال عمر میکنند، براین مبنای معدنچیان شمال انگلستان بعلاوه کارشان ۱۰ سال کاهش می یابد. ناگفته نماند که حد اول سوئی معیار طول عمر کارگری و راع می باشد و از این روی معیاری از طول عمر در شرایط اصولاً نامساعد برولناریا، یعنی طول عمری کمتر از حد معمول بدست می‌دهند. در این نواحی هم باخانه های عمومی، خوابگاه های، که در شهرها با آن ها آشنا شده بودیم، و روبرو می‌شویم، آنها هم حداقل با همان وضع کثیف، تهوع و آورو مترکم آنها "میتل" در یک چنین اطاقی بود، که ۱۸ پا طول و ۱۵ پا عرض داشت و برای پذیرش ۴۲ مرد، ۱۴ پسر بچه، و ۵۶ نفر در ۱۴ تخت خواب - که نیچی از آنها جوانان در کشتی ها روی هم تعبیه شده بودند - ترتیب داده شده بود. هیچ منفذی برای خروج هوای کثیف وجود نداشت. و با وجودیکه در سه شب قبلی کسی در آنجا نخوابیده بود، ولی هوا چنان آلوده بود، که "میتل" برای یک لحظه هم نمیتوانست آنرا تحمل کند. آنگاه این هوای گرم تابستان و با ۵۶ نفر صدانه چگون خواهد بود! و این زیر عرشه یک کشتی حمل و نقل برده آمریکائی نیست، مسکن "بریتانیا لیبی" آزاد بدنی آمده است.

اکنون بپردازیم به بهترین رشته های معدن انگلستان، معدن آهن و ذغال، که در گزارش اشتغال کودکان

- 1- Northumberland 2- Durham 3- Alstom Moor 4- Mitchell 5- Allendale
- 6- Stanhope 7- Middleton

با هم و آنها با تفضیلی که اهمیت موضوع ایجاد می‌کند، بررسی شده اند. تقریباً تمام نیمه اول این گزارش بوضع کارگران مشغول در این معدن اختصاص دارد، ولی پس از توصیف مشروح و در جزئیات که من از وضع کارگران صنعتی بدست دارم، امکان دارم که در اینجا بمرامات محدود به این نوشته، مطلب را کوتاه کنم.

در معدن ذغال و آهن، که تقریباً بیک شکل استخراج میشوند، کودکان ۷، ۵، ۴، ۳ ساله کاری کنند، و لسی اکثریت بیش از ۸ سال دارند. از آنها برای حمل سنگ معدن های خورد شده از محل استخراج تا راه های اسب روی یا چاه راههای خروچی، برای باز و بستن درهای هواگیر که شمبات مختلف معدن را از هم جدا می‌کنند، استفاده میشود. این آخربها مجبورند ۱۲ ساعت تنها، در تاریکی و در یک جای تنگ و اغلب مرطوب بنشینند، و بسی آنکه حتی آنقدر کار داشته باشند، که ضروری می‌بوی تا از کسالت تحقیق و بسعی کننده هیچ نکردن در امان باشند. حمل ذغال و سنگ آهن در مقابل کار بسیار دشواری است، چراکه این موارد را باید در یک زنبور نسبتاً بزرگ بدون چرخ، بر روی زمین ناهموار و رنق ها کاشاکشان حمل شوند، آنها اغلب از وسط آب و گلی، گاه از سربالائی های تند و از معابر که تنگ بود نشان کارگران را مجبور می‌کند روی چهار دست و پا بزنند. از این رو بچه های بزرگتر و دختران رو بلوغ باینکار گرفته میشوند. برای هر زنبور بنا بر شرایط یک کارگرا دو بچه، که یکی میکشد و دیگری هل میدهد، اختصاص داده میشوند. جد کردن سنگ معدن از رگه، که توسط مردان بالغ و یا پسران جوان نیرومند ۱۶ سال به بالا انجام میگردد، نیز کار بسیار خسته کننده است، زمان کار معمولاً ۱۱ تا ۱۲ ساعت و اغلب بیشتر است. در اسکاتلند تا ۱۴ ساعت و بکرات دو برابر زمان مربوط کار میشود، بطوریکه عمه کارگران ۲۴ گاه و آنها نه بندرت ۳۶ ساعت بیسایه در زیر زمین و مشغول کارند. برای صرف غذا اکثر وقت تعیین شده ای وجود ندارد، بطوریکه افراد هر وقت احساس گرسنگی کردند وقت داشتند غذا می‌خورند.

وضع خارجی کارگران معدن عموماً نسبتاً خوب و مزدتان، در مقام مقایسه با روزمزدان زراعی که آنها را احاطه کرده اند (و البته گرسنگی میکنند که در بالا توصیف شد، با استثنای برخی مناطق اسکاتلند و مناطقی ایرلند، که فقر بزرگی در آنجا حاکم است. ما بعداً فرصت خواهیم داشت باین ارزیابی، که اصولاً نسی است و با توجه بفقیرترین طبقه تمام انگلستان صورت گرفته است، بازگردیم، فعلاً میخواهیم عوارض و عیبی را که از کار در معدن، آنگاه که امروزه مرسوم است، ناشی میشود بررسی کنیم و باشد که خوانندگان آنگاه عذارت کنند، که آیا اصولاً اجرت پولی عادلانه است این رنجهای کارگران را جبران کند.

بچه ها و جوانهایی که بحمل ذغال و سنگ آهن اشتغال دارند، عموماً از خستگی مفرط شاکی اند. حتی در آن موخه سسات صنعتی، که بیمهرامانی ترین وجه از کارگران کاری کنند، چنین خستگی عمومی و بغایت مفرط بیشرنی آید. تمام گزارتر در صفحه خود چندین نمونه در این باره بدست می‌دهد. بسیار پیش می‌آید که کودکان بحفر رسیدن بخانه جلوی اجاق روی زمین سنگی دراز کشیده و بخواب میروند و پاسی از شب گذشته اولیاشان آنها را در آنجا در خواب می یابند. بنظر من آمد، که معمولاً این بچه ها بیشتر ساعات یکشنبه را در رختخواب بسر میبرند، تا تا اندازه ای خستگی کار هفتگی را از تن بیرون کنند. فقط تعداد معدودی از آنها بگلیسا و مدرسه میروند، و معلمان، علیرغم میل مفرط بچه ها بدرسه، از خواب آلود و پرت بودنشان شکایت میکنند، وضع دختران مستتر و زنان نیز همینطور است و از آنها بسبب - - - - - ترین وجهی بیش از حد کاری کنند. این خستگی که تقریباً همیشه تا بیک حد بغایت درد آور رسانده میشود، بر ساختن بدنی بی تاثیر نمی ماند. اولین نتیجه این زحمت بیش از حد اینست، که کل نیروی حیاتی صرف رشد یک جانبه ماهیچه ها میشود، بطوریکه ماهیچه های دست و پا، پشت، کتف و سینه که بشنگام کشیدن و هل دادن بکار گرفته میشوند، رشدی بخابست جسمی می یابند. در حالیکه سایر قسمتهای بدن بعلاوه کمبود مواد غذایی بیمارگشته و معیوب میشوند. قبل از هر چیز بدن کوچک و کم رشد می ماند. تقریباً همه کارگران معدن از نقطه نظر ساختن بدنی کوتاه قد اند، با استثنای آنهاست که در "وارویک شایر" (۱) و "لیسستر شایر" (۲) و در شرایط مساعد کار میکنند.

- 1 - Warrickshire 2 - Leicestershire

بلوغ هم در مورد پسران و هم دختران کند میشود. در مورد اولی ها اکثر تاسن هیجده سالگی و بازر " سایمونز " (۱) با پسر ۱۹ ساله ای روپوشد ، که با استثنای دندان ها ، هیچ عضو دیگری بیش از یک پسر بچه ۱۱ تا ۱۲ ساله رشد نکرده بود . این تطویل دوران بچگی در واقع چیزی جز دلیل رشد بطئی شده نیست که بعدها در سنین بالاتر نتایج خود را ببار می آورد . خمیدگی پاها ، زانوهای فرورفته ، ساق های مایل به بیرون ، اخمدگی ستون فقرات و دیگر قناسی ها در چنین شرایطی و با چنین ساختمان جسمانی تصدیق شده ناشی از حالت تحلیلی و احباری بیست و بیست و یک سالگی کار ، سهولت بروز میکنند ، و بقدری زیادند که چه در " یورکشایر " و " لانکاشایر " وجه در نورتهای می رند " و " دارهام " خود پزشکان میگویند ، که یک کارگر معدن رامبتوان در بین صد نفر دیگر از روی ساختمان بدنیش شناخت " بنظر می آید که زنان بویژه از این کار لجامه میخورند ، و بحدت و انزواولا چنین چیزی باشد ، مانند دیگر زنان راست قامتند . و در این جا این نیز تصدیق میشود ، که رشد معیوب لگن خاصره و نتیجتا زایمان های دشوار حتی مرگ آور ناشی از کار زنان در معدن می باشد ، ولی گذشته از این عیوب موضعی کارگران معدن دچار یک ردیف بیماریهای ویژه نیز هستند ، که تقریباً با بیماریهای دیگر معدنچیان گطابقت داشته و از قبل نوع کار سهولت قابل توضیح اند . پائین تنه قبل از هر چیز بیمار میشود ، بی اشتهائی ، در معدن ، حالت تهوع و استفراغ در اکثر موارد عارض میشود ، مضافاً یک تشنگی شدید ، که صرفاً با آب کثیف معدن میتوان رفع شود ، فعالیت دستگاه گوارش دشوار شده و بدینسان رشد سایر بیماریها تسریع میگردد . بیماریهای قلب بویژه بزرگ شدن بیش از حد قلب (۲) ، ورم قلب و برون شامه قلب ، (۳) منقبض شدن رابطه درجه بطن و مدخل ام الشرائین (۴) را نیز بسیاری بیماریهای غالب در کارگران معدن اعلام کرده اند و باسانی از قبل کار بیش از حد قابل توضیح می باشد . نظیر این در مورد بیمار - یهای فتق صدق میکند ، که تقریباً همگانی بوده و بی آمد مستقیم بزحمت انداختن بیش از حد ماهیچه های با شند . و نیز تا اندازهای بهین علل و تا اندازهای هم بعلمت هوای بد آفتنه به اسید کربنیک و گاز هیدرید کربن و مطلقاً از غبار معدن - که باسانی اجتناب پذیر می باشند - بیماریهای ریوی پر درد و خطر ناکی بروز می کنند ، بویژه تنگی نفس ، که در برخی مناطق در جهک سالگی و در برخی دیگر همانا در سی سالگی در اکثر معدن بروز کرده و در مدت کوتاهی توان کار را از آنها سلب میکند . فشار بر سینه بالطبع در آنهاست که در نخب های مرطوب کاری کنند بسیار زودتر پدید می آید . در برخی از نواحی اسکاتلند در سنین ۲۰ تا ۳۰ ، که در همین زمان ریه های بیمار برای ابتلا با انواع ذات الریه و بیماری تب انگیز بر حسابر اند ، یکی از بیماریهای ویژه این کارگران خلط سیاه است ، که ناشی از نفوذ غبار ذغال در تمام ریه می باشد و خود را با ضعف عمومی ، سردرد ، تنگی سینه و تک سیاه با خلط غلیظ نشان میدهد . در برخی از نواحی این بیماری ملایم و در بعضی در برخی دیگر بویژه در اسکاتلند بصورتی غیر قابل درمان بروزی نماید . در اینجا علاوه بر تشدید علائم فوق الذکر ، نفسهای کوتاه و سوت زدن ، ضربان تند نیز (بیشتر از ۱۰۰ در هر دقیقه) ، سرفه های ممتد نیز دیده میشود . لاعری و ضعف بیشتر میشود و بزودی توان کار را از بیمار میکیرد . در اینجا در تمام موارد این بیماری بمرک منجر میشود . دکتر " مک کلارار " (۵) از " پنکایت لندن - ایست لوب تیان " (۶) گواهی میدهد ، که در آن معدنی که عموماً خوب تبویه میشود ، این بیماری ۱۰۰ اولاً پیشتر می آید ، در حالی که بکرات کارگرانی که از یک معدن با تبویه هوای خوب بیک معدن با تبویه هوای بد رفته اند ، آن بیماریها مبتلا شده اند ، بنابراین گناه وجود اصولاً چنین بیماریهایی بزودن حریر سود مالکین معدن است ، که مانع تعبیه چاه های هواکثر میشود . رماتیسیم نیز با استثنای " وارویک شایر " و " لیستر شایر " یک بیماری عمومی کارگران معدن است ، که بویژه از محل کار مرطوب ناشی میشود . بی آمد هم این بیماریها اینست که کارگران بدین استثناء در تمام نواحی زود پیر شده و پسر از ۴ سالگی خیلی زود - این در نواحی مختلف متفاوت است - از کاری افتند .

1 - Symons 2- Hypertrophic 3- Pericardium 4- Auriculo-Ventrikular-Kommunikation 5- Mac Kellar 6 - Pentothland-East Lothian

اینکه یک کارگر معدن بعد از ۵۰ سالگی و یا حتی ۵۰ سالگی قادر باشد کار خود را بشود ، بسیار نادر است . عموماً گفته میشود ، که یک چنین کاری در سن چهل سالگی وارد سالیهای کهنوت میشود . این در مورد کلنگ زنسان صدق میکند . بارکنها که بایستی قطعات سنگین را بلند کرده و بار زنها بنمایند ، همانا در سنین ۲۸ یا ۳۰ پیر میشوند ، بطوریکه در نواحی ذغاب ضرب المثلی منی بر این وجود دارد که : بارکنها پیشتر از اینکه جوان شده باشند پیر مرد میشوند . اینکه این پیری زودرس کارگران معدن منجر بمرگ زود رس هم میشود ، بخودی خود روشن است ، و از همینروی کسی که به ۲۰ سالگی رسیده باشد در بین آنها پسران راست ، آری حتی در " استافورد شایر " جنوبی هم ، که معدن نسبتاً سالم اند ، معنوی به ۵۰ سالگی میرسند . با چنین پیری زودرس کارگران کاملاً طبیعی است ، که ما در اینجا هم ، درست بمانند کارخانه ها ، با بیکاری اولیا ، روپوشیم که نان بچه های هنوز بس جوان خود را میخورند . حال اگر بار دیگر عواقب کار در معدن ذغال را کوتاه جمعیند کنیم ، خواهیم دید - برای اینکسه بزبان مکتوبات و اسامیت (۱) یکی از بازرسان سخن گفته باشیم - که از یکسو بعلمت تطویل دوران کودکی و پیری زود رس از سوی دیگر ، آن مرحله از عمر که انسان در آن از همه نیروهای خود برخوردار است ، سنین مردی ، همیزان قابل بلاخطه ای کوتاه میشود و اصولاً طول عمر بوسیله یک مرگ زود رس کوتاه میشود . اینرا هم باید بحساب بوزروزی گذاشت !

تازه همه اینها مربوط به مانگین معدن انگلیس است ، ولی هستند معدن بسیاری که وضع آنها بجز تب بد تراست . منظور آن معدنی هستند ، که در آنها رگ های بزرگ ذغال استخراج میشوند . در اینجا اگر قرار میبود ، که علاوه بر رگ های ذغال قسمتی از لایه های شن و خاک نیز بیرون منتقل شود ، ذغال بسیار گران تمام میشد . از اینروی ، مالکان فقط اجاره کندن رگ های ذغال را میدهند و اکثر انقب ها که معمولاً چهار یا پنج یاو بیشتر ارتفاع دارند ، بقدری کوتاه میشوند ، که در آنها نمیتوان ایستاد و کارگر بیله را زان کشیده و در حالی که بازوی خود را تکیه گاه قرار میدهد ، با کلنگ ذغال را جدا میکند و در نتیجه این طرز کار مبتلا به ورم مفاصل میشود و در مواردی کارگر باید زانو بزند ، همین در مورد مفاصل زانو پیش می آید . زن ها و کودکانی که باید ذغال ها را حمل کنند ، چهار دست و پا بالگام و زنجیر فترک مانند ای ، که در بسیاری موارد از میان پاها میگردد و به زنجیر بسته میشود ، در این نخب های خزند و در همان حال بکنفردیگر از پشت زنجیر را با سر و دست هل میدهد . فشار دادن با سر موجب پیدایش عارضه های موضعی ، اما بر غده های درد آور میشود . در بسیاری موارد نخب ها خیس نیز هستند ، بطوریکه کارگران ، باید از میان آب کثیف یا شوری بعضی چند اینچ بخزند ، آبی که باز موجب پیدایش عارضه های پوستی میشود . باسانی میتوان تصور شد که یک چنین کار بردگی شرم آوری شامه حد باشامه بیماریهای ویژه کارگران معدن کلم میکند .

ولی اینها همه بیماریهایی نیستند که گریبان کارگران معدن را میکزند . در تمام امپراطوری بریتانیا شغلی وجود ندارد ، که در آن مرگ یا شکالی تا باین حد متنوع پیش آید . معادل ذغال صحنه دشمنانک ترین سوانح اند و درست اینها را باید مستقیماً بحساب مالکین بوزروزی آنها گذاشت ، گاز هیدرید کربنی که در آنها ایجاد میشود ، در اختلاط با هوای معمولی گازی قابل انفجار بوجود می آورد ، که بایک جرعه آتش گرفته و هر که را در آن دور و بر یا شدت بقتل میرساند . چنین انفجارهایی تقریباً همه روزه اینجا یا آنجا پیش می آیند . در ۲۸ سپتامبر ۱۸۴۴ انفجاری در " هاسول کولیری " (دارهام) (۲) رخ داد ، که ۹۶ نفر را کشت . گاز اسید کربن نیز که بحقادیر زیاد ایجاد میشود در گودالهای عمیق معدن بقامت یاب ، مردته نشین کرده و هر کس را که بدرونش بیفتد ، خفه میکند . درهائی که قسمت های جداگانه معدن را از هم جدا می کنند و بایستی از سرایت انفجار و گسترش گازها جلوگیری کنند ، از آنجا که مراقبتشان بعهده کودکان خردسال واگذار شده ، که اغلب با خواب میروند یا در مورد درها اعمال میکنند ، اقدام احتیاطی خیالی بیشتر نیستند . عواقب ضرر هرد و گاز بوسیله یک تبویه خوب معدن از طریق

1- Southwood Smith 2- Haswell Colliery- Durham

365. Fig. 18 represents the mode of putting backwards with the face to the tub.



Coal Mines
Nature of
Employment.
East of Scotland.

366. The boxes or carriages employed in putting are of two sorts, the hatchie and the slype; the hatchie being an oblong square-sided box with four wheels, which usually runs on a rail; and the slype is a woad-framed box, curved and shod with iron at the bottom, holding from 2½ to 5 cwt. of coal, adapted to the seams through which it is dragged. The lad or lass is harnessed over the shoulders and back with a strong leather girth, which behind is furnished with an iron hook, which attaches itself to a chain fastened to the coal-cart or slype, and is thus dragged along. The dresses of these girls are made of coarse hempen stuff, (sacking), fitting close to the figure, the coverings to their heads are of the same material; little or no flannel is used, and their clothing, being of an absorbent nature, frequently gets completely saturated shortly after descending the pit, especially where the roofs are soft (Ibid., § 30: p. 366).

367. Where the seams are narrow and the roofs low, Children and Young Persons of both sexes drag on all-fours, like horses. In these seams the carriages called slypes, already described, are used: Fig. 19. The workings in these narrow



Fig. 19.

seams are from 100 to 200 yards from the main-roads, and the passages through which they have to crawl with their loads do not exceed from 22 to 28 inches in height. "The danger and the difficulties," observes the Sub-Commissioner, "of dragging on roads, dipping from one foot in three to one foot in six, may be more readily conceived than explained; and the state which females are in after pulling like horses through these holes—their perspiration, their exhaustion, and very frequently even their tears, it is painful in the extreme to witness; yet, when the work is done, they return to it with a vigour which is surprising, considering how they inwardly hate it" (Ibid., § 28: App. Pt. I., p. 363).—(Of the necessity of the labour performed by young women in these pits, the account of her work given by Margaret Higgs (fig. 19) may serve as an example.

Margaret Higgs, seventeen years old, putter, Stoney Rigg Colliery, Sutherlandshire: "My employment, after reaching the well-tow, is to fill a hatchie, or slype, with 2½ to 3 cwt. of coal. I then hook it on to my chain, and drag it through the seams, which is 26 to 28 inches high, till I get to the main-road—a good distance, probably 200 to 400 yards. The pavement I drag over is wet, and I am obliged at all times to crawl on hands and feet with my legs hung to the chain and ropes. (See fig. 19.) It is sad, galling and sore fatiguing work, and frequently maims the women" (H. Franks Esq., *Report*, No. 222, App. Pt. I., p. 176, L. 26).—[Sub-Commissioner: "It is almost incredible that human beings can submit to such employment, crawling on hands and knees, harnessed like horses, over soft, slushy floors more difficult than dragging the same weights through our lowest common-sewers, and more difficult in some quarters of the inclination, which is frequently one in three to one in six" (Ibid., L. 27).—See also witnesses, Nos. 102, 231, 236, 262, 262.

368. Another form of severe labour, to which Children of eight years of age and upwards are put, is that of pumping water in the pits.

Alexander Gray, ten years old, below-ground pump-boy, New Craighall Colliery, Inveresk.

Eine Seite aus dem Bericht der Children's Employment Commission

صفحه‌ای از گزارش کمیسیون اشتغال کودکان

چاه های هواکش اجتناب پذیرند ، ولی بوزوا پول خود را صرف اینگونه کارهایی کند ، ترجیح میدهد که بکارگران دستور استفاده از چراغ های نوع "دیو" (۱) را بدهد ، که بعلمت نور ضعیفتر ، اکثراً بدرد آنها نمی خورد و بکارگران از همینروی ترجیح میدهند بجای آن از شمع ساده استفاده کنند . و آنگاه اگر انفجاری رخ داد ناشی از افعال کارگراست ، حال آنکه بوزوازی بکف تمهید خوب هوا میتواند هرگونه انفجاری را غیر ممکن سازد . و نیز بسیار پیش می آید که نفی تماماً یا در قسمتی فراموشی و کارگران راه کرده و یا در خود مدفون می سازد . بسود بوزواست که رگ های ذغال تا آنجا که ممکن است استخراج شوند و اینست علت این گونه سوانح ، و پاز بندهائی که کارگران بوسیله آنها از چاه راه پائینی میروند ، اغلب خراب بوده پاره میشوند ، بطوریکه بدیخت ها سقوط کرده و له و لورده میشوند . هه این سوانح - من جابرای ارائه نمونه های شخصی ندارم - بنامه " مینینگ جونال " (۲) سالانه ۱۹۰۰ نفراً بکشتن میدهند ، منچستر گاردین " تنها از " لانکاشایر " در هفته حداقل از دو پامه مورد خبر میدهد تقریباً در تمام نواحی هیات پزشکان قانونی بحالکین معادن وابسته اند ، و آنجا که چنین نیست ، ریخت و پاش ناشی از عادت موجب میشود ، که گواهی مربوطه " مرک غیر مترقیه " نامیده شود . از این گذشته هیات پزشکان قانونی بندرت بوضع معادن توجه میکند ، چراکه چیزی از آن نمیداند ، ولی گزارش اشتغال کودکان از اینکه صاحبان معادن را مسئول اکثر این سوانح بنامد ، واهمه ندارد .

وضع فرهنگی و اخلاقی معدنچیان بنا بر گزارش اشتغال کودکان ، گویا در " کورنول " نسبتاً و در " الستون مور " حتی بسیار خوب است ، ولی برعکس در نواحی معادن ذغال عموماً در سطح بسیار نازکی قرار دارد . این مردم در روستا زندگی میکنند ، در نواحی که مورد افعال واقع میشوند و اگر کارشان خود را انجام دهند بجز بیس هیچ بشری کاری بکار آنها ندارد . این و نیز بکار کردن کودکان در سنین پائین موجب میشوند ، که نسبت با آموزش فکری آنها اعمال شود . در مدارس هفتگی بروی آنها بسته است و مدارس شبانه و روز یکشنبه خواب و خیالی بیش نیستند و معلمینشان بدرد نمی خوردند ، از اینروی تعداد کمی خواندن و تعداد کثیری نوشتن میتوانند ، تنها چیزی که توجه آنها را بخود جلب میکند ، بنایکفته بازرسان ، اینست که مزدشان نسبت بکار شاق و خطرناکشان ناچیز است ، آنها هیچگاه بکلیسای میروند و یا بندرت میروند همه روحانیون از نوعی لامذهبی بی مانند ایشان شکه میکنند ، براسنی در بین آنها با چنان نا آگاهی در مورد مسائل مذهبی و دنیوی روبرو هستیم ، که با نا آگاهی کارگران صنعتی ، که در بالا در نمونه های نشان دادیم ، قابل مقایسه نیست . مقولات مذهبی فقط در قالب دشنام ها برای آنهاست و اخلاقتشان همانا بوسیله کار نابود میشود ، اینکه کار فرساینده معدنچیان باید بشربوب خواری بیانجامد ، آشکار است ، آنچه که رابطه جنسی مربوط میشود ، باید گفت که مردها ، زنها و بچه ها بعلمت گرمائی که در معادن حاکم است در بسیاری موارد تمام برهنه و در اکثر موارد نیم برهنه کار میکنند ، و اینرا که پس آمد این در نقش های تاریک و دور افتاده چیست ، هر کس میتواند خود حدس بزند . تعداد کودکان ناشروع ، که در اینجا بغایت زیاد است ، بیاب نگر نیست که در بین این مردم نیمه وحشی در آن پائین چه میگردد ، ولی در همین حال نشان میدهد ، که روابط ناشروع جنسی در اینجا چون در شهرها بسطام روسپهگری سقوط نکرده است . کار کردن زنان در اینجا همان عواقبی را دارد که کار آنها در کارخانه ها ، خانوادها منحل گشته و مادران نسبت بانجام وظایف خانگی خود مطلقاً ناتوان میشوند . زمانیکه گزارش اشتغال کودکان بحال عرضه شد ، " لرد اسلی " در پیشنهاد یک لایحه قانونی ، صبی بر صنوع ساختن مطابق کار زنان در معادن و محدود کردن بسیار کار کودکان ، تعجیل نمود ، قانون تصویب شد ، (۱) ، ولی در بسیاری نقاط صورت ظاهری بیش نیست ، چراکه برای معادن بازرسی تعیین نگشت که مراقب اجرای آن باشند ، قرار داشتن معادن در نواحی زراعی ، عدم توجه بآنها را اصولاً آسان ساخته است و از اینروی نباید حیرت نمود ، و تیکه

1- Dave Minning Journal 2- نوعی لامپا

۳ - این قانون که کار کردن در زیر زمین را برای زنان و کودکان زیر ۱۵ سال ممنوع میکرد در ۱۹۰۵ اوت ۱۸۴۵ به ویب مجلس رسید .

دوسال پیش از جانب اتحادیه کارگران معدن رسماً بوزیر داخله اطلاع داده شد ، که معادن " دوك " هاملتون " (۱) از اسکانلند ، بیش از ۶۰ زن کاری کنند و یا وقتیکه " منچستر گاردین " یکجا خبر میدهد ، که اگر اشتباه نکسم در " وین " یک دختر بعلمت انفجار کشته شده است ، و هیچکس باین مسئله نپرداخت ، که از این راه يك عمل غیر قانونی فاش شده است . شاید در موارد معینی از این کار خود داری شده باشد ولی عموماً همان روابط کهن بسلا تغییر مانده است .

ولی اینها همه صائبی که گریبان کارگران معدن را میگیرند ، نیستند . بوزوازی باین که سلامت این افراد را تخریب میکند ، هرساعت جان آنها را بخاطر میاندازد و از آنها هرگونه فرصت تعلیم و تربیت را میگیرد ، رضایت نداده و آنها را به بیرحمانه ترین وجهی هم استثمار میکند ، سیستم " تراك " در اینجا نه استثناً بلکه قاعده است و به آشکارترین و مستقیم ترین وجه صورت میگیرد . سیستم آلونکها هم که در اینجا اکثراً ضروریست ، عمومیت دارد ، ولی در اینجا هم برای استثمار بیشتر کارگران بکار گرفته میشود . انواع و اقسام شیادیهائی دیگر هم باینها اضافه میشوند . در حالیکه ذغال برحسب وزن فروخته میشود ، مزد کارگران برحسب مقیاس پرداخت میشود و اگر زنبروا کاملاً پرنباشد ، اصولاً مزد در یافت نمی کند ، حال آنکه اگر زنبروش بیش از حد پرنباشد ، برای مقدار بیشتر دیناری هم نمیگیرد . اگر در زنبروش بیش از میزان معینی سنگ و خاک باشد ، که کمتر بکارگرو بیشتر بچه چگونگی رگ های ذغال مربوط است ، نه فقط مزد کارگر منقلی است ، جریمه هم میشود . سیستم جرائم نقدی اصولاً بر معادن چنان کامل تنظیم شده ، که گاه بیچاره - بختی که تمام هفته را کار کرده ، وقتیکه برای تحویل گرفتن مزد خود بسرکارگر - که هر جور دلش بخواهد و بدون پرس و جوئی از کارگرو جریمه میکند ، مراجعه میکند ، از او میشوند که نه تنها مزدی دریافت نمی کند بلکه باید فلانقدر هم جریمه بپردازد ! اصولاً سرکارگرو در مورد مزد مطلق العنان است ، او کار عرضه شده رایاد نداشت میکند و میتواند بکارگر ، که باید حرف او را قبول کند ، هر مقدار که خواست بپردازد . در معادنی هم که مزد برحسب وزن پرداخت میشود ، ترازوهای غلط بکار گرفته میشوند ، که وزنه های آنها احتیاج بتائید رسنی ندارد ، در یکی از معادن حتی در آئین ناه آمده بود ، که هر کارگری که بخواهد علیه نادرستی ترازو شکایت کند ، بایست اینرا سه هفته پیش باطلاع سرکارگرو رساند ! در بسیاری نقاط ، بویژه در شمال انگلستان رسم بر این است ، که کارگران بعدت یکسال استخدام شوند . آنها متعهد میشوند که در طی این مدت برای هیچکس دیگر کار نکنند ، ولی صاحب معدن مطلقاً متعهد نمیشود که بآنها کار بدهد ، بطوریکه آن همامه های بکار می مانند و اگر در جای دیگری بدنیال کار بگردند ، بجرم احمال در خدمت برای شش هفته بکار اجباری گسیل میشوند . در برخی دیگر از قرار دادها ارائه کاری تا بمیزان ۲۶ شلینگ در هر ۱۴ روز با افراد تعهد میشود ولی بآن اجرائی میشود . در برخی نقاط دیگر صاحبان معادن مصالح ناچیزی بذار گران وام میدهند ، که بعد باید با کاربرد اخت شود ، تا بدینترتیب آنها را بخود وابسته سازند ، برای تکمیل برد - کی این کارگران منکوب تقریباً همه قضاات صالح نواحی ذغال یا خودشان صاحب معدنند و یا فامیل و دوست جنسی کسانی می باشند و در این نواحی نامتعدن و فقیر ، در جاهائی که تعداد نشریات ناچیز است - و این نشریات ناچیز هم در خدمت طبقه حاکم اند - مبارزات سیاسی چندان گسترده نیست ، قدرت تقریباً نامحدودی دارند ، چگونگی سگیده شدن خنق این کارگران معدن از جانب قضاات صالحی که در باره مدائمه مربوط بخود پداوری می نشینند ، و ظلمی که بکارگران روا میدارند ، بزحمت در تصور میگذرد . برای مدتی روال کار چنین بود . کارگران بهتر از این نبودند ، که فقط بدرد اینکه آخرین رفعتشان از آنها گرفته شود ، میخورند . ولی بدتر بیخ در بین آنها هم ، مشخصاً در مناطقی صنعتی که تماس با کارگران صنعتی روشن بین تری تاثیر نمی ماند ، اندیشه مبارزه و مخالفت علیه سرکوب پیشروانه " سلاطین ذغال " جان گرفت ، آنها شروع بتشکل اتحادیه و اعتصاب های گاه بگاه نمودند و در مناطقی معدن تر معدنچیان حتی با جان و دل به جارتیست ها پیوستند ، ولی ناحیه بزرگ ذغال شمال انگلستان ، که

از هرگونه ارتباطات صنعتی بدور مانده بود، گمانان عقب ماند، تا اینکه بالاخره پس از کوششها و مساعی بسیار تا اندازه کجاریست ها و تا اندازه ای هم خود معدنچیان روشن بین نوره در سال ۱۸۴۳ روح مقاومت همگامی در اینجا نیز پیدا شده یک چنین جنبشی کارگران صورت ها می برند " و " دارهام " را فرار گرفت، بطوریکه آنها پیشنهاد یک اتحادیه عمومی معدنچیان سراسر امپراطوری شده و یک چارتهست وکیل مدافع " ویلیو . پی . روبرتس " (۱) از " بریستول " را که در محاکمات قبلی چارتهست ها، آزمایش خوبی داده بود، وکیل عالی معرفی کردند، اتحادیه بزودی با کثرت ایالات گسترش یافت. همه جانمایندگانی تعیین شدند، که اجتماعاتی تشکیل داده و عضوگیری میکردند. در اولین کنفرانس نمایندگان در منچستر در اوایل ۱۸۴۴ تعداد اعضا " اتحادیه " ۶۰۰۰ نفر و در دومین کنفرانس در " گلاسگو " و ششماه بعد، همانا بیش از ۱۰۰۰۰ نفر بودند. در اینها کلیه مسائل کارگران معدن مورد شور فرار گرفته و در مورد اعتصابات بزرگ تصمیم گیری میشد. نشریات متعددی، بویژه " مانیرس ادو کات " (۲) منتشر شدند، که از حقوق معدنچیان دفاع میکردند.

در ۳۱ مارس ۱۸۴۴ قرارداد های خدمت کلیه معدنچیان " نورت هامبرلند " و " دارهام " منقضی شدند. آنها از " روبرتس " خواستند، قرار داد جدیدی که نکات زیر را تضمین نماید، تنظیم کند:

- ۱- پرداخت مزد بر حسب وزن بجای مقیاس، ۲- محاسبه وزن بوسیله تراز و و اوزان عادی، که توسط بازرسان رسمی تنظیم شده باشند، ۳- دوران خدمت ۶ ماهه، ۴- القیا سیستم جرائم نقدی و پرداخت مزد برای کاری که واقعا انجام شده، ۵- تعهد صاحبان معادن برای تضمین چهار روز کار در هفته یا مزد چهار روز برای کارگرانی که تنها در خدمت آنها هستند.

قرار داد برای سلاطین ذغال فرستاده شد و هیأتی برای مذاکره با آنها تعیین گشت. ولی آنها اعلام کردند که " اتحادیه " برای آنها وجود خارجی ندارد و صرفا بابتك شك کارگران سرور کار دارند و هیچگاه اتحادیه را بر سر نیست نخواهند شناخت. و نیز قرارداد متقابلی طرح کردند، که بویژه از نکته آخر هیچ نسیخاوست بداند، و با تطبیق توسط کارگران رد شد. بدین ترتیب جنگ اعلان شد. در ۳۱ مارس ۱۸۴۴ چهل هزار معدنچی گلنگهای خود را بر زمین نهادند و کلیه معادن در دوک نشین فوق الذکر خالی ماندند و اتحادیه بقدری قابل توجه بود، که برای مدت چند ماه میشد به برخانواده پول کلکی از قرار ۴/۵ شلینگ پرداخت کرد. در همان حالی که کارگران بدین ترتیب صبر صاحبان نانان خود را بیوته آزمایش میگذاشتند، " روبرتس " با خستگی ناپذیری پی مانند اعتصاب و مبارزه را سازمان میداد. اجتماعاتی ترتیب داده، سراسر انگلستان را در می نوردید و برای اعتصاب کنندگان کمک جمع میکرد، آرامش و توجه بقانون را موعظه کرده و در زمین خالی بیورشی را که نظیرش تا کنون در انگلستان پیش نیامده بود، علیه قضات صلح مستبد و " تراک " داران رهبری میکرد. او در همان اواخر سال این کار را آغاز کرده بود. هرچاکه یکی از کارگران معدن بوسیله دادگاه های صلح محکوم شده بود، او از " دیوان عالی ملکه " (۳) ورقه استینافی (۴) بدست آورده، موکل خود را در لندن بیشتر دیوان عالی میکشید و همواره برائت او را تحویل مینمود. مثلا قاضی " ویلیامز " (۵) از

1- W. P. Roberts 2- " The Miner, s Advocate, Newcastle - Upon-Tyne
 Court of Queen, s Bench یکی از کمترین محاکم انگلیسی است، در قرن نوزدهم (تا سال ۱۸۷۳)
 عالیترین محکمه قضائی مستقل بود، که در مسائل جنایی و حقوقی با زرسی نبود و حق تجدید نظر در احکام بسیاری محاکم پایین تر را دارا بود.

۱- Writ of Habeas Corpus حقوق زندانی برای بررسی قانونی بودن حکم بازداشتن پس از بازرس محکمه
 میتوانست قرارهای زیر را صادر کند: الف- آزاد کردن زندانی، ب- تأیید زندان ج- آزادی زندانی بقید و بیگانه
 الضمانه یا بقید و دیعه .
 5 - Williams

دیوان عالی ملکه در ۱۳ و اوایل سه نفر معدنچی را که توسط قضات صلح " بیلستون " (۱) " استنفورد شایر " جنوی محکوم شده بودند، تبرئه کرد. جرم این ها خود داری از کار کردن در نقطه ای بود، که خطر فرو ریختن موجود بود و براستی هم قبل از آنکه بازگردند فرو ریخته بود. در یک فرصت پیشین نیز قاضی " پاتسون " (۲) کارگر تبرئه کرده بود، بطوریکه بتدریج نام " روبرتس " در قضات صلح معدن نوس میآفرید، در " پرستون " هم، نظر از موکلین وی زندانی بودند، او در هفته اول فوریه براه افتاده، که مسئله را در معدن بررسی کند، ولی موقعی که بآنجا رسید با آزادی متعین قبل از صدور حکم روبرو شد. در منچستر هفت نفر زندانی بودند، " روبرتس " ورقه استینافی بدست آورده و قاضی " وایتمن " (۳) را واداره بشرف آنها کرد. در " پرستون " (۴) و کارگر معدن زندانی بوده و بعلت با اصطلاح اخلال در نظم در " سن هلن " (لانکاشایر جنوی) مجرم تشخیص داد شده و در انتظار اعلام میزان محکومیت خود بودند، باریسیدن " روبرتس " بآنجا بلافاصله آزاد شدند. هفتایس ها در نیمه اول فوریه رخ داد. در آوریل " روبرتس " بهمین صورت یک کارگر را از زندان " دربی " چهار نفر را زندان " ویک فیلد " (۵) " (یورکشایر) و چهار نفر را از زندان " لیستر " آزاد نمود. مدتی بر این روال گذشت تا اینکه این " راهبری " (۶) ها - آنطور که این بنام شخصیت معروف در نوشته شکسپیر " هیا هوی بسیار برای هیچ " نامیده میشوند - باندکی محایا مجبور شدند. همین برسیستم " تراک " نیز گذشت. روبرتس (این صاحبان معادن بی شرف را یکی پس از دیگری بدادگاه کشاند و قضات صلح را علیه رقم میل خودشان مجبور کرد که آنها را محکوم کنند. این وکیل عالی بادیا، که بنظر میآمد در آن واحد همه جاست، در زمین آنها چنان تخم هراسی پراکنده بود، که بطور مثال در " بلیر " (۷) در نزدیکی " دربی " یک کارخانه دارای " تراک " بهنگام ورد وی اعلان زیر رانصب نمود

" اطلاعیه معدن ذغال " پنتریچ " (۸)

آقایان " ها سلام " (۹) (برای پیش گیری از هراشتباهی) ضروری میدانند اعلام کنند که آنیکه در معادن آنها مشتعل اند، مزد خود را تماما بپول دریافت خواهند کرد، و میتوانند آنها هرکجا و هرطور که مایل باشند خرج کنند. اگر آنها بخواهند در مبارزه آقایان " ها سلام " اجناس خود را بخرند، آنها را همانطور که تا بحال نیز، بقیمت عده فروشی دریافت خواهند کرد، ولی آنها ملزم بخرید از آنجا نیستند و آنها همان کار و همان مزد داده خواهد شد، حال چه در این مغازه و چه در مغازه دیگری خرید کنند.

این پیروزیها فریاد تحسین همه طبقه کارگران انگلستان را برانگیختند و اعضای بیشتر از آن ای را به " اتحادیه " کشاندند. در این میان اعتصاب در شمال پیش صرفت. دست سیاه و سفید زده نمیشد و " نیوکاستل " بندر اصلی صادرات ذغال چنان خالی شده بود، که مجبور شدند از سواحل اسکاتلند بآنجا ذغال حمل کنند. با وجودیکه در زبان انگلیسی " ذغال به " نیوکاستل " بردن " همان معنای را دارد، که نزد یونانی ها جرفد به آتن بردن، یعنی کاری بگل زاید کردن. در آغاز تا زمانیکه صندوق " اتحادیه " رمق داشت، همه چیز بخوبی میکشید، ولی در اوان تابستان مبارزه برای کارگران بسیار دشوار شد. نهایت استیصال در بین آنها حاکم بود. آنها دیکر پولی نداشتند، زیرا که کمک های کارگران همه رشته های صنعتی سراسر انگلستان در مقام با تعداد زیاد اعتصاب کنندگان ناچیز بود. آنها مجبور بودند با تحمل ضرر از مغازه داران قرض کنند. تمام مطبوعات، باستانهای معدودی - نشریات پرولتری مخالف آنها بودند. بورژوازی، حتی آن بخش معدودش، که نااندازه ای حسرت خواهی برای

1-Bilston 2- Patteron 3- Wighlman 4- Prescott 5- Wakefild 6- Dogberries
 7-Hulper 8-Pentrich 9- Haslam
 10 همان " زهره بکرمان بردن " در زبان فارسی

حمایت از آنها میداشت، از نشریات فروشی لیبرال و محافظه کار فقط دروغ می شنید. يك هیأت نمایندگان مرکب از دوازده معدنی بلندن رفت و قادر بجمع مقادیری پول در آنجا شد، که اینهم در مقام مقایسه با تعداد زیاد که می بایست مورد حمایت واقع میشدند، کفایت ناچیزی بود. با وجود همه این ها معدنیان استوار ماندند و چیزی که برآنها مهم تر است، علیرغم همه دشمنی ها و تحریکات صاحبان معادن و خدمتکاران و فسادشان آرام و مسالمت جویانند. هیچ اقدام انتقامی صورت نگرفت، با هیچیک از او دادگان بد رفتاری نشد، هیچ مورد دزدی نیامد. بدین ترتیب اعتصاب چهارماه بطول انجامید و هنوز صاحبان معادن چشم انداز توفیقی نداشتند. يك راه دیگر داشتند، آنها بیاد سیستم "آلوتک ها" افتادند. بیادشان آمد که خانه های متصدین ملك آنهاست. در ژوئیه اجاره کارگران لغو شد و در يك هفته همه چهل هزار نفر بیرون ریخته شدند. بیمار وضعیافت، پیران سینه موی و کودکان شیرخواره، حتی زنان درحال زایمان از رختخواب بیرون کشیده شده و بخندق کوچها برتاب شدند. یکی از ماموران حتی این لذت را برای خود فراهم آورد، که يك زن چند ماهه حامله را بدست خود و چنگک بر موهای او زده از رختخواب بیرون کشیده و بکوبه بکشد. پلیس و نظامیان بصورتی انبوه حضور داشتند، تا با اولین نشانه مقاومت و بکوبگترین اشاره قضاوت صلح، که تمام این برنامه سبعمانه را رهبری میکردند، بجان مردم بیفتند. ولی کارگران اینرا هم تحمل کردند، بی آنکه تکان بخورند. آنها امیدوار بودند که کارگران بقرروزی آورند و با تمام نیرو آنها را بمقاومت تحریک میکردند تا فقط بیانه ای بدست آورده و بقدرت نظامیان اعتصاب را پایان دهند. معدنیگان بی خدایان با توجه به شدت آزارهای وکیل خود از جای خود نترسان نخورده و اسباب و اثاثیه خویش را بی آنکه حرفی بزنند، روی علفزارها و مزارع خرمن برداری شده گذاشته و تاب آوردند. برخی کسه جای دیگری نمی شناختند، در خندق جاده ها و برخی در بیابانهای دیگران اطراق نمودند، امری که ضحک بشکایت از آنها شده و آنجا که "خسارتی از قرار نیم پنی" وارد آورده بودند، به يك پوند جریمه محکوم میشدند. که بالطبع قادر بر پرداخت آن نبودند، بجز بکار اجباری گسیل میشدند. بدینگونه آنها در تابستان بارانی سال پیش (۱۸۴۴) بدون هرگونه پناهگاهی برای خود و بچه هایشان بغیر از پرده های کتانی رختخواب هایشان در زیر آسمان با خانواده علی خود ۸ هفته و بیشتر سرگردان شدند. بدون هرگونه کفک بجز کفک ناچیز "اتحادیه" و اعتبار کاهنده دکان داران بدنیال این "لرد لندن دربی" (۱) که در "دراهم" معادن شایان ملاحظه ای دارد، دکانداران شهر خودش "سی هام" (۲) را در صورت ادامه دادن اختیار بکارگران متصرف "وی" بخشیم شدید خود تهدید نمود. اصولا این لرد "شریف" با "امریه" های مضحک و بپرطمطراق و بدانشا خود بکارگران، که ناه بگانه، آنهم بدون هرگونه تأثیری جز اسباب خنده ملت شدن، صادر میکرد، دست تمام اعتصاب بود. و وقتیکه همه این کارها بی ثمر ماند، صاحبان معادن با تحمل بخارج زیاد از ایرلند و مناطق دور افتاده "ولز" که در آنجا هنوز جنبش کارگری وجود نداشت، کسانی را برای کار در معادن خود آوردند. بدین ترتیب وقتی که رقابت کارگران بین خود دوباره برقرار شد، قدرت اعتصاب کنندگان فرو ریخت. صاحبان معادن آنها را واداشتند از اتحادیه جدا بشوند. "روبرتس" را ترک گویند و شرایطی را که بآنها دیکته میکردند بپذیرند و بدینسان در اوائل سپتامبر مبارزه ۵ ماهه معدنیگان علیه صاحبان معادن پایان یافت. مبارزه ای که از جانب ستکشان باچنان استقامت، شجاعت و روشن بینی و هشتماری انجام گرفت، که شایسته عالیترین تحسینهاست. يك چنین پیکاری چه درجه ای از فرهنگ برآستی انسانی، شعور و شوق و خصلت استوار از توده ای ۴ هزار نفری می طلبد، که همانطور که دیدیم، در سال ۱۸۴۰ از طرف گزارش اشغال کودکان هنوز مطلقا خام و فاقد اخلاق -

* - (۱۸۹۲) در زیر آسمان کبود چیز تازه ای بچشم نمی خورد حداقل در آلمان "سلطان اشتموم" (Stumm) ماصرفا عکس برگردان مدل های غنیف انگلیسی است، که در کشور خود امروزه غیر قابل تحمل میبودند.

1-Lord Londondery 2-Seaham

توصیف میشدند! ولی فشار هم چقدر می بایست میبود، که این ۴ هزار نفر را بآنجا کشاند، که چون يك تن بهاخیرزند و چون يك ارتش، نه تنها منضبط، بلکه بر شعور و شوق هم، که فقط يك خواست داشت، ادامه نبرد با بیشترین خون سردی و آرامش تابجا، بلکه پس از آن هرگونه نبردی بیپوده میبود. آنچه نبردی، نه علیه دشمنان کشند و قابل رویت، بلکه بر علیه کرسنگی و استیصال، فقر و بی خانمانی، علیه غرا و نفسانی، که وحشیگری ثروت تا حد جنون تحر یکشان کرده بود، اگر آنها دست بشویش قهرآمیزی میزدند، آنگاه آنها، که بی سلاح بودند، بگوله بسته میشدند و چند روزی بیروزی صاحبان معادن را قطعی میکرد. این قانون گزافی نتیجه ترس از باتوم پامیان نبود، بلکه ترس بیسر ناب، بهترین دلیل روشن بینی و بخود مسلط بودن کارگران بود.

بدینسان کارگران با وجود استقامت بی مانند خود، از قدرت سرمایه داران شکست خوردند. ولی این بیشتر هم نبود. قبل از هر چیزی این اعتصاب نوزده هفته ای معدنیگان شمال انگلستان را برای همیشه از جنگال مرگ معنوی، که تا بد این زمان امیر آن بودند، بدر آوردند. آنها بیدار شده اند، چشمانی باز برای منافع خود دارند و بیشتر تمدن گزافی و بیخوشی کارگری طحق شده اند. اعتصابی که تازه نماند وحشیگری صاحبان معادن علیه آنها را آشکار ساخت، جنبش کارگری را در این جا برای همیشه تثبیت کرده و سه چهارم آنرا چارلیست نمود. و دستنهایی به ۳۰ هزار نفر از چنین افراد پرتوان و آبدیده برای چارلیست ها برآستی برآرزوست. و نیز استقامت و قانون گزافی تمام اعتصاب پایبای تبلیغات روزانه ای که آنرا همراهی میکرد، به بحال نتیجه معنوی را بکارگران معدن معطوف ساخت. بهنگام شور و حرکات صادرات نعال "توماس دامکومب" (۱) تنها چارلیست قاضع عضو مجلس عوام، مسئله وضع کارگران معدن را در مجلس مطرح نمود. عرضه آنها را از زمین مجلس قرائت کرد و بوسیله يك سخنرانی نشیبات بورژوازی راهم وادار کرد، که حداقل در طی مذاکرات مجلس برای یکبار هم که شده تصدیق رستی از مسئله ارائه دهند. بلافاصله پس از اعتصاب انفجار "هاسول" (۲) رخ داد. "روبرتس" بلندن رفته، اجاره ملاقاتی با "پیل" (۳) بدست آورد و تحصیل کرد که کارشناسان درجه اول زمین شناسی و شیوی انگلستان، پروفسور "لیل" (۴) و پروفسور "فارادی" (۵) موظف شوند در محل حضور یابند. از آنجا که بمدت کوتاهی بعد از این واقعه چند انفجار دیگر رخ داد و پرونده های "روبرتس" دوباره در مقابل نخست وزیر قرار گرفت، وی قول داد که در دوره بعدی مجلس (دوره فعلی از سال ۱۸۴۵) شاید اقدامات لازم برای حفاظت از کارگران را پیشنهاد نماید. همین ها تحقق نی یافت، اگر این مردم بکمک اعتصاب خود را مردمانی آزادی خواه و قابل احترام نشان نمیدادند و اگر "روبرتس" را بکار نمیگرفتند.

هنوز مدتی از یخترین خبر که معدنیگان شمال مجبور شده اند از "اتحادیه" جدا شده و "روبرتس" را از کار برکنار کنند، نگذشته بود که معدنیگان "لانکاشایر" يك اتحادیه ۱۰ هزار نفری تشکیل داده و برای وکیل عالی خود حقوقی از قرار ۱۲۰۰ پوند در سال تضمین کردند. آنها در پاییز سال قبل ماهیانه ۷۰۰ پوند جمع میکردند، که ۲۰۰ پوند آن صرف حقوق، مناجیح دادگاه ها و غیره و باقیمانده اکثر صرف حمایت از کارگران اعتصابی، که پایان نمانده و با بعلت اختلافات با صاحبان معادن دست از کار کشیده بودند، شد. بدینسان کارگران بیشتر از پیش تنگنویه میشوند. که متحدان قدرت قابل ملاحظه ای میباشند و در مواقع اضطراری بخوبی قادر بمقاومت در برابر بورژوازی میباشند. و این آگاهی، این برد همه اتحادیه های کارگری بوسیله "اتحادیه" اعتصاب سال ۱۸۴۴ بهمه معدنیگان انگلستان داده شده است. در مدت کوتاهی اختلاف روشن بینی و توان، که هنوز بضع کارگران صنعتی وجود دارد، از بین خواهد رفت و معدنیگان امپراطوری قادر خواهند بود در تمام زمینه ها در کنار آنها بایستند. بدینسان زیر پای بورژوازی نکه نکه خالی میشود، و طولی نخواهد کشید که بورژوازی با تصام

نخست وزیر وقت ----- 1 - Thomas Dumcombe 2 - Haewell 3 - Sir R. Peel 4 - Lyell 5 - Faraday

ساختن دولت و اجتماعیش، همراه با زیرساختی که بر آن ایستاده فرو خواهد ریخت.

ولی بورژوازی گوشش بدهکار اعلام خطر نیست. قیام کارگران معدن صراحتاً خشمگین تر ساخت. طبقه متعلق ببدای اینک در آن به شرف جنبش را در بین کارگران بطور اعم ببیند، بجای اینکه سر عقل بیاید، در آن تنها سببی برای نصب علیه طبقه از انسانها دید، که آنقدر دیوانه بود که عدم موافقت خود را با رفتاری نا با انزمان باو میشد اعلام کند. او در درخواستهای محفانه بی تملکان صرفاً ناراضی بی شرمانه و قیام دیوانه وار علیه " نظام الهی و انسانی " و در بهترین حالت موفقیت " عوامفریبان سوئیت دار " که از تبلیغ و مبارزه زندگی میکنند و برای کار کردن تنبل اند " میدید، که باید با تمام نیرو سرکوب شود. ولی کوشید - بالطبع بی هوده - افرادی چون " روبرتو " و نمایندگان اتحادیه را بکارگران، که کاملاً برحق معیشت آنها را تا عین می نمایند، شایدانی زیرک معرفی کند، که آخرین دینار را از جیب آنها، کارگران فقیر بیرون میکنند. و تکیه چنین دیوانگی طبقه منطک را فراموش کرده، و تکیه این طبقه بعلمت ضافع لحظه ای و امروزی خود، چنان کور شده، که حتی برای روشن ترین علائم زمان چشم بیناندارد، پس برانستی باید هرگونه اهدی را بحل مسالمت آمیز مسئله اجتماعی در انگلستان کنارگارد. تنها راه ممکن يك انقلاب قهر آمیز است، که حتما نیز رخ خواهد داد.

هماناد مقدمه دیدیم، که چگونه با از بین رفتن آسایش و ثکن کارگران آنزمان و افلاس خورده بورژوازی، دهقانان خرد پا نیز دچار افلاس گشتند، زیرا که وحدت کار صنعتی و کار زراعی از بین رفت، و مزارع آزاد شده در اجاره کارهای بزرگ متمرکز گشته و دهقانان کوچک بعلمت رقابت بر ترکشت کارهای بزرگ از میدان رانده شدند، و بجای اینک خود مالک زمین یا اجاره کار باشند، انسان که تا با آنزمان مرسوم بود، مجبور شد نداشت خود را رها کرده و خود را بعنوان نوکران زراعی در اختیار مالکان ارضی قرار دهند. این وضع، هرچند که بدتر از وضع قبلی آنها بود، برای مدتی قابل تحمل بود، تعدادی بین گسترش صنعت و افزایش جمعیت وجود داشت، تا اینکه بالاخره پیشرفت صنعتی کنند تر شد و تکمیل مدام ماشین آلات این امکان را از صنعت سلب کرد، که مقدار اضافی جمعیت زحمتکش نواحی زراعی یا جذب نماید. از این هنگام فقری که نا با انزمان تنها در نواحی صنعتی پیشم می خورد و برانستی هم فقط در آن نواحی موجود بود، در نواحی زراعی نیز بروز کرد. مضافاً اینکه تقریباً در همان زمان جنگ ۲۵ ساله با فرانسه پایان یافت. تولید کاهش یافته در مناطق جنگ زده، بسته شدن راه و واردات و لزوم تهیه مواد غذایی ارتش های بریتانیا در اسپانیا، بکشت و زرع بریتانیا رونق حتمی بخشیده و نیز انبوهی نیروی کار را از کار بیرون کشیده بود. این اختلال در واردات، ضرورت صادرات و کمبود کار کرحال بیکاره از بین رفت. نتیجه ضروری بقول انگلیسی ها فقر زراعی (۱) بود. اجاره کاران مجبور بودند غله خود را بهیای نازلی بفروشند و از بیثروی فقط میتوانستند مزد های کم ببرد ازند. برای بالا نگاهداشتن قیمت غلات در سال ۱۸۱۵ قوانین غله تصویب شدند، که واردات غله را در صورتیکه بهای آن کم تر از ۲۰ شلینگ هر چارک بود، ممنوم میکرد. البته این قوانین بالطبع بی ثمر چندین بار تغییر دادند. پس آنکه از فقر ایالات زراعی بگانه ندهند، تنها نتیجه ای که با آوردند این بود که آنها بیماری را که در صورت رفا آزاد خارج از کشور حادث شده و بحران های خود را میداشت، بیک بیماری مزمن تبدیل کردند، که فشار و یکسلی ولی هنوز شدید بر وضع کارگران زراعی وارد می آورد.

در اواخر پیدایش پرولتاریای زراعی در اینجا آن روابط پدرسالاری رشد نمود، که در همان زمان در صنعت از بین میرفت. همان رابطه دهقان با خدم زراعی خود، که در آلمان هنوز تقریباً همه جا برقرار است، تا زمانیکه این رابطه وجود داشت استیضال در بین کارگران کم و بندرت پدید می آمد. خدمه در سرنوشته اجاره کار سهمیم بودند و فقط در بدترین استیضال بحال خود رها میشدند. ولی اکنون وضع بگونه ای دیگر است. این افراد تقریباً همه مزد ورنده و تنها وقتی که اجاره کاران با آنها نیاز داشته باشند، مشغول میشوند و از این نیروی اغلب برای چند هفته، ولی در روزستان بویژه هیچ اشتغالی ندارند. در رابطه پدرسالاری، که خدمه و خانواده هایشان در دهقان سرای (۲) اجاره کارزندگی میکردند و بچه هایشان در آنجا بزرگ میشدند، اجاره کار بالطبع میکوشید نسل بحال رشد را در دهقان سرای خود مشغول نماید و کارگران روزمزد نه قاعده بلکه استثنا بودند. در هرملکی، بر اساس ریسک محاسبه جدی، اعتمادی کارگر غیر ضروری هم وجود داشت. از اینرو نفع اجاره کاران در این بود که این رابطه را از بین برده، خدم زراعی را از دهقان سرای خود بیرون کرده و وی راه زور مزد تبدیل نماید. این امر تقریباً بصورتی عمومی در اواخر سالهای بیست قرن حاضر حادث شد. و نتیجه این بود، اگر خواهیم از اصطلاح هیزسک استفاده کنیم، جمعیت زاید پنهانی (۳) آزاد شده، مزد کاهش یافته و مالیات مستعدی افزایش یافت. از این زمان بعد نواحی زراعی مرکز مستعد سازی مدام (۴) شدند، همانطور که ایالات صنعتی مرکزی مستعدی سازی

۱- دهقان سرا بجای واژه آلمانی Bauernhof آمده است. - 2 Agricultural Distress
3- Latent 4- Permanente Pauperismus

تبدیل (۱) بودند. تغییر قانون مستندان اولین اقدامی بود که قدرت رسم علیه مستندی روز افزون مناطق روستائی مجبور بانجام آن شد. مضافاً اینکه گسترش مدام کشت بزرگ، کارست ماشین های خرد من کوب و دیگر ماشینها و استفاده زیاد از کار زنها و بچه ها در مزارع - کم بقدری عمومیت دارد که عواقب آن چندی پیش توسط یک کمیسیون رسم ویژه بررسی شد. در اینجا هم تعداد زیادی کارگرا بی نان میکنند. پس بی بینیم که چگونه در اینجا هم سیستم تولید صنعتی از راه کشت بزرگ، الفا، روابط پدرسالاری - که بویژه در اینجا اهمیت بسیار دارد - استفاده از ماشین آلات و نیروی بخار و کار زنها و بچه ها راه خود را باز کرده و آندرین، ثابت ترین بخش بشریت زحمتکش را بدرون جنبش انقلابی کشیده است.

بهمان نسبتی که زراعت ثبات خود را حفظ کرد، بهمان نسبت فشار وارد کنونی بر کارگران بیشتر شد، بهمان نسبت بهم خوردن سامان روابط اجتماع عسی کهن جبری توسط کشت "سر ریز جمعیت" بیکبار پرور گسرد و تعیشد آنرا تولید بیشتر، چونانکه در ایالات صنعتی، ازین برد، کارخانه های جدید را در صورت وجود خریدار برای محصولاتشان همواره میشد احدث کرد، ولی زمین جدید را تعیشد خلق کرد. کشت در زمین های بایر عمومی یک سفته بازی (۲) و برحظر تر آن بود، که پس از صلح سرمایه های زیادی در ایتراه بکار افتند. بی آند ضروری این بود که رقابت کارگران بین خود بعد اعلی افزایش یافت و مزد بعد اقل خود سقوط نمود. تا زمانیکه قانون مستندان قدیم وجود داشت از صندوق مستندان بکارگران کمک میشد. بدینسان بالطبع مزد بیشتر سقوط نمود، زیرا اجاره کاران میکوشیدند حتی المقدور قسمت بیشتری از آنرا ببال گردن صندوق مستندان بنمایند. السرام افزایش مالیات مستندان، که بعلمت جمعیت زاید ضروری شده بود، بدین طریق بیشتر شد و قانون مستندان جدید را که بآن خواهیم پرداخت، ملزم نمود. ولی این کار را بهتر نکرد. مزد کار افزایش نیافت. جمعیت زاید از بیسن بردنی نبود و ظلم و شقاوت قانون جدید فقط موجب شد، که خلق بقتضای درجه خشمگین شود. مالیات مستندان که در ابتدا کاهش یافته بود، پس از چند سال دوباره بهمان سطح پیشین رسید. تنها ثمره آن این بود که اگر قبلا سه تا چهار میلیون نیمه مستمند وجود داشتند، حال یک میلیون تمام مستمند بوجود آمده و بقیه کماکان نیمه مستمند باقی ماندند و بی آنکه در کرمکی دریافت کنند. فقرا ایالات زراعی سال بسال بیشترند. مردم در بدترین استیصال بسر میبرند. خانواده ها باید با ۶ یا ۸ شلینگ در هفته سر کنند و گاه هم هیچ ندارند. گوشه کشیم بنوصیفی که یک نماینده لیبرال مجلس در سال ۱۸۳۰ از وضع این جمعیت بدست داد:

"دهقان انگلیسی" (منظور روز مزد زراعی است) "و مستند انگلیسی - این هر دو واژه مترادف اند. پدر او مستند بود و شیرما در پیش فافد هر محتوی غذایی. از کودکی غذای بد و همواره نیم سیر دریافت کرده و هنوز هم غذای گرسنگی ارضا نشده را، وقتیکه در خواب نیست مدام حس میکند. نیم برهنه است، تنها آنقدر میتوانست آتش کند، که برای یختن خوراک کم توانتر کافیت، و بدینسان سرما و رطوبت مدام با آب و هوای آید و احاطه اش می کنند و فقط با تغییر آب و هوا ترکش می کنند. او از دلواچ کرده ولی شادیهای شوهر و پدر بودن را نمی شناسد. زن و بچه هایش گرسنه، بندرت گرم، اغلب بیمار و پناه همواره نمکین و نا امید چون خود وی و طبعاً حریص، بخود خواه و عذاب دهنده اند. و بدینسان او، برای اینکه گفته خود شرا باز گو کنیم، از دیدن نشان نفرت دارد، و تنها آنگاه بآلونک خوشتر باز میگردد که بیش از یک پسر حین حافظ او در قیام باد و باران باشد. باید معاش خانواده را تامین کند ولی قادر بآن نیست. این موجب گدایی و بزه کاریهای پنهانی، گوناگون گشته و به کاری و شپادی تمام عیاری انجامد اوحقی اگر مایل هم میبود باز جرات اینتراند دارد، که چون دیگران، افراد بی توان طبقه خود یک

۳- در اکثر کشورهای اروپائی جنگ ها و شکارگاه ها فرق اشراف و طبقات عالی رتبه اجتماعی بود و تهیه ستان حلق شکار کردن را نداشتند و در صورت چنین کاری مجازات سنگین محکوم میشدند.

1 - Wechselnde Pauperismus 2 - Spekulation

قاجاقچی بزرگ شده و یا بشکار غیر قانونی (۱) در ابعاد بزرگ ببرد از، ولی گاهگاهی دردی میکند و یکدو کانش دروغ گوئی و دردی میآورد. رفتار نوکر منشا نه و بوده واری نسبت به مسایه ثروت مندش نشان میدهد، که آنها باخسوت و سوختن باو بر خورد میکنند. از اینرو از آنها میترسد و آنها کینه میورزد، ولی هیچگاه دست بر روی آنها بلند نخواهد کرد. او تمام و کمال تباه گشته و پیش از آن منکوب شده، که نیروی دست یازیدن بکاری یا اس آبیض داشته باشد. عمر فقیرانه وی کوتاه است، رمانیسم و تنگی تغیر او را بکارستان میکشانند، بجائی که آخرین نفسهایش را، بدون حتی یک خاطره خوش، میکشد تا برای فلك زده دینری جاباز کند، که چونان وی زندگی کرده و خواهد مرد. نویسنده مای افزایش که بجز این طبقه روز مزد ان زراعی طبقه دیگری هم هست، که اندکی بی توان تر و از لحاظ بدنی، فکری و اخلاقی مستعد تر است. منظور آنها اینند، که هر چند همان زندگی فقیرانه دارند ولی در چنین وضعی دنیا نیاده اند. اینها با خانواده دلستکی بیشتری دارند، ولی قاجاقچی بوده و قاجاقچی شکار میکنند، و اکثر بر خورد های خونینی با شکاربانان و ماموران کرمک سواحل داشته اند و اکثر در زندانها، که اغلب اقامتگاه آنها میشدند، خشم بیشتری نسبت به جامعه می آموختند و در نفرت از متلکین با طبقه اول همسان اند.

او با این جمله تمام می کند. "تمام این طبقه از روی ادب" دهقانان شجاع انگلستان" (بقول شکسپیر) نامیده میشوند.

این توصیف تا با امروز در مورد بخش اعظم روز مزد ان ایالات زراعی صادق است. "تایمز" در ژوئن ۱۸۴۴ خبر نگاری باین نواحی کسبل داشت نا از وضع این طبقه گزارش دهد. گزارش وی مومویا آنچه در فوق آمد مطابقت دارد. در برخی از نواحی مزد بیش از ۲ شلینگ در هفته نیست، یعنی نه بیشتر از مقدار آن در بسیاری نواحی آلمان، حال آنکه بهای همه نیازمندیهای زندگی در انگلستان حد اقل دو برابر اینست. پس میتوان تصور کرد که این مردم چه زندگی میگذرانند. غذایشان بد و کم است، لباس ایشان ژنده و مسکشان تنگ و رقت انگیزی باشد، گوه های حقیر و کوچک، فاقده هرگونه وسیله آسایشی، و برای جوانان خوابگاههایی که در آنها مردان و زنان تقریباً هیچ جدا نیستند و روابط ناشروع را ترغیب میکنند. چند روزیکاری در ماه موجب سقوط الزامی این مردم بزرگای بینوا میگرد. مضافاً اینکه نمیتوانند متحد شوند تا مزد را بالا نگاه دارند، زیرا که ساکنان پراکنده و بدور از هم است. و اگر یکی از کسار در قیال مزد کم خود داری کند، هستند ده ها بی نان و دار المساکین نشین، که با کوچکترین پیشنهاد خود محال میشوند. حال آنکه کسی که خود داری کرده اداره مستندان بملت تنبل و مهمل و بدرد نخور بودن هیچ ککسی جز کک متغور دار المساکین نمیشود. زیرا که در اداره مستندان درست همان اجاره کارائی نشده اند، که او تنها از آنها با از همسایه آنها و هم پایگاه آنها میتواند کارگیرد. و ما چنین اخباری تنها از این یا آن ناحیه زراعی انگلستان دریافت نمی کنیم، بلکه استیصال در جنوب و شمال، در شرق و غرب یکسان است. وضع کارگران در "سوف فولک" (۲) و "نورد فولک" (۳) دقیقاً با وضع آنها در "دوین شایر" (۴)، و "هامپشایر" (۵) و "ساکس" (۶) یکی است. مزد در "دارست شایر" (۷) و "اکسفورد شایر" (۸) همانقدر اندک است که در "کنت" (۹) و

"- E. E. J. Wakefield, M.P. " Swing unmasked, or the Causes of Rural Pauperism. London 1831

تسوتیک" (رجوع شود بصفحه) افشا شده، یا عطل آتقرا فزونی ها در روستا
اقوال فوق از صفحات ۹ تا ۱۳ گرفته شده اند، و قسمتهای هستند که در متن اصلی به قانون مستندان کهن که در آن زمان هنوز رسمیت داشت مربوط میشوند، و در ترجمه کنار گذاشته شده اند.

۱- در اکثر کشورهای اروپائی جنگ ها و شکارگاه ها فرق اشراف و طبقات عالی رتبه اجتماعی بود و تهیه ستان حلق شکار کردن را نداشتند و در صورت چنین کاری مجازات سنگین محکوم میشدند. 2-Suffolk 3- Norfolk 4- Devonshire 5-Hampshire 6-Sussex 7-Dorsetshire 8-Oxfordshire 9-Kent

تاری (۱) ، باکینگهام شایر (۲) و کلمبریج شایر (۳) . یکی از مشهورترین عیالیه پرولتاریا ی زراعی که باید بویژه بر آن تکیه کرد ، قوانین شکارند ، که در هیچ کجا شدت انگلیسبان نیستند . حال آنکه در اینجانبه ادبیات شکاری پیش از اندازه است . دهقان انگلیسی که بنا بر رسوم و عادات کهن در قاجاقی شکار کردن تنها یک امر طبیعی ، نوعی تجلی اصل تصور و شجاعت می بیند ، بعلمت تناقض بین فقر و خوشرو " این تفریح ماست " (۴) لرد ها ، که برای تفریحات شخصیش در هزاران خرگوش و پرنده قابل شکار را حصار میکشد ، بیشتر با شکار تحریک میشود . او دام میگستراند ، نگاه ههنکاری میزند ، که در واقع به لرد ضرر نمیزند ، چرا که لرد از اینها بسیار زیاد دارد ، و برای او کبابی برای خانواده گرسنه اش میشود ، با گریه میافتد بزند آن مهرود و در صورت تکرار حداقل برای هفت سال بکار اجباری گسیل میشود . بعلمت شدت این مجازات هاست که اغلب بر خورد های خونینی با شکاربانان پیش میآید و هر سال به چند قتل منجر میشود . باین ترتیب شغل یک شکاربان نه فقط خطرناک ، بلکه رسوا و بدنام نیز میشود . در سال پیش در دو مورد شکاربانان ترحیم دادند گونه ای بمغز خود بزنند تا بکار خود ادامه دهند . اینست آن بهای ارزانی که اشرافیت زمین دار با آن تفریح نجیبانه شکار را بدست میآورد . ولی چه لزومی دارد که " خداوندان با ستار و بیستار " (۵) نجیب از این امر ناراحت شوند ، آخر اینک که چند تن از این زاید ها بیشتر با کمتر زندگی کنند ، مهم نیست . و اگر تازه نبی از این " زاید ها " بعلمت قوانین شکار کنار گذاشته شوند ، وضع آن نیم دیگر همان نسبت بهتر میشود - نوع دوستی متعلقین انگلیسی اینگونه خود را - راضی میکنند .

ولی با وجود اینکه ضایعات روستایی ، ساکن پراکنده ، شایع حول و حوش ، اشنغال و لاجرم عقاید برای هرگونه تکاملی پس ناسازگارند ، باز فقر و استیصال در اینجانبه شمرات خود را بیمار میآورند . کارگران صنایع و معادن بسیار سریع از اولین پله مخالفت و مبارزه با نظام اجتماعی یعنی از قیام فردی بوسیله بزه کاری گذشتند . دهقانان تا امروز در این پله قرار دارند . شکل مطابق میل جنگ اجتماعی آنها آتش افروزی است . در زمستانی که درین انقلاب ژوئیه آمد ، در زمستان ۱۸۳۰/۳۱ این آتش افروزی ها عمومیت یافتند ، هر از اینک همانا در اوائل اکتبر در " ساکسر " و دوک نشینهای مجاور نا آرامی هایی بعلمت تقویت پلیس ساحلی (که قاجاق کردن را دشوار کرده و بقول یکی از اجاره کاران نواحی ساحلی را ورشکسته نمود) ، بعلمت تغییراتی در اداره ساکنین ، مزد نازل و استفاده از ماشین آلات رخ داده بودند و تمام منطقه را بافتشاش کشیده بودند . آری در زمستان خرمن های گندم و بویجه اجاره کاران در مزارع ، وحشی انبارها و طویله های زیر پنجره شان با آتش کشیده شدند ، تقریباً هر شب چنین آتشی شعله ور میشدند و در بین اجاره کاران و زمین داران وحشت میرانگندند . غامبین یا هیچوقت یابندرت دستگیر میشدند . مردم این آتش افروزی ها را بیگ شخصیت افسانه ای نسبت میدادند ، که " سونیک " می نامیدندش . بمغز خود فشار میآوردند ، که این " سونیک " کیست و این خشم در بین فقرای ایالات زراعی چگونه بوجود میآید ، کمتر کسی بشیروی محراب عظیم استیصال دستم و در خود نواحی زراعی حتماً هیچکس - نمی اندیشید . از آن سال بعد آتش افروزیها در هر زمستان ، در فصل بی نانی روز مزد آن تکرار میشد . در زمستان ۱۸۴۳/۴۴ شمار آنها پاردیکر بغایت زیاد بود . در پیش من یک سری از شماره های " نورتن استار " آن زمان قرار دارد ، که هر یک از آنها حاوی چندین خبر آتش افروزی یا از کرمینبع میباشد . در فهرست زیر شماره های قید شده این نشریه هفتگی در دسترس من نبودند ، ولی بهر حال حاوی موارد بیشعاری می باشند . " نورتن استار " ۲۵ نوامبر ۱۸۴۳ دو مورد ، بیچند مورد پیشین نیز اشاره میورد . ۱۶ دسامبر : در " بد فور شایر " (۲) از ۱۲ روز پیش نا آرامی همسانی بعلمت آتش افروزی های مکرر ، که در هر شب چند بار پیش

میآیند . در چند روز آخر دو دهقان سرای اجاره کاری بزرگ : در " کمبریج شایر " چهار دهقان سرای اجاره کاری ، " هرت فور شایر " یکی پس از دیگری با آتش کشیده شدند ، و در برابر ۱۵ آتش افروزی در مناطق مختلفه ، ۳۰ دسامبر ، در " نورفولک " یک مورد ، " سوف فولک " دو مورد ، " اسکس " (۱) ، دو مورد ، " هرتس " (۲) سه مورد ، " چشایر " یک مورد ، " لانگشایر " یک مورد ، در " روی " ، " لینکلن " و در جنوب ۲ مورد آتش افروزی ، ۶ ژانویه ۱۸۴۴ : در هسپم رفته ۱۰ مورد ، ۱۳ ژانویه : هفت مورد ، ۲۰ ژانویه : چهار آتش افروزی ، از این پس بطور متوسط در هفته از سه تا چهار آتش افروزی خبر داده میشود ، و آنهم نه چون زمانهای پیشین فقط تا بهار ، بلکه حتی در ماه های ژوئیه و اوت و اینرا که با فرارسیدن فصل سخت ۱۸۴۴ / ۴۵ این گونه بزه کاری هارشد نوینی یافته اند ، اخبار نشریات انگلیسی که از آن پس بدست من رسیده اند و اخبار نشریات آلمانی اینرا ثابت میکنند .

خوانندگان من درباره یک چنین وضعی در نواحی آرام و روستایی انگلستان چه میگویند ؟ آیا این یک جنگ اجتماعی هست یا نه ؟ آیا این یک وضع طبیعی است ، که بتواند دوام داشته باشد ؟ یا وجود این اجاره کاران و زمین داران همانقدر سفیه و لاجچ ، در قبال هر چیزی که پول نقد باینان آنها سرانیز کند همانقدر کورند ، که کارخانه داران و اصولاً بورژوازی در نواحی صنعتی . اگر اینان هر چیزی و برکتی را بکارگران در صورت الغاه قوانین غله قبول میدهند ، برعکس مالکان ارضی و بخش بزرگی از اجاره کاران بهشت را در صورت حفظ همین قوانین بکارگران خود قبول میدهند . ولی در هر دو مورد متعلقین موفق نمیشوند ، کارگران را به عزیز ترین سرگرمی خود جلب کنند ، روز مزد زراعی نیز چونان کارگران صنعتی در قبال الغاه یا حفظ قوانین غله مطلقاً تفاوت اند . با وجود این مسئله برای هر دو حائز اهمیت است . باین معنی که با الغاه قوانین غله رقابت آزاد ، اقتصاد اجتماعی کنونی با وجود رسانده میشود ، آنگاه هرگونه تکاملی در چهارچوب مناسبات موجود بنهایت خود رسیده است و آنگاه تقاضا راه ممکن پیشرفت و گرگونی قاطع شرایط اجتماعی است برای روز مزد آن زراعی علاوه بر آنچه رفت ، مسئله بعلمت نکات زیر نیز مهم است . آزاد ساختن واردات گندم ، رهائی اجاره کاران از مالکان ارضی را می طلبد - چگونگی اینها من در اینجا نمیتوانم باز کنم - بعبارت دیگر استعمال اجاره کاری محافظه کار ، با اجاره لیبرال ، در این راه جمعیت مخالف قوانین غله - و این تنها خدمت آنست - زمینها بسیار آباد کرده است . ولی اگر اجاره کاران لیبرال یعنی بورژواهای آگاه بشوند ، در این صورت روز مزد آن ضرورتاً جاریست و سوسیالیست ، یعنی پرولتراها آگاه خواهند شد ، یکی بی آمد دیگری است ، و اینرا که در بین پرولتراها زراعی هم اکنون جنبش نوینی در حال پا گرفتن و تحویل کردن خود است ، جمعیتی نشان میدهد ، که در " رادنور " (۳) ، یک مالک ارض لیبرال ، در اکتبر ۱۸۴۴ در " هایپورت " (۴) ، که املاکش در آنجا واقع اند ، برگزار کرد ، تا هسبوباتی علیه قوانین تصویب برساند ، حال آنکه کارگران نسبت باین قوانین مطلقاً بی تفاوت بوده و خواستار چیزهای دیگری بودند ، یعنی اجاره کاری های کوچک با اجاره کم برای خسوسود میخواستند و بسیاری حقایق تلخ برای " رادنور " بر شمرند - بدین ترتیب جنبش طایفه کارکرد در نواحی زراعی در افتاده ، با ثبات و از لحاظ معنوی مرده نفوذ کرده و بزودی در اینجانبه ، بر مبنای سلطه استیصال حتماً همانگونه پا گرفته و زنده خواهد بود که در ایالات صنعتی .

تا آنجا که مسئله به مذهبی بودن روز مزد آن زراعی مربوط میشود ، آنها بهر حال پیش از کارگران صنعتی مذهبی اند ، ولی با وجود این با کلیسا - زیرا که در این نواحی تقریباً فقط پیروان کلیسای بزرگ وجود دارند - میانه خوبی ندارند . یک خبرنگار " مورنینگ کرونیگ " (۵) ، که گزارشاتی با مضای : یکفره در پشت خبیر سو کرده است ، در مورد ایالات زراعی که با آنها سفر کرده ، میگوید ، از جمله گفتگوی زیرا با چند روز مزد پیر از باز شست از کلیسا نقل میشود : " من از یکیشان پرسیدم که آیا واعظ امروز روحانی خود آنهاست - آری لعنت بر او ، او کیشتر خود ماست . او مدام گدایی میکند ، از وقتیکه من او را می شناسم که ای کرده است . "

1-Essex 2 - Herts 3- Radnor 4- Highworth 5-Morning Chronicle 6-Salisbury

1- Surrey 2- Buckinghamshire 3- Combrighshire 4- Car tel est notre plaisir 5 - Lords of the Soil 6- Bedfordshire

(باید گفت که معظه ای برای کمک بیک میلیون مذهبی ایراد شده بود) - و " یکی دیگر اضافه کرد و همینطور از -
 وقتی که من او را می شناسم ، من هیچ کشیش ندیده ام که مدام برای این با آن چیز گدایی نکند - زنی که در همان
 موقع از کلیسا بیرون آمده بود گفت : آری ، و نگاه کنید که چگونه مزد های پائین میروند ، و نگاه کنید باین ثروتمندان -
 ولگرد ، که کشیشها با آنها میخورند ، می نوشند و با آنها بشکار میروند - خدا شاهد است ما با آنها رسیدیم که بکارستان
 برویم و از گرسنگی بمیریم ، چه رسد باینکه بکشیش ها پول بدهیم تا باین کافران بروند یکی دیگر گفت : چرا ، چرا
 آنها کشیش هائی را که هر روز روز در کلیسای بزرگ " سالیسبوری " (۱) گریه و فغان دروغین برآه میاندازند ،
 آنهم نه برای کسی بلکه برای سنگ های عریان ، نمی فرستند ؟ چرا آنها باین کافران نمی روند ؟ - پیر مردی که
 ابتدا از وی سؤال کرده بودم گفت : آنها میروند برای اینکه ثروتمندان ، آنها بیش از حد مورد نیازشان ملک -
 دارند ، آنها پول میخواهند تا کشیش های فقیر را از سر خود واکنند - من خوب میدانم آنها چه میخواهند ،
 باندازه کافی آنها را می شناسم - پرسیدم : ولی در استان من ، شما که همیشه چنین احساس تلخی نسبت بوضع
 کلیسا دارید ؟ اصولا چرا کلیسا میروید ؟ زنی گفت : چرا اینجا میرویم ، ما مجبوریم ، اگر نخواهیم همه چیز را از
 دست بدهیم ، کار همه چیز را مجبوریم من بعد ها متوجه شدم ، که آنها اگر بکلیسا بروند ، برخی امتیازات کوچک
 در مورد هیزم و زمین کشت سیب زمینی بدست میآورند ، که در غیر این صورت باید پول بالایشان بپردازند . *
 خیر نگار ما پس از شرح فقر و نادانی آنها ، باین جملات تمام میکند :

" بحال من با چراغ اطمینان میدهم ، که وضع این مردم ، فقر آنها ، فقرشان نسبت بکلیسا ، اطاعت صوری
 آنها و خشم درونی شان نسبت بصاحب منصبان کلیسا در تمام نواحی زراعی انگلستان قاعده است و مگر آن استثناست . *
 اگر دهقانان انگلستان اصلی بمانند ، یعنی زمین میدهند ، که یک پرولتاریای زراعی کثیر در املاک بزرگ بسود
 وضعیت مناطق زراعی میگردد ، در " ولز " ما با اجاره کاران کوچک رویو می شویم . اگر مناطق روستای انگلستان تضاد
 بین پرولتاریا و سرمایه داران بزرگ را تجدید تولید می کنند ، وضع دهقانان " ولزی " با ورشکستگی فزاینده خود ،
 بورژوازی شهرها منطبق است . در " ولز " اکثر فقط اجاره کاران کوچک موجودند که قادر بفرورش محصولات زراعی
 بهمان صورت نافع و ارزان اجاره کاران در وضع بهتر انگلیسی ، که با آنها در یک بازار واحد رقابت می کنند ، نیستند .
 مضافا اینکه نوع زمین در بسیاری مناطق فقط امکان دادم آری میدهد ، که سود کمتری دارد ، و نیز این " ولزی " ها
 همانا به علت ملیت ویژه خود ، که روی آن با فشاری میکنند ، به مراتب پاره پاره از اجاره کاران انگلیسی هستند ولی قسمل
 از هر چیز رقابت بین خود آنها با همسایگان انگلیسی شان و افزایش بهره مالکانه ناشی از این رقابت آنها را تا باین
 حد نهی بدست ساخته است و آنها بزحمت میتوانند زندگی کنند . از آنجا که بحال حقیقی وضع خراب خود می نمیرند ،
 این علل را در مسائل جزئی از قبیل راه های زیاد و غیره جستجو میکنند ، که البته رشد زراعت و رفت و آمد را دشوار
 میسازند ، ولی با وجود این توسط هر کسی که شروع با اجاره کاری میکند بعنوان مخارج موجود در شمار هزینه ها منظور
 میشوند و به عبارت دیگر در واقع توسط مالک زمین پرداخت میشوند . علاوه بر این قانون مستمندان جدید در اینجا هم ،
 از آنجا که اجاره کاران مدام در خطر دچار شدن بآن بسر میبرند ، در بین آنها منفور است . در فوریه ۱۸۴۳ ناراضائی
 دهقانان " ولزی " در اغتشاشات معروف " ریکا " (۲) بروز کرد . مردان لباو زنانه بوقتی کرده ، صورت های خسود
 را سیاه نمود و بصورت گروه های بزرگ در راه ها که در انگلستان وظیفه دیرک های راه بند را ایفا میکنند -
 حمله بردند و با فریادهای شادی و تیراندازی آنها را درهم شکسته و اطراف های دریافت پول را داغان کردند .
 نامه های تهدید آمیز باسم مستعار " ریکا " ارسال داشتند و حتی یکبار بکارستان " کورمارتن " (۳) حمله بردند . بعدها

وقتی که نیروهای نظامی بسیج شده و پلیس تقویت شد ، دهقانان اینها را با مهارت بسیار گمراه کرده و در حالیکه نظا -
 میان ، که صدای بوق از همه کوه های پیش رویشان بر میخواست ، در جهت عکس پیشروی میکردند ، آنها درها را در
 جای دیگر خراب میکردند . و بالاخره زمانیکه نظامیان بسیار تقویت شدند ، بآتش افروزی وحشی خود قتل فردی روی آوردند .
 چون همیشه این جنایات بزرگتر پایان جنین بودند . بسیاری بعلمت ناراضائی و برخی دیگر از روی ترس از آن جدا شدند
 و آرامش بخودی خود دوباره برقرار شد . دولت کمسیون برای بررسی مسئله وظل آن گسیل داشت و بدین ترتیب همه
 چیز بپایان رسید . ولی فقر دهقانان ادامه دارد ، و از آنجا که در مناسبات کنونی جامعه تنها میتواند بیشتر و نسه
 کثرت شود ، در فرضی دیگر خسارات جدی تری از این خوشمزگی نقاب بازی " ریکا " بهار خواهد آورد .
 اگر در انگلستان ما باین نتایج نظام کشت بزرگ و در " ولز " با نتایج نظام اجاره کارهای کوچک رویو هستیم ،
 در ایرلند ما با عواقب خصصای شدن زمین رویو می شویم . اکثریت عظیم جمعیت ایرلند را اجاره کاران کوچک تشکیل
 میدهند ، که یک کلبه گلین رقت انگیز - بدون تقسیم بندی داخلی و یک قطعه زمین کوچک سیب زمینی کاری اجاره
 کرده اند ، که صرفا آنقدر است تا برای زمستانشان ضروری ترین غذا را تأمین کند . برهنائی رقابت شدیدی که بین این
 اجاره کاران کوچک موجود است بهره مالکانه بیجان غیر قابل تصویری به دو سه و چهار برابر مقدار آن در انگلستان
 ارتقا یافته است ، زیرا که هر روز مزد زراعی میکوشد اجاره کار شود و با وجودیکه زمینها بیش از حد تقسیم شده اند ،
 باز تعداد کثیری روز مزد ، که متقاضی اجاره کاری هستند ، باقی می مانند . با وجودیکه در انگلستان ۲۲ میلیون مور -
 گان انگلیسی و در ایرلند فقط ۱۴ میلیون مورگان زیر کشت قرار دارند ، با وجودیکه در انگلستان سالانه بارش ۱۵۰ -
 میلیون پوند استرلینگ حاصلات زراعی و در ایرلند فقط بارش ۳۶ میلیون پوند استرلینگ تولید میشوند ، با وجود این
 در ایرلند ۲۵۰۰۰ روز مزد زراعی بیشتر از جزیره همسایه وجود دارند . و از همین عدم تناسب بمرشدید بر میآید ،
 که رقابت بر سر زمین در ایرلند جقدر زیاد باید باشد ، بویژه اگر در نظر گرفته شود ، که خود روز مزدان انگلیسی در حد اعلی
 استیصال بسر میبرند . بی آمدن رقابت بالطبع بهره مالکانه چنان زیاد است ، که با اجاره کاران امکان زندگی بهتری
 از روز مزدان را نمیدهد . بدینسان خلق ایرلند در فقر کشنده ای نگاه داشته میشود ، که رهائی از آن در مناسبات
 اجتماعی فعلی مقدور نیست . این مردم در فقرانه ترین کلبه های گلین ، که بزحمت بدرد طویله میخورند ، زندگی
 می کنند ، در تمام زمستان غذای کافی ندارند - یا آنطور که گزارش فوق الذکر بیان میکند ، در ۳۰ هفته از سال آنقدر سیب
 زمینی دارند که نیم سیر بشوند و برای ۲۲ هفته دیگر هیچ ندارند . و آنکه که در بهار زمان بپایان رسید ناخیر
 و یا به علت جوانه زدن نا خوردنی شدن شیب زمینی ها فراموشند ، زن یا بچه های بزرگ ای میروند و کتری چائی در
 دست تمام ناحیه را زیر پا میگذارد و در همان حال مرد پیر از افتادن بذر ، در ایرلند یا در انگلستان بجهتجوی کار
 میبردند ، تا بهنگام محصول برداری سیب زمینی بزرگ خانواده اثر باز گردد . نه در هم جمعیت روستای ایرلند در چنین
 وضعی بسر میبرد . بنا بگزارش فوق الذکر از یک جمعیت هشت و نیم میلیونی ۵۸۵ هزار بزرگ خانواده در نهایت
 تهیدستی بسر میبرند . و بنا به منابع دیگری که کلانتر آلیسون * بدست میدهد ، در ایرلند ۲۳۰۰۰۰ نفر
 وجود دارند ، که بدون کمک دولتی یا خصوصی قادر بزندگی نیستند . بر این مبنا ۲۷ درصد جمعیت مستمندند .
 علل این فقر و مناسبات اجتماعی موجودی ناشی از مشخصات رقابت ، مستحق در اینجا صرفا در شکلی دیگر ، در حصصای
 شدن زمین ، کوشتر شده که برای این علل دینوری بیابند ، مدعی شده اند که رابطه اجاره کار با مالک زمین ، که زمینهای
 خود را در قطعات بزرگ اداره کاران اجاره میدهد ، که باز اجاره کاران خود ، اجاره کاران خود را دارند ، بطوریکه
 اغلب ، و اسط بین مالک زمین و کشت کننده واقعی موجود است ، مدعی شده اند که قانون و البته بی فرمانه ای که
 به مالک زمین حق میدهد ، که در صورت عدم پرداخت اجاره او بوسیله اجاره کار بلافاصله ، کشت کننده اصلی را بیرون

* - گزارش کمسیون قانون مستمندان در مورد ایرلند ، دوره ۱۸۴۷ مجلس
 * * - " Principles of population " II vol

1 - Salisbury 2 - Rebekka 3 - Caermarthen

بیانند از آن حتی اگر این اجاره را به موخر خود پرداخته باشد، اینها سبب فقراند. ولی آخرین نهباشکی را که فقر در آن بروز میکند، در نظر میگیریم. اجاره کاران کوچک رابه مالکان ارضی تبدیل کنید. نتیجه چه خواهد بود؟ اکثریت حتی در صورتی که نیازی بپرداخت اجاره نداشته باشد، باز قادر بر برگردان از قبیل مزرعه نخواهند بود و اگر هم چیزی بهتر شود، در طی چند سال بعلت افزایش سر به جمعیت غنشی خواهد شد. کودکان آنهائی که بدینسان در وضع بهتری قرار میگیرند، کودکانی که اکنون بعلت استیصال و کمبود در همان سال های اولی می میرند، رشد خواهند کرد. از جوانی دیگر این دعوی بیان کشیده شده است که سرکوب بیشتر مانع خلق بوسیله انگلیسی ها سبب این است. البته سبب اینکه فقر کمی زود تر بروز کرد، ولی نه اینکه اصولا بروز نمود. یا کلیمای دولتی بیرونستان که بعلت کاتولیک تحویل شد. اگر آنچه که کلیما میگیرد، سرانه بین ایرلندها تقسیم شود، بهر فرد حتی رونالدر هم نمی رسد. گذشته از این عشرها مالیاتی هستند، که بعلت مربوط میشوند و نه باجاره کار، هر چند که بدین آنرا میپردازد. حال - بر اساس قانون اتحادیه های سال ۱۸۳۸ - مالک زمین عشر را مستقیما میپردازد و در عوض همانقدر از بیشتر اجاره میگیرد و - وضع اجاره کار بهتر نمیشود. صد ها علت دیگر از همین قبیل پیش کشیده میشوند، که باز چیزی ثابت نمی کنند. فقر نتیجه ضروری ترتیبات اجتماعی کنونی است و جز این تنها میتوان برای نوع و صورتی که فقر در آن بروز میکند، در پی دلیل بود، ولی نه برای خود فقر. ولی سبب اینکه فقر در ایرلند اینگونه و نه بگونه ای دیگر بروز میکند، بحالت ملی خلق و تکامل تاریخی آن می باشد. ایرلند های ملتی هستند که بنا به خصنت خود با این احساساتی چون فرانسوی ها و بویژه ایتالیائی ها فامیل اند. جوانب منفی طبیعت آنها را ما در بالا در بررسی "کار لایل" دیدیم ولی اکنون بیگ ایرلند و گونر کنیم، که حداقل مقدار بیشتر از کار لایل، که پیشد اورسهای در مورد سرشت "رومی" دارد، محقق است. "آنها نا آرام ولی باز کاهل اند، سرزنده و روش ضعیف اند و بی احتیاط، توفنده، کم صبر و فاقد آینده نگریند. غریزنا شجاع و سخاوتمندند، بی آنکه زیاد بیاندیشند، فوراً آماده اند انتقام توهین را بگیرند و با بختند، دست در - سنی بدهند یا آبروتر کنند، استعداد نبوغشان بر زیاد ولی قدرت داوریشان ناچیز." *

در ایرلند بی احساس و شور و هیجان مطلقا مسلط است و خرد باید از آنها تبعیت کند. سرشت تحریک پذیر و احساسی آنها اجاره میدهد، که اندیشه و فعالیتی آرام و مدام تکامل یابد. چنین خلقی مطلقا بدرد صنعت، انسان که امروز اداره میشود، نمی خورد. از اینرو آنها در زراعت و حتی در اینجایم در بائین ترین پله آن باقی میمانند. در حصه های کوچک، که در اینجا چونان در فرانسه "وراین" (۱) بطریق صحنوی و تقسیم اطلاق بزرگ بوجود نیامده * * * بگذریم از زمانهای قدیم وجود داشته اند، نیشد بقره بهبود زمین از راه سرمایه گذاری افتاد، و از اینرو، بنا بگفته "الیسون" ۱۲۰ میلیون پوند استرلینگ لازم میبود، تا زمین در ایرلند همان باروری، نه چندان زیاد را کسب کند، که در انگلستان دارد. مهاجرت انگلیسی که قادر میبود سطح فرهنگی خلق ایرلند را بالا ببرد، با ستعمار سبعانه آن بسنده کرد، و در حالی که ایرلندیها با مهاجرت خود حلت انگلستان ماده صدوری داده اند، که در آینده ثمر خود را بار خواهد آورد، ایرلند چیز زیادی بدون مهاجرت انگلیسی نمانست.

کوششهای ملت ایرلند برای رهائی خود از خرابی موجود از یکسو بر مکاری هائی هستند که در اینجا در نواحی

[موقعیت ایرلند] * - "The state of Ireland" London, 1867, 2nd edition p:21

* * - (۱۸۹۲) اثنیاه است: زراعت کوچک از قرون وسطی شکل بهره بردار و غالب مانده بود. دهقان سراها و کوچک قبل از انقلاب هم وجود داشتند، چیزی که این تغییر در ملک آن بود. انقلاب آنرا از فئودال گرفته و مستقیما غیر مستقیم بدو دهقان واگذار نمود.

روستایی در دستور روز قرار داشته و همه تقریبا بصورت اقدام بکشتن دشمنان بلا واسطه - مباشران مالکان یا خدمت کاران وفادار آنها، متجاوزین بیرونستان، اجاره کاران بزرگ، که زمین آنها از مزارع سیب زمینی هد خانوادها رانده شده تشکیل شده و غیره - می باشد، و شخصا در جنوب و غرب بکرات پیش می آیند، و از سوی دیگر تبارزه برای الفها" (۱) رها توجه بآنچه که در بالا گفته شد، روشن است که ایرلندیهای بی اطلاع باید در انگلیسی ها دشمنان بلا واسطه خود را ببینند و این پیشرفت آنها بستنایی با استقلال ملی است. ولی همانقدر روشن است که فقرا با "الفها" نمیتوان از این بزد، بلکه با آن تنها میتوان ثابت کرد، که چرا باید علت فقر ایرلند را، که فعلا بنظر میرسد که در خارج از مرزهای ایرلند قرار دارد، در خانه جستجو کرد. ولی اینرا که آیا اجرای واقعی "الفها" ضروریست تا ایرلندیها پایین شناخت دست یابند، مسن بکناری میگذارم. تا بحال چارتمس و سوسیالیسم توانسته اند در ایرلند موقعیت غالب توجهی بدست آورند.

در اینجا سن اشارات خود را جمع بایرلند را تمام میکنم، بویژه باین دلیل که "مبارزه برای الفها" ۱۸۴۳ و در اد - گاه "اکانتر" سبب شده اند، که فقر ایرلند بیشتر و بیشتر در آلمان معروف شود.

بدینسان ما پرولتاریای جزایر بریتانیا را در تمام رشته های فعالیتش دنبال کردیم. و همه جا با فقر و استیصال، همه جا با شرایط زندگی مطلقا غیر انسانی روبرو شدیم. ما دیدیم که چگونه با پرولتاریا ناراضی تکوین یافت، رشد کرد، بر جسته شد و سازمان یافت، ما مبارزات آشکار و خونین و غیر خونین پرولتاریا علیه بورژوازی را دیدیم. ما اصولی را که بر اساس آنها سرنوشت، امیدها و هراس های پرولتاریا تعیین میشوند، بررسی کردیم و دریافتیم که چشم انداز برای بهبود وضع آنها در اینجا وجود ندارد. ما فرصت داشتیم که اینجا و آنجا رفتار بورژوازی را با پرولتاریا مشاهده کنیم و دریافتیم که بورژوازی فقط خود را می بیند و منافع خود را دنبال میکند. ولی برای اینکه عدالت را رعایت کرده باشیم میخواهیم چگونگی اعمال وی را اندکی دقیق تر بررسی کنیم.

۱ - Repeal Agitation: الفها اتحاد بین ایرلند و بریتانیا، کبیر رومی طلبید، اتحادیه انگلو - ایرلند پس از آنکه دولت انگلیس قیام ۱۷۹۸ ایرلند را سرکوب کرد، تحمیل شد. اتحادیه در اول ژانویه ۱۸۰۱ رسمیت یافت و آخرین بقایای خود مختاری ایرلند را از بین برده و مجلس ایرلند را منحل نمود. خواست الفها اتحادیه (Repeal of Union) از سالهای بیست قرن نوزدهم محبوبترین شعار در ایرلند بود. در سال ۱۸۴۰ - انجمن الفها (انجمن مخالفین اتحادیه انگلو - ایرلند) تأسیس شد. رهبران O'Connell در سال ۱۸۴۳ دستگیر شده و در ماه فوریه ۱۸۴۴ در دادگاهی بجرم "اخلال در نظم" به یکسال زندان و ۲۰۰۰ لیره جریمه محکوم شد. در سپتامبر ۱۸۴۴ مجلس سنا حکومت ویرا لغو کرد.

موضع بورژوازی نسبت به پرولتاریا

- ۱۹۹ -

در اینجا زمانیکه من از بورژوازی سخن میگویم، در عین حال با اصطلاح اشرافیت را هم در شمار آن میآورم. چرا که این اشرافیت صرفاً در قبال بورژوازی اشرافیت و در شمار زمرگان است و نه در قبال پرولتاریا. پرولتاریا در هر دو آنها صرفاً متعلکین را می بیند. یعنی بورژوا را. در قبال امتیازات ملک سایر امتیازات محو میشوند. تفاوت فقط در اینست که بورژوازی اصلی در مقابل پرولتاریا صنعتی و تا اندازه ای پرولتاریا معدنی و به مثابه اجاره کار در مقابل روز مزدان زوای قرار دارد. حال آنکه این با اصطلاح اشرافیت فقط بایک بخش از پرولتاریا معدنی و با پرولتاریا یزوی در تماس قرار میگیرد.

من تاکنون با طبقه ای که چون بورژوازی انگلیس این چنین بزرگای انحطاط اخلاقی سقوط کرده، این چنین بیعت خود بینی فاسد گشته، از درون خوره بجانش افتاده و برای هرگونه پیشرفتی ناتوان شده باشد، روبرو نشده ام. در این جا قبل از هر چیز بورژوازی اصلی، بویژه بورژوازی لیبرال، بورژوازی خواهان الغاء قوانین غله مورد نظر من است. برای وی در دنیا هیچ چیزی نیست که بخاطر پول وجود نداشته باشد، حتی او برای هیچ چیز دیگر غیر از پول در آوردن زندگی نمی کند، او هیچ سعادت بی جز درآمد سریع و هیچ دردی جز از دست دادن پول نمی شناسد. با چنین طامعی و حرص پول ممکن نیست که حتی یک نگرش انسانی لکه دار نشود. البته بورژواهای انگلیس شوهرها و اعضاء خانواده خوبی هستند و بجز این هم از با اصطلاح عفاف شخصی بی بهره نیستند و در مراد عادی همان قدر محترم و آبرومند بنظر می آیند که دیگر بورژواها. حتی با آنها بهتر میتوان معامله کرد تا با آلمانیها، آنها با اندازه دکاندارانش های مایه دار نگرفته و چانه نمی زنند، ولی همه اینها چه سودی دارد؟ در نهایت امر نفع شخصی و بویژه پول در آوردن تنها جنبه تعیین کننده است. من یکبار با چنین بورژوائی وارد جنس تر شدیم و با او دوباره نوع بد و تا سالم باز وضع در هشتاد ساله های کارگری صحبت کردم و گفتم که هیچگاه شهری که باین بدی ساخته شده باشد، ندیده ام. آن مرد همه اینها را با آرامی گوشه دار و آنگاه که مرا ترک میکرد گفت: و با وجود این در اینجا پول زیاد می درآورده میشود. خدا حافظ آقای من! برای بورژوازی انگلیس اینکه کارگزارانش گرسنه اند یا نه مطلقاً بیسی تفاوت است، مهم اینست که او پول در آورد. همه روابط زندگی با معیار پول در آوردن سنجیده میشوند و هر چیزی که پولی بدست ندهد، چیز احمقانه ایست و غیر عقلی است. امید آییستی است. از همین روی هم علم اقتصاد، علم پول در آوردن، علم محبوب این معامله گران جهود است، هرگز برای خود اقتصاد دانی است. رابطه کارخانه دار با کارگزنه انسانی بلکه صرفاً اقتصاد است. کارخانه دار " سرمایه " است و کارگر " کار "، و اگر کارگر مایل نباشد که در این انتزاع چنانچه شود، اگر بگوید که او نه " کار " بلکه انسانی است، که البته از جمله صفت کار کردن را هم دارد، و اگر خیالش خطور کند، نیازی باینکه خود را به مثابه " کار "، به مثابه کالا در بازار به معرض خرید و فروش بگذارد، ندارد، آنگاه عقل بورژوا از کاری افتد. او نمی تواند بفهمد که رابطه دیگری هم بغیر از خرید و فروش، با کارگران دارد، او در

۱- "کارلایل" در نوشته خود " گذشته و حال " (۱) - لندن ۱۸۴۳ توصیف عالی و زیبایی از بورژوازی انگلیس و حرص پول تهوع آور وی بدست میدهد، که من در " سالنامه های آلمانی - فرانسوی " (۲) بخش هایی از آنرا ترجمه کرده ام و خواننده را با آنها ارجاع میدهم (۳).

۲- "Past and present", by Thomas Carlyle 24 Deutsch-Französischen Jahrbüchern
۳- رجوع کنید بکلیات مارکس سانگور زبان آلمانی چند اول صفحات ۵۱۹ - ۵۲۵

آنها نه انسان را بلکه " دست ها " را می بیند، همانسان که مدام آنها را باین اسم می نامد و همانسان که " کارلایل " میگوید، او بجز پول اخت نقدی هیچ رابطه دیگری بین انسان و انسان نمی شناسد. حتی بیوند او با زنش در ۹ مورد از صد مورد صرفاً " پرداخت نقدی " است. بردگی نگویند بختانه ای که پول بورژوازی را اسیر آن نگاه میدارد، بعطت حکومت بورژوازی مهربان خود را حتی بزبان نیز گویند. پول ارزش مرد را تعیین میکند: این مرد ده هزار پوند ارزش دارد، یعنی او این مقدار پول دارد، هرکس که پول دارد " محترم " است، در شمار " از ما بهتران " (۱) - قرار دارد، " با نفوذ " است و هرکاری که بکند در حول و حوش خودش دور ساز است. روح معافانه کرایانه در تمام زبان ریشه دواند، تمام روابط با الفاظ تجاری بیان شده و در مقولات اقتصادی توضیح داده میشوند. عرضه و تقاضا، ذخیره و احتیاج، اینها و فرمول هایی هستند که منطق انگلیسیها گل زندگی بشری را بآن ها حاکم میزنند. پس رقابت آزاد در تمام زمینه ها، پس رژیم " بگذار هرچه میخواهند بکنند و هرچه میخواهد بشود " (۲) در اداره، در پزشکی، در تعلیم و تربیت و بزودی چه بسا در مذهب، که در آن بیش از پیش سلطه کلیسای دولتی در هم فروسی ریزد. رقابت آزاد طالب محدودیت نیست و سرپرستی دولتی اصولاً تمام دولت یاری بر دوش است، وی در شرایط بی دولتی بکمال میرسد، که در آن هرکس هرچو که مایل باشد دیگری را استثمار کند. مثلاً چون در وضعی که در انجمن دوست ما " اشتیونر " برقرار است، ولی از آنجا که بورژوازی نمیتواند از دولت، همانا بخاطر لنگم زدن بیرونیاری که مورد نیاز است، دست بکشد، پس دولت را علیه این نتیجه میکند و میکوشد تا آنجا که ممکن است از خود بدور نگاهدارد. ولی گمان نمیرد که انگلیسی " با فرهنگ " این خودخواهی را چنین آشکار به معرض نمایش بگذارد، برعکس، وی آنرا با موهن ترین تدلیس میپوشاند - جطور، شرتننه ان انگلیسی، کسانی که موسسات خیریه ای بوجود آورده اند، که در هیچ کشوری نظیر ندارد، در فکر فقرانیستند البته، موسسات خیریه! گویا این کلمه بیرونلاریا بکنند که، شما ابتدا شیره جانشر را بکشد، تا بعد بتوانید اطوار خیر خواهانه، از خود راضی و خشک مقدس خود را در او بازمایش بگذارید، و یاد آن یکدم از حق او بخودش، در مقابل دنیا بعنوان خیر بر بزرگی قد علم کنید! خیر - خواهی، که آنکس را که میدهد، بیشتر از آنکس که میگیرد، از بشریت میاندازد، خیر خواهی که لگم سال شده را زرقش در خاک فرو میرد و از " پاریا " (۳) از شریت خلع شده، از جامعه رانده شده می طالبد، که ابتدا از آخرین چیزی که دارد، از ادعای خود نسبت به بشریت چشم پوشد، ابتدا مرحمت او را در روزی کند، تا اینکه او مرحمت کرده و با صدقه ای مهربانیت از شربون را برایشانی وی بگوید! ولی این حرف ها بچه کاری آید، به خود بورژوازی انگلیس گوشه فراد هم. هنوز یکسال نمیگذرد، که من در " منچستر گاردین " نامه بسرد بیرون را خواندم، که بدون هرگونه تذکری و به مثابه یک امر کاملاً طبیعی و عاقلانه بیجا رسیده بود:

آقای سر دبیر!
از چندی پیش در خیابان های اصلی شهر آدم با تعداد شیری گدا روبرو میشوید، که میکوشند، تا اندازه ای بوسیله لباسها زنده و ظاهر بیمار خود و تا اندازه ای بوسیله زخم های باز و تهوع آور و اندام های ازین رفته خود، اغلب بوجهی بیشتر مانده مزاحم تر چه با بران را بخود جلب نمایند. من فکر میکنم که آدم و حتی که نه فقط مالیات مستمندان میبرد از، بلکه بموسسات خیریه نیز کمک بسیار میکند، باینکه از کافی زحمت کشیده تا حق داشته باشد در قبال چنین مزاحمت های نسا خوشایند و بیشتر مانده در امان باشد. و برای چه آدم چنین مالیات سنگینی برای تأمین هزینه شهرتانی می پردازد، اگر

1- The better sort of People

2- Laissez - faire and Laissez - aller

3- اصل اقتصاد دانان بورژوا که مدافع ندرت آزاد و عدم مداخله دولت در مسائل اقتصادی بودند.

4- Paria اعضا تحتانی ترین کاست های هندوستان، که سایه از سرکوب و منکوب شده.

این شهرتانی آدم را حتی آنقدر در امان نگاه ندارد که با خیال راحت بشهر وارد شده و از آن خارج نشود ؟ امیدوارم که انتشار این سطور در نشریه پر تیراژ شاقوه جریه را با از میان برداشتن این آفت وارد با احترامات فائده

ارادتند شما يك بانو

بفرمائید ! بورژوازی انگلیس در خیرخواهی نافع است ، او هدیه خود را در ورزی اندازد ، او در صدقه خود نوعی معامله می بیند ، او با فقرا معامله کرده و میگوید : وقتیکه من این مقدار برای امور خیریه صرف می کنم ، سپس بدینوسیله این حق را برای خود میخرم که دیگر مزاحمتی برام پیش نیاید ، و شما نیز در عوض خود را موظف می کنید ، که در زاغه های تاریک خودتان بمانید و نه اینکه با بنمایش گذاشتن آشکار فقر خود اعصاب حساس مرا بیازارید ! شما بایستی کماکان در ریاض بر سر میدولی در گوشه ای دور افتاده ، این شرطی است که من قایل می شوم . این را من با نعهد ۲۰ پوند قرضه بیمارستان برای خود میخرم ! آه از این خیرخواهی بشمرمانه يك بورژوازی صبحی ! - و اینرا "يك بانو" مینویسد ، آری ، بانو ، وجه خوب که او این اسم اعظم میکند و خوشبختانه دیگر جرات این را که خود را يك زن بنا میداند ! ولی وقتیکه " بانوان " چنینند ، تکلیف " آقایان " چه میشود ؟ - خواهند گفت این يك مورد استثنائی است ، خیر ، نامه فوق دقیقاً طرز تفکر اکثریت عظیم بورژوازی انگلیس را بیان میکند ، چه در غیر این صورت سرد بیر آنرا نمیآورد و یا جوابی بآن داده میشد ، جوابی که من در شماره های بعد ببینم بدینالیش میگویم ، و آنچه که بنا بر این نیکو کاری مربوط میشود ، همانا خود شریعتمدار " پارکیسون " میگوید ، که نظایر فقرا از آنها بیشتر حمایت میکنند تا بورژوازی . و چنین كلك يك پرولتر خوب ، که خود مزه گوسنگی را چشیده و برای او تقسیم آن غذا نوعی قربانیت است ، که او اما با خوشحالی میدهد - يك چنین كلكی آنکه نوای دیگری دارد تصدق بهیشیا بیرون شده بورژوازی عیانتر .

بجز این هم بورژوازی عوامفریبانه تظاهر بنوعی رستی بی حد و مرز میکند ، ولی تنها زمانی که منافعش را اجاب میکند ، و از جمله در سیاست و علم اقتصاد خود . بورژوازی اکنون پنج سال است جان میکند تا بکارگران شایسته کند ، که وی تنها بخاطر منافع پرولتاریا خواستار الغاء قوانین غله است . ولی تمام عرض و طون مطلب بقرار زیر است : قوانین غله ، که موجب بالاتر بردن بهای نان از سایر کشورها هستند ، بیالا رفتن دستمزدها ضجر میشوند و بدینترتیب رقابت کارخانه داران را با دیگر کشورها ، که در آنها بهای نان و نتیجتاً دستمزدها در سطح ناآلتی قرار دارند ، دشوار میکنند . حال اگر قوانین غله الغاء شوند ، بهای نان کمتر شده و دستمزدها سطح سایر کشورهای تمدن اروپا نزدیک میشود ، که بایستی با توجه بتوصیح اصولی که مزود بر اساس آنها تنظیم میشود در بالا برای همه روشن باشد . بنا بر این کارخانه داران قادرند آسانتر رقابت کنند ، تقاضا برای کالاها انگلیسی بالا میروند و بآن تقاضا برای کارگر . البته بدنیال این اضافه تقاضا مزود نیز کسی افزایش یافته و ناآرتکان بی نان مشتغل خواهند شد . ولی این چه مدت بطول خواهد انجامید ؟ " جمعیت زاید " انگلستان و بویژه ایرلند کافست که کارگران مورد نیاز صنعت انگلستان ، حتی در صورتی که این دو برابر شود ، تامین نماید . در طی فقط چند سال نفع ناچیز الفا " قوانین غله دوباره حثی شده و بحران جدیدی بروز خواهد کرد ، و ما بار دیگر بهمان جا که قبلاً بودیم ، خواهیم رسید ، در عین حالی که اولین تحرك در صنعت افزایش جمعیت را نیز شتابان خواهد نمود ، پرولترها همه اینها را بخوبی می بینند و صد بار آنرا چشم در چشم بورژواها گفته اند . ولی با وجود این تیره کارخانه داران فریاد میزند ، که تنها نفع بلاواسطه ای را که الغاء قوانین غله بهمراه میآورد ، در نظر دارد . این تیره که بقدر کافی جاهل است تا متوجه نشود که او هم نفع پایدار از این اقدام نخواهد داشت و رقابت بین خود کارخانه داران سود نك آنها را به سطح سابق بازخواهد کرد ، و با وجود این ، صد بار بلند بکارگران میگوید ، که همه این اقدامات صرفاً بخاطر آنها صورت میگیرد ، هر غا بخاطر میلیونها آرسنه است که ثروتتندان خوب لیبرال صدها و هزاران پوند خود را بصندوق جمعیت مخالف قوانین غله میریزند ، حال آنکه هم میدانند که آنها نیز ، به میدهند تا ده را ببرند ، و روی این حساب می -

کنند ، که ده ها و صدها برابر آنرا در اولین سالهای پس از الغاء قوانین غله دوباره بر بیآورند . ولی کارگران - بویژه پس از قیام ۱۸۴۲ - دیگر اجازه ندهند ، که بورژوازی گمراهشان کند . آنها از هر کسی که نظا هر چیزی جمعت کشیدن برای آنها میکنند ، می طلبند که بعنوان محك اصالت خواستهایش از مشور خلخ حمایت کند ، و بدینوسیله بهر گونه كلك بیگانه اعتراض میکنند ، چرا که با مشور آنها فقط این قدرت را میخواهند ، که خودشان بخودشان كلك کنند . هر کس چنین کنند با حقانیت تمام علیه او اعلان جنگ می کنند ، چه او يك دشمنی آشکار باشد و چه يك دوست دروغین ، بنا گفته نمائند که جمعیت مخالف قوانین غله موهن ترین دروغ ها و كلك ها را بکار بست تا کارگران را مجبور نماید ، جمعیت خواست بآنها بقبولاند ، که بهای پولی کار در رابطه معکوس با بهای غله قرار دارد ، و اگر غله ارزانتر باشد ، مزد بیشتر است و بالعکس ، جمله ای که وی با ضحك ترین استدلال در اثباتش کوشید ، جمله ای که در خود ضحك تر از هر دعوی دیگری است که تاکنون از دهان يك اقتصاد دان خارج شده است . و آنکه که این هود های نداشت ، بکارگران در صورت تقاضای افزایش یافته در بازار کار ، برترین سعادت ها وعده داده شد ، آری حتی باین حمایت دست زد که دو نمونه از دو قرص نان در خیابان ها بنمایش بگذارد ، که روی قرص بزرگتر نوشته شده بود : قرص نان هشت پولی آمریکائی ، مزد چهار شلینگ در روز ، و روی دیگری که برآتب کوچکتر بود : قرص نان هشت پولی انگلیسی ، مزد دو شلینگ در روز . ولی کارگران اجازه ندادند که گمراهشان کنند . آنها صاحب نانان خود را خوب میشناسند ، و اگر کسی میخواهد بهتر از همه بریا کارانه بودن این وعده و وعده های بی برد ، بعمل آنها بنکرد . مادر طی گزارشات فوق دیدیم که بورژوازی چگونه پرولتاریا را بهمه صور ممکن در خدمت اهداف خود استثمار میکند ، و لسی ما تا بحال تنها بد رفتاری نك نك بورژواها و بحساب خودشان را با کارگران دیدیم ، حال بروابطی ببرد ازیم ، که بورژوازی در آن بشتاب خوب ، بشتاب قدرت دولتی علیه پرولتاریا بر میخیزد ، اولاً اینکه تمام قانونگذاری حمایت از متلکین را در قیال تهیدستان دنبال میکند ، چون کف دست آشکار است . قوانین فقط از اینرو ضرورینند ، که تهیدست وجود دارد ، حتی اگر این تنها در معدودی از قوانین ، چون قانون علیه ولگردی و بی خانمانی ، که در آنها پرولتاریا بشتاب پرولتاریا غیر قانونی اعلام میشود با صراحت اعلام میشود ، ولی با وجود این قانون آنچنان بر شتمای دشمنی با پرو - لتاریا استوار است ، که قضاات ، بویژه قضاات صلح ، که خود بورژوا بود ، و پرولتاریا بآنها بیشتر تامل دارند ، این مفهوم را سهولت در قانون می یابند . اگر شروتندی بدادگاه آورده شود ، یا بهتر بگوییم دعوت شود ، آنگاه قاضی از اینکه اسباب زحمت ویرا فراهم آورده ، ابراز تاسف میکند و تا آنکه مسئله را بنفع او سوق میدهد ، و اگر هم مجبور بحکوم کردن وی شود ، بازی نهایت متاسف است و الخ و نتیجه يك جریه نقدی ناچیز است ، که بورژوا با تحقیر بر روی میز پرتاب کرده و خارج میشود . ولی اگر قرار باشد که بیچاره سنگینی بحضور قاضی صلح برسد ، شب و تقریباً همیشه با انبوهی دیگر در بازداشتگاه بسر برده است ، و از همان آغاز مجرم تلقی میشود و بداد و فریاد و روبرو میگردد و دفاعیه او بایك جمله تحقیر آمیز " آها ، ما این بهانه ها را می شناسیم " نغی شده و مجازاتی برایش در نظر گرفته میشود ، که او قادر بپرداخت آن نیست و ناچاراً باید با يك یا چند ماه کار اجباری کفاره آنرا بپردازد . و اگر هم نتواند جری را با وثابت کنند ، باز او بعنوان رذل و ولگرد (۱) (این اصطلاحات تقریباً همواره با هم استعمال میشوند) بکار اجباری فرستاده میشود . جانبداری قضاات صلح ، بویژه در نواحی روستایی ، برآستی در تصوری - گنجد ، و رسم بر اینست که همه مواردی که زیاد رسوائی ببار نمیآوردند ، بآرامی و بدون هرگونه یادداشت دیگری در روزنامه ها آورده شوند . ولی توقع دیگری هم نمیتوان داشت . از یکسو این " داگیری " ها قانون را بر اساس مفهومی که در آن نهفته است ، تفسیر میکنند ، از سوی دیگر خود آنها بورژوا هستند ، که قبل از هر چیزی در منافع طبقه خود ستون اصلی هر گن نظام حقیقی را می بینند . رفتار پلیس نیز نظیر قضاات صلح است . بورژوا میتواند بهر کاری کسه بخواند دست بزند ، در مورد او پلیس همواره مودب است و قانون را اکیداً رعایت میکند ، ولی با پرولتر با خشونت

و بسبب رفتار می شود . فقر او در حضان اتهام هر جنایت مکه ، قرار داده و در عین حال ابزار قانونی مقابله با ظلم و ستم صاحب قدرت را از دسترس او بدور نگه میدارد . از اینرو اشکال تأمین قانون برای او وجود خارجی ندارند ، پلیس بسادگی بخانه او تجاوز میکند ، دستگیرش میکند و آزارش میدهد . و تنها وقتی که یک اتحادیه کارگری ، نظیر اتحادیه کارگران معین کسی مثل "روبرتر" را بکار گیرد ، تنها آنگاه آشکار میشود ، که جانب نامینی قانون بجهت میزان کمی برای پروتزدیق میکند ، و بجهت میزانی او باید تمام فشار قانون را تحمل کند ، بی آنکه از یکی از جوانب مساعد آن بهره ببرد .

تا امروز طبقه متملك در مجلس علیه احساس بهتر کسانی که هنوز تمام مایه ام خود بینی نیافتاده اند ، مبارزه میکند ، تا پرولتاریا را بیشتر و بیشتر بنیز پیوغ کند . اماکن عمومی یکی پس از دیگری بنیز ساخته میروند ، که البته موجب ارتقا سطح فرهنگ میشود ، ولی پرولتاریا خسارات زیادی وارد میسازد . آنجا که اماکن عمومی وجود داشتند فقیر میتوانست آنجا خری بخوکی یا چند غازنگاه هدایت و بچه ها و جوانان جایی برای بازی و وقت گذرانی در اوقات تعطیل داشتند . این بیشتر و بیشتر از بین میروند ، در آمد فقرا کمتر میشود و جوانان ، که اماکن بازی از آنها گرفته شده ، بجای آن بیگانه میروند ، در هر دوره مجلس انبوهی از اینگونه قوانین برای عمران اماکن عمومی تصویب میشوند . زمانیکه دولت در دوره ۱۸۴۴ تصمم گرفت شرکت های راه آهن را ، که رفت و آمد را با انحصار خود در آورده بودند ، مجبور با ایجاد امکان مسافرت برای کارگران در مقابل کرایه ای که با اوضاع آنها وفق دهد ، نماید (یک پنی برای هر مایل ، تقریباً پنج قروش نقره ای در هر مایل آلمانی) ، و همین جهت پیشنهاد کرد ، که هر روز یک چنین قطار درجه سه روی هر خط آهن بکار افتد ، و بدرو حوانی در خدمت اسقف لندن پیشنهاد کرد ، که یکشنبه ها ، تنها روزی که در آن کارگران مشغول اصولاً قادر بصافرتند ، از این دستوری بکار باشد و بدین ترتیب مسافرت در روزهای یکشنبه تنها برای ثروتمندان ولی نه برای فقرا مجاز باشد . ولی این پیشنهاد بیش از آن صریح و بی پرده بود ، که بتواند بتصویب رسد و بآن توجهی نشد . من باندازه کافی جا برای برشمردن حملات پنهانی پرولتاریا ، حتی فقط در یک دوره مجلس ندارم . پس تنها یک مورد از همان دوره ۱۸۴۴ يك نماینده بس منظون مجلس ، آقای " مایلس " لایحه ای برای تنظیم روابط آقا و خدمتکار پیشنهاد کرد ، که چندان مهم بنظر نمی آمد . دولت لایحه را در دستور قرار داد و آنرا بکمیته ای واگذار نمود . در این بین اعتصاب کارگران معدن در شمال آغاز شد و " روبرتر " پیروز مندانه همراه با کارگران تیره شده انگلستان را در مینور دید . اکنون پس از بیرون آمدن لایحه از کمیته بیرون آمد ، دیده شد که مواد بغایت ظالمانه ای در آن قید شده است ، بویژه ماده ای که بصاحب نان اختیار میداد هر کارگری را که با وی قراردادی شفاهی یا کتبی برای همکاری ، حتی اگر این فقط بیک کک جزئی گاه بگاه مربوط میشد ، بسته بود ، در صورت خود داری از کار یا رفتار ناروای دیگری بیشتر ، هر قاضی صلح دلخواهی بکشد ، تا او بر مبنای سوگند یا ماموریا نمایند هاش - یعنی بر مبنای سوگند شاکلی - بزند آن یا کار اجباری تا دو ماه محکوم شود ، این لایحه بشدت - کارگران را خشمگین نمود ، بویژه اینکه قانون ده ساعت کار در همان وقت بمجلس پیشنهاد شده و مبارزات و تبلیغات مهمی را موجب شده بود . صد ها کارد هم آتی تشکیل شد و در صدد عارضه کارگران بلندن بزند نمایند پرولتاریا در مجلس " تو ماسر - دانکوب " ارسال شد . در کنار " فوند " از " انکیسمهای جوان " وی تنها مخالف سر سخت بود ، ولی سایر رادیکالها وقتیکه مخالفت خلق را با لایحه دیدند ، یکی بعد از دیگری بیرون خزیده و جانب " دانکوب " را گرفتند ، و از آنجا که بورژوازی لیبرال هم با توجه به بیجان کارگران جرات موافقت با لایحه را نداشت و از آنجا که اصولاً هیچکس در مقابل خلق بشدت از آن دفاع نکرد ، لایحه بل ر شد .

ولی آشکارترین اعلان جنگ بورژوازی علیه پرولتاریا تئوری جمعیت " مالتوس " و قانون جدید مستندان نشئت گرفته از این تئوری می باشد . بتئوری مالتوس چندین بار اشاره شد . کوتاه استنتاج عمده آنرا آنرا کنیم : که زمین مدام جمعیت زاید دارد و اینرو سلطه مدام استیصال ، فقر ، بینوائی و فساد اخلاقی اجباری است ، وضعیت و سرنوشت از لی بشریت است ، که بنمعدان زیاد و از اینرو در طبقات مختلف وجود داشته باشد ، که بخشی از آنها کمابیش ثروتمند ، با فرهنگ ، اخلاقی و بخشی دیگر کمابیش فقیر ، بینوا و نادان و منحط از لحاظ اخلاقی می باشند ، از اینجا برای عمل نتیجه گرفته میشود - استنتاجات خود مالتوس است - که نیکو کاری و صندوق کمسک بسکینان در واقع بی معنی اند ، چرا

که تنها در خدمت حفظ جمعیت زاید و ترغیب باز دیاد آن قرار میگیرند ، که رقابت آنها مزد دیگران را کاهش میدهد . و نیز اشتغال فقرا توسط اداره مستندان نیز بی معنی است ، زیرا با توجه باینکه فقط کمیته معینی از محصولات کار میتوانند صرف شوند ، برای هر کارگرنی نانی که مشتغل شود ، اجباراً کارگر دیگری که تا بآن زمان - شاغل بوده بی نان میشود ، و بدینسان صنعت خصوصی بحساب صنعت اداره مستندان لطمه میخورد . پس بنا بر این مسئله این نیست که جمعیت زاید تغذیه شود ، بلکه اینست ، که باین یا بآن نحوحتی الاکان محدود گردد . " مالتوس " رك و راست حق داشتن وسایل معیشت برای انسان حاضر در جهان را ، که بآن زمان چون و چرا بی نداشت ، ابا طویل میداند ، او از شاعری نظر میکند : بینوا سر سفر پرکت طبیعت رسیده ، جای خالی نیافت ، و - میافزاید : طبیعت ندا در داد ، کورت را گم کن و برو - " چون او پیش از تولدش از جامعه نرسیده ، که خواستار او هست یا نه . " این تئوری امروزه تئوری محبوب همه بورژواهای اصیل است ، و این کاملاً هم طبیعی است ، چونکه برای اینها راحتترین دستاویز تن پیروزی می باشد و اصولاً برای مناسبات فعلی حاوی نکات درست بسیاری است . بنا بر این وقتیکه مسئله دیگر این نیست که " جمعیت اضافی " مورد استفاده قرار گرفته و بجمعیت مورد نیاز بدل شود ، بلکه فقط اینست ، که این مردم بهی سر و صداترین وجه ممکنه از راه گرسنگی از بین برد شده و مانع شده که کودکان زیادی بدنیا بیاورند ، آنگاه چه کاری از این آسانتر - بشرطی که جمعیت زاید بودن خود را بپذیرد و مرگ گرسنگی را با رغبت بپذیرا شود . ولی علیرغم سعی بسیار بورژوازی نوع دوست بمنظور تفهیم این مطلب بکارگران ، چنین چشم اندازی وجود ندارد . پرولترها برعکس توی سر خود گجاشده اند ، که درست آنها بادستهای ساعشان هستند که ضرورینند و زیادی های واقعی آقایان سرمایه داران ثروتمندی باشند ، که کاری نمیکنند .

ولی از آنجا که قدرت هنوز در دست ثروتمندان است ، پرولترها مجبورند تحمل کنند ، که آنها در صورتیکه خود با خوشی قبول نکنند ، بوسیله قانون آنها را واقعاً زاید اعلام کنند . این در قانون جدید مستندان انجام ینده است . قانون قدیم مستندان ، که بر مبنای امریه سال ۱۶۰۱ (چهل و سومین سال حکومت الیزابت " استوار بود ، ساده لوحانه از این اصل حرکت میکرد ، که تأمین معاش فقر و وظیفه جامعه می باشد ، هر کس که بیکار بود کک دریافت میکرد ، و فقیر در طول زمان - و چقدر برحق - جامعه را موظف میدید که مانع از گرسنگی او شود . در سال ۱۸۳۳ ، زمانیکه بورژوازی بکک قانون اصلاحات بحکومت رسید و در عین حال مستند سازی نواحی روستایی باج شکوفاشی خود رسیده بود ، بورژوازی بلافاصله باصلاح قانون مستندان از موضع خود پرداخت . کمیته ای برای واری اداره مستندان تعیین شد ، که سر " استفاده های بسیاری کشف نمود . آشکار شد که تمام طبقه کارگر مناطق روستایی مستمند گشته و تماماً یا قسمی بصندوق مستندان وابسته است ، چرا که این صندوق در صورت پائین بود مزد ، مسا به التفاوت را بقضای پرداخت . آشکار شد که این سیستم که در آن معاش بیکار تأمین گشته و یکی که در آمدی کم و کود - کان متعددی داشت و کک میشد و از پدر کودکان نامشروع پرداخت نفقه می طلبید ، و فقر را اصولاً بمشابه امیری که باید بتسکین آن پرداخت می پذیرفت ، روستا را بافلاس میکشد ،

" مانعی برای صنعت ، یاد اشی برای ازدواج های بی ملاحظه و ترغیب افزایش جمعیت می باشد ، تاثیر تعداد زیاد جمعیت را بر دستمزد نادیده میکبرد ، ترتیبی ملی برای داسرد کردن افراد سعی و شرافتند و حمایت از گاهلان ، گاهکاران و بی ملاحظه های باشد ، روابط خانوادگی را تخریب میکند ، مانع از انباشت منظم سرمایه میشود ، - سرمایه موجود را تحلیل میبرد ، مالیات پردازان را ورشکسته میسازد ، مزید بر همه اینها با مسئله نفقه برای کودکان نا مشروع یاد اشر مقرر میدارد " (از گزارش ماموران قانون مستندان) *

* - " Extracts from Information received by the poor-Law-Commissioners " Published by Authority . London 1833 .

[مستخرجاتی از گزارش دریافتی مامورین قانون مستندان]

این توصیفی آمد های قانون مستفندان کهن در کل البته درست است و حمایت کاهلی و افزایش حمیت است
"زاید" را ترحیب میکند ، روشن است که در مناسبات فعلی اجتماعی فقیر مجبور میشود خود خواه باشد و اگر
امکان انتخاب داشته باشد و زندگیش یکسان بگذرد ، کار نکردن را بر کار کردن ترجیح میدهد . ولی از این تنهایی
میآید که مناسبات اجتماعی فعلی بدرد نمیخورند ، و نه اینکه - نتیجه ای که برای مأموران مالتوس گرا گرفتند - بسا
فقر بتابه یک جنایت باید بر منای ثوری ترحیب و تنبیه رفتار نمود .

و این مالتوس گرایان حردمند چنان بد رستی ثوری خود معتقد بودند تا بدون حتی لحظه ای فائل فقرا را
در تخت خواب " پروکروستس " (۱) عقاید خود باندازند ، و بعد بانفرت انگیزترین خشونت ها با آنها رفتار کنند ، آنها
همراه با " مالتوس " و سایر هواداران رقابت آزاد ، مومن باینکه بهترین کار اینست که هر کس مواظب خود باشد و
اصل " بگذار هر چه میخواهند بکنند " بپیگرانه دنبال شود ، ترجیح میدادند که قانون مستفندان را بکل الفسافه
نمایند ، ولی از آنجا که نه جرات و نه قدرت چنین کاری را داشتند ، قانون مستفندان حتی المقدور مالتوس مآبی
پیشنهاد کردند ، که از " بگذار هر چه میخواهند بکنند " هم وحشیانه تر است ، چون در جایی که این ضغفل است
داخلت فعال می کند . ما دیدیم که چگونه " مالتوس " فقر و بد بختی بگوئیم بی نانی را تحت عنوان زاید بودن یک
جنایت می شمارد ، که اجتماع باید با مرگ گرسنگی کفر دهد . ولی مأموران اینقدر هم وحشی نبودند . مرگ گرسنگی
عجیب و بلا واسطه حتی برای یک مأمور قانون مستفندان هم چیز دشتناکی دارد ، آنها گفتند ، بسیار خوب ، شما
فقرا حق حیات دارید ، ولی فقط حیات ، شما حق ندارید زاد ولد کنید و نیز حق ندارید حیات انسانی داشته
باشید ، شما نوبی آفتید ، و اگر ما قادر نیستیم شما را چون هر آفت دیگری بلا فاصله از بین ببریم ، ولی با وجود این
شما باید حس کنید که آفت هستید و حداقل باید محدود شوید ، باید معانعت شود که شما مستقیماً یا از راه
وسوسه به کاهلی و بی نانی " زاید های " دیگری بوجود آورید ، شما بایستی زنده باشید ، ولی زنده بشاید اعلام
خطر برای تمام کسانی که میتوانند انگیزه ای برای زاید شدن داشته باشند .

پس قانون جدید مستفندان را پیشنهاد کردند که در سال ۱۸۴۳ بتصویب مجلس رسید و تا به امروز اجرا
میشود . تمام کتکهای نقدی یا جنسی لغو شدند ، تنها کتکی که میشد پذیرفت در کارستان بود ، که بلا فاصله همه
جا ایجاد شدند . ولی ترتیب این کارستان ها (۲) : با آنطور که خلق آنها را می نامد ، زندانیهای قانون
مستفندان (۳) ، بگونه ایست ، که باید تمام کسانی که هنوز زنده و از آنها چشم اندازی دارند ، تا بدون اینگونه خیرخواهی
رسمی تگیم خود را از آب بیرون بکشند ، بپرمانند . بر اینگونه از صندوق مستفندان تنها در ضروری ترین موارد
استفاده شود و سعی هر فرد ، قبل از اینکه تعصیم بگیرد ، نگاه ای کتک کند ، بعد اعلی ارتقا داده شود ، کارستان
به واپس زنده ترین اقامتگاهی بدل شده ، که استعداد زیر یک مالتوس گرا قادر باختراعش میبود . غذا و آنجا
بدتر از غذای فقیرترین کارگرمشغل است ، حال آنکه کار آنها مشکل تری باشد ، چه در غیر اینصورت کارگرمشغل است
در کارستان را بحیات رفت انگیز خود در خارج ترجیح میداد . گوشت پیچیده ، گوشت تازه بندرت ، اکثراً سیب زمینی ،
حتی المقدور نان فاسد و آش آرد جو داده میشود ، آبجو کم یا اصلاً داده نمیشود . حتی غذای زندانها مستعرا
بهتر است ، بطوریکه ساکنان کارستان ها اغلب عاقد مرتکب گناهی میشوند ، صرفاً بخاطر اینکه بزندان بیافتند . چون
کارستان هم یک زندان است ، بپرکس که مقدار کم معین خود را انجام ندهد ، غذا داده نمیشود . هر کس که قصد
خروج از آنجا را دارد باید ابتدا اجازه بگیرد ، که بر حسب رفتار او یا نظری که بازرس مربوط در این باره دارد ، می
تواند داده نشود . توتون ممنوع است ، و غیره بطور ریافت هدیه از دوست و فامیل خارج از کارستان . مستفندان لباس

است بنا بر روایات یونانی Prokrustes یا Damastes ، راه زنی که اسرا و خود را در تخت خوابی میبنداند و آنها
را آنقدر میکشد یا اندامشان را قطع میکند ، که اندازه تخت خواب شوند . گشایه از کتک و غیره در آن دلخواه

متحد الشکل کارستان را میپوشند و بدون هرگونه حمایتی اسیر مظالم بازرس اند . برای اینکه کارشان مبادا با صنایع
خصوصی رقابت کند ، اکثراً با آنها کارهای بیهوده ای واگذار میشود . مرد ها سنگ می شکنند ، " آنقدر که یک مرد قوی
با دشواری در یک روز میتواند انجام دهد " . زن ها و بچه ها و پیرها طنا بهای کهنه کتفی هارا - فراموش کردم برای
کدام هدف کم اهمیتی - از هم بازمی کنند ، برای جلوگیری از زاد و ولد " زاید ها " یا بخاطر تاثیر اولیا ، اخلاقاً
منحط " بفرزندانشان ، خانواده ها را از هم جدا میکنند ، مرد ها باین بند ، زن ها بآن بند و بچه ها بیک بند سوم
گسیل میشوند . آنها فقط میتوانند در مواقع معینی در فواصل دور از هم بکند بگردانند ، و آن هم در صورتیکه بنا -
بنظر مأموران رفتار خوبی داشته باشند ، و برای اینکه میکرب و آلودگی مستند سازی را تمام و کمال در این زندانها از جهان
خارج جدا و محصور نگاهدارند ، ساکنان آن فقط با اجازه مأموران مجاز بیه برفتن ملاقاتی در اطاق عمومی می باشند
و اصولاً تنها تحت نظر و یا با اجازه آنها میتوانند با مردم خارج رفت و آمد کنند .

با وجود همه اینها باز گویا که غذا خوب و رفتار انسانی است . ولی روح قانون رساتراز آن سخن میگوید ،
که بتوان مطالباتش را بتحموی از انحاء ارضاء نمود . مأموران قانون مستفندان و تمام بورژوازی انگلیس خود را فریب
میدهند ، اگر گمان میکنند که کارستان این اصل بدون نتایج حاصله ممکن است . نوع رفتاری که قانون جدید ظاهراً
می طلبد با تمام مفهوم آن در تضاد قرار دارد ، زمانیکه قانون ، تا آنجا که بحان مطالب مربوط میشود ، فقرا را جنایتکار
و کارستان ها را زندانیهای مجازات ، ساکنین آنها را اشیاء " نفرت انگیز و شوم آور میبنداند ، که ورای قانون و ورای
بشریت قرار دارند ، آنگاه همه او امر عکس این بی تاثیر است . در عمل مطابق روح قانون و نه ظاهر آن با فقرا رفتار
میشود . در زیر چند نمونه :

در کارستان " گرینویچ " (۱) در تابستان ۱۸۴۳ پسر بچه ای بعنوان تنبیه ۳ شب در اطاق مرده ها زندانی
شد ، و مجبور بود روی تابوتها بخوابد . در کارستان " همین " (۲) همین عمل با دختر بچه ای که شبها رختخوابش
را خیس میکرد ، صورت گرفت . اصولاً بنظر میآید که اینگونه تنبیهات هواداران زیادی دارند ، و این کارستان که در یکی
از زیباترین نواحی " کنت " (۳) واقع است ، همین مشخصه را هم دارد که تمام پنجره هایش رو به درین ، رو به حیاط ساز
میشوند و پنجره نازه احدات شده ساکنان آنجا اجازه نگاهی بخارج را میدهند . نویسنده ای که اینرا در " -
ایلمینیتد مگازین " (۴) شرح میدهد ، توصیف خود را با این سخنان تمام میکند :

" اگر خداوند بشر را بخاطر بزه کاری انگونه تنبیه نماید ، که بشر بشر را بنگاه فقر تنبیه میکند ، پس وای بر فرزندان
آدم ! "

در نوامبر ۱۸۴۳ در " لیستستر " مردی مُرد ، که روز پیش از آن از کارستان " کاونتری " (۵) رها شده بود ، جز -
ثبات رفتار با این مرد در این موه سسه شوراننده است . این مرد ، " جورج روسون " ، زنجی در کتف داشت کسسه در
معالجه آن اعمال شده بود . او را بکار با تلمبه گمارده بودند تا با دست سالمش آنها بحرکت در آورد . در همین
حال او صرفاً غذای معمولی مؤسسه را دریافت میکرد ، که بعلت ضعف بدنی ناشی از زخم معالجه نشده اثر قادر
بهضم آن نبود . او الزاماً ضعیف تر گشته و هر قدر بیشتر شکیات میکرد ، رفتار بد تری با او میشد . زمانیکه که زن وی -
که او نیز در کارستان بود - خواسته بود اندک آبجوی خود را با او بدهد ، توبیخ شده و مجبور شده بود در حضور
زن نگهبان آنها تانه بنشیند . بالاخره او بتقاضای خود در جمعیت زنده و همراه با توهین آمیزترین کلمات آزاد شد ،
و روز بعد وی در " لیستستر " مسرد ، بنا بگفته یزشگی که در بررسی جسد حضور داشت ، علت مرگش عدم معالجه زخمی
و عطشی که در وضعیت او مطلقاً غیر قابل هضم بوده است تشخیص داده شد ، نامش با او میدهند ، که حاوی پول
برای او بودند و بعد شش هفته تمام با او داده نشده و جپو معمول مؤسسه از طرف مدیر باز شده بودند ! - در
کارستان " بیرمنگهام " چنان اتفاقات شوم آوری پیش میآیند ، که بالاخره در دسامبر ۱۸۴۳ ماهوری برای بررسی

بآنجا اعزام شد. او متوجه شد که چهارخانه بدوش (مادر بالا توضیحی در مورد این مفهوم داشتیم) در یک لانه سک زیر پله‌ها عربان زندانی شده و ۸ تا ۱۰ روز در چنین وضعی نگاه داشته شده بودند. اغلب گرسنه، بی آنکه پیش از ظهر چیزی برای خوردن بدست بیاورند و آنهم در بدترین مواقع سال. پسرچه خردسالی بهمه زندانیها ی مؤسسه فرستاده شده بود. بار اول بیک زیر زمین انباری تنگ و نضاک، بعد دویار بلانه سک، بار دوم برای سه روز سه شب، بار دیگر برای همان مدت بلانه سک قدیمی که بدتر بود. بعد در اطاق خانه بدوشان یک سوراخ تنگ متعفن و بوجه تهوع آوری کثیف با تخت‌های چوبین برای خوابیدن، که مامور در همانجا بهنگام وارسیش باد و پسر بچه زنده پوشر که از فرط سرما در هم لولیده بودند، روبرو شده بود، که از چهار روز پیش در آنجا زندانی بودند. در لانه سک اکثر اوقات در اطاق خانه بدوشان اغلب بیست خانه بدوش تلفبار شده بودند. زنان هم بعنوان تنبیه بلانه سک تپانده شده بودند، زیرا که مایل بکلیسا رفتن نبودند، و حتی یکی از آنها بعدت چهار روز در اطاق خانه بدوشان زندانی شده بود و خدا میداند که در آنجا چه همنشینانی داشته است، و همه اینها در حالی که او مریض بود و دوامخور! زن دیگری بعنوان تنبیه بدار لعجانبین گسیل شده بود، و با وجودی که کاملاً سالم بود. "باکتن" (۱) - "ساف فولک" در ژانویه ۱۸۴۴ با زرسی مشابهی صورت گرفت و مشاهده شد که در اینجا دیوانه‌ای بعنوان پرستار استخدام شده بود و انواع و اقسام کارهای عوضی با بیماران انجام میداد. بیمارانی که شبها اغلب ناآرام بودند و یا از جابر میخواستند با ریمان محکم بتخت بسته میشدند، تا سرپرستاران زحمت بیدار ماندن را بخود ندهند. یک بیمار مرده در چنین وضعی مشاهده شد. در دارالساکنین "سن پانکراس" (۲) - لندن، همانجا که پیراهن های ارزان دوخته میشوند، یک بیمار صرعی بدنیال یک حمله در رختخواب خفه شده بود، بی آنکه کسی بیماری او بشناهد. در همانخانه چهار تا شش بچه، آری گاه تا هشت بچه در یک تختخواب میخوابیدند. در کارستان "شور بیچ" (۳) - لندن یکشب مردی همراه با بیماری که تب شدیدی داشت در یک تختخواب تپانده شده بود، مضافاً اینکه تختخواب مربوط پراز حشرات موزی بود. در کارستان "بتن گین" - لندن یک زن ششماهه حامله با کودک هنوز دوساله نشده اثر از ۲۸ فوریه تا ۲۰ مارس ۱۸۴۴ در اطاق ملاقات زندانی شده بود، بی آنکه در خود کارستان پذیرفته شود، بی آنکه از تختخواب یا محل ارضای طبیعی ترین حوائج کوچکترین خبری باشد. شوهر وی در کارستان پذیرفته شد و آنکه که وی خواهرش نمود که لطف کرده و زنش را از اسارت آزاد کنند، در ازی این گستاخی بعدت ۲۴ ساعت با آب و نان خالی باز داشت شد. در کارستان "اسلوک" - "سندسور" (۴) در سپتامبر ۱۸۴۴ مردی در بستر بیماری افتاده بود. زن وی بآنجا مسافرت کرده و ساعت دوازده شب بانجا میرسد و نتایبان بکارستان میرود ولی راه را نداند نمیشود. تازه صبح روز بعد اجازه می یابد شوهرش را ببیند، ولی آنهم فقط بعدت نیم ساعت و با حضور یک نگهبان زن، که در هر ملاقات بعدی زن مزاحم شده و پس از نیم ساعت از وی خواست که محل را ترک کند. در کارستان "میدلتون" - لانکاشایر "دوازده و گاه هیجده مستمند از زن و مرد در یک اطاق میخوابیدند. این مؤسسه نه تحت نظر قانون جدید، بلکه تحت نظر یک قانون قدیمی و استثنائی (قانون گیلبرت) قرار داشت. مدیر مربوطه یک آجیماسازی بحساب خود در آنجا دایر کرده بود، در "استوک پورت" در ۳۱ ژوئیه ۱۸۴۴ پیر مرد ۷۲ ساله‌ای از کارستان بهیچ قاضی صلح گشانده شد، زیرا از خورد کردن سنگ خود - داری میکرد و مدعی بود که بعلت پیری و زانوی شقی شده اثر قادر بانجام این کار نیست. تقاضای او مبنی بر واگذاری کاری بود که با قدرت جسمانیتر مطابقت کند، و بیهوده بود. او به ۱۴ روز کار اجباری محکوم شد. در کارستان "باسفورد" (۵) با زرسی متوجه شد که ملاقه ها طی سیزده هفته، پیراهنهایی چهار عفته و جوراب ها طی دو تا سه ماه عوض نشده بودند، بطوریکه از پسرچه فقط سه تایشان هنوز جوراب داشتند و پیراهنهای هم - مندرس شده بودند. رختخواب ها پراز حشرات موزی بودند و بیغلیبها در سطحهای مخصوصی ادراک شده میشدند.

در دارالساکنین غرب لندن یک دربان که سفلیس داشت و بیعاری خود را به چهار دختر انتقال داده بود، هنوز اخراج نشده بود. یک دربان دیگر هم که دختر کولالی را از یکی از اطاق ها بیرون کشیده و چهار روز در رختخواب خود مخفی کرده و با وی همخوابی میکرد، عذرش خواسته نشده بود.

انسان که در حیات، آنگونه هم در مرگ. فقرا بهی ملاحظه ترین وجه چون حیوانات مرده دفن میشوند. گورستان فقرای "سن براید" (۱) لندن مردایی پیش نیست، که از زمان کارل دوم (۲) بعنوان گورستان مورد استفاده قرار میگردد و پراز استخوان است. هر چهارشنبه مستمندان مرده در یک سوراخ بعقی ۱۴ پا انداخته میشوند، کشیش دعایی و زوز میکند و سوراخ بصورتی مسدود میشود که بتوان چهارشنبه بعد آنرا مجدداً با آسانی باز کرد و آنقدر با جسد پر میشود، که دیگر جا نداشته باشد. بوی تعفن اینجا تمام اطراف را فرا گرفته است. در منچستر گورستان فقرا در قسمت قدیمی شهر در جوار "ایرک" قرار دارد، که باز یک محوطه بی آب و علف و ناهموار است. دوسال پیش راه آهنی از میان آن گذرانده شد، و اگر این یک گورستان آبرومند میبود چه فریادهائی در باره توهین بمقدسات که بورژوازی و روحانیت بر نمی آوردند! ولی این فقط یک گورستان فقرا بود، آرامگاه مستمندان و زایدها و از همینروی شرم زندگی مطلقاً لزومی نداشت. حتی این زحمت را هم بخود ندادند، کسسه اجساد را که هنوز تماماً نیوسیده بودند بآن سوی گورستان حمل کنند. هرچا لازم بود کورها زیر رو میشدند و در یک در قبرهای تازه کوبیده میشد، بطوریکه آب زمین با فلابی یا مواد در حال تعفن از خاک بیرون میزد و در و بر رابا تهوع آورترین و مضرترین گازها آکنده میکرد. من پیش از این قادر نیستم جزئیات سبعیت تهوع آوری را که در اینجا بروز نمود شرح دهم.

آیا باز حیرت آور است، که فقر از قبول حمایت رسمی تحت چنین شرایطی خود داری میورزند؟ حیرت آور است که ترجیح میدهند از کرسنگی بمرند تا باین زندان ها بروند؟ من پنج موزد را میشناسم که افراد بواقع رك وراست از کرسنگی مردند و حتی چند روز قبل از مرگشان، وقتیکه اداره مستمندان کمک خارج از کارستان را در مورد آنها رد کرد، و ترجیح دادند بدامان استیصال بازگردند تا باین دوزخ ها بروند. تا این حد ماموران قانون مستمندان مطلقاً به هدف خود رسیده اند، ولی در عین حال کارستان هاخشم و نفرت طبقات کارگر را نیز علیه طبقه منمک - که در اکثریت خود در باره قانون جدید مستمندان مدیحه میسراید - بیشتر از هر اقدام دیگر خبز حاکم افزایش داده است. از "نیوکاستل" تا "دورور" (۲) کارگران یک صد اخصم و نفرت خود را نسبت بقانون جدید بیان میدارند. بورژوازی در این قانون نظر خود را در مورد وظایفی که در قبال بیرونیاری دارد آنچنان آشکار بیان نمود، که سفیه ترین کسان هم آنرا فهمیدند. این چنین رك وراست، این چنین بی برده تاکنون ادعا نشده بود، که تهیه - ستان صرفاً برای این وجود دارند که مورد استثمار متملکین قرار گیرند و در صورتی که متملکین استفاده ای از آنها نداشته باشند، از کرسنگی بمرند، از همینروی هم قانون جدید مستمندان چنین نفرت قاطعی در تسریع جنبش کارگری و بویزه در اشاعه چارتیسم ایفانمود، و از آنجا که در روسا بیشتر از هر جای دیگری مرحله عطف در آمده است، لاجرم تکامل جنبش پرولتری را، که در نواحی زراعی در بیشتر است، تعدیل خواهد نمود. اضافه کنیم که در ایرلند نیز از سال ۱۸۳۸ همان قانون مستمندان وجود دارد و برای ۸۰ هزار مستمند همان پناهگاه ها آماده میکند. در اینجا نیز خود را منفور کرده و منفور تر میشد، اگر ترحمی همان اهمیت را که در انگلستان دارد، می یافت ولی بد رفتاری با ۸۰ هزار نفر پرولتر در کشوری که دویزده میلیون پرولتر دارد، چه اهمیتی دارد! در اسکاتلند، با استثنای برخی جاها، نشانی از قانون مستمندان نیست.

امیدوارم که پیر از این تشریح قانون جدید مستمندان و ناهنجاریات آن هیچیک از کلمات آنچه که من در مورد بورژوازی انگلستان گفته ام، بیش از حد تند دانسته نشوند. در این اقدام رسمی، درجائی که بورژوازی بعنوان

يك كليت (۱) و بمثابة قدرت متجلی میشود، آنچه را که در واقع می‌خواهد، آنچه را که در همه اقدامات کوچک و بظاهر صرفاً منوجه تشبیهات منفرد علیه پرولتاریا در نظر دارد، بیان هم مینماید. و این را که این تدبیر تنها از یک بخش بورژوازی نشئت نگرفته، بل احسن تمام طبقه را برانگیخته است، مباحثات مجلس در سال ۱۸۴۴ ثابت میکند. حزب لیبرال قانون جدید مستعدان را وضع نمود. حزب محافظه کار و در رأس آن زیرشان "پیل" از آن دفاع میکند و تنها برخی از وقیحترین قسمتهای آنرا در لایحه اصلاحی قانون مستعدان سال ۱۸۴۴ تغییر میدهد. اکثریتی لیبرال قانون را تصویب کرد، اکثریتی محافظه کار آنرا تأیید کرد و جنابان "لرد های محترم هر دو بار موافقت خود را اعلام کردند. بدینسان بیرون رانده شدن پرولتاریا از دولت و جامعه اعلام شده بدینسان علناً اعلام شد که پرولترها بشر نیستند و لازم نیست با آنها چون یک بشر رفتار شود. با آسودگی خاطر پرولتاریای انگلیس واگدا رکنیم و که حقوق بشری خود را مجدداً بدست آورد *

اینست وضع طبقه کارگر بریتانیا، آنگونه که من در طی بیست و یک ماه با چشمان خود و از راه گزارش‌های رسمی یا دیگر گزارش‌های واقعی با آن آشنا شدم. و اگر من این وضع، انسان که در صفحات قبل هم بارها اعلام کردم، مطلقاً غیر قابل تحمل میدانم، تنها کسی نیستم که چنین نظری دارد. "گاسک" همانا در سال ۱۸۳۳ اعلام کرد،

* - برای پیشگیری از هرسو، تفاهم و اعتراضات ناشی از آن، ما یلم اشاره کنم که من از بورژوازی بمثابة یک طبقه سخن گفته‌ام و همه آنچه که در مورد افراد آورده شده اند، برای من بعنوان دلیل برای نوع تفکر و عمل طبقه مطرح بودند. از همینروی نتوانستم بخدا کردن بخش‌ها و احزاب مختلف بورژوازی بپردازم، که صرفاً از لحاظ تاریخی تئوریک حائز اهمیت اند. و از اینروی من تنها میتوانم بآن اعضا، معدود بورژوازی که خود را بمثابة استثناهای محترم نشان داده اند، فقط اشاره کنم. این‌ها از یکسورادیکال‌های قاطع اند که تقریباً چارلیست می‌باشند نظیر نما-بندگان مجلس و کارخانه داران "هیندلی" (۲) "اژاشتون" و "فیلدن" (۳) "از" "تود مورن" (۴) - لانکاشایر، و از سوی دیگر محافظه کاران نوع دوست، که اخیراً بعنوان "انگلستان جوان" خود را سازمان داده اند، که اعضا آن بویژه نمایندگان مجلس "دیزرائیلی" (۵)، "بورتویک" (۶)، "فراند" (۷)، "لرد جون مانرس" (۸) می‌باشند. "لرد اشلی" هم بآنها نزدیک است. هدف "انگلستان جوان" "احیاء" انگلستان شاد" (۹) گذشته، با جهات شکوهمند و قنود الیسم رمانتیک آن می‌باشد. این هدف طیما غیر قابل تحقق و حتی مضحک است، ریشخندی ایست بهرگونه تکامل تاریخی، ولی قصد خوب، جرات مخالفت با وضع موجود و پیشدازندهای موجود و موهن دانستن قبول وضع موجود، باز هم با ارزش است. تک و تنها "توماس کارلاید" انگلیسی - آلمانی، در بدو امر محافظه کار می‌باشد، که از نامبرندگان فراتر می‌رود. در میان بورژواهای انگلیسی او کسی است که ژرفتر با اساس نظام اجتماعی می‌پردازد و - خواستار سازمان دهی کار است. من امیدوارم "کارلایل" که راه درست را یافته است، بتواند آنرا ادامه دهد. بهترین آرزوهای من و بسیاری آلمانی دیگر بدرقه راه او باد!

(۱۸۹۲) - ولی انقلاب فوریه او را بیک ارتجاعی تمام و کمال بدل نمود. ختم برحق نسبت بریکاکاران در موج تاریخی که وی بساحل پرتاب نمود، بترشروی ریاکارانه استحاله یافت.

1-In Corpore 2- Hindley 3- Fielden 4- Todmorden 5- Disraeli 6-Borthwick

7- Ferrand 8 - Lord John Manners 9 - Merry England

که نسبت بیک سرانجام مسالمت آمیز بس مشکوک است و سختی ممکن است انقلابی پیش نیاید. "کارلایل" در سال ۱۸۳۸ چارلیسم و جنبش انقلابی کارگران را از فقری که در آن بسر می‌برند توضیح میداد و تنها از این در حیرت بود، که اینان چگونه هشت سال تمام اینچنین آرام بر سر "سفره برهکیان" (۱) نشستند، تا بورژوازی لیبرال و ده و صد های توخالی بآنها بخوراند، و در سال ۱۸۴۴ او اعلام کرد، که سازمان دهی باید آغاز کرد، اگر قرار باشد که اروپا، حداقل انگلستان هنوز برای مدتی قابل سکونت بماند. "تایمز" اولین نشریه اروپا در ژوئن ۱۸۴۴ صریحاً اعلام نمود: "جنگ برضرها، صلح برای کلیه، این فریاد بیکار دهشت است، که شاید بار دیگر در کشور طنین اندازد، باشد که ثروتمندان مواظب خود باشند."

ولی یکبار دیگر قبال بورژوازی انگلستان بپردازیم. در بدترین حالت صنایع خارجی، بویژه صنعت آمریکا قادر خواهند شد، حتی پس از الغاء قوانین غله که در چند سال آینده الزامی است، با صنعت انگلستان رقابت کنند. صنعت انگلستان مساعی بزرگی بکار میبرد و صنعت آمریکا با گام های غول آسایی انکشاف می‌یابد. آمریکا با امکان تمام نشدنی خود، با معادن فراوان ذغال و آهن خود، با ثروت بی مانند خویش از نقطه نظر نیروی آب و رودخانه های قابل کشتیرانی، و بویژه بایک جمعیت فعال و مساعی که انگلیسها در مقام مقایسه با آنها تنبلیهای مدعی مزاجی بیش نیستند، آمریکا در طی کمتر از ده سال صنعتی پدید آورده است، که در کالاهای پنبه‌ای ضخیم (محصول اصل صنعت انگلستان) هم اکنون با انگلستان رقابت مینماید، انگلیسها را از بازارهای آمریکای شمالی و جنوبی بیرون رانده است و در چین در کنار کالاهای انگلیسی بفروش میرسد. وضع در سایر رشته های صنعتی نیز چنین است. اگر کشوری استعداد صاحب انحصارات صنعتی را داشته باشد، آن کشور آمریکاست. پس بدین ترتیب صنعت انگلستان شکست خواهد خورد - و همانطور که این امر، اگر اوضاع اجتماعی فعلی برقرار بماند، در بیست سال آتی حادث خواهد شد، همانطور هم اکثریت پرولتاریا برای همیشه "زاید" شده و چاره‌ای نخواهد داشت، جز اینکه از گرسنگی بمیرد و یا - انقلاب کند. آیا بورژوازی انگلستان باین طالع می‌اندیشد؟ خیر، بسر عکس محبوبترین اقتصاددان وی "مک کلوچ" (۲) اینرا از اطاق مطالعه خود بیرون انداخته است: حتی فکرش را هم نمیتوان کرد که کشوری باینچنینی چون آمریکا، که هنوز جمعیت لازم را هم ندارد، قادر باداره موفقیت آمیز صنعت باشد و یا حتی علیه کشور صنعتی کهنی چون انگلستان رقابت نماید. آمریکائیها اگر چنین آووشی بکنند، دیوانگی خواهد بود، چونکه در این راه فقط ضرر می‌کنند. بگذار که آنها همان زراعت را دنبال کنند و تازه آنگاه که تمام کشور را بزیرکشت بردند، وقت آن خواهد رسید که قادر باداره سود آور صنعت همباشند - اینرا اقتصاددان - خردمند میگوید و تمام بورژوازی طوطی وار تکرار میکند، در همان حالیکه آمریکائیها بازارها را یکی بعد از دیگری تصاحب میکنند، در همان حالیکه یک سود اگر چه سود آمریکائی چندی پیشریک فقره کالا به انگلستان صادر کرد، که در آنجا بمنظور صدور مجدد بفروش رسیدند!

ولی حتی اگر انگلستان انحصار صنعتی را حفظ نماید، بر شمار کارخانه های بیشتر مدام افزوده شود، نتیجه چه خواهد بود؟ بحران های تجاری باقی خواهند ماند و همراه با کمترین صنعت و افزایش پرولتاریا هر بار بپر قدرت تر و خوفناک تر خواهند شد. پرولتاریا بعلمت و رشک تنگی مدام طبقه متوسط خرده پا و بعلمت تمرکز سرمایه در دست های معدودی، که با گامهای غول آسایش می‌رود پهن نسبت تصاعد هندسی افزایش خواهد یافت و بزودی همه ملت راه باستانهای معدودی میلیونر، تشکیل خواهد داد. ولی در این تکامل مرحله‌ای میرسد که پرولتاریا متوجه اینکه سرنگون کردن قدرت اجتماعی چقدر برای او آسان است، میشود و آنگاه یک انقلاب رخ خواهد داد.

۱- از "هزاریکش" - سه ششمین برادر رسلانی. در اینجا بر مکی شروتمند تغییر کرده را مسخر کرده، و بویک سفره رنگین را بوجود می‌آورد، و گرسنه را تنها با گفتار و رفتار پذیرا می‌داند.

۲- John Ramsay Mac Culloch (۱۷۸۶-۱۸۶۵) وی آموزگار "ریکارو" را به ساج نامیان ای تنزل داد.

ولی نه این نه آن مورد حادث خواهد شد. بحران های تجاری، نیرومندترین اهرام هرگونه تکامل مستقبل پرولتاریا، همراه با رقابت خارجی و ورشکستگی روز افزون طبقه متوسط، مطالب را کوتاه تر خواهند نمود. من گمان نمی کنم که خلق بیش از یک بحران را تحمل نماید. شاید بحران بعدی که در سال ۱۸۴۶ تا ۱۸۴۷ حادث خواهد شد، الغای قوانین غله و مشوررا با خود بیاورد. آنچه که منشور برای جنبش انقلابی برخواهد انگیزت قابل پیش بینی است. ولی تا بحران بعدی، که بر مبنای توارک بحران های که تاکنون بودند، باید در سال ۱۸۵۲ تا ۱۸۵۳ حادث شود ولی بعلمت الغای قوانین غله میتواند بطای و یا بعلمت شرایط دیگری نظیر رقابت خارجی و غیره تسریع شود، تا این بحران خلق انگلیس از اینکه برای منافع سرمایه داران استثمار شود و زمانیکه سرمایه داران نیازی به و ندارند، از کرسنگی بیرون، برآستی جان بلبش خواهد رسید. و اگر بورژوازی انگلستان تا آن زمان سر عقل نیاید و بنا به تمام شواهد حتما نخواهد آمد - انقلابی رخ خواهد داد، که هیچ انقلاب پیشینی قابل مقایسه با آن نخواهد بود. پرولترهای رانده شده بسر حدیاسر دست بمشعلهایی خواهند برد، که "استفغس" با آنها توصیه کرده است. انتقام خلق یا چنان شدتی صورت خواهد گرفت، که سال ۱۷۹۳ تصویری هم از آن بدست نمی دهد. جنگ فقرا علیه ثروتمندان خونین ترین جنگی خواهد بود، که تاکنون رخ داده است. حتی گذار یک قسمت از بورژوازی بسمت جنبه پرولتاریا، حتی یک اصلاح عمری بورژوازی کمکی نخواهد کرد. مضافا اینکه تغییر عقیده بورژوازی از "حسد - وسطای راستین" (۱) بسختی فراتر نمیتواند برود. و آنها که قاطع تر کارگران بیپوندند "نهروند" (۲) نویسن تشکیل خواهند داد و بمشابه چنین چیزی در تکامل قهرآمیز بعدی نابود خواهند شد. پیشداوریهای مجسوع طبقاتی را نمیتوان چون لباس کهنه بدور انداخت و کمتر از هر کس در بورژوازی ثابت، اسیر و خود خواه انگلیس، همه اینها استنتاجاتی هستند که با حتمیت تمام میتوان بیرون کشید. استنتاجاتی که پیش شرط آنها واقعیات انکسار ناپذیر تکامل تاریخی از سوئی و شرشت بشری از سوی دیگری باشند. پیش بینی کردن در هیچ کجا سهولت انگلستان نیست، چون که در اینجا همه چیز روشن و بارز انکشاف یافته است. انقلاب باید حادث شود، حاصل مسالمت آمیز مسئله دیگر بر شده است. ولی البته میتواند آرام تر از آنچه که در فوق گفته شد، صورت گیرد. ولی این کمتر تکامل بورژوازی بلکه بتکامل پرولتاریا بستگی دارد. بهمان نسبتی که پرولتاریا عناصر سوسیالیستی و کمسو نیستی بخود بگیرد، بهمان نسبت خون ریزی، انتقامجویی و شدت انقلاب کمتر خواهد شد. کمونیسم بنا با اصول خود برای شکاف بین بورژوازی و پرولتاریا قرار دارد و این شکاف را تنها در اهمیت تاریخیش برای حال می پذیرد، ولی برای آینده هیچ حقایقی برایش قابل نیست. کمونیسم درست خراستار از میان برداشتن این شکاف است. از اینرو کمونیسم، تا زمانیکه این شکاف وجود دارد، خشم و نفرت پرولتاریا را نسبت بسرکوب کنندگان بمشابهیک ضرورت بمشابه مهمترین اهرم جنبش کارگری آغازنده می پذیرد، ولی از این خشم و نفرت فراتر میرود، چونکه نه تنها پرولتاریا بلکه به تمام بشریت مربوط میشود. اصلا بفکر یک کمونیست خطاور نمی کند که از فرد انتقام بگیرد و یا اصولا گمان برد که سه بورژواهای منفرد در مناسبات فعلی میتوانند رفتاری دیگر از آنچه دارند، داشته باشد. سوسیالسم انگلیسی (یعنی کمونیسم) درست بر این اصل نامعقول بودن فرد استوار است. بنا بر این هر قدر کارگر انگلیسی عقاید سوسیالیستی بیشتری جذب کند، همانقدر خشم و نفرت فعلی وی، که اگر قهرآمیزی فعلی خود را حفظ کند راه بجایی نمیرد، زاید میشود و اقدامات او علیه بورژوازی همانقدر حالت وحشی و خام خود را از دست میدهد. اگر اصولا ممکن میبود، که قبل از شروع جنگ تمام پرولتاریا را کمونیست کرد، در این صورت این مبارزه بسیار مسالمت آمیز جریان می یافت. ولی این دیگر ممکن نیست. برای این دیگر دیر است. ولی من گمان میکنم تا بروز جنگ کاملا آشکار و مستقیم مستمندان علیه ثروتمندان، که امروزه در انگلستان اجتناب ناپذیر شده است، حداقل آنقدر روشن بینی در مورد مسئله

1 - Juste - milieu

۲ - "نهروند" Gironde حزب مدافع منافع بورژوازی بزرگ در دوران انقلاب بورژوازی فرانسه.

اجتماعی در بین پرولتاریا گسترش خواهد یافت، که حزب کمونیست بکک رخدادها قادر شود در درازمدت بر عنصر خشن انقلاب فائق گشته و آنیک "ترمیدور" ۱ جدید جلو گیرد. بهرحال تجربه فرانسویان بیپوده نبوده است و گذشته از این هم اکنون رهبران چارتیسم کمونیست اند. و از آنجا که کمونیسم برای تضاد بین بورژوازی و پرولتاریا قرار دارد، برای بخشهای بهتر بورژوازی - که بی نهایت ناچیز است و تنها نمیتواند از جوانان نیرو بگیرد - پیوستی بآن تسهیل میشود تا بچار تیسم صرفا پرولتری.

اگر این استنتاجات در اینجا بقدر کافی مدلل نشده باشد، در جای دیگر فرصت خواهد بود، که آنرا بمشابه نتایج ضروری تکامل تاریخی انگلستان اثبات نمود. ولی من بر این نظرمی مانم: جنگ مستمندان علیه ثروتمندان، که امروزه در جزئیات و غیر مستقیم در گرفته است، بطور عام، تمام و کمال و مستقیم نیز انگلستان را فرخ خواهد گرفت. برای حل مسالمت آمیز دیگر دیر است. طبقات بیش از پیش از هم جدا میشوند، روح مقاومت بیش از پیش کارگران را فرامیگیرد، خشم و نفرت فزونی می یابد، زد و خورد های منفرد چریکی در نبردها و تظاهرات مهمتر متراکم میشود، و بزودی تکان کوچکی کافی خواهد بود تا بهمن فروریزد. و آنگاه شعار جنگجویانه "جنگ بر قصرها، صلح برای کلبه ها" کشور را فرا خواهد گرفت. و آنگاه دیگر دیر خواهد بود، که ثروتمندان قادر بمراقبت از خود باشند.

۱ - آنهم ترمیدور (Thermidor) (۲۷ ژوئیه ۱۷۹۴) روز سقوط "روسپیر" انقلابی برجسته و رهبر ژانین ها در طی انقلاب فرانسه است. این دگرگونی ضد انقلابی آغاز راهی بود که پلاکتاتوری نظامی ناپلئون انجامید، انقلاب فرانسه را خفه کرده و تنها آن نتایج انقلاب را حفظ کرد که منفع بورژوازی بزرگ بودند.

مؤخره‌ای در مورد وضع طبقه کارگر در انگلستان

يك اعتصاب انگلیسی

نوامبر بیستم دیگر چراغ‌ها روشن می‌کردند و تمام وقت را کار می‌کردند. "پاولنیک و هنفری" که مدت‌ها از این عادت "وحشیانه" خسته شده بودند، تصمیم گرفتند بلك چراغ گاز این بازمانده "زمانهای تاریک" را نابود کنند، و وقتی که یکروز عصر درود گران قبل از ساعت شش عصر با تاریکی روبرو شده و ابزار کار خود را کنار گذاشته و مسی - خواستند کتبه‌های خود را بی‌روشن کنند، استاد کار چراغ گاز را روشن کرده و تذکر داد که آنها باید تا ساعت شش کار کنند. درود گران که از این راضی نبودند، جلسه مشورتی همگانی کارگران پیشه خود را دعوت کردند. آقای "پاولنیک" با تعجب بسیار از کارگزارانش پرسید، مگر آنها راضی نیستند که دعوت به تشکیل چنین جلسه‌ای کرده‌اند. برخی تذکر دادند، که نه مستقیماً آنها بلکه هیات رئیسه اتحادیه افزارمندان دعوت به تشکیل جلسه مشورتی کرده است، که در جواب آقای "پاولنیک" گفته بود، اتحادیه افزارمندان میتواند گور بگور شود ولی او حاضر است پیشنهادی بآنها بکند: اگر آنها به روشن کردن چراغ راضی شوند، او موافق است که در عرض شنبه‌ها سه ساعت زودتر دست از کار بکشد - چقدر دست و دل‌باز - و نیز بآنها اجازه دهد، که در روز یک ربع ساعت اضافی کار کنند که مزدش را جداگانه دریافت خواهند کرد! و البته آنها هم باید موافقت کنند، وقتی که سایر کارگاه‌ها چراغ‌هایشان را روشن کردند، نصیحت بیشتر کارکنند! کارگران در مورد این پیشنهاد فکر کرده و حساب کردند، که بدینوسیله در روزهای کوتاه آقایان "پاولنیک و هنفری" روزانه یکساعت تمام نفع خواهند کرد، و اینکه هر کارگر روی هم ۹۲ ساعت، یعنی ۹ روز و یکچهارم روز، بیشتری بایست کار بکند، بی آنکه پیشیزی در قبال آن دریافت کنند، و اینکه با توجه به تعداد کارگرانی که در شرکت مشغول بودند، آقایان فوق الذکر در طی ماه‌های زمستانی ۰۰ و ۰۰ پوند استرلینگ (۲۱۰۰ تالر) از پول مزد صرفه جویی خواهند کرد. کارگرانی شورای خود را تشکیل داده و بیه همکاران خود نشان دادند، که اگر شرکت این را تحویل کند، دیگران هم همه از وی تبعیت کرده و بدین ترتیب یک کاهش مزد همگانی غیر مستقیم صورت خواهد گرفت، که از درود گران ایالت سالانه حدود ۰۰۰ پوند استر - لینگ خواهد ریود. بنابراین تصمیم گرفته شد که کلیه بنایان "پاولنیک و هنفری" در شنبه بعد استعفا نامه ریضا بیاخته خود را تحویل دهند، و در صورت بر سر عقل نیامدن کارفرمایانشان، بعد از زمان فوق از کار دست بکشند. در مقابل اتحادیه افزارمندان قول داد که از آنها در طی يك اعتصاب احتمالی بوسیله سه‌سپه کچی همگانی پشتیبانی کند.

روز دوشنبه ۲۱ اکتبر، کارگران بآنجا رفته و استعفا دادند، که در جواب بآنها گفته شد، آنها میتوانند بلافاصله بیرون بروند، کاری که کارگران طبیعتاً انجام دادند، در همان شب شورای دیگری با شرکت کلیه بنایان دست‌ورزان ساختمانی تشکیل شد، که در آن کلیه و همه کارگرانی که در کار ساختمان شاغل بودند حمایت خود را از اعتصاب کنندگان اعلام کردند. در چهارشنبه و پنجشنبه تمام درود گران که در اطراف برای "پاولنیک و هنفری" کار می‌کردند، دست از کار کشیدند و بدینسان اعتصاب تماماً بحریان افتاد.

کارفرمایانی که بناگاه این چنین دست‌خالی مانده بودند، آدم‌های خود را در تمام جهات، حتی تا به اسکاتلند "برای کیر آوردن کارگر تسلیل داشتند، چرا که در تمام اطراف کمی نبود که مایل بکار کردن برای آنها باشد. در طی چند روز روی هم ۱۳ نفر از "استافوردیشز" وارد شدند. ولی بعضی اینکه اعتصاب کنندگان فرصت یافتند با آنها صحبت کرده و برای آنها روشن کنند که بهات اختلافات و نیز به چه عللی دست از کار کشیده‌اند، بسیاری از تازه واردان از ادامه کار خود داری نمودند. ولی علیه این کار صاحب‌ناتان يك سلاح عملی داشتند، آنها سرکشان را همراه با تحریک کننده به پیشرفاضی صلح، "دانیل ماود - اسکور"

Daniel Maude, Esquire کشاندند. ولی قبل از اینکه مادنیال کار آنها را در دادگاه بگیریم، ضروریست که ابتدا سلوک "دانیل ماود - اسکور" را آنگونه که هست بنمایانیم.

"دانیل ماود - اسکور"، قاضی صلح حقوق بگیر یا "Stipendiary Magistrate" منچستر می باشد. معمولاً قاضیان صلح انگلیسی بورژواها را زمین داران ثروتمند، و گاه هم روحانیون اند که توسط دولت

در کتاب من در مورد موضوع فوق برای من امکان نداشت، که برای شك شك دلایل واقعی بدست دهم. برای اینکه کتاب را قطور و غیر قابل استفاده نکنم، مجبور بودم گفته‌های خود را باندازه کافی مستدل بدانم، و وقتی که آنها را بوسیله دلایلی از اسناد رسمی، نویسندگان بیخبر و یا نوشته‌های آن احزایی که علیه منافع آنها بیخاسته بودم، مدلل ساخته بودم. این کافی بود، تا در مواردی که من بر مبنای مشاهدات خود نمیتوانستم حرف بزنم، و تا آنجا که به توصیف موارد شخصی وضع زندگی میرسد، مرا از تناقض کچی باز دارد. ولی کافی نبود تا در خواننده اطمینان انکارناپذیری را که صرفاً بوسیله واقعیات انکارناپذیر میتوان بدست داد، بوجود آورد، آنها اطمینانی مشخصاً در قریب که بوسیله "دانش" بی نهایت "پدران" خواننده به تشکیک (Skeptizismus) مجبور می‌باشند، فقط بوسیله تعقل ساده حتی انورته‌های خیلی خوب هم نمیتوان ایجاد کرد. بخصوص و تماماً در آنجا که مسئله باستنتاجات بزرگ مربوط میشود، در جائیکه واقعیات بصورت اصول جمع بندی میشوند، در جائیکه وضع بخش‌های منفرد و کوچک خلق، بلکه موضع متقابل کیل طبقات باید نشان داده شود، واقعیات مطلقاً ضروری اند. آنها را من بعللی که چند سطر پیشتر گفتم، نمیتوانستم، در کتاب خود و در تمام موارد بدست دهم. من حال خواهی کوشید این نقصان ضروری را در اینجا منظور در نشریه مربوطه استبرطرف کرده و گاه بگاه واقعیاتی را که در منابعی که در دسترس من می باشد می یابم، بدست دهم. و برای اینکه در همین حال ثابت کنم که توصیف من امروز هم درست می باشد، فقط آن واقعیاتی را که بعد از خروج من از انگلستان در سال پیشتر رخ داده‌اند، و من بعد از چاپ کتاب از آنها اطلاع یافته‌ام، می‌آورم.

خوانندگان کتاب من بیاد خواهند آورد، که مسئله من عمدتاً توصیف وضع متقابل بورژوازی و پرولتاریا و ضرورت مبارزه بین این دو طبقه بود، که بویژه مسئله من این بود که حقایق تمام و کمال پرولتاریا را برای يك چنین مبارزه‌ای ثابت نمایم و سخن بی‌ارگانی‌های زیبای بورژوازی انگلیس را بوسیله اقدامات زشت وی کنار بزنم. حال من چند دلیل جالب دیگر ارائه خواهم داد. ناگفته نماند که من باندازه کافی علیه این بورژواهای انگلیسی از خود هیچان نشان داده‌ام، بخاطر هم خطور نمی‌کند که در اینجا هم دورتر آنرا بزنم، و آنجا که بن من مربوط میشود، سعی میکنم خونری حلقی خودم را حفظ کنم.

اولین شهروند خوب و سرپرست خانواده امینی که با وی روبرو میشوم، يك دوست قدیمی است یا بهتر بگوئیم دو نفر. آقایان "پاولنیک و هنفری" Pauling & Henfrev، در همان سال ۱۸۴۳ - و خدا میداند برای چندمین بار - با کارگران خود دعوا داشتند، چرا که اینها بهیچ بهانه حاضر چشم پوشی از درخواست خود، مزد بیشتر برای کار بیشتر، نشده و دست از کار کشیدند. آقایان "پاولنیک و هنفری" که کارفرمایان ساختمانی مهمی هستند، و تعداد کثیری آجریز و درود گرو غیره مشتغل مینمایند، کارگران دیگری را بکار گرفتند و این موجب نزاع گشسته و اخرا لامر بیک نبرد خونین با تفنگ سر پرو چماق در محل آجریزی "پاولنیک و هنفری" انجامید و با اعزام شش هزار کارگران به "وان وایمنسر لاند" بنایان رسید، که شرح مفصل آن در نوشته فوق الذکر آمده است. ولی آقایان "پاولنیک و هنفری" باید هر ساله با کارگران خود سروکله ای بزنند، چه در غیر این صورت خوشبخت نیستند، پس در اکتبر ۱۸۴۴ دوباره سردعوا باز کردند. اینبار درود گران بودند که این کار فرمایان نوع دوست میخواستند علاقه آنها را بخود جلب کنند، از مدت‌های مدید در بین بنایان منجستر و حومه مرسوم بود که از دوم فوریه تا ۱۷ نوامبر "چراغ روشن نکنند" یعنی، در روزهای طولانی از ساعت ۶ صبح تا ساعت شش بعد از ظهر کار کرده و در روزهای کوتاه زمانی کار را شروع کنند که هوا روشن میشود و دست از کار بکشند وقتی که هوا تاریک میشود. از هفت هم

تعیین می شوند . ولی از آنجا که این " راکیری " ها از قانون سر در نمی آورند ، قانون شکنی های بزرگی مرتکب میشوند ، بورژوازی را رسوا کرده و بآن صدمه میزنند ، زیرا که در مقابل یک کارگر ، اگر یک وکیل مدافع زرنگ داشته باشد ، دچار تشتت شده و یا بهنگام محکوم کردن وی دچار اهمالات قانونی شده - که منجر به استیفاء موفقیت آمیز میشد - میا حتی بجبور به تبرئه کردن وی میشدند . در همین حال کارخانه داران ثروتمند شهرهای بزرگ و ایالات صنعتی وقت ندارند ، که هر روز حوصله شان در دادگاه های صلح سر برود ، و ترجیح میدهند که معاوضی برای خود انتخاب کنند . بنابراین در این شهرها اغلب قضات صلح حقوق بگیر به حقوق انان در سر خوانده بنا بد رجوع است خود شهرها انتصاب شده و قادرند تمام ریزه کاریهای و امتیازات حقوق انگلیسی را ، با اصلاحات و ملحقات ضروری بنفع بورژوازی انگلیس بکار اندازند . اینرا که در این راه چگونه رفتار میکنند در مثال مطروحه خواهیم دید .

" دانیل ماود - اسکور " یکی از قضات صلح لیبرال است ، که در دولت وزارتخانه " ویک " (Whig) که بارها برگزیده شده است . از قهرمانهای وی در درون و بیرون صحنه جنبش کمنجستر ما میخوانیم به دو مورد اشاره کنیم ، و وقتی که در سال ۱۸۴۲ کارخانه داران موفق شدند ، که کارگران " لانکاشیر " جنوبی راه شورش تعجیل کنند ، که در اوایل اوت در " استیلی بریج " و " اشتون " آغاز گشت ، در نهم اوت حدود ده هزار کارگر و در راس آنها " ریچارد پیلینگ " (Richard Pilling) چارتمست ، از آنجا به منچستر آمدند " تا با کارخانه داران در بورس منچستر مذاکره نمایند و نیز برای اینکه ببینند که وضع بازار در آنجا چگونه است . در مدخل شهر " دانیل ماود - اسکور " با تمام نیروی پلیس قابل تعجیل ، یک گروه سوار نظام و یک گروهان تیرانداز از آنها استقبال کرد . ولی این فقط ظاهر مسئله بود ، چرا که منافع کارخانه داران و لیبرال ها ایجاب میکرد که شورش گسترش یابد و الغاء قوانین غله را تحمیل نماید . " دانیل ماود اسکور " با همکاران قابل احترام خود در این مورد هم عقیده بود ، با کارگران از سر تسلیم درآمد و اجازه داد که با قول " حفظ صلح " و دنبال کردن یک سنیر معین به شهر داخل شوند . او بخوبی میدانست که شورشیان کار دیگری خواهند کرد ، و آرزوی اینرانیست داشت - او میتوانست با کمی قاطعیت تمام شورش عجولانه را در نظفه پراکنده کند ، ولی در آنصورت او نه بنفع دوستان خواستار الغاء قوانین غله خود ، بلکه بنفع آقای پیل (Peel) قنار منمود - پس او گذشت کسه نظامیان عقب بنشینند و کارگران به شهر وارد شوند ، که اینها بلافاصله همکارخانه های آنها تعطیل کردند . ولی وقتی که شورش خصلت ضد بورژوازی لیبرال بخود گرفت و دستور داد که کارگران را گروه گروه دستگیر کرده و بعلت " برهم زدن صلح " با سخت گیری تمام بزندان اعزام دارند - بد انسان او ابتدا صلح را برهم زد و سپس آنها مجازات نمود . یکی دیگر از خصوصیات خصلت نمای استدر اراج این " سلیمان " منچستر در ذیل میآید . جامعه علیه قوانین غله ، پس از اینکه چندین بار علنا گوشمالی شده است ، در منچستر شورا های مخفی بر - گذار میکند ، که برای ورد بآنها باید برگ دعوت داشت ، در حالی که تصمیمات و عریضه های آن در جلسات مشورتی علنی و در مقابل جمعیت بیشتری بایست بمتابه تظاهر " افکار عمومی " منچستر بحساب آیند . برای اینکه بایسن لاف زدن کارخانه داران لیبرال پایان داده شود ، سه یا چهار تن از چارتمست ها ، از جمله دوست خوب من " جیمز لیچ " (James Leach) ، تعدادی برگ ورودی بدست آورده و یکی از این شورا ها رفتند ، و وقتی که آقای " گویدن " (Gobden) برخواست که سخن براند ، " جیمز لیچ " از رئیس جلسه سئوال کرد ، که آیا این یک شورای علنی است این فرد بجای هرگونه جوابی پلیس را صدا کرده و گذاشت که " لیچ " همینطوری دستگیر شود . یک چارتمست دیگر سئوال را دوباره مطرح نمود - بعد سومی بعد چهارمی ، همتی آنها توسط " خرچنگ های غضبناک (پلیس) ، که بصورت کثیری جلوی در ایستاده بودند ، دستگیر شده و بشهرداری - کسبل شدند . صبح روز بعد آنها جلوی " دانیل ماود اسکور " ظاهر شدند ، که از همه مسائل مطلع بود . آنها متهم شدند که یک جلسه را برهم زده اند ، نتوانستند درست حرف بزنند و آنگاه به یک سخنرانی پسر

طمطراق " دانیل ماود اسکور " گوش دادند ، که در آن بآنها گفته میشد ، او آنها را میشناسد ، آنها را لسگردان سیاسی هستند ، که کاری جز رسوائی بهار آوردن در شوراها ندارند ، مردم درست و حسابی را ناراحت کنند و باین کار باید پایان داده شود . از اینرو - دانیل ماود اسکور شاید بخوبی میدانست که نمیتواند آنها را به یک مجازات واقعی محکوم کند - از اینرو او میخواهد که آنها اینها ربه تحمل نخواستن مربوطه محکوم کند .

بدینسان کارگران سرکش " پاولینگ و هنفری " ، به پیش این " دانیل ماود اسکور " ، که اسلوک بورژوازی وی را در بالا توصیف کردیم ، کشانده شدند ، ولی آنها محض احتیاط یک وکیل مدافع به همراه آورده بودند ، ابتدا یک کارگر تازه وارد " اشتا فورد شیر " ، که از ادامه کار در جایی که دیگران برای دفاع از خود دست از کار کشیده بودند ، خود داری کرده بود ، بجولو خوانده شد . آقایان " پاولینگ " و " هنفری " از این فرد یک تعهد کتبی در دست داشتند ، که حال به قاضی صلح ارائه شد ، وکیل مدافع کارگزار اشاره کرد ، که این توافق در یک روز یکشنبه امضا شده ، پس باطل است . " دانیل ماود اسکور " با طمأنینه بسیار پذیرفت ، که معاملات " که در روزهای یکشنبه منعقد باشند باطل اند ولی اونمیتواند گمان کند که آقایان " پاولینگ و هنفری " اینرا " معامله " تلقی میکنند ، یعنی او به بدبخت بیچاره ، بی آنکه از وی سئوال کند که آیا او سند رانوی " معامله " " تلقی میکند ، میگفت که میا باید بکار ادامه دهد ، اینکه سه ماه در کار اجباری تفریح کند - آخ ای " سلیمان " منچستر ! - بعد از اینکه این مورد حل شد آقایان " پاولینگ و هنفری " متهم دوم را پیش کشیدند . این شخص " سالومون " (سلیمان) نام داشت و یکی از - کارگران قدیمی شرکت بود ، که دست از کار کشیده بودند ، از متهم شده بود که کارگران تازه وارد را ترهیب کرده است تا آنها را نیز وارد بر اعتصاب بنماید . شاهد - یکی از این آخرینها - گواهی داد ، که " سالومون " بسازوی او را گرفته و با وی صحبت کرده است . " دانیل ماود اسکور " پرسید ، آیا متهم احتمالا او را تهدید کرده یا کنسک زده است ؟ - شاهد گفت خیر ! " دانیل ماود اسکور " خوشحال از اینکه فرصتی یافته تا بیطرفی خود را بعرصه تعاشا بگذارد - آنها پس از اینکه قبلا وظیفه خود رانسبت بورژوازی انجام داده بود - توضیح داد : دلیلی در دست نیست که متهم گناهکار باشد . وی کاملا حق دارد در معابر عمومی راه بروی و باد دیگران حرف بزند ، تا وقتی که مرتکب گناه ترهیب لفظی یا عملی نشده باشد - از اینرو او وی را تبرئه میکند . ولی آقایان " پاولینگ و هنفری " حاسقل این لذت را بردند ، که با تحمل بخارج دادگاه " سالومون " یکشب در زندان بسر برده است - و این خود چیزی بود . خوشحالی " سالومون " هم زیاد نپائید زیرا پس از اینکه وی در پنجشنبه ۳۱ اکتبر آزاد شد ، مجددا در روز سه شنبه ۵ نوامبر دوباره در مقابل " دانیل ماود اسکور " قرار گرفت با تمام اینکه در خیابان به آقایان " پاولینگ و هنفری " حمله کرده است . در آن روز پنجشنبه که " سالومون " تبرئه شد . تعدادی اسکاتلندی ، که با دروغ پراکنی هائی از قبیل اختلافات تمام شده اند و " پاولینگ و هنفری " قادر نیستند برای قرار داد های گسترده خود کارگر کافسی بدست بیاورند و غیره به منچستر کشانده شده بودند بآنجا وارد شدند . روز جمعه تعداد زیادی نجار اسکاتلندی که از مدت های پیش در منچستر کار میکردند ، پیش آنها آمدند تا علل اعتصاب را برای هموطنان خود توضیح دهند . جمعیت بزرگی از همه پیشه های آنها - حدود ۴۰۰ نفر - در دور ویر میهمانخانه ای که اسکاتلندیها اقامت داده شده بودند جمع شدند . ولی آنها در آنجا زندانی شده بودند و یک استاد کار جلوی در نگهبان ایستاده بود . پس از مدتی آقایان " پاولینگ و هنفری " آمدند که کارگران جدید خود را شخصابکارگاه مشایعت کنند . و وقتی که صف

* - قرار داد حاوی نکات زیر بود : کارگر خود را موظف می نماید ، که شش ماه برای " پاولینگ و هنفری " کار نماید و به مزدی که آنها با او خواهند داد راضی باشد . ولی آقایان " پاولینگ و هنفری " موظف نیستند که او را برای شش ماه نگاه دارند ، بلکه هر لحظه که بخواهند با مدت زمان فسخ هفتگی میتوانند اخراج نمایند . " پاولینگ و هنفری " بخارج سفر وی از " اشتا فورد شیر " به منچستر را تقبل مینمایند ولی آنها از قرار هفته ای دوشلنیک (۲۰ فروردره ای باز پس خواهند گرفت ! در مورد این قرار داد عالی نظر تان چیست ؟

بیرون آمد، کسانی که در خارج جمع آمده بودند به اسکاتلند بپا توصیه میکردند، بر علیه ضوابط افزارمندی منجسترس کارنکرده و هموطنان خود را بدنام نکنند. دو نفر از اسکاتلندیها براساسی قدمهای خود را آهسته کردند، و آقای "پاولنیک" خود بسوی آنها روید تا آنها را بجلو هل دهد. جمعیت آرام بود، و فقط از حرکت سریع صاف جلوگیری میکرد و به آنها توصیه مینمود در کار غیر مداخله نکنند، بخانه های خود بازگردند و غیره آقای هنفري بالا خیره عصبانی شد، او متوجه تعدادی از کارگران قدیمی خود از جمله "سالومون" شد. پس برای پایان دادن به مسئله بازوی او را گرفت، آقای "پاولنیک" هم بازوی دیگر او را گرفت و هر دو با تمام قوا فریاد پلیس برآوردند. مامور پلیس حاضر شده و پرسید که چه انتهای باین مرد وارد است؟ سوالی که دوشربیک در جواب آن وامانده بودند، ولی آنها گفتند: "ما این مرد را میشناسیم" - مامور پلیس گفت: آنها، این کافیت، ما میتوانیم فعلا او را همراه خود ببریم، آقایان "پاولنیک و هنفري" که مجبور بودند که دعوی ای علیه "سالومون" اقامه نمایند، چند روزی ب فکر فرورفتند، تا اینکه بالا خیره بنایه توصیه وکیل خود شکایت نوق الذکر را ارائه دادند. وقتی که از تمام گواهان علیه "سالومون" بازجویی شد، بناگاه "دبلیو. بی. روبرتس"، وکیل عالی کارگران معدن "دهشت" همه قاضیان صلح برله متهم بپا خواسته و پرسید که آیا هنوز ضروریست که او هم گواهان خود را بیاورد، چه علیه "سالومون". مدركی ارائه نشده است؟ "دانیل ماود اسکور" گذاشت که از گواهان خود رانیز بازجویی کند، مبنی بر اینکه "سالومون" آرام بوده است، تا اینکه آقای "هنفري" بر او دست انداخته است. وقتیکه ارائه دلایل له و علیه بپایان رسیدند، "دانیل ماود اسکور" اعلام کرده که او حکم خود را روز شنبه اعلام خواهد کرد. ظاهرا حضور وکیل عالی "روبرتس" او را وادار مینمود، پیش از آنکه سخن بگوید و وارد تعقیق کند.

در روز شنبه علاوه بر شکایتی که تا باین زمان مطرح بود شکایت جنائی دیگر مبنی بر توطئه و تهدید، علیه سه تن از کارگران قدیمی خود "سالومون"، "اسکات" (Scott) و "ملور" (Mellor) عنوان کردند. آنها میخواستند بدینوسیله با اتحادیه افزارمندان ضربه مرک باری فرو آورند و برای اینکه در قبال "روبرتس" خوف انگیز مطمئن باشند، حقوقدان معنبری از لندن، "آقای مونک" (Monk) را فراخواندند. آقای "مونک" بعنوان شاهد ابتدایی از اسکاتلندی های تازه استخدام شده، "گیسون" (Gibson) را، که در روز سه شنبه قبل هم بعنوان شاهد علیه "سالومون" خدمت کرده بود، پیش آورد. وی گواهی داد، که در روز جمعه اول نوامبر، وقتیکه وی و رفقایش از میهمانخانه خارج شده اند، انبوه کثیری آنها را احاطه کرده اینجا و آنجا هل داده و پس و پیش کشیده اند و سه متهم هم در بین انبوه جمعیت بوده اند. اینبار "روبرتس" ساز-جوئی از این شاهد را آغاز کرده و وی را به کارگری روی نمود و پرسید که آیا وی، "گیسون"، شب پیش بسایین کارگر نگفته است، که او به هنگام شهادت خود و در سه شنبه پیش نهمیدانسته که بقید سوگند بازجویی میشود، اصولا نهمیدانسته که در دادگاه چه باید بگوید و چه باید بگوید: "جواب داد: او این مرد را نمیشناسد، او شب پیش با دو نفر بوده ولی از آنجا که هواناریک بود، او نمیتواند بگوید که آیا این فرد یکی از آنها بوده است، و نیز ممکن است که او چنین چیزی گفته باشد، چرا که سوگند در اسکاتلند با انگلستان فرق میکند، او دقیقاً بخاطر نمی آورد. در اینجا آقای "مونک" بپا خواسته و مدعی شد، که آقای "روبرتس" حق طرح چنین سوالی ندارد، که در جواب آن آقای "روبرتس" گفت: چنین سوالی کاملاً بجاستند، وقتی که فرار است آدم از یک مسئله بد فرجام دفاع کند، ولی او حق است هر سوالی را طرح کند، و نه فقط من بلکه شاهد در کجا متولد شده است، بلکه اینرا هم که از آن پسر هر روز در کجا بوده است و هر روز چه خورده است. "دانیل ماود اسکور" این حق آقای "روبرتس" را تأیید نموده و فقط با او این اندرز پدران را داد که حتی المقدور به مسئله ببرد آزد. "روبرتس" پس از اینکه شاهد را بگفتن این واداشت، که او تازه روز بعد مابوق براساسی شروع بکار برای "پاولنیک و هنفري" کرده است از وی دست کشید. حال خود آقای "هنفري" خود بعنوان شاهد پیش آمد و در مورد مابوق همان را گفت که "گیسون" گفته بود. بدنبال این آقای "روبرتس" از وی پرسید: آیا شما در جستجوی نفع غیر عادلانه نسبت

به رقبایان نیستید؟ آقای "مونک" باز علیه این سوال اعتراض نمود. روبرتس "جواب داد: بسیار خوب، من میخواهم آنرا روشن تر طرح کنم. آقای "هنفري" میدانید که ساعات کار درودگران در منجسترس توسط ضوابط تعیین میشود؟

آقای هنفري: من با این ضوابط کاری ندارم. من این حق را دارم که ضوابط خود را تعیین کنم. آقای "روبرتس": کاملاً درست. آقای "هنفري" براساس سوگند خود، آیا شما از کارگران مدت کار بیشتری از سایر کارفرمایان ساختمان و معماران نمی طلبید؟

آقای "هنفري": چرا.

آقای "روبرتس": تقریباً چند ساعت؟

آقای "هنفري": دقیقاً نمیدانم، ولی دفترچه خود را بیرون کشیده تا محاسبه کند.

"دانیل ماود اسکور": شما احتیاج ندارید که زیاد محاسبه کنید، لطفاً بگوئید که تقریباً چقدر. آقای "هنفري": حال، تقریباً یک ساعت صبحها و یک ساعت عصرها در طی شش هفته از زمانی که معمولاً چراغ ها روشن میشوند. و همانقدر در طی شش هفته ای، که در آنها معمولاً از روشن کردن چراغ خود داری میشود. "دانیل ماود اسکور": پس ۷۲ ساعت قبل از روشن کردن چراغ ها و ۷۲ ساعت بعد، بنابراین ۱۴۴ ساعت در ۱۲ هفته، که هر یک از کارگران شما باید بیشتر کار کنند؟

آقای هنفري: آری.

این گفته ها از طرف تماشاچیان با علائم نارضایی شدید رویو شد، آقای "مونک" با خشم به آقای "هنفري" و آقای "هنفري" آشفته بحقوق دان خود نگاه کردند، و آقای "پاولنیک" دامن کت آقای "هنفري" را میکشید. ولی دیگر دیر شده بود: "دانیل ماود اسکور" که متوجه شده بود، که امروز هم مجبور است نقش بیطرف را بازی کند، اعتراضی را شنیده و آنرا علنی کرده بود.

پس از اینکه دو شاهد کم اهمیت دیگر هم مورد بازجویی قرار گرفته بودند، آقای "مونک" اعلام کرد، که دلایل وی بر علیه متهمین پایان یافته است.

حال "دانیل ماود اسکور" گفت و طرف شاکی یک باز پرس جنائی از متهمین را مستدل نکرده است و نیز ثابت نمود که اسکاتلندیهای مورد تهدید واقع شده قبل از اون نوامبر بخدمت "پاولنیک و هنفري" درآمده اند، زیرا که نه قرار اجاره ای و نه اشتغال این افراد از دوم نوامبر ثابت شده، در حالیکه شکایت در اول نوامبر ارائه شده است، بنابراین در این روز این افراد هنوز بخدمت "پاولنیک و هنفري" در نیامده بودند و متهمین حق داشتند، آنها را با تمام امکانات قانونی از شروع بخدمت "پاولنیک و هنفري" باز دارند. آقای "مونک" در رد این گفت، که شاکیان از همان لحظه که اسکاتلند را ترک کردند و بپاکستی بخاری گذاشتند، گریه شده بودند. "دانیل ماود اسکور" تذکر داد، البته گفته شده که چنین قرارداد اجاره ای منعقد شده است، ولی ارائه نشده است آقای "مسونسک" جواب داد، سند در اسکاتلند است و او از آقای "ماور" خواهرش پرسید: تا وقتیکه که بتوان سند را آورد، در مورد مسئله تعیین تکلیف نشود. در اینجا آقای "روبرتس" بیان پرید و گفت: این دیگر برای او چیز جدید است. ارائه دلایل برای اثبات دعوا پایان یافته اعلام شده ولی با وجود این شاکی خواستار بتعمیق انداختن مسئله است تا دلایل جدیدی ارائه دهد. او خواستار است که بکار ادامه داده شود. "دانیل ماود اسکور" تصمیم خود را مبنی بر اینکه هر دو کار بیپوده است، چرا که شکایت مستدلی موجود نیست، اعلام نمود و بدنبال آن متهمین آزاد شدند.

در این بین کارگران هم بیکار نشسته بودند. آنها هر هفته جلسهای در تالار درودگران یا تالار موسیبا لیستها تشکیل داده و از اتحادیه های مختلف افزارمندان خواستار حمایت میشدند، که وسعها انجام میشد. از معروف کردن نوع رفتار "پاولنیک و هنفري" در همه جا دست نکشیده و بالاخره نمایندگان در تمام جهاتی گسیل

داشتند که "پاولنیک و هنفری" دنبال آدم میگشتند، تا علل این جنسجورا برای رفقای همکار خود شرح دهند و مانع شوند که آنها بخدمت شرکت در آیند. همانا هفته پس از آغاز اعتصاب هفت نماینده براه افتاده بودند و اعلان هائی در گوشه کنار کلیه شهرهای مهم نصب شده بودند، که درودگران بیکار را از "پاولنیک و هنفری" هشدار میدادند. در ۹ نوامبر برخی از این نمایندگان مراجعت کرده گزارشی در مورد مأموریت خود دادند. یکی از آنها بنام "جونسون" (Johnson) که در اسکاتلند بود، تعریف میکرد که چگونه فرستادگان "پاولنیک و هنفری" در "اونیورک" سی کارگزار استخدام کرده بودند، ولی بمحض اینکه با اوضاع واقعی توسط وی آشنا شدند، اعلام کردند که ترجیح میدهند از کرسنگی بفرارند تا اینکه در چنین شرایطی به منجستر بروند. یکی دیگر در "لیورپول" بوده و مواظب کشتی های بخاری که تازه میرسیدند بود، ولی هیچکس نیامده بود، و او بیکار مانده بود. سومی "چشیر" را زیر پا گذارده بود، ولی بهر جا که میرسید، لزوم کاری نبود، زیرا که "نورتن استار"، نشریه کارگران همه جا اوضاع واقعی مسئله اشاعه داده بود، و از مردمان هر گونه نمایی برای رفتن به منجستر سلب کرده بود، آری حتی در یک شهر در "مالکس فیلد" (Macclesfield) درودگران سهمیه کمی برای اعتصاب کنندگان در نظر گرفته بودند و قول داده بودند، که در صورت ضرورت از قرار هر فردیک شلنیک دیگر با و بپردازند. در جاهای دیگر هم او رفقای همکارش را ترغیب کرده، که چنین سهمیه های کمی در نظر بگیرند.

براینکه به آقایان "پاولنیک و هنفری" یکبار دیگر فرصت صالحه با کارگران داده شود، در روز دوشنبه ۱۸ - نوامبر کلیه افزارمندیهای شرکت کننده در کار ساختن در تالار درودگران گرد آمده و یک هیات نمایندگی بسرای تحویل یک پیام باین آقایان تعیین نموده و تظاهرکنان، با پرچم ها و علائم بسوی اداره "پاولنیک و هنفری" رفتند ابتدا هیات نمایندگی، بدنبال کمیته سازمان دهی اعتصاب، سپس درودگران، قالب ریزان، آجر ریزان، روز مزدان، بنایان، چوب بران، شیشه بران، (Plasterer) سفیدکاران، یک گروه موزیک، سنگرشان، و میز و صندلی سازان. آنها از جلوی هتل وکیل مدافع عالی خود عبور کرده و با فریاد های هورا با وسلام کردند. موقعیکه بحمل مربوطه رسیدند، هیات نمایندگی جدا شد و جمعیت براه خود ادامه داد، "استورسون اسکور"

(Steversons Square) یک گروه آتی غلظی برپا دارد. هیات نمایندگی مورد استقبال پلیس قرار گرفت و نام و نشانی آنها را مطالبه میکرد، پیش از آنکه اجازه عبور بآنها بدهد. وقتیکه آنها با اداره وارد شدند، شرکا آقایان "شارپس" و "پاولنیک" بآنها اطلاع دادند که پیام کتبی از یک جمعیتی که صرفا بخاطر ترهیب گرد هم آمده است نخواهند پذیرفت. هیات نمایندگی منکر چنین قصدی شد، چرا که تظاهرات حتی توقف هم نکرده بلکه براه خود ادامه داده است. بهر حال در همان زمان که تظاهرات هزار نفری براه خود ادامه میداد، بالاخره هیات نمایندگی پذیرفته شد و با حضور رئیس پلیس، یک افسر و سه خبرنگار باطابق هدایت گشت. آقای "شارپس" و "پاولنیک و هنفری" بلافاصله صندلی ریاست را باین تذکراشغال کرده، که هیات نمایندگی مواظب آنچه میکوید باشد، چرا که همه چیز دقیقاً یا داشت شده و در صورت لزوم در دادگاه علیه آنها بکار گرفته خواهد شد. آنگاه شروع بپرسیدن از آنها کرد که از چه شاکی اند و غیره، بآنها گفته شد که میخواهند بمردم، بهر حسب ضوابطی که در منجستر معمول است، کار داده شود. هیات نمایندگی پرسید آیا کسانی که در "اشتافورد شیر" و اسکاتلند بچنگ آورده شدند بر اساس ضوابط افزارمندی در منجستر کار میکنند؟ جواب خیر بود. باین افراد ما قرار داد ویژه ای داریم - بنابراین آدمهای شما میتوانند دوباره کاری کنند، و آنها تحت شرایط معمولی؟ آخ، ما بایک هیات نمایندگی کوچک مذاکره نمیکنیم، ولی بگذارید آنها بیایند، آنگاه مطلع خواهند شد، که با چه شرایطی ما بآنها کار میخواهیم بدهیم - آقای "شارپس" اضافه کرد، تمام شرکتها بی که ناموی در جزو آنهاست همواره رفتار خوبی با کارگران داشته و بالاترین مزد را پرداخته اند. هیات نمایندگی جواب داد، اگر وی در شرکت "پاولنیک و هنفری" و شرکا شریک است، آنطور که آنها شنیده اند، این شرکت با منافع اساسی کارگران بشدت در افتاده است - از یک آجر ریز، عضو هیات نمایندگی پرسیده شد صنف او از چه شاکی است، آخ فعلا هیچ، ولی باندازه

کافی شکایت داشتیم - آها شما باندازه کافی داشتید، داشتید؟ آقای "پاولنیک" با پوزخند جواب داد و از فرصت برای یک سخنرانی طولانی در مورد اتحادیه افزارمندان، اعتصاب و غیره و در مورد فقری که آنها کارگران را دچارش میکنند، استفاده کرد. یکی از نمایندگان در جواب گفت، آنها بهیچوجه نمی گذارند که حقوقشان جز جز پاهمال شود و بطور مثال آنطور که اکنون از آنها خواسته میشود، سالانه ۱۴۴ ساعت بدون مزد کار کنند. آقای "شارپس" متذکر شد، که ضروری که شرکت کنندگان در تظاهرات بعلت کار نکردن در آن روز داشته اند، و نیز مفاجعت اعتصاب، ضرر اعتصاب کنندگان از نظر مزد و غیره نیز باید بحساب آیند - یکی از نمایندگان باین بهیچ کس بغیر از خود ما مربوط نمیشود و ما از شما خواهش نخواهیم کرد که حتی پیشیزی از جیبتان در این راه بدهید. بدنبال این هیات نمایندگی خارج شده و با افزارمندان گرد آمده در تالار درودگران گزارشی داد. در آنجا معلوم شد که نه فقط تمام کارگرانی که در اطراف برای "پاولنیک و هنفری" کار میکردند (یعنی درودگرنه بوده و بنا بر این اعتصاب نکرده بودند) آمده بودند، تا در تظاهرات شرکت کنند، بلکه امروز صبح تعداد زیادی از اسکا - تلند بیهای تازه وارد هم دست از کار کشیده بودند، همچنین یکی از سفیدکاران اطلاع داد، که "پاولنیک و هنفری" در مقابل سنت آنها در خواستهای ناحق را طرح کرده که در مقابل درودگران و نیز اینکه آنها نیز در نظر دارند مقاومت کنند، تصمیم گرفته شد، که برای ساده کردن کار و کوتاه کردن مبارزه تمام افزارمندان ساختمان شرکت "پاولنیک و هنفری" اعتصاب نمایند. و این کار صورت گرفت. شنبه بعد سفیدکاران و دوشنبه شیشه بران دست از کار کشیدند، بطوریکه در ثنائی جدید، که ساختمان آن را در پاولنیک و هنفری "بهمه" گرفته بودند، بجای ۲۰۰ نفر بعد از چند روز فقط ۲ بنا و ۴ روز مزد کار میکردند. ازین تازه واردان نیز بسیاری دست از کار کشیدند.

"پاولنیک و هنفری و شرکا" از خشم بجان آمده بودند. و وقتیکه دوباره سفیر از تازه واردان دست بسمه اعتصاب زدند، روز جمعه ۲۲ نوامبر به پیش "دانیل مآود اسکور" کشیده شدند. شکست های قبلی آنها را بسر عقل نیاورده بودند، ابتدا یکنفر بنام "رید" (Read) پیش آمد که به صخ قرارداد متهم شده بود، قرار دادی ارائه شد که متهم در "دری" امضا کرده بود. "روبرتر" که دوباره در جای خود بود، بلافاصله تذکر داد، که بین قرارداد و شکایت کمترین رابطه ای وجود ندارد، آنها در مطلب کاملاً متفاوت اند. "دانیل مآود اسکور" بلافاصله متوجه این امر شد، زیرا که "روبرتر" دهشتناک آنها گفته بود. ولی بی بایست مدتها زحمت بیهوده بخود میداد تا آنها بطرف مقابل بفهماند، بالاخره او اجازه خواست، که آنها تغییر دهد، و پس از مدتی باشکایتی بازگشت که بمراتب بدتر از اولی بود. ولی وقتیکه متوجه شد که این نیز بدر نمیخورد، او خواستار بعقب انداختن بیشتر مسئله شد، و "دانیل مآود اسکور" با اجازه داد، تا جمعه ۳۰ نوامبر فکر کند: یعنی یک هفته تمام، ولی اینکه آیا او بخواست خود رسید یانه، من نیافتم، زیرا که درست در اینجا یکی از شعارهای مسلسل نشریه در دست من نیست، ولی حال "روبرتر" دست بتهاجم زد و خواست که تعدادی از کارگران استخدام شده بیک استادکار "پاولنیک و هنفری" بدادگاه خواسته شوند، برای اینکه بخانه یکی از اعتصاب کنندگان تجاوز کرده و زن وی را ازیت کرده بودند. در دو مورد دیگر بچند اعتصاب کننده حمله شده بود. "دانیل مآود اسکور" مجبور شد علیرغم میل خود تمام متهمین را محکوم نماید، ولی حتی المقدور با آنها بنبری رفتار نمود و از آنها فقط پرداخت و دیعه ای برای رفتار بهتر آتی خواست.

بالاخره در آخرین روزهای دسامبر آقایان "پاولنیک و هنفری و شرکا" موفق شدند علیه دو نفر از مخالفان خود، آنهم بعلت ازیت یکی از کارگزارانشان، حکمی بدست آورند، ولی اینبار دادگاه چندان نری نشان نداد، و آنها را همینطور (Ohne weiters) بیک ماه زندان و پرداخت و دیعه برای رفتار خوب بعد از این مدت محکوم نمود.

— رجوع کنید به بالا - زد و خورد خونین در آجر ریزی "پاولنیک و هنفری" .

از این پس اخبار مربوط به اعتصاب کمتر میشوند . در ۱۸ ژانویه اعتصاب کاملاً برقرار بود . من بعدها گزارشی نیاقتم . احتمالاً این اعتصاب هم همانگونه بی پایان رسیده است که بسیاری دیگر ، " پاولنیک و هنفری و شرکا " بمورد زمان تعداد کافی کارگر از مناطق دور افتاده و برخی تسلیم شدگان نیروی مخالف بدست آورده اند . انبوه مخالفین هم پس از اعتصاب کم و بیش طولانی و فقر همراه آن - که آگاهی باین مسئله که از خود چشم پوشیده و مزد رفقای خود را تثبیت کرده اند ، از این بابت دلداریشان میدهد - در جای دیگر طبعاً یافته اند : آنچه که بنکات مورد دعوا مربوط میشود ، حتماً " پاولنیک و هنفری و شرکا " دریافتند ، که باین شدت نمیتوان آنها را تحصیل کرد ، چرا که اعتصاب برای آنها هم با خسارات زیاد همراه بود . و دیگر کارفرمایان بعد از یک چنین مبارزه شدیدی باین فکر نخواهند افتاد ، که ضوابط کهن حرفه درودگری را باین سرعت تغییر دهند .

ببروکسل - ف . انگلس

ببرخی واژه ها

Pauper	صنّند
Permanente Pauperismus	صنّندی مداوم
Wechselnde Pauperismus	صنّندی متغییر
Doktrin	آموزه
Doktrinär	آموزه گرا
Trade Union	اتحادیه کارگری
Konzentration	تراکم
Zentralisation	تمرکز
Lebensmittel	وسایل معیشت
Parzell	حصّه
Prazellierung	حصّهای کردن (شدن)
Reproduktion	تجدید تولید باز تولید
Kreislauf	دور پیمایی
Fiktives Kapital	سرمایه موهوم
Handwerker	دستور (کارگر حرفه ای) - دستکار
Bauerhof	دهقان سرا - کلاته
Stand	رسته
Pächter	اجاره کار
Stücklohn	دستمزد قطعه کاری
Spekulation	سفته بازی ، سود آگری پندار گرای

کمونستهای انقلابی

<http://www.k-en.com>

info@k-en.com